و بعضی را سعد و بعضی را نحس و آنها را که باتفاق نحس داشته اند آنها را آثار گفته اند
اهل بابل و ازان جاهها خواسته اند و در صفات درجات خلاف بسیارست
پس آنچه سعد اند و نحس باتفاق ازا یاد کردیم و آنچه در وی خلاف بسیارست
نگه داشتیم اما درجات سعد از حمل [illegible] و از ثور [illegible] و از جوزا [illegible]
و از سرطان [illegible] و از اسد [illegible] و از سنبله [illegible]
و از میزان [illegible] و از عقرب [illegible] و از قوس [illegible]
و از جدی [illegible] و از دلو [illegible] و از حوت [illegible] پس
اگر درجه طالع یکی ازین درجات افتد یا درجه عاشر یا موضع نیرین بود از
دو نیر یا موضع سهم السعاده و یا موضع صاحب طالع یا موضع مستولی بر طالع
یا عاشر مولود را سعادتهای عظیم رسد از طبیعت آن برج یا آن دلیل کند
و یکی ازان سعادتهای که بعضی از اصحاب احکام ازان غافل باشند آنست
اما درجات نحس که آن را آبار گفته اند از حمل [illegible] و از ثور [illegible]
[illegible] و از جوزا [illegible] است و از سرطان [illegible]
و از اسد [illegible] و از سنبله [illegible] است و از میزان
[illegible] و از عقرب [illegible] و از قوس [illegible]
و از جدی [illegible] و از دلو [illegible] و از حوت
[illegible] اینست آن درجات که آبار گفته اند و اثر اصطلاح
اهل بابل پس یکی ازین درجات درجه طالع افتد یا درجه عاشر یا موضع
نیرین یا سهم السعاده یا موضع دلیل کند که مولود را هیچ سعادت نرسد و از وقع
مضرت بود هرچند که دلیل قوی افتاده بود بر عکس آنچه در درجات سعادت
گفتیم و در اختیارات نشاید که قمر در این درجات بود البته یا درجه طالع
ازین درجات کنند یا درجه بیت غرض فصل چهارم در صفات منطقه و
بروج بطریق مرکب از اول حمل تا آخر سنبله بروج شمالی اند و ازا [illegible]

از آنکه روز افزون بود از شب و از اول میزان تا آخر حوت بروج جنوبی اند
و از امنخفضه خوانند از آنکه شب افزون بود بر روز اما از اول جدی تا آخر
جوزا معوج الطلوع اند و کوتاه مطالع و از اول سرطان تا آخر قوس مستقیم الطلوع
و دراز مطالع اما برجهای آتشی دلیل کند بر معادن و گرما و برجهای خاکی دلیل کند بر
نباتات و سرما و برجهای بادی دلیل کند بر حیوانات از آدمی و غیره و در فن
بادها و برجهای مائی دلیل کند بر حیوانات آبی و آبها و بارندگی اما برجهای
آتشی دلیل مردم عالی همت اند و گردن کش و پاکیزه و بروج خاکی دلیل
مردم غافل و احمق و ممسک و دروغگوی و بروج بادی دلیل مردم شریف
و عاقل و ممیز عالم و بروج آبی دلیل مردم خسیس و کاهل و معطل کننده در
کارها اما بروجی که بصورت آدمی اند برجهای بادی اند و سنبله و نیمه اول
قوس و بروج عجب حمل است و سرطان و عقرب و جدی و بروج
زشت صورت ثور است و جوزا و قوس و جدی اما بروج خوب صورت
و با جمال حمل است و سنبله و میزان و عقرب و حوت اما بروج بریده
اندام که از امعطوم خوانند حمل است و ثور و اسد و حوت اما بروج
دواب که بهیمی گویند حمل است و ثور و نیمه آخر قوس و نیمه اول جدی

شعبه دوم در طول و عرض و ارباع عالم و اوتاد و طالع و منسوب
بروج و منازل قمر و شش اثمار **ثمره اول** در طول و عرض عالم و ارباع
آن طول عالم باصطلاح استادان از اقصی مغرب است تا اقصای مشرق
و آن صد و هشتاد درجه است که نصف دور فلک باشد و مراد بقول معمورات
از جزایر خالدات است و بقول معدمان از ساحل بحر اوقیانوس که
از البحر مغرب خوانند و ما بین آن ده و ده درجه است اما عرض عالم از
خط استوا است تا قطب شمال و آن نود درجه بود و راست اما از این
نود درجه شصت و شش درجه معمور است اما مواضعی که طول او نود درجه بود

که نصف عالم است و عرض او سی و سه که نصف معمورات است آن را اوسط
آبادانی خوانند و طول قبه گویند اما مواضعی که طول او پیش از نود درجه
بود و عرض او پیش از سی و سه درجه باشد آن را ربع شرقی شمالی خوانند و او
منسوب است بمثلثه آتشی و شهرهای معروف او بلاد مشرق است و ترکستان و خوارزم
و ساس و جند و خوارزم و بلغار و خزر و دشت قبچاق و روم و ارمنیه صغری
اما مواضعی که طول او پیش از نود درجه بود و عرض کمتر از سی و سه درجه آن مواضع
را ربع شرقی جنوبی خوانند و او منسوب است بمثلثه خاکی و شهرهای معروف او بلاد
هند است از اقصی شرق و جزیرهای هند و زمین سند و مکران و بعضی از
خراسان و کرمان و فارس و عمان و یمن و بادیه عرب اما مواضعی که طول
او کمتر از نود درجه بود و عرض او کمتر از سی و سه باشد آن را ربع مغربی جنوبی خوانند
و او منسوب است بمثلثه بادی و شهرهای معروف او جزیرهای سیاهان است
از حبش و زنگستان و کناره دریای مغرب و زمین مصر و شام و هر شهری
که او را المغرب باز خوانند اما مواضعی که طول او کمتر از نود درجه باشد
و عرض او بیشتر از سی و سه درجه بود آن ربع را مغربی شمالی خوانند و او
منسوب است بمثلثه آبی و شهرهای معروف او اندلس است و زنجان و افرنج
و صقالبه و رومیه کبری **ثمره دوم** در دانستن اوتاد و طالع بروج
طالع و عاشر و سابع و رابع را اوتاد طالع گفته اند و ثالث و
و تاسع و سادس را زایل الوتد گفته اند و ثانی و خامس و ثامن و حادی عشر را
مایل الوتد گفته اند و یازدهم را از طالع و دوازدهم و ششم و هشتم را
ساقط گفته اند این چهار برج اوتاد اند و چهار مایل الاوتاد اند و چهار
زایل الاوتاد اند و از این چهار که ساقط اند دو از مایل الوتد است
و آن دوم و هشتم است و دو از زایل الوتد است و آن دوازدهم و ششم است

وان چهار را ساقط اذا گفته اند که نظر بطالع ندارند نوع سیم
در نسبت طالع با رباع او و فصول عمر مولود درجه طالع دلیل شرق است
و درجه عاشر دلیل شمال و درجه سابع دلیل مغرب و درجه رابع دلیل جنوب
و ما بین درجه طالع و عاشر دلیلست بران ناحیت که میان مشرق و شمال است
وان را ربع مذکر و مایل خوانند و او دلیل است از عمر مولود بر عهد صبا اما از
درجه عاشر تا غارب دلیلست بران ناحیت که میان شمال و مغرب است و این
ربع را موئث و زایل خوانند و او دلیل است از عمر بر وقت جوانی اما از درجه
غارب تا رابع دلیلست بران ناحیت که میان مغرب و جنوبست و این
ربع را مذکر و مایل خوانند و او دلیلست بر عمر مولود از اوان کهولت اما
از درجه رابع تا درجه طالع دلیلست برانچه میان جنوب و مشرق است و این
ربع را موئث و زایل خوانند و او دلیلست از عمر مولود بر زمان پیری اما
برج طالع مذکر است و ثانی موئث و ثالث مذکر و رابع موئث و همچنین
تا دوازده خانه طالع اگر چه در اصل موئث افتاده باشند نوع چهارم
در نسبت ارباع بروج و کواکب مطلع حمل و میزان در منتصف عمارت حمل
و شمس و زحل منسوبست اما انچه ما بین مطلع و مغیب است از طرف شمال
سرطان و مشتری منسوبست اما انچه ما بین مغیب و مطلع است از جانب
جنوب جدی و زهره منسوبست و عطارد مشارک با هر یکی ازین کواکب
دران جهت اما قول متقدمان انست که برج سرطان و مشتری دلیل عراق
عجم اند و برج میزان و زحل دلیل روم اند و برج عقرب و زهره دلیل عرب اند
و برج جدی و عطارد دلیل هند و برج اسد و مریخ دلیل ترک اما شمس دلیل
مشرقست و قمر دلیل مغرب و زهره و حوت دلیل ماوراء النهر و حمل و شمس
دلیل خراسان و سنبله و مریخ دلیل فارس و جوزا و عطارد دلیل شام و روس

و میزان

و مشتری دلیل عراق عرب و زهره دلیل خوارزم و سنبله و عطارد دلیل ختا
و دلو و زحل دلیل بابل و ثور و مریخ دلیل دشت قبچاق نوع پنجم
در احوال منازل قمر بیست و هشت صورتست درین دوازده برج یکی
از جمله کوکب که انها را منازل خوانند و نامهای ایشان اینست شرطین بطین
ثریا دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرفه جبهه زبره صرفه عوا سماک غفر زبانا
اکلیل قلب شوله نعائم بلده ذابح بلع سعود اخبیه مقدم مؤخر رشا پس هفت
ازین منازل در ربعی از ارباع فلک البروج اند و بعضی از فصول سال منسوب
و جهتی از جهات عالم چنانکه هفت اول نسبت به برج ربیعی دارند و شمالی اند
و صاعد و از ارباع عالم ان ربع که میان مشرق و شمال است بدین هفت
منسوبست اما هفت دوم نسبت به برج صیفی دارند شمالی اند و هابط و آن
ربع که میان شمال و مغرب است بدین هفت منسوبست اما هفت سیم نسبت به
برج خریفی دارند و جنوبی اند و هابط و آن ربع که میان غرب و جنوب است بدین
هفت منسوبست اما هفت چهارم نسبت به برج شتوی دارند و جنوبی و صاعد اند
وان ربع که میان جنوب و مشرق است بدین هفت منسوبست پس نود درجه
هر ربعی را از فلک البروج بر هفت منزل قسمت کرده اند و هر منزلی را دوازده
درجه و پنجاه و یک دقیقه و کسری بقضیب افتاده است اما بعضی ازین منازل سعد اند
و بعضی نحس و بعضی ممتزج و بعضی مذکر و بعضی موئث و بعضی گرم و بعضی سرد
و بعضی تر و بعضی خشک اما قول بعضی انست که هر هفت که بعضی منسوبند طبع آن
فصل دارند و بعضی گفته اند هر دو منزل که در یک برج افتاده اند طبع آن
برج دارند و آن منزل که مشترکست ممتزج است میان دو برج ممتزجست اما
اهل بابل و عرب و هند اختیار بر منازل نهاده اند اما انچه بر حواشی تقویم طلوع
منازل نوشته اند انست که چون منزل از شعاع بیرون آید و صبح در مشرق ظاهر
شود علامت طلوع او نوشتند و درین تاریخ ربع مقدم را او چهاردهم آذار ماه

علامت طلوع کنند برا اول تقویم و بعد از دو سر یکی بیست و دو روز طلوع شود
و در سال کبیسه رومی زیر چهارده روز نویسند اما آنچه بر چهار نقطه انقلاب
افتد شرطین در اول حمل است و نثره در اول سرطان و عوّا در اول میزان
و ذابح در اول جدی فره ششم در دلالت دوازده خانه طالع برج طالع
دلیلست بر تن و جان و بقا و آغاز کارها و تدبیر مصالح و آنچه خواهد کردن
و طلبیدن و کیفیت زندگانی و سعادت و شقاوت و از اعضا دلیلست بر سر و
روی مولود بیت ثانی دلیلست بر مال و معاش و یاری گران و کیفیت آن
و دخل و خرج و سخا و بخل و خوردن و آشامیدن و از اعضا دلیلست بر گلو و ران
گردن و حلقوم و اطراف گردن بیت ثالث دلیل است
و خواهران و اقربا و نقل از جایی بجایی و نیکی و بدی احوال خویشان و
بحث علم و آموختن چیزها و کیفیت هر یک و از اعضا دلیلست بر بازوها و دستها
بیت رابع دلیلست بر پدران و مادران و املاک و مسکن و ضیاع و
عقار و جایگاه و دفن کردن مال و دانستن احوال پدران در قدم مولود
و عاقبت کارها و کیفیت هر یک و از اعضا دلیلست بر سینه و معده و پستان
بیت خامس دلیلست بر فرزندان و طرب و هدیه و تنعّم و از زرکان
و هوای دل و بیت المال املاک و خانه اجاره و فرستادن رسول و کیفیت
احوال او و نیکی و بدی ملبوسات و از اعضا دلیلست بر پشت و تهیگاه
بیت سادس دلیلست بر بیماریها و آفتها و علتها و دانستن علتها و صحت
و سلامتی بیمار و مدت بیماری و شناختن احوال بندگان و خدمتکاران
و ستوران و ضایع شدن چیزها و کیفیت هر یک و از اعضا دلیلست بر
شکم و ناف بیت سابع دلیلست بر ازواج و شرکا و خصمان و دزدان
و مخالفان و نکاح و خصومتها و طعنه زدن و یافتن و نایافتن دزدیده و گم
شده و آنچه مسافر خواهد رفتن و کیفیت احوال هر یک و از اعضا دلیلست
بر زهار و نشستنگاه بیت ثامن دلیلست بر خوف و خطر و موت و میراث

و باطل شدن چیزها و رسیدن اندوه و نکبت و دانستن ماتم و بیت المال
ازواج و شرکا و کیفیت احوال هر یک و از اعضا دلیلست بر آلات مباشرت
و مقعد و رحم مثانه بیت تاسع دلیلست بر سفرها و دین و مذهب و اعتقادی
و علوم و خوابها و تعبیر و رای و تدبیر و لطف و کیاست و دانستن احوال غایب
و توانگری و درویشی او و کیفیت هر یک و از اعضا بر رانهای مولود بیت عاشر
دلیلست بر سلطنت و رفعت و جاه و پادشاه و اکابر و سروری و معروفی
و مشهوری و حکومت و احوال مادران در قدم فرزند و شغل و عمل و عزل و
کیفیت هر یک و از اعضا دلیلست بر زانوها و بیت حادی عشر
دلیلست بر سعادت و رجا و امیدها و یافتن مراد و دوستان و دوستی
کردن و بیت المال سلطان است و دلیلست بر وزرا و خلفا و نایبان
و آنچه از عمل و شغل طمع دارد و احوال عشق و عاشق و دانستن دوستان
صادق و کاذب و کیفیت احوال هر یک و از اعضا دلیلست بر ساقها بیت
ثانی عشر دلیلست بر دشمنان و شقاوت و محنت و قرض دادن و گرفتن و ستوران
و گرفتار شدن و خلاص و غم و تهمت و حاسدان و شناختن نیکی و بدی احوال
دشمنان و کیفیت هر یک و از اعضا دلیلست بر پایها شعبه سیم
در صفات و منسوبات هفت کوکب سیار و راس و ذنب تا آثار شمرده آید
در صفات و منسوبات قمر قمر سعد اصغر است و از فلک اول است و سعد اصغر است
و منقلب مزاج است و مزاج خاص او سرد و تر است و منسوبات شیشه و
برنگ سبزی که سفیدی زند یا رنگ زردی و طعم او شور است که بترشی زند و
از بویها آنچه بترشی مایل بود و بلغمی است و از جسمها بهر دو ذوق دارد و از
از اعضا جانب چپ او راست و معده و شش و پستان و گردن و پوست
نرم و از سنها طفولیت و از بیماریها آنچه از ماده بلغمی تولد کند از مردم دلیلست

برخلفا و ولی‌عهدان و ملکان و ملک‌زادگان و چون منحوس بود دلیلست
بر بیکاران و جاسوسان و مردم سفله و عوام خلق و کودکان و فرود از صور تنها
دلیلست بر روی خوب و چشم سیاه و ابروی پیوسته و دندانهای گشاده
و برگشتی سر و ریش و دلیلست بر مادران و دایگان و کنیزکان و از خویها دلیلست
بر مردم سلیم و ایمن‌زده و حرص در حق زنان و ابرداران و مردم سخن‌چین و
دوستی تزویج و از بناها بر قصب و بیشه و دکان و خیارین و از جانوران
دلیلست بر مرغان آبی و دراج و کبک و از معادن دلیلست بر انواع مهرها
و دریغ و مروارید و نقره و از حالها بر اندام بود و در کار داری و از جایها
دلیلست بر آبگیرها و شهر آنجانها و رودها و چاهها و دریاها و باغها و حوضها
و جایگاهها و از دینها دلیلست بر بت‌پرستی و اقلیم هفتم او راست و شهرهای
او بلغار است و سقسین و جابلقا و سقلاب و روس و اقصی روم و می‌گذرد
بر طرف محیط تا دریا مغرب **فصل دویم** در صفات و منسوبات عطارد
عطارد ممزوج است با هر کوکب که با من و طبع او بگیرد و اگر تنها بود مزاج بیج
بگیرد و از فلک دوم تا بر و مزاج خاص او گفته‌اند سرد و خشک و با اکثر
و رنگ ملون است و بوی او آمیخته باشد و سودا و بیست و از حواس فرق
دارد و از اندامها دلیلست بر زبان و کام و لب و انگشتان و دماغ و
از مردم دلیلست بر اصحاب دیوان و دبیران و صرافان و متکلمان و وزیران
و وزیران و اهل حکمت و منجمان و مهندسان و اگر بد حال بود دلیل کند بر ایشان
و بندگان او و مردم بیهوده‌گوی و فال‌گیر و از خویها دلیلست بر زیرکی
و عقل و فکرت و حفظ و حرص و دوستی و طلب حق و ساختن مکر و حیل و
خاطر جوانی و سخن فروشی و از ستمها دلیلست بر سستی بیش از طلوع و از بلها
دلیلست بر انجیبانی نزاید و بوی تیزی زند و باشد و باقلا و کدو و کشنیز
و درختان با میوه و آنچه او را از جای بجای کردانند و کلکی و از حیوانات

دلیل

دلیلست بر کبکان شکاری و استر و روباه و طوطی و خرگوش و بوزینه و طیور
و آنچه در شهرها قرار کرد و چهار حرف و لعب و از معادن دلیلست بر کهربا و
مهرها و زرنیخ و آهن و سیماب و روینه و جامهای منقش و آنها کتابت و از
لباسها دلیلست بر فوطه و جامه باطره و عتابی و عمامها و از بیمارها دلیلست
بر زکام و صرعی و دیوانگی و لکنت زبان و کسی ساهو و راه احمق خون و دوران
و مالیخولیا و سرفه و قی و از جایها دلیلست بر دیوان‌خانها و عبادت‌خانها
و کتاب‌خانها و خانهای ... و از دینها دلیلست بر دین حکما و اقلیم ششم او راست
و شهرهای او کوه یاجوج و ماجوج و چارساو زمین توستان و منشا مغولان
و اطراف ترکستان و کش و بردعه و بعضی از شهرهای شام و مصر و شهرهای مغرب
فصل سیم در صفات و منسوبات زهره و زهره سعد اصغر است
و از فلک سیم تا به و مزاج سرد و ترست و مونث و شبی و بر رنگ سفیدی روشن
و از طعام چربی و شیرینی که لذیذ بود و از خلطها رطوبت عزیزی دارد و از
حواس شم کمتر های خوش بوی دارا اندامها آلت شهوت و رحم و
گرده دارد و سیاهی در جسم و سیاهی بود و ساعد و دست و کف دست
و از سنها سن بعد بلوغ و از مردم دلیلست بر خاتونان و زنان و جوانان
و خوب صورتان و اهل طرب و زینت و خادمان و چون بدحال بود دلیل
بر مخنثان و جامه‌شویان و مشاطگان و نزادکان و بدکاران و از خویها
دلیلست بر روش خوی و کشاده‌روئی و سخاوت و معاشرت و طرب و لهو و لعب
و هزل و مزاج و طلب سرود و شعر و زدن سازها و موسیقی و عشق‌بازی
و دلیلست بر بسیاری نکاح و راندن شهوت و بکار داشتن عطرها و رقاصی
و دلیلست بر مادران و دایگان و صورتها فربه و آباداتی و سطبر برخی و ران
و فرود دست و پای و باریک میان و دراز پشت و کوتاه پای و از بناها بر
آنچه خوش بوی باشد و شیرین و مغز میوها و انگور و شفتالو و آبی و انجیر و از

معادن دلیلست بر جزع و زبرجد و مروارید و از بناها سنگ یشم و فیروزه
و لاجورد و پیرایه و آنچه بدو آرایش و زینت کنند و از لباسها دلیلست
بر آنچه از ابریشم سازند و آنچه سفید بود و از جایها دلیلست بر سبزه‌ها
و تره‌زارها و سبزیها و گلزارها و هر کجا که تماشا و عشرت در آنجا کنند و از بیماریها
دلیلست بر آنچه از ماده بلغم تولد کنند و از زنان شهوت حادث شود و
بیماری عشق و ضعف دل و دماغ و درد مقعده و ریح البواسیر و گرده و احتباس
بول و از حیوانات دلیلست بر خرگوش و ماهی بزرگ و فاخته و هزاردستان
و بلبل و کبوتر و آنچه خوش صورت بود و از دینها دلیل است بر دین اسلام
در اقلیم عجم اقلیم سیم است و شهرهای معروف او مصر است و رهین تفت و حجن و کاشغر
و فرغانه و شاش و خجند و سمرقند و بخارا و نسف و ترمد و خوارزم و آذربایجان
و ارمنیه و روس و روم و عرب و بابل و حجاز تا دریای مغرب **برج چهارم**
در صفات و منسوبات آفتاب آفتاب نیر اعظم است و بنظر سعد است
و بجرم نحس و از فلک چهارم تابد و مزاج گرم و خشک و گفته‌اند مذکر و روزی
و متوسط است میان علویان و سفلیان و برنگ نارنجی است درخشان
و بطعم تیز است و لطیف دارد حواس چنانچه دارد و از اندامها دلیلست
بر جانب راست و دل و سینه و دهان و چشم راست و از سنها سن وقوف
و از مردم دلیلست بر پادشاهان و حاکمان و سروران و کریمان و بخشش
روان بر قومی و چون بد حال بود دلیل کند بر بیابان و معماران و استادان
و بر بستان و رقیبان و از صورتها دلیلست بر مردم تناور و بزرگ سینه
و قوی آواز و طرف بالای او سطبر و از خویها دلیلست بر خود و فهم و ترفع
و کبر و حرص و غلبه جستن و سرعت غضب و سرعت رضا و طلب ریاست
و جمع کردن مال و همت عالی و از بیماریها دلیلست که بر آنچه از گرمی و خشکی
حادث شود و بدل العلة دارد و در خشم و دلیلست بر پدران و اتابکان

و از نباتها دلیلست بر نیشکر و ترنجبین و عسل و انار شیرین و انگور و خرما و از
معادن دلیلست بر یاقوت و لعل و زمرد و الماس و فیروزه و از حیوانات دلیلست
بر اسبان قیمتی و گوسفند کوهی و آهو و شیر و پلنگ و باز و شاهین و زنبور عسل
و از جایها دلیلست بر معدنها و قصرها و سراها و تختگاه پادشاه و از لباسها دلیلست
بر کلاه و تاج و سربند و کمر مرصع و طوق مرصع و جامه‌های بزر و از دینها دلیلست
بر دین نصاری و بعضی گفته‌اند بر آتش پرستی و اقلیم چهارم او راست و شهرهای او
بلاد کشمر و چین و کوه بلور و بدخشان و غور و غرجستان و بلخ و زمین خراسان
و مازندران و کوه دماوند و الموت و قزوین و قصر سیاه و کوه همدان و
شهرزور و رقه و بیت المقدس و قاهره تا بدریای مغرب **برج پنجم**
در صفات و منسوبات مریخ مریخ نحس اصغر است و از فلک پنجم تابد و مزاج
گرم و خشک با فراط و مذکر و شبی و بعضی گفته‌اند مونث است و شبی و بطعم
تلخ است و تیز و برنگ سرخ و سفید و تیره و بوی ناخوش دارد و صفراوی
و از عناصر آتش او راست و از اعضا دلیلست بر زهره و رگها و جگر و پا و قفا
و گوشها و از مردم دلیلست بر امرا و ملوک و لشکریان و لشکرکشان و ارباب
سلاح و چون نحس بود دلیل کند بر اهل شر و فتنه و زندان و دزدان
و مفسدان و خونیان و از خویها دلیلست بر شجاعت و دروغ و خلاف
و سبکباری و بدعهدی و از صورتها دلیلست بر مردم بلند بالا و بزرگ سر
و درشت و خرد گوشت و سرخ موی و آبله زده و زخم خورده و علامات
بر روی و دندان و از ستارها آخر سن دو فوق و اول کهولت و از نباتها
دلیلست بر درختان با خار و چوب بقم و عود و سفیدان و کندنا و سیر و پیاز
و ترمیوه انواع زهرها و از معادن دلیلست بر مغناطیس و آهن و مس و از
آلتها انواع سلاحها و زین و ستام و هر آلت که از آهن کنند و از حیوانات
دلیلست بر گوسفند و خر گور و بز و یوز و گرگ و شغال و کرزه و مار افعی و

عقرب و خارپشت و از جایها دلیلست بر آتشکدها و لشکرگاه و هر جا
که سیاست کنند و مطبخها و هر جا که حیوانات کشند و از بیماریها دلیلست
بر اسقاط حمل و شکستگی اعضا و بثهای پوسته و جراحتها و سوختن و ریشها و
گشن زرد و آنچه بداغ و شق محتاج بود و رحمت فکر را انداختن چون و علت
از گرمی و خشکی پدید آید و از جانورها آنچه در حرب و شد و از دینها آتش پرستی
و گفته اند بت پرستی و اقلیم سیم او راست و شهرهای او ملک طرف کشمیر است
و لهاور و قندهار و جبال مغان و بعضی از غور و غزنین و زابلستان و کرمان
و شیراز و اطراف او و اصفهان و لرستان و خوزستان و بغداد و کوفه
و بصره و بادیه عرب و بلاد مغرب تا ساحل **فصل ششم** در صفات
و منسوبات مشتری مشتری سعد اکبر است و از فلک ششم باشد و مزاج
گرم و تر است رطب حیوانات و مذکر است در روزی و برنگ سفید
که بسبزی یا زردی زند و طعم شیرین و خوش بوی و از مردم دلیلست
بر پادشاهان عادل و مردم شریف و ائمه و قضاة و وزرا و زهاد و
مانند کانهان بزرگ و توانگران و مردم با دیانت و امانت و رفقا و اهل
و وسه داران و چون نحس بود دلیل کند بر زاهدان زرق و مردم منافق
و خوشحس ستای و کسانی که حجت اند که حیزی نفاق بیارکنند خود را
نیک نمایند و از خوها بر لطف و حلم و زهد و پارسائی و امانت و امر
معروف و نهی منکر و راستی و حرص اصلاح کارها و از بیماریها دلیلست
بر آنچه از روی نفرت باشد و آماسها و بادها که رنگ بگرداند و از نباتها
دلیلست بر گندم و برنج و جو و نخود و کنجد و قرطم و سیب و انار شیرین و از
معادن دلیلست بر زر و سیم و الماس و برنج و حجرهای شریف و از
حیوانات دلیلست بر آنچه بخورند و حلال بود و طاوس و تعلق و همای و
از جایها دلیلست بر عبادتخانها و مساجد و صوامع و منابر علما و وعاظ

و مقامها

و مقامهای عالی و معمور و خرمیها و از صورتها دلیلست بر صورت شیرین
و چشمهای فراخ و مویها سرخ رنگ و از اندامها دلیلست بر خون طبعی و نطفه
و مغز و جگر و حلقوم و رحم و رگهای جنبنده و از ستمها سنی که بوییدن دارد و از
حسها حس لمس و از لباسها آنچه کبود بود و علمها دارند و فوطها و جامهای پاکیزه
و او بر همه دینها دلیلست از روی علم و پاکی و عدل و بعضی گفته اند دین ترسای
و اقلیم دوم او راست و شهرهای او کرمان و سیستان و طرف خراسان
و حدود دریای فارس و بحرین و لحسا و یمن و مکه و مدینه و اطراف مغرب **فصل هفتم**
در صفات و منسوبات زحل زحل نحس تر کاست و از فلک هفتم باشد و مزاج
سرد و خشک است بافراط مزاج و مذکر است در روزی و گوسند خصی است
و طعم ترش است و رنگ او سیاه و بوی او ناخوش و از مردم دلیلست
بر ملکان قدیم و ارباب خاندانها و مردم قلعه دار و رئیس ده ها و دهقان و
مشایخ و اگر بد حال بود دلیل کند بر زاهدان بی علم و مشایخ بی کار و بندگان
و مزدوران و گلکاران و حبشیان و مردم سوداوی و بلغمی است و از اعضا دلیلست
بر سپرز و استخوانها و روده و پوست و پشم و ناخن و بلندی پشت و از بیماریها
دلیلست بر آنچه در از کشش بود چون استسقا و نقرس و سستی در اعضا و حس سیاه
و بلغمهای خام و علتهای باطن و مزمن شدن و آنچه در پیری حادث شود و بسبب آن
سردی و خشکی باشد و از حسها دلیلست بر حس سمع گران شده و از خوها دلیلست
بر جهل و ترس و بخل و مکر و وسواس و صبر و ستیزه کاری و کاهلی و از صورتها
کسی که زشت بود و بزرگ ریش و خرد چشم و پیوسته ابرو و فراخ دهان و سطبر لب
و سخت آواز و از دینها دلیلست بر جهودی و دلیلست بر پدران و جدان
و اتابک و دایه و از حیوانات دلیلست بر آنچه بارکش باشد چنانکه شتر و مرغ
و عقاب و کلاغ و بوم و جغد و مگس و ملخ و هرچه زیر زمین خانه دارد و چون
موش و مار و مانند آن و از جایها دلیلست بر آنچه از پشم و موی سازند و پوستینها

و قلعه‌ها و از نباتها دلیلست بر عقاقیر و بیخها و داروها که قابض بود و هر چه
کهن و گنده باشد و از معادن دلیلست بر سرب و روی و آهن کار زنگرده
و سنگهای بی قیمت و از جایها دلیلست بر کوههای خشک و بلندی و غارها و جایهای
خراب و بناهای قدیم و سارستانها و گورستانها و قلاع و از دینها دلیلست
بر دین یهودی و اقلیم اول او راست و شهرهای او سراندیب است و بعضی هند
و سند و جزایر دریا جنوب و حبشه و در کنار دریاهای مغرب اما در هیچ اقلیم
خلاف کرده اند چنانکه صاحب مجمل آورده است که اقلیم دوم شمس راست و اقلیم سیم
عطارد راست و اقلیم چهارم مشتری را و اقلیم ششم قمر را و اقلیم پنجم مریخ را و در
اول و پنجم خلاف نیست و قول او را اصح گفته اند **نوع پنجم** در دلایل
سعادت و شقاوت از روی کلیات قمر دلیل کارهای عالم کون و فساد است
و دلیل موجودات و اهل دنیا و تغیر حالات هر یک از موالید ثلثه خاصه نفس
انسان و سهم السعادات با و منسوبست و دلیل سعادتهای خارجی چون مال
و جاه اما شمس دلیل امور آخرتست و اهل حق و رسیدن موجودات بکمال
و تمام شدن هر موجودی در عالم خاصه نفس انسان و سهم الغیب با و منسوبست
و دلیل سعادتهای داخلی است چون فکر و تدبر و از این است که موضوعات شرایع
بر ادوار قمر و شمس نهاده اند اما زحل دلیل نحس کارهای دین است از
روی شقاوت و نومیدی و فقیری و تنگی و بیماری و اندوه و دشواری و بخیلی
در آن کارها اما مریخ دلیل نحس کارهای دنیاست از فسق و فجور و فتن و دزدی
و دروغ و هر فسادی که سبب شقاوت آخرت باشد اما زهره دلیل امور دنیاست
و طلب سعادتهای این عالم از بازی و عشرت و خوردن و آشامیدن و رغبت و
نکاح و توالد و تناسل اما مشتری دلیل امور دینی است و انتباه آخرت و طلب
کارهای آخرت و پسندیده و حسن اخلاق و ادب و پاکی و راستی و صحبت دین
و صدق و ورع و تقوی و حسن آنچه سعادت آخرت است اما اگر دو نحس مستولی

شوند

شوند بر مولودی و بدحال بوند دلیل کند بر ظهور فسادها و شقاوتها در
دنیا و آخرت و اگر نیک حال باشند صفتهای بد در نحس بقوت باشد اما بفعل
نیاید و اگر آن نحسان در حظوظ سعدان بوند یا سعدان بدیشان نگرند این
صفتها موجود نشود از مولود مگر اندکی تا از قوت بفعل نیاید یا در صورتی
بفعل آید که پسندیده نماید و با نفاق بود اما اگر هر دو سعد مستولی شوند بر
مولودی و بدحال بوند دلیل کند بر موجود شدن اندکی از سعادتهای دنیوی
و اخروی و قناعت کند بدان و اگر نیک حال باشند دلیل کند بر تمام شدن
سعادتهای دنیوی و اخروی و اگر سعدان در خانهای نحسان بوند یا نحسان بدیشان
ناظر باشند دلیل ضعف آن سعادتها بود و بی ثباتی در آن و امتزاج سعادت
با شقاوت در امور دنیوی و اخروی اما عطارد مزاج سعود و نحوس قبول
کند و یاری دهد در سعادت و شقاوت از دنیوی و اخروی هر یک را او
متعلق است بهر دو طرف پس حکم او در استیلا بر موضع وی یا بدان کوکب
که بدو نظر کند یا او در خانه آن کوکب بود **نوع نهم** در صفات جوزهرات
راس و ذنب گفته اند راس گرم و تر است بمزاج مشتری و سعادت زیاده
کننده است و او را عقده شمال و جوزهر خوانند و ذنب سرد و خشک است
بمزاج زحل و نحس است و کم کننده و او را عقده جنوب و جوزهر خوانند چون
قمر در عقده راس آید عرض او بطرف شمال افتد از منطقة البروج و چون در
عقده ذنب آید عرض او بطرف جنوب رود و این راس و ذنب دو
موضع است که تقاطع کرده اند فلک ممثل و فلک حامل که بقمر منسوبست و عقده
ذنب پیوسته در مقابل راس باشد و بعد میان هر دو شش برج باشد
شعبه چهارم در اقسام بروج بر کواکب هشت انواع **نوع اول** در قسمت
خانها دوازده برج را بر هفت کوکب قسمت کرده اند چنین که خانهای ایشان

جمله یک قسمت خانه است چنانکه آفتاب و ماه هر یک را یک خانه است و
پنج دیگر را هر یک دو خانه و بنای این قاعده بر آنست که شمس پادشاه کواکبست
و اسد پادشاه بروج و ثابت است و مزاج آفتاب اشرف عناصر است پس
خانهٔ آفتاب را او شایسته تر بود و ماه را برج سرطان لایق تر بود از جهت
آنکه منقلب ترین بروج سرطانست و لون مزاج قمر است پس او لایق تر بود با ماه
از بروج دیگر اما گفته اند از اول اسد تا آخر جدی بر توالی حیز آفتاب است
و از اول دلو تا آخر سرطان حیز ماه و این هر دو حیز را ولایت نیرین خوانند و
هر یکی را از خمسهٔ متحیره در حیز آفتاب یک خانه نصیب افتاده است و در حیز ماه خانه
چنانکه زحل را جدی در حیز آفتابست و دلو در حیز ماه و مشتری را قوس
از حیز آفتابست و حوت از حیز ماه و مریخ را عقرب از حیز آفتابست و حمل
از حیز ماه و عطارد را سنبله از حیز آفتابست و جوزا از حیز ماه بر توالی افلاک
پس گفته اند سبب سعادت و نحوست کواکب یکی از این اقسام است و
شکل افتادن خانهای ایشان با این دو نیر چنانکه دو خانه زحل چون در
مقابله هر دو خانه نیرانند و نظر مقابله تمام نحس و کیفیت آن گفته شد پس
زحل را نحس بزرگ گویند و چون هر دو خانه مشتری در مثلث هر دو خانه
نیرانند و نظر مثلث تمام سعدست پس مشتری را سعد بزرگ خوانند و چون هر دو
مریخ در تربیع هر دو خانه نیرین اند و نظر تربیع نیم دشمنی است پس مریخ را
نحس اصغر گفته اند و چون هر دو خانه زهره در تسدیس هر دو خانه نیرین اند
و تسدیس نظر نیم دوستی است پس او را سعد اصغر گفته اند و چون هر یکی از
دو خانه عطارد در حیز آن نیر که هست از خانه او ساقط است پس او را
سهم سعدی و نحسی ننهاده اند و ممتزج خوانند اما گفته اند هر کوکب که در حیز
آفتاب بود در قوت و ترتیب او باشند و در آن اضعف بود و چون در حیز ماه

بود

بود در قوت و ترتیب ماه بود تا در آن اضعف بود اما بقولی دیگر سعادت
و نحوست کواکب بسبب قرب و بعد افلاکست از آفتاب و ماه و آن جهت
که معلوم است که اعتدال مزاج علت سعادتست و افراط سبب نحوست پس
چون فلک مریخ نزدیکترست با آفتاب از زحل و مشتری در مزاج او گرمی و خشکی با فراط
غالب چیزی و ساقط است از آفتاب پس او را نحس کهین گفته اند اما فلک زحل دورتری
دو کوکب است از آفتاب مزاج او سرد و خشک است گفته اند تا فراط غالب در
سردی و در تربیع آفتاب پس او را نحس بزرگ گفته اند اما مشتری در وسط است
و وسط باعتدال منسوبست و در تسدیس آفتابست او را سعد گفته اند بزرگ چون
این سه کوکب علوی اند سعادت و نحوست ایشان ظاهرتر است اما علت
سعادت زهره قمرست از آن جهت که قمر نیز اصغر است و بدیل آفتاب
و زهره سعد اصغر است و بدیل مشتری و مزاج زهره موافق قمر در حدود وسط
از قمر و در تسدیس او پس او را سعد اصغر گفته اند و اما عطارد چون قمر ساقط است
بفلک او را مزاج منسوب نکرده اند اما بسبب سرعت و تغیر گفته اند
مزاج باد دارد ممتزج باشد چون این دو کوکب سفلی اند حالات این را
بقمر تعلق کرده اند چنانکه علویات را با آفتاب اما از روی حقیقت در کواکب
هیچ مزاجی نتواند بود جهت آنکه بسیط اند لیکن حالات ایشان علت
وجود مزاجها بود در مرکبات اما صداقت و عداوت هست میان این کواکب
و علت آن افتادن شکل خانهاست چنانکه در سعادت و نحوست گفتیم پس
هر کوکب که خانهٔ او دوازدهم خانهٔ دیگری افتاده است آن هر دو کوکب
دشمن همدیگر باشند و حکم تربیع و مقابله همین است و هر کوکب که خانهٔ او در
مثلث یا تسدیس دیگری باشد دوست همدیگر باشند مثلا سنبله دوازدهم
میزان است و ثور دوازدهم جوزا پس میان عطارد و زهره دشمنی باشد و چون
سنبله با عقرب و حمل و جوزا در تسدیس افتاده اند میان عطارد و مریخ دوستی باشد

وهمچنین زهره و زحل دشمنی بود و میان زحل و مشتری دشمنی بود و میان
مریخ و زحل دوستی بود و میان عطارد و مشتری دشمنی و بعد میان عطارد
و زحل دوستی بود و میان نیرین و زحل دشمنی بود و با مشتری دوستی بود و با مریخ
دشمنی بود و با زهره دوستی بود و با عطارد نه دوستی دارد و نه دشمنی قسم دوم
در قسمت خانها شرف هر کوکبی را برجی خانه شرفست به درجه معین چون در آن جا
مقیم گردد قوت شرف او ابتدا کند و چون بدان درجه رسد غایت قوت او باشد
و چون از آن درجه بگذرد آغاز نقصان قوت پدید آید و بتدریج کم می شود
تا بر دن رود و دلیل این قسمت چنان است که برج سرطان شرف مشتری است
در پانزدهم درجه و حمل شرف آفتابست در نوزده درجه و جدی شرف مریخ است
در بیست و هشت درجه و حوت شرف زهره در بیست و هفت درجه و میزان شرف
زحل در بیست و یک درجه و ثور شرف قمر در سه درجه و سنبله شرف عطارد در
پانزده درجه و جوزا شرف راس در سه درجه و قوس شرف ذنب است
در بیست و یک درجه اما این قسم چنان افتاده است که سرطان طالع عالم است
و مشتری دلیل حیات است شرف او درین خانه لایق تر بود و آفتاب
پادشاه فلک در عاشر طالع که برج حمل شرف او موافق تر بود و
مریخ چون دلیل جنگ است مقیم سرطان که جدی است بشرف او در
جوزا تر بود و زحل چون دلیل کشت و زرع و عمارت است چهارم سرطان
که میزان است بشرف او مناسبه تر بود اما از روی دیگر آنست که چون
طالع و اوتاد او برج منقلبند آفتاب و سه کوکب علوی شرف در اوتاد
اربعه اولیتر بود اما قمر چون خلیفه آفتابست و از عامل او تند هیچ کدام قوی تر
از یازدهم منشد آن ثور است پس شرف قمر در وی موافق است و چون
زهره مطربست و دلیل پاکی حوت خانه سعد و موافق مزاج زهره نیز از
سرطان است بشرف او را مناسبه تر بود و چون عطارد دلیل عقل و علم است

وسنبله

و سنبله خانه اوست و خانه او شرف عطارد در وی سزاوارتر بود پس قمر
در تسدیس مرد و سعد است و در تثلیث مریخ و مقابله زهره است و زهره
در تثلیث مشتری و تسدیس مریخ است پس از این اوضاع این معلوم شد که
شرف این کواکب از این خانها بعد بر ناظر اند خاصه خانه سعدان و خانه علویان
علویان اما چون راس از کواکب نیست شرف او در خانه ساقط ثامن و آن
جوزا است و شرف ذنب همچنین و آن قوس است اما هر کوکبی را خانه است
که از او وبال خوانند خانه برج هفتم و آن برج هفتم است از خانه آن کوکب
مثلا زحل را اسد و سرطان هر دو وبال است از آن سبب که اسد هفتم دلو
است و سرطان هفتم جدی و وبال آفتاب دلو است و وبال ماه جدی
و وبال مریخ از حمل میزان است و از عقرب ثور و وبال زهره از میزان
حمل است و از ثور عقرب و وبال مشتری از قوس جوزا است و از حوت
سنبله و وبال عطارد از سنبله حوت است و از جوزا قوس پس کوکب
در وبال بود در برج بود و ضعیف حال باشد اما موضع دیگر هبوطست و
خانه هبوط هفتم بود از خانه شرف و درجه هبوط همان درجه شرف بود پس
چنانکه وبال برج هفتم است از خانه هر کوکبی هبوط برج هفتم بود از خانه شرف
کوکب مثلا شرف مشتری در سرطان به پانزده درجه است و برج جدی
هفتم برج است از سرطان پس هبوط مشتری در جدی است به پانزده
درجه و هبوط آفتاب در میزان یط درجه و هبوط مریخ در سرطان کح و هبوط
زحل در حمل کا و هبوط قمر در عقرب ج و هبوط عطارد در حوت یه و هبوط
زهره در سنبله کز و هبوط راس در قوس ج و هبوط ذنب در جوزا ج و کوکب
در هبوط باشد در زندان و بند باشد و تنگ و ضعیف بود قسم سیم
در قسمت ارباب مثلثات این قسمت چنانست که هر سه برج که بر یک طبع آیند
آن را مثلثه خوانند پس چهار مثلثه باشد بعدد عناصر و هر مثلثه را سه کوکب

داده اند و مثلثه مونث را ارباب کواکب مونث و مثلثه مذکر را ارباب
کواکب مذکر چنانکه حمل و اسد و قوس مثلثه آتشی اند و در طالعهای روزی
رب اول آفتاب است و ثانی مشتری و در طالعهای شبی رب اول مشتری است و ثانی
آفتاب و شریک هر دو در روز و شب زحل و بعضی ایشان شریک را اعتبار نکرده اند
و اما جمهور نگاه داشته اند و اما مثلثه بادی در طالع روزی بر زحل و عطارد داده اند
و در طالع شبی اول عطارد را داشته اند و ثانی زحل را و شریک هر دو در روز و شب
مشتری و مثلثه خاکی در طالع روزی زهره و قمر داده اند و در طالع شبی
اول قمر را داشته اند و ثانی زهره و شریک هر دو در روز و شب مریخ و مثلثه آبی
در طالع روزی مریخ و زهره داده اند و در طالع شبی اول مریخ را داشته اند و ثانی
زهره و شریک هر دو در روز و شب قمر اما بعضی ایشان در طالع روزی زهره را
مقدم داشته اند لیکن مقدم داشتن مریخ بقیاس نزدیکتر است پس دو مثلثه مذکر
آتشی و بادی و کواکب ایشان مذکر و دو مثلثه مونث اند خاکی و آبی و کواکب
ایشان مونث **ثمره چهارم** در قسمت حدود برجها متحیره و آن اقسام
هر چند درجه است الخ اهل روزگار از استعمال کند انست و بطلمیوس
آنرا اعتبار کرده است و او را حدود اهل مصر خوانند و آن چنانست که
هر برجی را بر پنج متحیره قسمت کرده اند باقسام مختلف و اقل آن دو درجه است
و اکثر دوازده درجه و آخر برج حدود نحسان افتاده است و این قسمت را در چنین نظمی
یاد کرده اند و او را بجدول نمودیم و جدول این است

ه	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا
مشتری و	زهره ح	عطارد و	مریخ ز	مشتری و	عطارد ز	زحل و	مریخ ز	مشتری یب	عطارد ز	عطارد ز	زهره یب
زهره و	عطارد و	مشتری و	زهره و	زهره ه	زهره ی	عطارد ح	زهره د	زهره ه	مشتری ز	زهره و	مشتری د
عطارد ح	مشتری ح	زهره ه	عطارد و	زحل ز	مشتری د	مشتری ز	عطارد ح	عطارد د	زهره ح	مشتری ز	عطارد ج
مریخ ه	زحل ه	مریخ ز	مشتری ز	عطارد و	مریخ ز	زهره ز	مشتری ه	زحل ه	زحل د	مریخ ه	مریخ ط
زحل ه	مریخ ج	زحل و	زحل د	مریخ و	زحل ب	مریخ ب	زحل و	مریخ د	مریخ د	زحل ه	زحل ب

ثمره پنجم در قسمت وجوه صفت کواکب این قسمت چنانست که
هر برجی را بر سه قسم راست کرده اند و هر قسمی ده درجه است راست و هر
قسمی را بکوکبی داده اند بر توالی افلاک چنانکه ده درجه اول حمل نصیب مریخ است
و ده درجه میانه نصیب آفتاب و ده آخر نصیب زهره بر همین قیاس و ترتیب
تا آخر باز بمریخ رسد و این قسمت را وجوه خوانند **ثمره ششم** در قسمت
فرح کواکب این قسمت بطالع تعلق دارد چون صورت طالعی نقش شود و اوتاد
معلوم گردد و آن چنانست که چون عطارد کوکب عقل است و نطق فرح
او در طالع باشد و قمر نیر اصغر است چون دلیل حرکت و مصالح این جهانی
فرح او در ثالث بود و زهره چون کوکب طرب است و عشق و سعد فرح او
در پنجم باشد و مریخ چون نحس اصغر است و دلیل شر و سقط اولی فرح او در ششم
بود پس نیر اصغر است و سعد اصغر است و نحس اصغر را فرح از طالع تحت
الارض افتاد و اما آفتاب چون نیر اعظم است و خانه نهم دلیل سعادتهای افقی
و سفر است فرح او در نهم باشد و مشتری سعد اکبر است و دلیل رجا و امید
و همه فرح او در یازدهم باشد و زحل چون نحس اکبر است و دلیل رنج و
مشقت و سختی فرح او در دوازدهم باشد پس نیر اعظم و سعد اکبر و نحس اکبر
را فرحهای فوق الارض افتاد و اما سرد و نر در مقابل یکدیگر مانند در تسدیس
مثلث طالع و هر دو سعد در مقابله یکدیگرند و در مثلث و تسدیس طالع و هر دو نحس
در مقابله یکدیگرند و ساقط از طالع **ثمره هفتم** در اثناعشریات بروج و کواکب
این عمل هم بطالع نسبت دارد و آن چنانست که هر برجی را بدوازده قسمت کرده اند
هر قسمی دو درجه و نیم بنسبت اول صاحب برج را بود و قسم دوم هر صاحب برج
دوم و قسم سیم همچنین تا هر دوازده برج داده شود و طریق عمل آنست که اگر
اثناعشریه طالع خواهد بگیرند طالع چند درجاست و این درجات را در دوازده
ضرب کنند و از طالع می کان بیفکنند آنجا که کمتر از سی باشد اثناعشریه

طالع انجا بود و حکم همه همین است و این عمل را در استخراج مهر بکار دارند هرگاه
که اثناعشریه طالع وقت افتد انجا بود و این بجای نظر طالع است اما اثناعشریه
کوکب انکه هر یک کوکب در برجی که بود چند درجه قطع کرده است آن درجات را
در دوازده ضرب کنند و سی سی از برج کوکب طرح کنند انجا که
کمتر از سی بماند اثناعشریه کوکب انجا بود مثال زهره در حمل یازده درجه
و چهار دقیقه پس از ضرب یازده در دوازده صد و سی و دو درجه حاصل آمد
و از ضرب چهار دقیقه در دوازده چهل و هشت دقیقه این اعداد از برج حمل
سی سی طرح کردیم رسید حساب به دوازده درجه چهل و هشت دقیقه
از برج اسد پس اثناعشریه زهره در اسد باشد به دوازده درجه و چهل
و هشت دقیقه اما اگر همین یازده درجه زهره را بچهار برج دهند چنانکه
دو و نیم بحمل و دو و نیم بثور و دو و نیم بجوزا و دو و نیم بسرطان بر قاعده
اول که شرح دادیم تا ده درجه مستغرق شود و یک درجه و چهار دقیقه
باقی ماند پس یک درجه در دوازده ضرب کردیم دوازده حاصل آمد و
از چهار دقیقه چهل و هشت دقیقه این نصیب است مناسب عمل اول اما حکم
اثناعشریه اینست که اگر کوکبی در اثناعشریه کوکبی افتد چنان بود که بصاحب
اثناعشریه ناظر بود یا در حظی از حظوظ او بود و بودن اثناعشریه کوکب در
برجی چنان بود که صاحب اثناعشریه در آن برج و اثناعشریه مزاج صاحب
خود دارد در بعضی کسانی دلایل را بد و تسییر رانند و اگر چه اهل روزگار
او را کمتر استعمال کنند و بکار دارند اما یاد کردیم تا کتاب بی فایده نماند
اما اقسام دیگر هست چون نهبهر و هفت بهر و نه بهر و در بچان و ادربچان
و چان بجتار و مانند آن و این قسمها بیشتر بر قول اهل هند است و در این عهد
متروک است نیز یاد کردیم بلطف را **فصل ششم** در نسبت ایام بکواکب
شبانروز نکند در فلک مستقیم است و اول روز بقول اهل شرع از طلوع

صبح

صبح صادق است و بقول اصحاب احکام از طلوع نصف قرص آفتاب
و نزدیک منجمان از دایره نصف النهار اما اول شب تا اتفاق از غروب
نصف قرص جرم آفتاب است و طلوع سیاهی از افق مشرق پس این شبانروز را
به بیست و چهار قسمت کردیم و هر قسمتی را ساعتی خوانند و ساعت بر دو نوع بود
مستوی و معوج مستوی آنست که یک جزو او از بیست و چهار جزو دایره
پانزده درجه مطلعی باشد و بدین سبب او را ساعت مستوی نام کردند اما عدد او
در روز و شب مختلف باشد و او را ساعت معتدله نیز خوانند اما ساعات
معوج آنست که یک جزو است از دوازده جزو روز یا شب پس اگر روز
دراز تر یا کوتاه تر باشد عدد روز دوازده بیش و کم نگردد اما نفس
او زیاده و کم شود از پانزده درجه مطلعی بسبب زیاده و نقصان از زمان
او را معوج خوانند و زمانی نیز خوانند اما هر هفته هر روزی بکوکبی داده اند
و هر بکوکبی و ساعت اول از روز را از ساعت معوج بدان کوکب داده اند
چنانکه روز یکشنبه منسوب بآفتاب پس ساعت اول از این روز او راست
و ساعت دوم زهره را که تحت اوست و سیم عطارد را و چهارم قمر را
و پنجم زحل را و ششم مشتری را و هفتم مریخ را و هشتم باز با آفتاب رسد و نهم
زهره را و دهم عطارد را و یازدهم قمر را و دوازدهم زحل را و چون دوازده
ساعت روز یکشنبه بر زحل تمام شود و ساعت اول از شب دوشنبه مشتری
را بود و دوم را مریخ را بر همین قیاس می گردد تا ساعت دوازدهم از شب دوشنبه
بعطارد رسد و ساعت اول از روز دوشنبه قمر را بود و دوم زحل را بر این قیاس
شب سه شنبه زهره را بود و روز سه شنبه مریخ را و شب چهارشنبه زحل را و روز
چهارشنبه عطارد را و شب پنجشنبه آفتاب را و روز پنجشنبه مشتری را و شب آدینه قمر را
و روز آدینه زهره را و شب شنبه مریخ را و روز شنبه زحل را و شب یکشنبه عطارد را و ساعت
دوازدهم از شب مریخ را و باز اول ساعت از روز یکشنبه بآفتاب بر همین قیاس

دور می کنند اما اهل بابل و بزرگان که تتبع ایشان کرده اند چون اسحاق
کندی و ابو معشر بلخی و دیگران بنا استخراج هر بار با ساعت نهاده اند
و در طالعها ابتدا کدخدار را صاحب ساعت کنند و مختار بود هر روزی کاری
که بکوکب او منسوب بود در ساعتی که بصاحب او تعلق دارد مثلا روز
یکشنبه با فتاب منسوبست و کار پادشاه و انچه افتاب منسوب بود و دیگر باشد
و حکم شب و هر ساعت از روز و شب همین باشد تا تمام مقیمه **باب پنجم**
در نظرهای کواکب یعنی بعضی چهار امثال **فصل اول** در کیفیت نظرهای هفت کوکب را
در دوازده برج با همدیگر نظرهاست وان پنج نوعست بشش قسم قسم اول
قرانست چون دو کوکب در یک برج بود در یک درجه و دقیقه برابر شوند ان قران
باشد دوم سدس ایمن است سیم ربع ایمن چهارم مثلث ایمن پنجم مقابله
دیگر مثلث و یک ربع و یک سدس دیگر در ابر است مبلغ هشت باشد اما
اتصال این بود که بر توالی رود چون از طالع سیم و چهارم و پنجم و اپیر
ان بود که از نهم بطالع وازدهم و یازدهم و اتصال این را ابیر نوعی گفت
اما قران سعدین سعد است و قران نحسین نحس چنانکه گفته شود اما نظر مقابله انست
که کوکبی در برج هفتم کوکبی دیگر ایدبر جایت و دقیقه برابر شوند و هر او صد
و هشتاد درجه بود راست که نیمه دور فلکست یعنی شش برج پس چون هر
یکی در خانه ضد همدیگر بود و در مقابله این نظر نحس تمام دشمن گفته اند اما نظر
ربع از برج چهارم کوکبی افتد و هر او نود درجه است که ربع دور فلکست
و او چون نیمه مقابله است او را نحس و نیم دشمن گفته اند اما نظر مثلث
از برج پنجم کوکبی بود و هر او صد و بیست درجه بود که ثلث دور فلکست والبته
مثلث از دو برج اتفاق افتد که بریک طبع باشند چون از حمل با سد یا از
قوس نحل سست ان موافقت او را سعد و تمام دوستی گفته اند اما نظر سدس
از برج سیم کوکبی افتد و هر او شصت درجه است که سدس دور فلکست واو به

رسد اتصال تمام شود و غایت بود و چون نصف جرمین رسد نهایت
قوت بود و چون بگذشت و یکدرجه بعد ماند قرن منصرف گشته بود اما اگر نصف
جرم کمتر را اعتبار کنند چون چهار درجه و نیم بعد ماند اغاز قوت بود و قول
اول محکم تر است **باب ششم** در مقادیر شهادتها و قوت و ضعف کواکب
هفت اثار **فصل اول** در شهادتها اصحاب این صنعت گفته اند که هفتاد و نه
حظ را از علم کو سند و شاهد گو سند و قوت او را در حظ خود شهادت خوانند
و شهادت از پنج نوعست و هر یک را مقداری نوده اند چنانکه گفته اند صاحب
خانه را پنج شهادت یعنی پنج قوت از روی عدد بر و صاحب شرف را چهار و
صاحب مثلثه را سه و صاحب حد را دو و صاحب وجه را یکی و در ین خلاف
هست انچه کوشیار گفته است خلاف است اما اگر کوکب در خانه خود
شهادت او که پنج است مضاعف کرد دیعنی ده شود و حکم صاحب شرف
و دیگر شواهد همین است اما گفته اند هر برج که صاحب او در وی نبود چون
بدنی بود بی جان صاحب وی در وی بود جسمی بود زنده و هر چه از وی او بود
طلب کنند حاصل باشد و اگر کوکب غریب در وی باشد هر چند که مقبول
بود قوت و هر اکراد ارباب حظوظ او کوکبی مر ویا قوت قوی تر بود
فصل دوم در قوتهای ذاتی کوکب قوتها کوکب در حصر نیاید اما انچه در
حصر اورده اند شصت و شش نوعند از ذاتی و عرضی و ضعف و بیانه وانچه
از ان مبلغ عظیم اثر تر ست سزد و نوعست ذاتی و قوت ذاتی انکت
اگر کوکب در خانه خود باشد یا در شرف یا در مثلثه یا در حد یا در وجه خود
مستقیم بود و علویان مشرقی باشند و سفلیان مغربی و کوکب در حیز بود
و کوکب مذکر در برج مذکر بود و مونث در برج مونث و زاید بود در حساب
و صاعد بود در افلاک خود اما ذات نیست که نسبت او در حسابها زود بیشتر از ده گانست

:

بود و کجا بار خانه باید مران مزاج مایل تر بود که او غالب تر بود باشد از
هر چهار مثال آن از کواکب است که اگر مولودی را زحل در طالع اتفاق افتد
و مشتری و مریخ و زهره و زحل دلیل سیاست و ترشی روی و صبوری و سردی و حکمت
و مشتری سعد است که بزرگی زندگی و روی است و نکو خلق و کرم و تربیت
و زهره دلیل سعد است روشنی و لطف طبع و معاشرت و خوبی صورت و سردی و تربیت
و مریخ دلیل است بر سرخی و غضب و خیانت و تندی و کرم و جنگ پس واجب کند
امتزاج این چهار دلیل که رنگ مولود سرخ سفیدی بود که بگندم گونی زند و حلم و صبر
و تندی و غضب در اعتدال باشد با کبر و بخل و نکو اعتقادی و دین و خوش
طبع باشد و عشرت و خیانت کند در نهان و از آن مستور دارد و تعصب بود
و شیرین صورت و معتدل المزاج باشد مایل بخشکی و برجی که در وی بوند دلیل
آن نیز اعتبار کند که موافق مزاج هر کدام که شهادت بیشتر دارد اثر او باشد
ظاهر تر بود و اگر دو یا سه قوی باشند از اثر تقویت یکدیگر با هم بند و هر کدام
که ضعیف بود و نامقبول اثر او کمتر باشد و نهان تر اما اگر در برجی یک کوکب
بود مزاج کوکب با برج با هم ز دواگر کوکب با او ناظر باشند بقدر قبول اورد
امتزاج دهد و اگر کوکب همچنین در خانه مال اتفاق افتد چون منسوبات
هر یکی را از نباتات و جواهر و حیوانات نموده ایم پس اطعمه و اشربه و مال
و مایر گران او را از آنجا استدلال کنند و باقی بیوت دیگر را قیاس همین
دانند و در حقیقت آنست که هر یک اعتدال بمنت دلیل نحوست است و مرض
مثال دیگر و تشبیه آنست که اگر زهره در ثور بود چون خانه وی بود مطرب با
حرمت در سرای خود و اگر فرزند او بود چون ملک زاده بود در مملکت خود
با او طرب می کند و اگر عطارد آنجا بود چون ندیمی بود و وکیل یا مداحی و اگر مریخ
آنجا بود رندی عربده کننده بود و در حوت اتفاق افتد پس از اجتماع معلوم شود
که بزمی باشد در سرای سلطانی ملک زاده و آن نا حرمت زاده سرود با هم مایل بوند

خوش هم

باشد مدلول آن را ظاهر گرداند
واز نن کواکب هر کدام که قوی

سعادت و سعادت ... و هر یکی
که مزاجی با فوایت دلیل هم

وسط او بود و صاعد آنست که از نقطه حضیض روی با وج دارد یا بذروه
فلک تدویر و حزان است که کوکب روز بروز بر بالای زمین بود و کوکب شب
بشب بر بالای زمین باشد اما صمیم آنست که بعد کوکب کمتر از شانزده
دقیقه و دقیقی که مرکز او بمرکز آفتاب رسد در احتراق باین قدر که نزد از
مرکز و صمیم عطارد قوی تر باشد که شبیه دو شمس باشد و این همه اصلاحات
بود کواکب را که گفته اند قوتهای ذاتی کوکب دلیل سعادتهای باطنی باشد
در مولود چون عقل و فهم و ادراک و فراست و کیاست و مانند این نوع سیم
در قوتهای عرضی و قوتهای عرضی آنست که بسبب طالع پدید آید چنانکه طالعی
اتفاق افتد و کوکب در وتدی بود از او تاد طالع و از همه قوی تر طالع
است پس عاشر پس سابع پس رابع و چون کوکبی در وتدی بود قوت
و یاری بود در مایل الوتد چهار دانگ و در زایل الوتد دو دانگ پس اگر
در مایل الوتد بود چهار دانگ قوت دارد و از همه قوی تر حادی عشر
و یا زحاسس و اگر در زایل الوتد بود دو دانگ قوت دهد و از همه قوی تر تاسع
باز ثالث و ساقط را اعتبار نهاده اند اما وجهی دیگر آنست که اگر کوکبی در
حظوظ مسعد آن بود و یا مسعد آن بود ناظر بوند بنظرهای مودت و بودن
کوکب در فرح هم قوت عارضی بود و این قوتها دلیل سعادتهای ظاهر بود
چون مال و جاه و حرمت و عشرت و شهوت و مانند آن اما وقت باشد
که کوکب را هم قوت ذاتی بود و هم قوت عارضی چنانکه طالع حمل و مریخ در
جدی که خانه شرف اوست و عاشر از طالع باشد و دیگر همین است نوع چهارم
در ضعفهای کواکب چنانکه قوتهای کواکب در حصر نیاید ضعف نیز در حصر نیاید
لیکن آنچه در حساب آورده اند پنجاه و پنج نوع گفته اند الحال از آن مبلغ ظاهر
زشت تر شده نوعست و آن چنانست که کوکب در وبال خود باشد یا هبوط یا راجع

کمی از قوتها نهاده اند
و صمیم هم

و دو دست جهت آنکه مرد و درین موضع قبول دارند چون عطارد صاحب دوم
و پنجم از ثور است و مرد و را مدح و ندیمی در فرح میدارد و دو دلیل دو خوش
و ما کول اشان نزاکت چون شناسد و چون مریخ صاحب دوازدهم و هفتم است دشمن و ضد است
دشمنی و شرمی اکثر دو از آن خود زحمت می افتد و مرد و را قصد میکند اما اگر
آفات ساقط بود از ایشان از پادشاه یا از بدرخالف بوند و اگر با ایشان
بود یا ناظر بنظر مودت از پادشاه ایمن باشند و او از ایشان خشنود و اگر ایشان
ازیشان ساقط بود از قاضی و محتسب در بیم باشند و اگر با ایشان یا ناظر بنظر مودت
از محتسب و منهی ایمن باشند و اگر بنظر عداوت بود مخالف شوند و مجلس کم
طرب شد اما اگر زحل با ایشان بود بیم دستان بود با ایشان و اگر ناظر
بود بنظر مودت رعایت حال ایشان کنند و اگر بعداوت نگرد قصد پریشانی
بزم ایشان کند مثال و شبهه دیگر است که اگر مریخ در عقرب بود و زهره
با او و چون فجه بود در ماه دهم در دست امیری با ترکی با لشکری دارد عطارد
با ایشان بود چون دوستی بود آن مرد او دشمن آن فجه را و اگر قرآن او
سازی بود که در آن میان محبوس باشد بود
زهره است که او چون مجامعت و سبب بوت و قبول مریخ است که چون
امیری است و عطارد چون صاحب خانه دهم است عقرب را دوست
دارد مریخ است و چون صاحب خانه دوازدهم زهره است عطارد زهره را دشمن
میدارد و چون قمر صاحب نهم عقرب است مانند ساز است و درین خانه
چون در هبوط محبوس است و کواکب دیگر را همین نسبت نگاه دارد و در هر
مثال و شبهه لیست شرح طرق امتزاج کواکب تامل و تدبر کرد احتیاط تمام
از سر ذهن و اعتقاد تمام تا فایده حاصل آید و کشتر احکام راست آید و دو احکام
رسد آنچه شعبه هفتم در احوال دلایل با نواع مختلف بوده آثار
تا ماه اول در کلیات اصول احکام نجوم احکام نجوم دانستن خیر و شر است

پس هر گاه که نحسان غلبه کنند یا ناظر بود دلیل فرو ماندن کارها بود و افتادن
خلل در مصالح و دور افتادن غرض و پیش آمدن و دشواری در امور و هر گاه
سعدان غلبه کنند یا ناظر شوند دلیل بود بر آمدن کارها و امیدها باسانی فی الجمله
سعدان دلیل سعادت اند و نحسان دلیل شقاوت ثمره دوم سدس و تثلیث
دلیل دوستی بود در جهت آسانی و بر آمدن کارها و مقابله و تربیع دلیل دشمنی بود
و دشواری در امور و نظرها و قبول دلیل تمام شدن کارها بود به طرزی خاصه از
اول دو نظر ها رد و نامقبول دلیل فرو ماندن کارها باشد خاصه از زایل الوتد با
ساقط ثمره سیم در نظرهای عداوت کواکب سعد را اصرار شود چنانکه نظرهای
مودت کواکب نحس را انفع بود ثمره چهارم دلیل به یک امر اگر با همدیگر ناظر
باشند بنظرهای مودت دلیل کند بر تمام شدن آن امر و مدت بقای او
بوجه حسن و اگر بنظر عداوت نگرند دلیل تمام شدن بعضی بود از آن امر بحسب
و دشواری ثمره پنجم اگر سعد ضعیف بود چنانکه راجع یا محترق یا در جایگاه بود
فرو ماندن از رسانیدن سعادت و از اینجا گفته که سعد مقبول مثل شخص کریم
و توانگر بود و سعد نامقبول مثل شخص کریم درویش باشد و اگر نحس قوی بود
چنانکه در خانه یا شرف یا حفظ خود بود و مستقیم الحرکت دیری دور کند
پس نحس مقبول بهتر از سعد نامقبول باشد ثمره ششم اگر جایگاه این
در جایگاه سعد مستولی شود نیکی و سعادت رسد از مردم نیکوکار و از ایشان
کار امید شد بوجه احسان و اما اگر نحس مستولی بود بمکروه رسد از قومی بدکار
و از کسان که برنفع فساد باشد ثمره هفتم اگر طالع مولود بر موضعی که اجتماع
افتاده بود در دیگری طالع مولود هم در آن جزو سعدی افتاده بود آن مرد
خود هند نکوکار باشند و آن شخص که نحس در طالع او بود در آن شخص دیگر بدی از
رساند و آنکه سعد در طالع بود بدان دیگر خیر و نفع رساند اما اگر مرد سعد در
یک موضع افتاده بود میان ایشان مودت و محبت باشد و بعد از نیکی رسانند

اگر هر دو نحس در یک وتد افتاده باشند هر دو جاهد بهمدیگر باشند و بهمدیگر بدی
رسانند چنانکه اگر سعد و نحس هر دو در خانهٔ مال افتاده باشد نفع
و ضرر هر دو از سبب مال بود و معاش و بازرگانی و اگر در عاشر افتاده
باشد نفع و ضرر هر دو را سبب جاه بود و شغل سلطانی و باقی بروج پس
همین است ثمرهٔ نهم اگر در دو مولود آفتاب در یک برج افتد میان آن
دو شخص دوستی بود و حکم قمر همین است و اگر در مثلث یا تسدیس افتد دوستی
پدید آید میانهٔ آن دو کس اما اگر در مقابله افتد دشمنی پدید آید و حکم تربیع
همین است اما بودن سهم السعاده در یک برج از دو مولود دوستی افتد میان
هر دو کس بسبب طمع داشت امیدها برآید ثمرهٔ دهم اگر طالع زن هفتم طالع
مرد افتد یا طالع مخدوم دهم طالع خدمتکار یا طالع معشوق یازدهم طالع
عاشق میان این جماعت موافقت و محبت بغایت رسد و باشند با همدیگر
مدتهای مدید و برخورداری یابند از همدیگر و اگر دلایل چنان افتد حکم بر
عکس شود و تسدیس و تثلیث بروج همین است اما اگر هر دو شخص را با همدیگر
پیوستگی شود و صحبت اتفاق افتد بنوعی از انواع و طالع هر دو از یک
مثلث باشد چنانکه طالع یکی حمل بود و دیگری را اسد یا قوس میان ایشان
در اغلب و بها موافقت بود و بروزگار در آن مانند با همدیگر ثمرهٔ ۱۱ دلیل
آفتاب را نحوست و زیان از مقارنه مریخ بود و از مقابله زحل و ماه را
نحوست و زیان از مقارنه زحل بود و مقابله مریخ ثمرهٔ ۱۲ تا زدهم مؤثرترین
نحسها آن بود که هر دو نحس پیش از آفتاب بر آیند یعنی که مشرق و شعاع بوند
یا بعد از ماه بر آیند یعنی که ماه نور بدیشان رسانیده بود ثمرهٔ ۱۳ دوازدهم
نحس شرقی دلیل کند بر آفت نحس مغربی دلیل کند بر علت و آفت آن بود
که ناگاه چیزی حادث شود که سبب فسادی بود بمال یا جاه و علت آن
بود که چیزی پدید آید که سبب بیماری بدن شود که عارضه در تن پدید آید ثمرهٔ سیزدهم

گراتش علوی مثلث فوقی تر اند و کواکب سفلی سید پس ثمرهٔ ۱۵ چهاردهم پیوستن کواکب
بکوکبی دلیل کند بر ابتدای کارها و رغبت کردن بچیزها و در طلب او بودن چنانکه
اگر صاحب طالع بصاحب عاشر پیوندد دلیل کند بر مایل شدن بخدمت سلطان
و صحبت بزرگان و طلب شغل داشتن و اگر صاحب عاشر بصاحب طالع پیوندد
دلیل کند بر طلب داشتن سلطان و اکابر و مهتران مولود را افزودن عمل
مایل شدن بمولود و خدمت او
اما اگر کوکبی دیگر بصاحب طالع پیوندد قیاس همین باشد یا صاحب طالع بدیگری
اما از پیوستن آن می‌خواهیم که کوکب سبک رو بگران رو رسد و تدبیر بدو دهد
و از این جهت است که کوکب سبک رو را دافع تدبیر خوانند و گران رو را قابل
تدبیر گویند ثمرهٔ ۱۶ پانزدهم اوتاد طالع دلیل کند بر قوت و ظهور چیزها و با تمام رسیدن
آن خاصه طالع و عاشر و مایل الوتد دلیل کند بر توسط یا پیشتر چیزها و تمام رسیدن آن
بعضی یا بیشتر آن خاصه حادی عشر یا خامس و زایل الوتد دلیل کند بر طمع و امیدداری که
بجز دو ساقط دلیل کند بر پوشیده ماندن آن امیدها و آنچه باطل گشته بود
یا رخواهد یا خواهد گشت ثمرهٔ ۱۷ شانزدهم در دلالت کردن از وجه خاص
و عوام دلالت چیزها بر دو قسم است عام و خاص و عام آنست که برج اسد
و آفتاب دلیل پادشاه اند و ثور و زهره دلیل ازواج و زنان و برج حمل
و مریخ دلیل لشکرها و مهتر قیاس چنانکه در صفات بروج کواکب یاد کردیم
اما خاص آنست که طالعی افتد پس عاشر و صاحب او دلیل پادشاه بود و
هفتم او دلیل ازواج و زنان پس اگر طالع دلو افتد هفتم که دلیل زنان و ازواج
است اسد باشد و آفتاب و این دلایل خاص هر طالع تعلق دارد یا طالع
جدی بود برج میزان و زهره دلیل پادشاه باشند پس هر طالع که دلایل
خاص و عوام او موافقت کند مولود را بکمال رساند و آن دلیل ظهور مولود بود
در تمامی وقتهای او بغایت و نهایت مثال مولودی که طالع او عقرب افتد اسد
عاشر او بود پس آفتاب و اسد که دلیل پادشاه اند هم از روی عام از روی خاص

هم دلیل پادشاه اند بس دلیل خاص و عوام موافقت کرده باشند و اگر انقلاب
درین خانه بود دلیل سلطنت کند و سروری و طول مدت و بقا اما خانهٔ معظم
عقرب ثور است در زیره صاحب او انجا نزد اهل خاص و عام موافقت کرده اند
و اگر زهره انجا بود دلیل سعادت بود و برخوردار از قبل زنان و مناکحت
قیاس بروج و کواکب دیگر همین است بر شتر ... در اثرهای کواکب اثرهای
کواکب علویه عظیم تر است و مدت مدید تر خاصه در بروج علویان و بروج
ثابت و اوتاد و طالعها و اثر کواکب سفلی حقیرتر است و مدت او قصیرتر خاصه
در بروج سفلیان و بروج منقلب و زایل اوتاد و طالعها اما گفته اند اثرهای
کواکب سفلی زود تر ظاهر شود که افلاک ایشان برین عالم نزدیکتر است و
اثرهای کواکب علوی بعد از امتزاج بدید آید که افلاک ایشان ازین عالم
دورتر است اما انچه ما در مدت روزگار خود تجربه کرده ایم انست که همه
احوال کواکب پیش از امتزاج اثری کند و انچه عظیم تر اثر است زود حادث
می شود و دیر می دارد و انچه حقیرتر اثر است چون با امتزاج نزدیکتر گردد
ظاهرتر می شود و زود منقطع می شود و هیچ شک نیست که اثرهای زحل
پیش از امتزاج می افتد و حادث می شود و انچه از و امتزاج آن
توقع می باشد و ابو المحامد غزنوی می گوید و در کتاب او در دست که زحل
از پیش اثر می کند در حوادث و از پس می کند و ما را تجربه قول او محقق
شده است و اگر کسی این قول را قبول نکند اگر تجربه بکند باور دارد اما بی
شبهه اثر مریخ پیش از مقارنت ظاهر می شود از ان جهت که او پیش مرود
و اتصالات را اما چون اکثر کواکب علوی مدت مدید است و اثر ایشان را
بعد از وقوع می بینند گفته اند اثر ایشان بعد از امتزاج باشد و چون اثر
سفلیان اند که مدت است گفته اند اثر ایشان قبل از امتزاج بود و
حقیقت انست که گفته شد همه احوال کواکب که از اثر امتزاج ایشان ...

بیش

بیش از ان امتزاج می بینم بمدتها و دران امتزاج نمی بینم اما اثر ان می بینم در ان
وقت و بعد از ان بمدتها بقدر قدرت و دران امتزاج نمی بینم در ان وقت
و بعد از ان بمدتها بقدر قوت ان امتزاج و چهار قران علویین در مثلثهٔ هوایی
و دو قران نحسین در سرطان و قرانات دیگر از سعدین و نحسین در بروج دیگر و چندین
انواع مختلف که اتفاق افتاده باشد بمدتهای مدید همه ان بوده است که اثرهای ایشان
از پیش دیده باشند و از پس نیز چیزی دیده شده است حقیقت انکه از
استادان بما رسیده است و در مدت عمر تجربه اتفاق افتاده است ...
در احوال علامات شهب که در فلک قمر حادث شود که اتشها که در هوا پدید
اید هفت نوع باشد و انها را ثوانی نجوم خوانند و همه را ذوات الاذناب
گویند و هر یکی را علی حده نامی است مناسب صورت او چنانکه اول را نیزک
خوانند و دوم شهاب و سیم را عمود و چهارم را برق و پنجم را جاریه و ششم را
ذو ذوابه و هفتم را ذو ذنب و این همه نحس باشند و در هر شهری یا ناحیتی
یا اقلیمی که یکی از ینها ظاهر شود سبب فتنه و حرب و قتل و موت سلاطین
و اکابر بود و در ربع قحط شود و بیماری حادث شود و منقرض و وبا پدید آید
و علت این آن بود که چون مریخ بسببی از اسباب بران ناحیه یا شهر
مستولی شود زمین را خشک گردانیده و ابخار را کم کند نگاران و خانی بسیار
چیز و غلط باشد و چون تعلک اثر رسد پیغوره و ازو ی صواتی
ظاهر شود از انچه گفته شد و در کشت و زرع نقصان افتد و لابد قحط پدید
اید و چون غذا ها مفاسد شود بیمارها حادث گردد و چون هوا ... شود
باشد و با افتد و اما از استیلای مریخ قوت غضبی بر خلق غالب شود و مردم
مایل شود با فعال بد چون خیانت و بد اعتقادی و دزدی و شکر کشی بسبب
تعذر ... و بیا قایم گردد و لشکرهای بیگانه قصد اقلیم و ناحیه کنند و یا دلهای
مضطرب بسیار جهد و ولایتها روی بخرابی نهند و ملوک و سلاطین ان ولایتها بل

:

شوند و مردم در وحشت گردند و از این جهت ذو ذوابه چون سر آدمی بود
از و چون گیسوهای آتش پدید آمده و ذو ذنب آتش گرد و او را دم بود
و گفته اند که از هر طرف که دم او بود فتنه از آن جانب خیزد و بعضی گفته اند
که ذو ذوابه هر آینه در صبح طالع شود در جهت مشرق و ذو ذنب در مغرب
شبانگاه پدید آید و خلاف این دیده شده و هر دو را اسیر باشند پس
از این هر دو هر کدام که ظاهر شود اگر در کمال و بشر باشد فتنه بسیار برپا دارد و
سخت بود و بزرگ و فوری او بهین حکم دارد اما اثر آن ع دیگر اندک زمانی شد
هر آن سبب که بقاء این کمتر باشد و گفته اند خفتگان و یابان کواکب اند
این اشیا در عالم اجسام و طبیعت انسان مثل کواکب بود و ذو ذوابه
و ذو ذنب بر طبع زحل و مریخ اند و عطارد در مشکلات و اثر ایشان
مثل اثر این کواکب بود در به فلک قمر در فسادهای عالم با بی شرح این گشته
شود از الخ شاه ۰ افاده است در شعبه آثار علوی ثمره نوزدهم اگر
بجا گاه خوف و خطر مستولی گردد و سعدی اندوه رسد از جاهلی که
نکوکاری و ارادت شان طمع می نماشد و اگر نحسی مستولی باشد گمنی و
غم رسد از کسان ظالم که موقع بدی باشد از شان شجره دوم

در احکام قرانات و تسدیسات و تربیعات و تثلیثات و مقابلات و
احتراقات و مجاسدات مارس و ذنب و سائر احوال قمر با کواکب در
در دوازده شعبه شعبه اول در احوال قرانات چهار اثمار
در احکام قرانات کواکب با زحل چهار اثمار در احکام قرانات
کواکب با مشتری چهار اثمار در احکام قرانات با مریخ چهار اثمار
در احکام قرانات عطارد با زهره چهار اثمار
در احکام قران سعدین و نحسین دو اثمار
در احکام تسدیسات سه اثمار در احکام تسدیسات
در تربیعات و مقابلات سه اثمار

در احکام [illegible]

در احتراقات پنج اثمار در احکام مجاسدات
شش اثمار در قرانات قمر با کواکب هفتاد اثمار
در تربیعات قمر شش اثمار در احوال قرانات چهار اثمار ثمره اول

در ذکر ادوار بباید دانست که بر احوال کلیات عالم دو دلیلست یکی ادوار
دوم قران مشتری و زحل اما ادوار چهار قسمت اعظم و اکبر و اوسط و اصغر دور
اعظم آنست که هزار سال شمسی یک درجه حرکت کند و یک برج انتهاء این
برج را انتهاء الالوف خوانند و الالوف را بنام برج نسبت دهند چنانکه گویند
الوف حملی یا ثوری و صاحب برج را مدبر الالوف خوانند و صاحب درجه سیر را
قاسم الوف خوانند اما دور اکبر آنست که هر صد سال شمسی یک درجه حرکت کند
و یک برج انتهاء آن درجه را درجه قسمت کبری خوانند و آن برج را انتهای
مائین و مائین را بنام برج نسبت کنند چنانکه در الوف گفتیم اما دور اوسط آنست
که هر ده سال شمسی یک درجه تسییر کند و یک برج انتها اما دور اصغر آنست
که هر یک سال شمسی یک درجه تسییر کند و یک برج انتها و این آن دورست
که او را در طالعها بکار دارند اما دوری دیگر هست و آن چنانست که سیصد و شصت
سال شمسی را یک درجه دور نهاده اند و چنانکه سال شمسی را چهار فصل است این
دور اثر چهار فصل است پس تبدیل شدن دوری به دوری دلیل باشد بر گشتن
دولت از قومی بقومی و تبدیل شدن فصل بفصل دلیل باشد بر انتقال دولت
از خویشی بخویشی در همان دولت قایم اما چون دوره دور بدل شود اگر کواکب
سعود مدبر آن دور باشند در مدت این دور پادشاهان عادل و منصف
ظاهر شوند و خلایق آسوده حال گردند و اگر نحوس مدبر شوند پادشاهان
جبار ظاهر شوند و مردم در شدت افتند و حکم تبدیل شدن فصل همچنین باشد
اما اگر [illegible] دور [illegible] وقت تبدیل شدن دور زحل اتفاق افتد این [illegible]
علوی را اثر آن [illegible] رسد [illegible]

کرده‌اند فاما اهل هند درین قدر ختم کردیم **فرع دوم** در شرح قرانات
بقول اکثر اصحاب احکام اثر قرانات عظیم تر است از ادوار و موثرترین
قرانات قران مشتری و زحل است و قران این دو کوکب از چهار نوع اعظم
و اکبر و اوسط و اصغر اما قران اعظم آنست که نخست قران کنند در اول
حمل و بعد از آن صد و چهل و هفت قران دیگر کنند در مدت دو هزار و نهصد و
چهل سال شمسی در چهار مثلثه به دفعه هر دفعه چهل و نه قران و گاه بود که بیشتر
و کمتر بسبب کسرها پس در هر مثلثه دوازده قران کرده باشند و در بعضی سیزده
و تفصیل آنست که چون در اول حمل نخست درجه قران کنند قران دوم در دو درجه
و نیم قوس افتد جهت آنکه هر قرانی دو درجه و نیم پیش افتد پس قران سیم
به نه درجه اسد بود و قران چهارم در هفت درجه و نیم حمل رسد همچنین تا در
یک مثلثه آتشی دوازده قران تمام شود در مدت دویست و چهل و یک سال
بعرب و از قرانی بقرانی بیست سال باشد بعرب قران سیزدهم در مثلثه
خاکی نقل کند و آن از اول ثور باشد پس آن قران اول را در مثلثه
خاکی قران اوسط خوانند و درین مثلثه نیز دوازده قران کنند و باشد که بسبب
کسور سیزده قران کنند و بمثلثه بادی نقل کنند و قران اول را درین مثلثه نیز قران
اوسط خوانند همچنین دوازده یا سیزده قران کنند در مثلثه بادی و بمثلثه آبی نقل کنند
قران اول را درین مثلثه قران اوسط خوانند پس در هر چهار مثلثه قرانها کرده
باشند مبلغ چهل و نه قران بود در مدت نهصد و شصت سال شمسی باز دیگر بار
از اول آغاز کنند پس آن قران را قران اکبر خوانند که اول قرانست در
مثلثه آتشی و یکبار چهار طبع را قطع کرده‌اند و این کرت ثانی است ابتدا از
مثلثه آتشی کرده‌اند باز قران در دو درجه و نیم حمل افتد و سیم در نه درجه
قوس و چهارم در هفت درجه و نیم اسد بر همان قیاس دوازده یا سیزده
قران کنند و باز بمثلثه بادی نقل کنند و همچنین در چهار مثلثه قران کنند تا باول

و چون قرانات تمام مذکور شد نوبت قران باز باول حمل رسد الخ

حمل

حمل رسد قریب چهل و نه قران دیگر کرده باشند و از اول دور ابتدا
کنند آن قران اکبر باشد و بهمان ترتیب قران می‌کنند تا در چهار مثلثه قرانها
تمام کنند و باز باول حمل رسند در آن مدت که گفتیم پس قران اول حمل هم قران اعظم است
هم اکبر هم اوسط هم اصغر از آن جهت که چون اول قرانست در حمل اعظم است و چون
آغاز از مثلثه آتشی است اکبر است و چون نقل قران در اول مثلثه است اوسط است
و چون یک قرانست از دوازده قران اصغر است پس هر یک قران اعظم سه قران
اکبر است و دوازده قران اوسط از صد و چهل و هفت قران اصغر و آن سه
بزرگ اوسط است اما آنچه از قران که واقع شود آنرا اصغر گویند و عدد دو مرت
ایشان بیست و کم ازین باشد اما وقت باشد که سه و چهار و پنج و شش کوکب
در برجی بهم آیند اجتماع خوانند و ممکن است که هر هفت جمع شوند اما در یک درجه
نادر بود و اگر باشد در وقت قران اعظم بود و مانند کوکب در میزان و برجهم
عجایب و پس در تعدی غرقه و دیگرات سه و چهار و پنج و شش در برجی نیز در یک
درجه دو در عهد استاد انوری اجتماع بوده است در میزان شش کوکب و منجمان وقت
یاد کرده‌اند بسبب آنکه حکم بر طوفان باد نهاده‌اند و سهو عظیم رفته است حکم
ایشان را پس اگر اتفاق نزدیک تحویل دوری افتد یا فصل اثرش عظیم باشد
تا بجهه را طالع آن برج افتد پادشاهی شود که اقالیم در حکم آورد و قیاس
آنست که چنگز خان در آن وقت زاییده است بر طالع میزان و بدین جاه
چه و دلایل بسیار است که حق است از روی تجربه و قیاس از تاریخ آن اجتماع معلوم حکم شود
فرع سیم در تأثیر این چهار قران اثر اعظم آنست که طوفان حادث شود
و احوال عالم متبدل گردد و خرابیها آبادان شود و آبادانها خراب گردد
و ملتها و خلعت مردم بر شغل و دیگر بدید آید مناسب صورت طالع قران
اعظم و متعلق و دلایل دیگر و بیرون آیند پادشاهان جبار و دعوتهای
بزرگ کنند و کارها وی بدست ایشان گذرد و اثر این قران ماندن آن اعظم

اما آنچه حرکت قوی اعتبار کرد نسخه

مستولی

[illegible]

دیگر و آن مدت دو هزار و نهصد و چهل سال شمسی بود بتقریب اما اثر قران
اکبر آنست که بعضی احوال عالم متبدل گردد و بیرون آید کسی که دعوی پیغمبری
کند و ملت و شریعت بنهد و بیشتر اهل عالم متابع او شوند و بعضی از
از رسوم و قواعد قران اعظم را نگاه دارند و اثر این قران تا قران دیگر برقرار
و آن مدت نهصد و هشتاد سال بود بتقریب و چهل و سه کس پادشاهی کنند بتقریب
اما اثر قران اوسط آنست که بیرون آیند پادشاهی که اکثر اهل عالم را مطیع
کنند و در حکم خود در آورند و در شریعت صاحب قران کبری روند اگر چه رسوم
پادشاهی بنهد بر بعضی قران اوسط و مدت اثر این قران دویست و چهل و پنج سال
بود از دویست و دوازده ماه سیزده کس پادشاهی کنند و اثر قران اصغر آنست
که دولت و حکومت از خاندانی بخاندانی نقل کند در همان قبیله که دولت او
قائم بود چنانکه از برادر به برادر و به عم و عم زاده و مانند این چنانچه نام
پدر … قران و مدت اثر او در حوالی بیست سال بود اما اگر قران اصغر
قوی افتد در بعضی دلائل موافق و دلائل اصلی بلد و اصل دلائل … بود دولت
از … گردد و انتقال کند بخویش دیگر و اگر ضد آن باشد حاکم …
قصد کند در آن قران و قتها … دو … خاصه که مریخ در آن قران
دلیل … باشد و ما احکام کردیم قرانی را که در برج … شد گرفته دوم
کان قران ششم … اوسط و چهارم بحکم تقویمی در … نوع چهارم در طالع
قران طالع زمان بود قران اصل است و طالع سال قران … اول بین
وقت … چیز … بگذارند تا اصل متغیر نشود پس چون طالع وقت
قران … ممکن نیست بسیار اسباب طالع سالی را که در وی قران
افتد طالع قران نهاده اند و هیچ شک نیست که این طالع مستعار است اما
… بزرگ … کرده بر قول ایشان اعتراض نتوان نمود … آنست که
طالع آن زمان را در نتوان یافت عرض آنست که بجنس در توان یافت

پس

پس اعتماد ایشان بدین جا بر طالع سال قران باید نهاد اما چون قرانی واقع
شود بنگرند که مستعلی کدامست از زحل و مشتری پس آید بر احوال قران بود
و بنا بر قران بر مستعلی باشد و مستولی بروز قران و صاحب برج قران چنانکه
گذشته است بعد از آن بطالع بنگرند و دلائل آن و بنگرند و … را
و امتزاج دهند دلائل طالع را با دلائل قران و احکام کنند بر بعضی از آن پس اگر
… احوال ملک مضطرب بود البته انتقال دولت کنند بقیه امتزاج قران و اگر …
این بود حکم … گردد بر نقش دولت و بنگر معلوم کنند که هر کدام کوکب …
از این دو کوکب یعنی کدام در طرف شمالست از آن دیگر بعرض و قبول … را
بنگرند در برج قران و در طالع سال قران بحسب احوال این دلائل احکام کنند پس
اگر مستعلی زحل بود دلیل بود در شدت و زحمت و خلاص در مدت قران
خاصه در سال قران و بلاها و تنگی و بیماریها دراز کشد و اگر دلائل طالع سال
موافقت کند با زحل کار بدتر باشد و اگر زحل مقبول باشد قحط بود اگر
بود یا و اگر دلائل سال قوی افتاده باشد … دیگر بود یا نه باشد اما اگر مشتری
مستعلی بود دلیل کند بر بسیاری راحت و فراخی و سعادت حال مردم و امن
و فراغت و اگر دلائل طالع با او موافقت کند سعادت حال عالم مردم بکمال
رسد اما تا قرانی دیگر واقع نشود حکم حالهای عالم از این قران و دلائل
او کنند و در سال … بنگرند برج انتها و سال … از برج قران
در سال … افتاده است و قوی است یا ضعیف و در وقت قران حکم … است
و از آن احکام سال کنند چنانکه گفته شود اما اگر در اوایل قرن قران احوال
عالم روی بفساد نهد و اضطراب احوال سلاطین و اکابر بود از آن جهت که عالم کون
و فساد است و هیچ کونی بی فسادی نبود و هیچ فسادی بی کونی نباشد و چون
زحل دلیل فساد است و مشتری دلیل کون از امتزاج هر دو کون و فساد …
شود پس هر گاه چیزی … شود هر چند … دلیل … بسیاری

و دران خبر اثر کند چون او مستعد شده است قول آن امثال شخصی که مزاج
او مستعد عارضی شده باشد هرچند آنکه چیزی بکار دارند که مقوی آن عارضه
بود بسیار زیاده کند دران و نتیجه آن کیست که هرگاه که مدت قرانی بآخر رسیده
باشد و قرانی دیگر خواهد شد قوت ان قران بعد و خواهد انجامید ماوقت
این قران دیگر موجود شود پس مستعد شده باشد فساد را و سعادت آن
کسانی که دولت ایشان دران قران قائم بوده باشد درین وقت مستعد
شده باشد فساد را پس چون این قران ظاهر گردد نوبت او ظاهر شود و کون پایه
آنچه مدلول او باشد پس هرچه اوی بنیاد نهاده باشد ضعیف گردد و باطل
گردد و آنچه استعداد وقت او در اوسط بوده دیرتر باطل شود و آنچه ادنی تر
باشد باطل شود دیگر بعد از آن وقت اسباب دیگر افتد که او را باطل گرداند
و آن چنانکه باشد مثال آنکه سه شخص را که رشد یافته باشد وقت مزاج یکی
در حد کمال بود و از آن دیگری در حد وسط و از آن دیگری در حد اقل چون
فصل سال بگردد و هوا مختلف شود زودتر آن شخص باطل گردد که فساد مزاج
او در حد کمال بود و بعد از آن دیگری که در حد وسط بوده باشد بعد از آن
ثالث را اگر سببی دیگر حادث شود باطل شود و الا دران ایام بامر آن فصل
خو کرده شده باشد صحت بزرد یا چنان بماند و هر آینه از فساد انجا خاطر
نزدیک گردد دولت آن قران سخت تر و قوی تر بوده باشد و از این جهت است که
فساد و انقلاب نخست بر پادشاهان رسد و بر نزدیکان او و آنگاه بقوم دیگر
و برین سبب است که چون دولت شخصی روی بزرگی نهد هر حکم سعادت که
بر وی رسد آن اسبب و چون روی بانحطاط نهد هر حکم فساد که بر وی نهد زیادت آید
شعبه چهارم در احکام قرانات کواکب چهار اثمار **ثمره اول** در قران
کواکب با زحل در مثلثات قران مشتری و زحل دلیل کند بر ظهور کسی که او در
دین و شرع سخن گوید انتقال دولت بود و ظهور سلطان و سلوک [illegible]

و اشراف و حکام و بگشتن هوا و تفاوت نرخها و بودن بیماریها و خشکی سال
و تفاوت نقود و تغییر بعضی علامتها و این اغلب در مشرق و اقلیم دوم قران
مریخ و زحل دلیل کند بر شورش و جمعیت لشکرها و افتادن حرب بزرگ و فرو ماندگان و ساختن
سلاحها و خرابی جایها و موت اکابر و زدن درم قلب و افلاس و نقصان بارانها
دیگر و سلاطین و معارف و ظلم و تاریکی هوا و بگشتن مزاجها و خوف و هراس در
ملک و بیماریها خونی و فتنها و ما شرا و شر در شرق بود در اقلیم سیم قران زهره
و زحل دلیل کند بر سرما و درد فت و آفت بیماریها در زنان و خادمان و اهل
طرب و بر آمدن نکاحها بزور و دشواری وضع حمل و بودن خصومتها میان زنان
و شوهران و تفاوت نرخها و بودن ابرهای سیاه و فساد بعضی میوها
و لهو و طرب در مشایخ و اهل صحرا و آمدن کاروانها قران عطارد و زحل دلیل
کند بر گشتن احوال دبیران و اصحاب دواوین و نوشتن خطهای مزور و باحق
و افتادن اراجیف و زدن فلس و رایج شدن ساعیان و کساد بازارها و تازه
شدن سخنان گذشته و کشت و زرع و تفاوت نرخها و بیماریها از انواع
صرع و بیع غلامان و عقاقیر **ثمره دوم** در قران کواکب با زحل در مثلثات
قران مشتری و زحل دلیل کند بر بزرگ شدن علما و زهاد و صناع و عقار
و دولت حال مشایخ و سعادت حال [illegible] و مزاج طعام و عفونت
خلق بزراعت و عمارت و بودن انتقال دولت و اتفاق زلزله و بودن
اراجیف و قحط بارانها و فساد بعضی نباتات و اختلاف هوا و سرما
در وقت و بیماریهای دراز گشتن و این باشرات حال شرف و حرب [illegible]
باشد قران مریخ و زحل دلیل کند بر بدی حال امرا و لشکریان و ساختن
آلتهای حرب و خاستن فتنه و قوت کردن فرومایگان و بدی احوال دزدان
و راهداران و جانان و بیماریهای بد و قطع اعضا و قتلها و حرب و مصادره
و موت اکابر و شدت و هراس در مردم و نقصان بارانها و آبها و فساد

اشجار و مزروعات و حیوانات و بیم زلزله و خسف باشد و آمدن مور و ملخ و
بسیاری از جهت و قصد ملکی کنند و اغلب این تاثیر در اقلیم سیم بود و زمین
روم قران زهره و زحل دلیل کند بر رنج زنان و سختی و اندوه خادمان و بیماری
درین طبقه و بسیاری وضع حمل و ناسازگاری زنان با مردان و رغبت ایشان بنکاح
و نکاح و زحمت و فساد نباتات و میوه و ثمارها و تفاوت نرخها و سرما در وقت
خود و تاریکی هوا و کمی باران و ارزانی برده و عطرها و اغلب تاثیر در اقلیم هفتم بود
در دشت عرب قران عطارد و زحل دلیل کند بر مکر و خاطر دبیران و ارباب
قلم و عمارت و تجار و وکیلان و متصرفان و اصحاب حرف و افتادن از جهت
و بحثان در دروغ و تهمت و بودن بیع صناع و عطار و بدی احوال کاروانها
و کسادی بازارها و [illegible] و فساد کشتها و زرع و تفاوت نرخها و سرما
و باد در وقت و بیماریها از انواع صرع و بوتنهای ناگاه ثم بسم در قران
کواکب با زحل در مثلثه هوایی قران مشتری و زحل دلیل کند بر قوت حال
اهل ادیان و رفتن بحثان در دین و مذهب و در برج دلو بحث و مناظره
بود در علوم دقیق و تفاوت نرخها اگر در برج جوزا بود علم خط و علامت
و نجوم [illegible] گردد و خروج مدعیان بود و شعر و فضیلیات بسیار شود و بادها
جید و بیماریها افتد و فساد در اشجار و اگر در برج میزان بود نیکی پدید آید
و [illegible] علم موسیقی و خواندن شعر و قصهها بسیار شود و عزت مردم و رغبت
باشد و بارندگیها باندازه در مغرب بود و پادشاهان عادل پدید آیند
و خانهها [illegible] قدیم رونق پذیرد و اغلب این تاثیرات در مغرب بود قران مریخ و زحل
دلیل کند بر فتنه و حرب و از جهت [illegible] کشش هوا و بیماریهای خونی و افتادن
عداوت و [illegible] خلاف شدن [illegible] و احکام نجوم و [illegible] ظلم و [illegible]
و ضرب و قتل [illegible] متعارف در بزرگان و خشکی [illegible] و رفتن [illegible]
بر وقف [illegible] و خرابی جایها [illegible] و حال دزدان و بدکاران و سستی مردم

در کار

در کارها و بودن سرما در وقت و تفاوت نرخها و کسادی بازارها و اغلب تاثیر
در زمین بود و اقلیم [illegible] قران زهره و زحل دلیل کند بر گشت زنان و خادمان
و افسونگران و ناسازگاری زنان با شوهران و فساد حال عطاران و بزازان
و برآمدن ابرهای سیاه در وقت بارندگیها و سرما و دشواری وضع حمل و فاحش
اصوات و الحان و فساد اهل طرب دیده و عشق آوردن [illegible] و برآمدن نکاحها
قران عطارد و زحل دلیل کند بر بیماریهای بزرگان و علما و اهل فضل و [illegible] ناگاه
و شدت در اهل دیوان و متصرفان و عمال و تجار و محاسبه و وکیلان و متصرفان و عمال
و بودن از جهت گواهی دروغ و کسادی بازارها و گرانی اطعمه و آمدن کاروانها
و فساد نباتات و اشجار و بودن سرما و بادها و بارندگیها در وقت و میل کردن
مردم بعلوم دقیق و راست رفتن احکام [illegible] در قران کواکب با زحل در
مثلثه آبی قران مشتری و زحل دلیل کند بر رفعت مردم فرومایه و سفله و نقل
دولت بر مردم عوام و دون و خلاف کردن قومی با ملوک و بزرگان خود
و بسیاری آبها و تفاوت نرخها و فساد مسافران دریا و کشتیها و بودن سرما
و بارندگیها و خرابی از آبها و بارانها در وقت و اغلب این تاثیر در جهت شمال
بود قران مریخ و زحل دلیل کند بر فتنه و شورش و خلاف قومی با بزرگان و
جنبش مردم سفله و دست بالا کردن و گردن نهادن و [illegible] بزرگان
خود و افتادن حرب و ترس قتال و پریشانی مردم و خرابی جایها و نهب خانمان
و دزدان و فساد کشتیها و مسافران دریا و مکاری لشکریان و اگر برج سرطان
بود کار بتر باشد و مدعیان سفله خروج کنند و باطل شوند و اگر عقرب بود
از دزدان خرابی باشد و لشکرها [illegible] قوت کنند و زحمت رسد
بجایهای قدیم و بزرگان و مردم صحرا و آبهای دریا و اگر برج حوت بود [illegible]
و قضاه و علما را از نامان رسد و مسافران بحرها و [illegible] کنند و بارد و فساد
هوا و آبی باشد و اغلب تاثیر در اقلیم سیم بود و طرف شمال قران زهره و زحل

دلیل کند بر غلبه کردن آبها و قوت سیلها در وقت و شکستن کرها و زیان میوها
و دخلها و نباتات و بیماریها از سردی و خراب گشتن خانها از آب و علتها
در زنان و بسیاری کشت و زرع و فراخی طعام و اگر برج حوت بود زحمت خادمان بود
و اهل نسب و توبه اهل طرب و اگر عقرب باشد فساد حال زنان بدکاره باشد و در اطراف
ملاهی محبوسان باشند و سفرهای دریا قران عطارد و زحل دلیل کند بر ابرهای سیاه
و بادهای گران و سرما در وقت و کچه و زیان نباتات و فنا ماهیان در کشتیها
و آمدن کاروانها و کساد بازارها و افتادن اراجیف در دل آنکاران و دعاهای دوستان
و بیماریها در ارباب قلم و تجار در جهت این طایفه و باشد که خشک سال بود و بدی بگوید
و نرخها تفاوت کند و خطوط دروغ نویسند و گواهی ناحق دهند شعبه سیم
در احکام قرانات کواکب با مشتری چهار اثمار ثمره اول در قرانات کواکب
با مشتری در مثلثه آتشی قران مریخ و مشتری دلیل کند بر قوت حال ارباب سلاح
و امرا و جمع آمدن لشکرها و تعصب دینی و قصد بر وزرا و قضاة و ائمه و اشراف
و افتادن فتنها بوجه قصاص و عدل پادشاه و زدن درم و گرمی هوا و فراخی طعام
و بیماریها از حرارت و غلبه ماشرات در مشرق بود و خراسان و عراق
و اقلیم دوم قران زحل و مشتری دلیل رغبت و صلاح زنان و خادمان
و توبه اهل طرب و برآمدن کارها و امانت در مردم و دوست داشتن سلام
لهو و طرب و زینت و علما و قضاة و میل زر او راستی در عدول و اجابت دعا
و اعتدال هوا و رفتن درستی حال و فراخی طعام و میل مردم بخیرات و آمدن
از اطراف قران عطارد و مشتری دلیل کند بر رونق کار حراثان و مزارعان
و صناعان و مستوفیان و دبیران و مصرفان و تجار و راستی و امانت در ایشان
و آمدن کاروانها و بسیاری بیع جواهر و افتادن اخبار خوش و خوشی خطها و نشانها
و بیع و شرا با نفع و ارزانی و راست رفتن معاملات و احکام و گفتن سخنهای راست
و حق ثمره دوم در قرانات کواکب با مشتری در مثلثه خاکی قران مریخ و مشتری

دلیل کند بر فتنه در بزرگان و اراجیف و نکبت معارف و ائمه و قضاة و فساد اطعمه
و اشجار و بد گشتن هوا از حرارت و زیان زرع از ملخ و دیگر حیوانات و
بیماریها از گرمی و خشکی و قوت ارباب سلاح و دوست گرفتن دلیران و اگر برج ثور باشد
فساد نباتات بود و اگر سنبله باشد فساد اعوانان بود و علما و خوردنیها و اگر
برج جدی بود دوست حال لشکریان و امرا از زمان بزرگان و ائمه قران زهره
و مشتری دلیل کند بر نیکویی احوال اهل طرب و زینت در علما و ائمه و فقها و مشایخ
این طایفه لهو و طرب و برآمدن کارها و جمعیتها و حذر و اجابت دعاها و ارزانی
و بسیاری نعمتها و شربتها و ملبوسات و اعتدال هوا و رفتن درستی حال و فراخی و امن
و نیکی کشت و زرع و عمارتهای خیر قران عطارد و مشتری دلیل کند بر رواج بازارها
و فراخی و ارزانی و نیکویی نباتات و قوت حال وزرا و دبیران و ائمه و اطبا
و اهل تنجیم و صناعان و بازرگانان و ساعیان و اهل بازار و آمدن کاروانها
و اخبار خوش و سخنان حق و راستی از متصرفان و عمال و مستوفیان و امنی
راهها و ججها و در علوم و نقصان بارندگی ثمره سیم در قرانات کواکب با
مشتری در مثلثه بادی قران مریخ با مشتری دلیل کند بر فتنه و اراجیف و جمعیت
میان اکابر و وزرا و علما و قضاة و اشراف و بد گشتن هوا و رفتن بادهای
ناخوش و مضر و بیماریها از سرخ باد و آبله و مانند این و افتادن فتنها
و مصادره و میل قضاة و بسیاری خیانت و فساد اطعمه و رفتن اشیا در هوا
و در وسط بارندگی و خیانت عدول و کاتبان و خطا شدن فتویها قران زهره
و مشتری دلیل کند بر قوت حال اهل عالم خاصه اسلامیان و جمعیتها خیر و
رفتن بمزارهای متبرکه و اجابت دعا بود و راستی و امانت در مردم و لهو
و طرب در اشراف و قسمت عطر و ملبوسات و رفتن بادهای خوش و بلاد راستی
در مردم و بسیاری نباتات و میوه و اطعمه و فراخی و ارزانی و بارندگی در وقت
قران عطارد و مشتری دلیل کند بر سعادت حال وزرا و دبیران و مستوفیان
:

خاصه در جبال و اسپیجه
بیشتر
خاصه در جبال ملک و شهر در روم و مغرب و در دیار بکر
و ارزانی آذوقه و قوت حیوانات

وعمال و تجار و اهل بازار و بسیاری بحث و مجادله و رونق مدرسها و آمدن
کاروانها و آوردن برده و در فن بادها و اعتدال هوا و ... اخلاق
و نیکی اشجار و اطعمه و درستی احکام و علاجها و رونق کار قضات و راستی در جدول
و در فن سخنان حق و گواهی راست **قسم چهارم** در قرانات کواکب با مشتری در مثلثه
آبی و قران مریخ و مشتری دلیل کند بر بدی سفرهای دریا و قصد حاجیان
بر وزرا و ائمه و توانگران و اگر برج عقرب بود و حوت حال لشکریان و راه داران
بود و اگر سرطان بود حال مجوسان باشد و قصد بر کاران ...
و سفلگان و اگر حوت بود فساد حال قضات بود و دیگر کشتن ایشان و دلیل کند بر
میان اکابر ... و معارف و افتادن فتنها قران زهره و مشتری دلیل کند بر ...
حال وزرا و ائمه و قضات و اشراف و خاتونان و خادمان و بسیاری باران
و آبها و اعتدال هوا و ... و امنی و فراخی و ارزانی نرخها و نیکی سفرهای
دریا و نیکوی نباتات و میوها و در حوت بود دلیل کند بر جمعیتهای خیر و نیکی
حال خاتونان و اهل ... و اجابت دعاها و نکاحها بزرگان و رونق دین اسلام
و اگر عقرب بود دلیل کند بر ... به بیکاران و علمای مجوسان و در سرطان
دلیل کند بر صلاح وزرا و نیکی حال عوام و مسافران قران عطارد و مشتری
دلیل کند بر نیکی احوال مسافران دریا و راستی در فن معاملات ...
و نیکوی بازارها و بیع و شرا و نباتات و ... غذا و ادویه و جواهر آبی و دین
اطبا و راستی در فن معاملات و نیکی هوا و بارندگی و ارزانی نرخها و فراخی
میوها و قوت نباتات و اشجار و افتادن اجاره ... و بیع ... آب
و کاریز و اجتماع بزرگان جهت صلاح کارها و بحث و مناظره و دعوی ... و علمای
مجوسان و نیکی حال دبیران و ... **شعبه چهارم** در قرانات کواکب
با ... **قسم اول** در قرانات سفلیین با مریخ در مثلثه آتشی و قران
زهره و مریخ دلیل کند بر فساد میان زنان و شوهران و غضب و ضرب

وقتل و بودن فسق و فجور و رغبت مردم بکارها نامسعود و آشکار شدن آتش
و بیماریهای خونی و اسقاط حمل و نکاحها بزور ناپسندیده و دلیری زنان بر کار
و نقصان بارندگی و بدگشتن هوا و غلبه دزدان خاصه زنان و تغیر هوا قران
عطارد و مریخ دلیل کند بر ... آلت حرب و حرکت لشکرها و سفاهت
در مردم و زحمت بر ارباب قلم و تجار و اهل بازار و تهمت و خیانت ...
و محاسبه و بسیاری اراجیف و اجاره و فتنه و غوغا و زدن فلوس و درم قلب و
فساد ... و طراران و ظهور کیمیاگران و داغ دواب و غلبه دزدان
در راه داران و خشکی و بدی هوا **قسم دوم** در قران سفلیین با مریخ در مثلثه خاکی
قران زهره و مریخ دلیل کند بر دلیری کردن دزدان و بسیاری فسق و فواحش
کشتن لهو و طرب و فساد نباتات و بدگشتن هوا و تاریکی و تغیر نرخها و
بیماری زنان و ناسازگاری با شوهران و طلاق و فراق بسبب عشق و اگر برج
ثور بود فساد دزدان بود و بدکاران و اگر جدی بود و حوت حال امرا و لشکریان باشد
و گرفتن ولایتها و برده کردن و اگر سنبله باشد فساد اطعمه بود و ...
فاضله و جذام و دبیران و نجار و قران عطارد و مریخ دلیل کند بر خروج ...
و بدی راهها و غلبه دزدان و طراران و فساد حال تجار و ... نرخها و اطعمه و نباتات
و آمدن کاروانها و افتادن اراجیف و بدی حال صرافان و دوکلان و بدی حال
سفرچیان و دوکلان و محاسبه اهل دیوان و آفت در دواب و نقصان بارندگی
و اگر برج جدی بود دلیل کند بر ترتیب کارهای لشکر و ظهور ... و اگر سنبله بود ظلم
و خواست بود و فساد زرع و اگر ثور بود فساد حال زنان و نباتات و دواب بود
قسم سیم در قران کواکب با مریخ در مثلثه بادی قران زهره و مریخ دلیل کند بر
فساد حال ... و فسق و فجور میان زنان و خادمان و افتادن آتش ...
و میوها و ... و بیماری در مردم و اسقاط حمل و برآوردن ... بزرگان

مردمان و در ... آب ...
... و ... ایام و در جدی باران بسیار
آید و فراخی بود در همه چیز
و در دلو ... باشد و ... بارش و مرگ
حیوان و در حوت باران کم
آید و ... بسیار بود
... باشد والله اعلم

واختلاف هوا و آشکارا شدن فواحش و دلیری زنان بر کار و جنبیدن ایشان
و اگر برج میزان بود فساد دیگر بود و بادهای حبید قران عطارد و مریخ دلیل کند
بر زحمت دبیران و مستوفیان و اهل بازار و مصرفان و عمال و تجار و هزو اهل
فضل و شعرا و گفتن هجا و سخنان بیهوده و دروغ و بسیاری اراجیف و بیع دواب
و برده و به گشتن هوا و بیماری درد و اسب و زحمت مردم از مسرع باد و
مرج و رانداختن خون و بودن دزد بسیار و طرار بسیار و پوشیدن جامهای ملون
و اگر برج جوزا بود بیرون باشد و فساد حال خطاطان و نقاشان باشد
و انجاره و اگر دلو بود ظهور حیلها و طلسمات بود و اگر میزان بود دلیل کند بر فساد
اهل طرب و اهل فضل و زنان و خادمان و ندیمان **ثمره چهلم** در مثلثه آبی قران
زهره و مریخ دلیل کند بر فساد حال اهل و حیوانات آبی و بدی حال زنان
بر کار و سقط شدن کودکان و فساد حال نکاحها و زنان شوهر بسیار بود
سرما و بارندگی در وقت و اختلاف هوا و آفت نباتات و اگر برج سرطان
بود خلاصی محبوسان باشد و اگر عقرب بود خلاصی زنان بدکار بود و اگر حوت
بود هتک محارم بود و اهل نسب و فساد مسافران دریا قران عطارد و مریخ
دلیل کند بر فساد کشتیها و مصرفان و فساد آبها و افتادن در باراجیف و خواص
بکارها و تاریکی و بیماریها از سبب سست شدن اعضا و کندی زبان از رطوبت
دماغ و ظلم و خرابی و غم و تهمت و اگر برج حوت بود دلیل هنر بود که در سفر
دریا و رنج دبیران و ظلم و اگر عقرب بود تنگی حال کشتیها بود و اگر سرطان بود
دزدها و خیانتها بسیار افتد خاصه در سفر دریا **شعبه هفتم** در قران عطارد
با زهره و چهار امثال **ثمره اول** در مثلثه آتشی قران عطارد و زهره دلیل کند
بر رونق کار زرگران و پیرایه گران و نقاشان و عطاران و بزازان
و اهل بازارها و بسیاری بیع برده و دواب و جواهر و اعتدال هوا و کارها و
تاریکی در رعد و برق و افتادن عداوتها و فتنهها و غضب و خصومت میان خلق

حرکات

و ارزانی گوشت و دواب **ثمره دوم** در مثلثه خاکی قران عطارد و زهره دلیل کند
بر بسیاری بیع و شرای اطعمه و حیوانات و شیرینیها و جامها و نیکویی نباتات و ارزان
غله و ارزانی و فراخی و نیکویی کشت و زرع و کار رود انهار و مسافران و افتادن اخبار خوش
و بسیاری خصومت و عداوت و بدی حال و کیلان و مصرفان و بودن شعبده گران
و بازیگران و کمی سرما و باران بود در وقت و اگر سنبله بود ظلم و محنت بازرگانان
شود **ثمره سیم** در مثلثه بادی قران عطارد و زهره دلیل کند بر رونق مستوفیان
و دبیران و عمال و تجار و بسیاری بحث علوم و تیزی بازار برده و عطر و حلواها
و رواج کار شعرا و اهل فضل و اجتماع زنان و کودکان و پوشیدن عشق نامها و
نیکویی احوال اشجار و میوهها و وزیدن بادهای خوش و ابرها و بارندگی و آمدن کاروانها
و بیع برده و قوت دین اسلام و رونق مغنیات و دبیری خاطرها و طلب صحبت
کودکان **ثمره چهارم** در مثلثه آبی قران عطارد و زهره دلیل کند بر بسیاری بیع و شرا
و ساختن باغ و بستان و سردابه و تغیر هوا و بسیاری آبها و بارندگی و سرما در
وقت و رونق کار شرابداران و ملاحان و غواصان و خمرفروشان و لهو
و طرب میان عوام و مردم فرومایه و عداوت اکثری مردم سفله و اگر برج عقرب
بود لواطه و فواحش بود و اگر برج سرطان بود بیع جواهر آبی بود و طرب عوام
و اگر برج حوت بود تنگی حال کشتیها باشد و صلاح حال درماندگان و مسلط شدن
زنان و بارندگیها **شعبه هشتم** در احوال قرانات نحسین و سعدین و دو اثار
ثمره اول در قران نحسین از این قرانات دو قران موثرتر است بعد از قران
علویین یکی قران مریخ و زحل در سرطان دوم قران زهره و مشتری در حوت
اما قران نحسین در حوالی دو سال یک بار واقع شود در هر برجی باشد که در یکی
سه قران اتفاق افتد بوقتی که مریخ راجع شود و مهترین قران این دو نحس آن
باشد که در سرطان کنند در حوالی سی سال یکبار و بعد از آن جهت بود که
هر دو در سرطان بد حال و نامقبول اند که یکی در هبوط است و یکی در وبال و باز هم
:

هر نحسی بنحسی دیگر مبتلا شود و اثر نحس ظاهرتر است که ضعیف است در حال و
نامقبول و از بهر آن گفته اند که نحس حال مردم را به ... نحس معقول کرد که
سوخته تر البس باشد قران این دو نحس در سرطان اتفاق شده که مدعیان بیرون آیند
مردم دون سفله دولت گشته و غلوی عام شود و مردم بزرگ و شریف را نکبت رسانند
و فتنهای عظیم انگیزند و رونق اهل باطل شود و اضطراب احوال ملوک و سلاطین باشد و اکابر و معارف
در بیابان و قفار روند و خرابیها شود و این قران در علوم کرام کوکب را افتد از قوتی خرد
که مدار آن صاحب مذهب بودند و مدار آن کسان بکشتن رسد اما اگر این قران نزد
انتقال دوری یا فصلی افتد در دور یا نزدیک انتقال دولتی یا نزدیک قران علویین
خاصه که نوبت ظهور دولت با ...
اثر عظیم تر باشد و دیرتر دارد و خونها بسیار ریزند در آن وقت و ما حکایت کردیم
قران الحسین را در شهور سنه ثمان و سبعین و ستمایه در اواخر احکام قرانی که علویین را
در دلو جمع شدن **فرع دوم** در قران سعدین و این قران در حوالی هر سال
یکبار اتفاق افتد در یک برج و باشد که در برجی سه کرت اتفاق افتد و قوی ترین
همه آن قرانست که در حوت بود و آن در هر دو از ده سال یکبار بود و بهترین
قرانها از جهت است که هر دو سعد در حوت مقبول اند که یکی را خانه است و
دیگر را شرف و اگر این قران نزدیک انتقال دور یا فصل یا انتقال دولتی یا اوج
قرانی اتفاق افتد دلیل راحت و آسایش خلایق بود و عدل پادشاهان و ارزانی
و فراخی و رفاهیت مردم بود **شعبه سیم** در احکام تثلیثات و تسدیسات چهارگانه
فرع اول در اتصالات کواکب با زحل تسدیس و تثلیث مشتری با زحل دلیل کند
بر الفت میان ملوک و اعیان دولت و وزرا و صلاح ... امور دین و عدالت
پادشاهان بعدل و میل مردم بخیرات و فراخی طعام و امن در جهت مشایخ و زهاد
قدیم تسدیس و تثلیث مریخ با زحل دلیل کند بر ظلم ملوک و سروران و اکابر و زراع و دهقانان
و صنعا و رونق کار آفتاب و برآمدن حق از باطل و عمارت حصنها و درستی
کردن اهل فتنه بشارع و کوه نشینان و جنگی هم او برسد حال ماکولات تسدیس

و تثلیث آفتاب با زحل دلیل کند بر یافتن ریاست مردم قسر و مایه و اهل صحرا و رونق
خاندانهای قدیم و تنگی حال مزارعان و نقصان حبوب و تخم و فراخی طعام و میوه ها
و عزت ملوک با اکابر و تغیر هوا و سرما در گرما در وقت تسدیس و تثلیث زهره
با زحل دلیل کند بر موافقت میان زنان و شوهران و فرح مشایخ و دهاقین و بیع بردگان
و فراخی طعام و ارزانی لباسها و اعتدال هوا در تابستان و سرما در زمستان و باران کمتر
در وقت تسدیس و تثلیث عطارد و زحل دلیل کند بر کار کارها و بستن عقدها و نوشتن
عهدنامها و رونق اهل بازار و ظهور بخنان زور و حوالات و بیع املاک و غلامان
و رونق کار حکما و تغیر هوا و سرما دو بار و رنگی **فرع دوم** در اتصالات کواکب با مشتری
تسدیس و تثلیث مریخ و مشتری دلیل کند بر وفق حال ارباب صلاح و توبه اهل
شر و فتنه و ساختن مصالح میان وزرا و امرا و رغبت نمودن بخیرات و ایمنی و
زدن قضات و ارزانی نرخها و گرمی هوا و شکستن سرما تسدیس و تثلیث آفتاب با مشتری
دلیل کند بر وفق حال ملوک و سلاطین و سروران و افزونی جاه و حرمت وزرا و
نزدیکان پادشاه و ائمه و قضاة و حکام و اشراف و داد و عدل و روانی نمودن بسیاری
خیرات از پادشاه و اکابر و فراخی و ارزانی و گرمی هوا تسدیس و تثلیث زهره با مشتری
دلیل کند بر رونق اهل ادیان و فرح در ائمه و قضاة و اشراف و توبه اهل طرب و سعادت
حال زنان و خادمان و عزت براید و ملبوسات و خوشی معیشت خلایق و ارزانی
نرخها و اعتدال هوا و نمها در وقت تسدیس و تثلیث عطارد و مشتری دلیل کند بر
رونق اهل فضل و علما و وفق حال دبیران و مستوفیان و متصرفان و یکباره راستی
مردم در کارها و بازرگانیها و ترقی بازارها و ایمنی راهها و افتادن اخبار خوش
و گفتن سخنهای خوش ... علما و خطبا و راستی در عدل و درستی احکام و ارزانی
نرخها و رفق احکام بادها و خوش **فرع سیم** در اتصالات کواکب با مریخ تسدیس
و تثلیث آفتاب با مریخ دلیل کند بر عنایت پادشاه با امرا و ساختن کار لشکرها و
عزت آلت حرب و امن و فراغت و قوت حرارت و سختی در مزاج بزرگان

بازار برده و تهمت بر شاخ و فساد طعام و میوه ها و تغیر هوا و ابرها سیاه و سرما
و بارندگی و یخچه و ظلم اهل طرب تربیع و مقابله عطارد و زحل دلیل کند بر دعوهای باطل
و خطها دروغ و گواهی ناحق و فاش گشتن خیانتها و عداوتها و زحمت اهل دیوان و
متصرفان و مردم بازاری و تجار و افتادن از حیف و تهمت بر غلامان و خیانت و
محاسبه وکیلان و متصرفان و بیماریها و درازی کشش و خشکی هوا و سرما و بارندگی و
فساد بعضی نباتات در وقت **جزو دوم** در تربیع و مقابله مریخ و مشتری دلیل کند بر قصد
امرا و لشکریان بزرگان و غم بود وزرا و ایمه و قضاة و خلاف میان اکابر و اشراف
و اعیان ملک و تواتر انگران و شدت دفع و قحط و ظهور عداوتها و خصومتها و حرب
و فتنه و حذر درجه بزرگان و مصادره و فساد حال زنان و نقود و ذوی زخمها
و میل قضاة و حکام و بد شدن هوا و بیماریها و فساد طعوم و تربیع و مقابله آفتاب
و مشتری دلیل کند بر عصیان ملوک بر وزرا و معارف و مصادره و تواتر انگران و ابتر ده
علما و میل قضاة و حسرت اکابر و اشراف و تفاوت نرخ طعام و فساد دوا الف
و خواست و گرمی هوا و ظلم در صورت عدل و طلب اسرار اکابر و ظاهر شدن
خیانتها تربیع و مقابله زهره و مشتری دلیل کند بر اشتغال میان زنان و شوهران
و رغبت اهل ورع بطرب و زینت و صحرا شدن و طلب حقوق شرعی و تهمت بر ائمه
و قضاة و وزرا و اوقاف در معصیت و تفاوت نرخ طعام و شیرینیها و اعتدال هوا و
رفتن بادهای خوش و نیکی نباتات تربیع و مقابله عطارد و مشتری دلیل کند بر جدل
و مناظره و تعصب اهل ادیان و نفاق بزرگان و روشن فتوحها و تزویر دروغ و روی
کردن اهل ورع و عادت بر خطا و رسایل خطبها امامان بوجه رخصت و تزویر و خیانت
متصرفان در صورت راستی و رفتن بادها و بودن نمها **جزو سیم** تربیع و مقابله آفتاب
و مریخ دلیل کند بر خلاف لشکریان و امرا و افتادن عداوتها و فتنه و حسرت گشتن
و فاش گشتن خیانتها و افتادن حرب و مقاتله و بسیاری حرارت و وبا و اسهال [illegible]
و دزدیها و حرامیها بسیار و دور ماندن دزدان و خاینان و نکبت ملوک و کشتن [illegible]

و گرمی هوا و هیجان [illegible] دار الضرب و روائی نقود تسدیس و تثلیث زحل و مریخ دلیل
کند بر نکاحها و شرکتها و دوستی میان اهل طرب و بودن سورها و ضیافتها و رفاقت
و توبه شکستن اهل زهد و اعتدال هوا و بارندگی در وقت و [illegible] کشت و ارزانی
طعام تسدیس و تثلیث عطارد و مریخ دلیل کند بر رونق دیوانها و عمل متصرفان و عمال و
ظهور کیمیاگران و ساختن آلات حرب و افتادن احکام [illegible] و [illegible] حال [illegible] و ارزانی
و تری بازار سلاح و دواب و برده و [illegible] اهل فضل و رواج دستکاران و اصحاب
احکام **جزو چهارم** در تسدیس عطارد و زهره دلیل کند بر لهو و طرب در وزرا و اصحاب
دیوان و متصرفان و اهل بازار و تجار و تری بازار برده و عطر و لباسها و مصالحه
میان معاملتها و دوستی میان زنان و مردان و رونق تجار و اهل [illegible] و موسیقی
و رواج حکام و اهل فضل و ندما و شعرا **شعبه ششم** در تربیعات و مقابلات این انظار
جزو اول در تربیع و مقابله مشتری و زحل دلیل کند بر مخالفت میان علما و مشایخ و قضاة
و ائمه و سلاطین و فاش گشتن خیانتها و بودن عداوتها میان بزرگان و ظلم و جور
ناکسان بر اشراف و بیماری معارف و تواتر انگری و خرابی جایها و تغیر حال حکما
و تعصب میان اکابر و پدید گشتن هوا و تفاوت نرخها تربیع و مقابله مریخ و زحل
دلیل کند بر فتنه و قتلها و افتادن عداوتها و بدی حال دزدان و قصد دزدان بزرگان
و عزل [illegible] و بدی احوال اهل صحرا و جبال و اهل سلاح و بیماریهای مهلک و ناامنی
راهها و فساد دواب و مزرعها و اندوه و خانه [illegible] و ظلم و جور و تیره گشتن
هوا تربیع و مقابله آفتاب و زحل دلیل کند بر عصیان ملوک بر اکابر و معارف و
ظلم و ستم و خواست و خیانت وکیلان و فاش گشتن خیانتها و انگیختن عداوتها و
خصومتها و بیماری [illegible] ملوک و اکابر و [illegible] و عزل و [illegible] و حسرت
خلایق و تغیر هوا و نمها و سرمای نامناسب در وقت تربیع و مقابله زهره و زحل دلالت
کند بر الفت میانه زنان و شوهران و بیماری و موت زنان و دشواری وضع حمل و
فاش گشتن اسرار و خیانتها و افتادن عداوتها و بودن فتنه و [illegible] و بدی

وخشکی سال و بیماریهای اکابر و موت بزرگان و فساد نقود و جوهریان و صرافان
و کیمیاگران تربیع و مقابله زهره و مریخ دلیل کند بر بسیاری زنا و فسق و فجور و بهتان
عداوت میان زنان و شوهران و اسقاط حمل و عداوت [illegible] و علتها در میوه‌ها و تغیر
هوا و کدورت بادها و مصالح زنان به کار و پیدا شدن خلیطهای ایشان
و بیش بزرگان و فساد حال این طایفه و سختی و شدت اهل طرب و بدنامی خواتین و
رسیدن سختی بر ایشان و خسارت تربیع و مقابله عطارد و مریخ دلیل کند بر عداوتها
و غمها میان امرا و ارباب قلم و مصرفان و طلب آلت حرب و ظلم لشکریان
بر اصحاب حرف و اهل بازار و تجار و فساد کیمیاگران و ساحران و بسیاری اراجیف
و نوشتن خطها به دروغ و اندوه دبیران و اهل فضل و پیدا شدن لواطه و دروغ
شعبه نهم در احتراقات تمام اشارة **نوع اول** در احتراق زحل در مثلثه آتشی دلیل کند
بر نکبت ملوک و سلاطین در مشرق و اقلیم چهارم و قتل و رحمت بزرگان و در نهان
و فساد نقود و اضطراب احوال خاندانهای قدیم و مزارعان و بیماری [illegible]
و تغیر هوا و اگر مشتری اتجا بود یا ناظر فراخی طعام بود و خشکی هوا و نقصان [illegible]
و اگر مریخ بود خلاف لشکرها باشد و موت حیوانات و فساد دار الضرب و اگر زهره
بود بیماریها باشد و موت زنان باشد و بارندگیها و سرما و اگر عطارد
بود اندوه اهل قلم باشد و آتش کاریها کیمیاگران و تغیر هوا و سرما و تمام این
همه احکام مناسب وقت باشد در سال و فصل و مناسب کواکب دیگر و ناظر و بر تمامی
نظرها از سعد و نحس و قبول و رد و در مثلثه خاکی دلیل کند بر فساد حال ملوک و اکابر
در جهت جنوب و زمین خراسان و فساد حال نباتات و ماکولات و بیماری
[illegible] و حیوانات و بدی حال مزارعان و سرما و تغیر هوا و اگر مشتری اتجا بود
یا ناظر فساد کمتر بود و هوا معتدل و میوه‌ها و نباتها نیکو و فراخی باشد و
اگر مریخ باشد سال خشک بود و فساد اطعمه و بودن فتنها و خرابی کاریزها و اگر
زهره بود بیماریها باشد در زنان و ناسازگاری شوهران اما ماهات نیکو باشند

و تغیر هوا و سرما بود و اگر عطارد بود اشجار و ثمارها را آسیب بود و فساد حبوب و نباتات
بود و خوف و سرما و مور و ملخ و زلزله و خست بود و اگر قمر باشد بارندگی بود و تاریخ
مسافران و پیکان و آمدن کاروانها و اخبار در مثلثه بادی دلیل کند بر فتنه و اضطراب
در ملوک و اشراف و اکابر مغرب و پیشی هوا و بیماریها در خلایق و رفتن بادهای
مخالف و بودن سرما و فساد اشجار و اگر مشتری اتجا بود یا ناظر بادهای خوش و وفور
حبوب و میوه و اطعمه نیکو باشد و مردم آسوده شوند و اگر مریخ بود در زمین مغرب [illegible]
و اقلیم سیم و شورش افتد در خراسان و اگر زهره بود اهل طرب و زنان را زیان
رسد و میوه‌ها را آفت رسد باشد مگر قران زحل بود و فساد اشجار و نباتات
باشد و سرما و عداوت و نرخ اطعمه به پدید آید و اگر عطارد بود علوم دقیق رواج
یابد و [illegible] را اعتبار شود و تغیر هوا باشد و از جهت افتد و اگر
قمر بود بارندگیها باشد و موت حال نباتات بود و خوف سرما در وقت [illegible]
مثلثه آبی دلیل کند بر علت و رنج ملوک در طرف شمال و اقلیم چهارم و فساد
مسافران دریا و بارندگی و سرما در وقت وفور رفتن قومی و اگر مشتری اتجا بود
یا ناظر باشد سفر دریا بهتر باشد و کاریزها نیکو باشد و بارندگیها و [illegible]
بود و اگر مریخ بود خوف باشد از فتنها و قید و قتل و بازگشتن ایشان و هوا و اگر زهره
بود بارندگی و سرما باشد و برگشتن هوا و میغ و علتها از ماده بلغم و اگر عطارد
بود بادها و جواهر آبی تیزی کند و کار [illegible] رسد و تغیر حال هوا قوی‌تر بود و
و اگر قمر باشد سیلها آید و خراب کند و سرما سخت بود و [illegible] مسافران
نوع دوم در احتراق مشتری در مثلثه آتشی دلیل کند بر موت حال ملوک و
سلاطین در مشرق و اقلیم چهارم و نکبت توانگران و وزرا و [illegible] قضاة بود
در اقلیم دوم و فتنها [illegible] افتد و عزت نقود و گرمی هوا بود و داد و عدل
و فراخی طعام باشد و اگر مریخ اتجا بود یا ناظر باشد قحط افتد در مشرق و
اقلیم دوم و بسیاری [illegible] ملوک بود و خصومتها و فساد دار الضرب و اگر [illegible]

واگر زهره بود هوا معتدل باشد و فساد اطعمه و میوه بود و اگر عطارد باشد بازار
عطرها و دواب تیزی کند باشد که سکه رکار گردد و هوا متغیر شود و بازارها
بی‌رونق باشد و اگر قمر بود تمها و ابرها باشد و هوا اعتدال گذرد و در مثلثه خاکی دلیل
کند بر نیکی حال ملوک و حبوب و انصاف و عدل نمودن و باشد که مکروه رسد
بوزرا و اهل ورع و ائمه و قضاة و فراخی طعام بود و شیر و منها و اگر مریخ بود یا ناظر
باشد دزدی و خیانت و ظلم و خواست بدید آید و خشکی هوا و فساد اطعمه و حرکت
لشکرها بود و اگر زهره بود اطعمه نیکو باشد و میوه و خوف سرما بود در دشت
و اگر عطارد بود سرما سخت‌تر باشد و تغیر هوا قوی‌تر و تفاوت در نبات
سبب امتزاج سرما و گرما بادها
و بودن بیع دواب و اگر قمر باشد سرما و نم بود و فساد حیوانات و حرکت
مسافران و اندوه علوم الناس در مثلثه بادی دلیل بود بر توسط حال ملوک
مغرب و نکاح و دشمنی ها و حرص اتفاق در اکابر و فراخی معاش و نیکی انجاد میوه و
صحت خلایق و بودن انصاف و میل بطاعات و خیرات و رفتن بادهای
خوش و حرارت هوا و اگر مریخ انجا بود یا ناظر فساد انجا بود و بیماری
درد دم از باد گرم و علامات شب افتد و شورش جز دوار جهت و اگر زحل
انجا بود نکاحها رود و معاش ارزانی کند خاصه میوه ها و تغیر هوا و تبها باشد
در دشت و اگر عطارد بود بادهای سخت جهد درون کار اهل فضل باشد
و حکما و دبیران و تیزی بازارها و اگر قمر باشد بادها و بارندگی باشد و قوت
و میوه نیکو باشد و صحت مردم در مثلثه آبی دلیل کند بر نیکی احوال ملوک و
سلاطین و سلامتی بزرگان و اعتدال هوا و خوبی حال مسافران دریا و بسیاری
آبها و فراخی و قوت کردن مردم سفله و اگر مریخ انجا بود یا ناظر بود فساد
کشتها بود و جنبش اهل شر و فتنه و نقصان آبها و فساد حیوانات آبی و اگر
زحل بود آبها و بارندگی بسیار شود و جواهر ابی ارزان گردد و فراخی بود آید
و ابرهای سیاه و سرما بود در دشت و اگر عطارد بود بسیاری میغ بود و

آمدن

و آمدن شهابها و کار و انها و بارندگی و تغیر هوا و اگر قمر بود سیلها آید که خرابی کند و
نباتات نیکو بود و مسافران مستعجل باشند فصل سیم در احتراق مریخ در مثلثه آتشی
دلیل کند بر غضب ملوک و افتادن مقاتله در مشرق و اقلیم چهارم و بودن خونهای
بنهان و نکبت اکابر و خلاف لشکرها و تندی کردن و بودن مرگ حیوانات و
ایزان
ف و گرما بر دار الضرب و اگر زهره انجا بود یا ناظر بود هوا معتدل بود و نزهتها
و فراخ و فرح بزرگان باشد اما فساد حال زنان بود و اگر عطارد انجا بود یا
با ناظر بود رعد و برق باشد و رفتن اشها در هوا و بیع دواب و گرما بر او زدن مردم
مهرها
و تیزی باز سلاح و اگر قمر بود تبها و بحارها باشد و رفتن آتشها در هوا و بیع
و سلاح در مثلثه خاکی دلیل کثرت ملوک بود و اکابر در جهت حبوب و فقها و فزون
آید
قومی و کشش در بنهان و باشد که در لشکرها خلاف کند و دزدی و دروغ بود
و فراخی بزرعها بود و چاههای عالی و اگر زهره انجا بود یا ناظر باشد میوها نیکو
باشد پنبه و کتان و انواع لباسها و شیر منها و سرما شود در دشت و اگر عطارد
بود اختلاف هوا بود و سرمای خشک و بیماریها باشد در بهایم و بیع شیری نباتات
و حیوانات و اگر قمر بود بارندگی و سرما شود در دشت و خوب نباتات بود و
افتادن
حرکت مسافران در مثلثه بادی دلیل کند بر فتنه و بیماری ملوک مغرب و
و امرا
از جهت و بیماریها و موی سرخ یا دو اختلاف هوا و خشکی و بدی حال لشکریان
و مخالفان پادشاه و فرو رفتن بدکاران و دزدان و اگر زهره انجا بود
یا ناظر بادهای خوش و بارندگیها بود و اعتدال هوا و تندرستی خلایق و فراخی
جهت
طعام و ارزانی اثواب و برده و بودن فرح در مردم و اگر عطارد بود آرام
بسیار افتد و تغیر هوا بود و خشکی بود و نمودن علامات شهد و رونق بازار
برده و قوت دستکاران و اطبا و اگر قمر بود دلیل کند بر بارندگیها و بادهای
مخالف و غلبه عوام در مثلثه آبی دلیل کند بر فتنه و فساد در جهت شمال و دوست
بود
کردن سفلگان و شبیخون بردن و فساد آبها و در ماندن خانان و اگر زهره

انجا بود یا ناظر بود ابرهای سیاه بر آید و بارند که بها بود و سرما در وقت
و تنگی نباتات و فراخی و اگر عطارد بود نیکو باشد حال مسافران دریا و
بارندگی بود و سرما و رونق دستکاران و کشش بود و کسادی بازارها و اگر قمر
باشد سیلها باشد و از باران زیان رسد **نوع چهارم** در احتراق
زهره در مثلثه آتشی دلیل کند بر بیماری در زنان و خاتونان و بزرگان در جهت
مشرق و اقلیم پنجم و افتادن فتنها بود و انداختن تهمتها و بر آمدن نکاحها
و طرب در ملوک و لباسها رزقی حاصل اید و هوا معتدل باشد و اگر
عطارد انجا باشد زدن سکه باشد و شکستن کارخانها و نقصان
بارندگی و بسیاری بیع جواهر و دواب و اگر قمر بود هوا گرد آلود باشد
و نم بود در وقت خشکی در مثلثه خاکی دلیل تلف نباتات بود و خاتونان
و اهل طرب و خدم در جهت جنوب و اقلیم ششم و بر آمدن نکاحها و بیماریها
در زنان و دواب در وقت و فساد اطعمه و میوه و شکوفه و اگر عطارد انجا بود
تشویش و اراجیف و سرما باشد و بیماری در نباتات و حیوانات و شکافتن
و نفادت رنجها و افتادن عداوتها و اگر قمر بود بارندگی باشد و فراخی
طعام و سرما در وقت و تنگی حال مسافران در مثلثه بادی دلیل کند بر
رنج خواتین و خدم و بیماریها در جهت مغرب و اقلیم … و فساد برده و رفتن
بادهای خوش بحسب وقت و بسیاری نکاحها و سورها و اگر عطارد انجا بود
بیع و شری برده بسیار شود و رونق کار امرد و … بود و وقت
حال حکما و اهل فضل و دبیران و مصرفان و ساعیان و اگر قمر بود هوا پاکیزه باشد
و هوا خوش گذرد و فراخی بود و میوها نیکو باشد در مثلثه آبی دلیل توالد
و تناسل بسیار بود و رنج زنان حامله و اگر برج عقرب بود فساد
زنان بدکار بود … و اگر در سرطان بود ارزانی … باشد و اگر
حوت باشد نکاحهای بزرگان و مستوران بر آید و کار … نیکو بود و …

اگر بود در جهت شمال و اگر عطارد انجا بود بارندگی و تموز باشد و آمدن و
رفتن مسافران دریا و بیع و پیشه های جواهر آبی و شهرهای حوض و حوی و مانند آن
باشد و اگر قمر بود سیلها آید و ابها چنان بود که خرابی کنند در وقت **نوع پنجم**
در احتراق عطارد در مثلثه آتشی دلیل کند بر رونق دادن و نهادن خراج و سبب
در جانب مشرق و اقلیم سیم و رنج مصرفان و عمال و نویسندگان و بیع جواهر و مصنوعات
و بیماری در طبقات عطارد و محاسبه و اگر قمر انجا بود یا ناظر بود هوا بر او کدورت
ها در وقت و بیع جواهر گران قیمت شود چون مهر و ابگینه و مینا در مثلثه خاکی تغیر حال
هوا بود مناسب وقت در … طعام و نباتات و رنج کاروانها و بیماری در دواب
و اهل علم خاصه در جهت جنوب و خشکی هوا بود و اگر قمر انجا یا ناظر باشد هوا بود و
کدورت هوا و سرما و تغیر هوا مناسب وقت در مثلثه بادی دلیل کند بر …
اکابر مغرب و قوت حال وزرا و رونق کار بهار و رفتن بادهای سرد
و عمل مصرفان و اهل فضل و دبیران و باغبانان و اگر قمر انجا بود یا ناظر باشد
بارندگی بیشتر بود و میوها نیکو باشد و اخبار خوش رسد و فراخی بود و در مثلثه
ابی دلیل … کشتها بود و غلبه آبها و ابرها و بعضی هوا و بیع جواهر آبی و …
میوها در وقت و اگر قمر انجا بود یا ناظر بود سیلها آید و ابها بسیار بود و تنگی
نباتات باشد و عمارت باغها و جویها **نمط دوم** در احکام مقارنات
شش اثمار **نوع اول** زحل با راس دلیل کند بر قوت حال مشایخ و زهاد و …
قدیم و افزودن عزت و جاه ایشان و تازه شدن دولتهای قدیم و خروج
مدعیان و اکرامات و … و تسخیر جن و جمع آوردن … در جام
و مانند آن و فراخی معاش و … مردم … و ناموس
و … و … ملوک … زحل با ذنب دلیل کند بر ضد انچه گفته شد و …
کشتن احوال دواب بارکش و بیماریها در شتر و اهل … کار … از جنس
جنون و موتها از زهره وقت و … برج کودکان …

دلیل کند که بخشش زحل … کند
بر فراخی طعام باشد و …

مشتری بار اسس دلیل کند بر بسیاری خیرات و طاعات و دوست
حال اهل ادیان و میل خلایق بزهدها و اجابت دعاها و داد و عدل پادشاه
و حاکمان و قضاة و فراخی و امنی در اقلیم دوم و خوشی عیش خلایق و دادن صدقات
مشتری با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بدی گشتن هوا و کم دیانتی مردم
و بیماریها اکاره و نفاق و دوری کردن بزرگان و تزویر مفتیان و باطل کردن
حقوق شرعی و محروم مستحقان
مریخ بار اسس دلیل کند بر توبه بزهکاران
دغابازان و بیرون آمدن پارسایان بی علم از بزرگان و لشکریان و مردم خوش سیمای
درون لشکریان و اطبا و بهتر شدن بیماران رحمند در اقلیم سیم سودا و
افتادن در سر فرومایگان و بیرون آمدن عزیمت جوانان و جمع آوردن برای
مریخ با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بودن خنثیها و قصد در بزرگان
و بیماریهای سوداوی و زدن دیو و ظهور دیوها شدن و پیدا آمدن عیبها و افتادن
فتنها و فتنها و ناامنی و آفت در بزرگان و لشکریان و بدی حال ایشان
آفتاب بار اسس دلیل کند بر داد و عدل ملوک و سروران و ازدیاد دولت
و بیرون آمدن جواهر نیکو از کانها و میل بزرگان بخیرات و طاعات و صدقات
و زیادتی عز و جاه منجمان خاصه در اقلیم چهارم و درستی در فالها
آفتاب با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بیکاری معارف و درد چشم و مکروه بزرگان
از مردم معیوب و تاریک و رنگ شدن بعضی جایها و فساد جوزها و گیاهها
زهره بار اسس دلیل کند بر کرامت خاتونان و فرزندان و توبه اهل طرب و
رونق بازار عطر و مردار و مردم بزرگ و فرزانگی و آمدن بادهای خوش و اجابت دعاها
زهره با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و اسقاط حمل و بیماریها در زنان از
دلتنگی و و بیشمار آبله و بیرون آمدن زنان ستاره و افزون ستاره دنبال‌دار
و فساد معیشت و بدی کشش هوا
عطارد بار اسس دلیل کند بر دولت
عامل اصحاب دیوان و عمال و منجمان و تجار و اصحاب و فساد و ظهور مردم فصیح

و فاضل و رغبت خلایق بخواندن اخبار و دراست یافتن احکام نجوم و طلب و نیکی
معاملات مردم و راستی دفترها و محاسبات و امانت عدول و فقیهان و کتاب و اکیت
کتاب عطارد با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و مردم منافق و دروغگوی
بیرون آیند و زبون کنند خاصه میان اهل دیوان و حکام و فضلا و کفتن هجوها و جهاری از
از بادهای سرد و داکی و رفتن زنان و رزدن و دیو و کودکان زاد و نوشتن خطها
تزویر و کسادی بازارها و زبان عاصیان و نوشتن خاتمها و سکها تزویر
در قران قمر با کواکب علت آثار در قران
قمر با زحل در حمل دلیل کند بر تغیر حال هوا و بخارها و فساد حیوانات و بدی حال
عوام و زحمت لشکریان در ثور دلیل کنند بر آنچه اکابر و بزرگان و زنان
محترمه و فساد نباتات و درد و آب در سرها در جوزا دلیل کند بر رفتن بادهای
مضطرب و مکروه مردم فاضل و عوام و سستی بازارها و تیرگی هوا در سرطان
دلیل کند بر سرما و دولت و مار زندگی و مکروه بزرگان و بدی حال مسافران
دریا و بادهای سرد در اسد دلیل کند بر فرو بستن کار عوام و مکروه بزرگان
و بدی حال مسافران و سرما و بادهای سرد در سنبله تنگی مسافران بوده و تهمت
منصرفان و سرما و دولت و فساد طعام و اخبار بد و در میزان بادهای مختلف
جنبد و مسافران بوده و در عقرب زن جاسوسان و مار زنیها و سرما و
گرفتار شدن بزرگان در قوس بسیار بارانها در مردم و حیوانات و مکروه بزرگان
و ابرها و بخارها باشد در جدی بدی حال مسافران بوده جاسوسان و
فساد در زرع و حیوانات در شتی هوا و سرما در دلو دلیل رفتن بادها باشد
مکروه بزرگان و مشایخ و حکما و بارندگی و سرما و سیم عوام در حوت سرما بوده و بخارها و تنگی
دولت و فساد مسافران دریا و مکروه علما
در قران قمر با مشتری
در حمل کند بر کشادگی هوا و گرمی و امن و نیکی راه مسافران و ربیع و شراب و حیوانات
در ثور قوت حال حیوانات بوده و عوام و فرح بزرگزادگان و نیکی راه مسافران

ورسیدن کاروانها و دواب در جوزا رسیدن اخبار خوش و اجتماع چیزها و اعتدال
هوا و نوشتن خطها در سرطان نیکی کار و حال عوام بود و فرح بزرگان و کثرت
خیر و بیع جواهرانی و آمدن مسافران دریا در اسد کثرت عوام و بیع جواهر و کثرت
وطاعت ملوک و روا شدن وعود در سنبله بسیاری صحبت بزرگان و اهل دیوان
و حکما و نیک زراعتها و کولات و آمدن کاروانها و مسافران در میزان رفتن
بادهای خوش و نیکویی میوه‌ها و اخبار راست و خوشی و جمعیتهای اشراف
و علما در عقرب آمدن بارانها و توبه مکاران و اعتدال هوا و مسافرت
مسافران در قوس صحبت ایمه باشد و بیع دواب و نیکی حال عوام و
گرمی هوا و طلب امور دینی در جدی ایمن شدن مسافران باشد و آمدن ایشان
و اعتدال هوا و اجتماع بزرگان بعضی [illegible] در دلو رفتن بادها بود و بودن جمعیتهای
مشایخ و حکما و ساختن طلسمات و خواندن عزیمتها [illegible] علما و فقها و آمدن
مسافران و بارندگی قران زحل در قران قمر با مریخ در حمل هوا گرم شود و خصومتها
افتد میان عوام و [illegible] لشکریان و [illegible] و فساد حیوانات
بود در ثور غلبه عوام بود بر لشکریان و در ماندن خانان و تشنیع مسافران
از ظلم دزدان در جوزا اخبار دروغ افتد و فتنه بود میانه عوام و اهل
فضل و ارباب قلم و تجار و رفتن بادهای بد در سرطان غوغای عوام
بود و فساد در کاران و زحمت مسافران در ماه کارها و [illegible]
در اسد فرستادن رسول و جاسوس بود و گرمی هوا و فساد حیوانات و
اندوه ملوک در سنبله اخبار دروغ بود و ظلم بر اهل دیوان و تجار و زحمت بازاریان
و لشکریان در میزان خصومت مسافران بود و رنج زنان و اهل طرب
و رفتن بادهای بد و تشنیع زنان و شوهران در عقرب قتل مسافران
بود و قتل و [illegible] و کاشتن [illegible] و کدورت هوا در قوس گرمی هوا بود و
[illegible] و دواب و خصومت [illegible] کارهای آتشی و کاهلی عوام در

جدی

مردن در جدی گرفتار شدن پیکان و جاسوسان و زحمت عوام از لشکریان
و خصومتها در دلو رفتن بادها باشد و بیماری مشایخ و [illegible] هوا و توقف مسافران
در حوت فساد کشتها بود و حیوانات آبی و مسافران دریا و اندوه عوام و کارها و
مکروه علما و اشراف قران عطارد در اجتماع با آفتاب در حمل تغیر هوا بود و اندوه ملوک
و آزار و تشویش در عوام و غضب بر زیردستان در ثور فساد [illegible] و حیوانات بود
و مسافران و نهادن بناها و زحمت زنان مطرب و بستان بانان در جوزا دلیل بادها
بود و نوشتن فرمان و [illegible] و فساد اشجار و میوه‌ها و گرمی و تغیر هوا در سرطان
بزرگی کردن عوام و بارندگی و تیرگی هوا و آمدن مسافران خاصه از دریا
در اسد اجتماع ملوک و بزرگان بود و گفتن اسرار و گرمی هوا و آمدن مسافران
و قاصدان ملوک در سنبله حضور مسافران باشد و آوردن نامها و نوشتن
مثالها و بر کار شدن عوام در دیوانها و بازارها در میزان اندوه ملوک بود
و آمدن رسولان و رفتن بادها و برآمدن نکاحها و تاریکی و نم در عقرب بارندگی
بود و سرما و در ماندن جاسوسان و مسافران و تاریکی هوا و فساد آبها و
کشتها در قوس اختلاف هوا بود و مکروه بزرگان و فقها و بیع و شری برده
و حیوانات و کارهای آتشی و [illegible] و اهل سرما بود و در ماندن جاسوسان
و مکاران و حیوانات و اندوه عوام در دلو اندوه ملوک بود و کار برد و سرد [illegible]
در حوت بادها و سرما و نم و بدی حال مسافران و زحمت مشایخ و حکما در [illegible]
بارندگی بود و بزرگی طلب کردن عوام و رسیدن مسافران خاصه از دریا قران [illegible]
در قران قمر با زهره در حمل بارندگی بود و بیع چهارپایان و زرینها و مهمانی و زفاف
و معاشرت در ثور موت بزرگزادگان بود و خاتونان و اهل طرب و اجتماع
زنان و آمدن مسافران و سرما در وقت در جوزا بادهای خوش جهد و نوشتن
خطوط بود چون مهرنامه و مانند این و آمدن نامه و خیر و نیکی حال مسافران
و طرب عوام و بارندگی و نیکی احوال کشتها و سرور و مهمانی در سرطان فراوانی جواهر اهل

الشمس ویس الزمان و ... بود تنگی حال ساز ان و طرب در عوام و بازرگی و تنگی حال کشتها و سود و بهای
در اسد اعتدال هوا بود و بر آمدن کارها و طرب در ملوک و خوانین و زدن ...
و ساختن حلیها در سنبله تنگی حال سازان باشد و پیکان و جاسوسان و ...
بود و طرب در روز او از باب قلم و بیع برده و عطرهای و جامها در میزان روضع
اهل طرب بود و بر آمدن کارها و فرحها در زمان عشرت و رفتن باد های خوش
و دولتمندی سازان در عقرب بازرگی بود و در ماندن سازان و مکروه ...
و اهل طرب و خدم در قوس طرب علما بود و میل عوام ... و بیع برده و
دواب و روانی دراهم و فلوس در جدی آمدن سازان بود و رستن از ...
و خوف و بودن سرما در دلو بادها بود و نم و عشرت در مشایخ و حکما و ...
کارها و بودن طربها در حوت بازرگی بود و وسیلها و جمعیت خوانین و طرب

نوع ششم

بودن قرآن ملوک و ... بزرگان و اشراف و فرح عوام در قران قمر با عطارد در حمل بیع
دواب بود و سلاح و کشتن هوا و بکارها و اخبار و بها در ثور سرما بود و بیع طعام
و ستور و عمارت و زرع و آمدن سازان در جوزا آوردن ... بود و
نقاشان و نوشتن خطوط و آمدن نامها و اخبار در سرطان ...
بود و حرکت کشتها و سازان در اسد ... و حرکت ملوک باشد
و رسیدن قاصدان پادشاه و اخبار ملکی و رفتن لشکر و بیع جواهر ... طلب مال
در سنبله حرکت پیکان و جاسوسان ... بود و بازارها و بیع غله ...
در میزان رفتن باد بود و بیع برده ... و آمدن اخبار خوش
و ... اهل طرب در عقرب ... و کدورت هوا بود و افتادن
... سازان و در ماندن جاسوسان در قوس بیع برده و ...
بود و حرارت هوا در ... و کارها و غلامی ... و مناظره در جدی ...
... بود و پیکان و بیع ستور ریزه و اختلاف هوا در سرما در ... و حکمت
... بادهای مخالف ... مردم ... از اخبار ... و ... علوم

و طلب طلسمات و نوشتن ... در حوت حرکت کشتها و سازان در یاد ... هوا
و بازرگی و رونق صیادان در یا بودن کارهای شرعی و فقهی ... قاضی

نوع پنجم

... بودن قمر با ذوعقده قمر بار اس دلیل کند بر ... احوال عالم و بزرگ شدن
عوام و ... ملوک و اکابر و اشراف و روای کارها و ... و اخبار خوش
... و میل عوام بخیرات و طاعات و اجابت دعا قمر با ذنب دلیل کند
بر ... و بیمار ... در کودکان و زنان حامله ... و ...
میان عوام و افتادن ... و فساد میوه ها در وقت ... و ...
و بکان و ... احوال ... و ... و درد چشم و زدن ... و

شعبه دوازدهم

در اتصالات قمر با کواکب ... آثار

نوع اول

تثلیث و تسدیس قمر با زحل دلیل ... بود میان زنان و مردان و ... و بعض هوا برد و تنگی حال اهل
هوا و مشایخ و مزارعان و سعادت حال صیادان تربیع و مقابله دلیل افتادن
... بود میان عوام و ... شدت ... سازان ... و میان
... و بعض هوا و سرما و بیمار ... در کودکان و تفاوت ...

نوع دوم

تثلیث و تسدیس قمر با مشتری دلیل ... عوام بود ... و ...
و نیکی احوال سازان و عدل و امانت ... و بر آمدن کارها و ...
... میان ... و بیش بزرگان تربیع و مقابله دلیل ...
از عوام ... و ظهور دعویهای شرعی و ... و مناظره و مجادله ...

نوع سیم

... تثلیث و تسدیس قمر با مریخ ... اشراف و وزرا ...
بر ... و حرکت لشکرها و ... مردم و ... و ...
سلاح و غلامی ... تربیع و مقابله دلیل کند بر مکروه عوام و ظلم لشکریان ...
... عوام و ... و بیماری کودکان و ... و ...

نوع چهارم

تثلیث و تسدیس قمر با شمس دلیل عدل ... بر رعیت و عوام
و عنایت اکابر ... و ... هوا و ... میان ... و ...

چنانچه مقومات کواکب را بر طول نود استخراج کنند و طالع سال را بر منطقه معموره و با فق قبة الارض بیرون آرند و از ان
طالع حال آن اقلیم را [illegible] و هر موضعی که خواهند بدانند و همین طریق [illegible] منطقه [illegible] بحسب طول و عرض طالع بیرون آرند
و حکم آن ولایت از آن طالع کنند و [illegible]
[illegible] و زنان و شوهران و روان شدن کارها و بر آمدن حاجتها و شکستن نرخها و رونق خلفا
[illegible] تربیع و مقابله دلیل غضب ملوک بود و قهر و سیاست فرمودن و فاش گشتن سرها
مردم فرومایه و عوام و تغیر هوا و شکستن نرخها بود و مهما **از مشتری** تثلیث و
تسدیس قمر باز مره سیاری فرح و طرب بود در مردم و ظهور ریا و مهمات و [illegible]
بر آمدن کارها و نیکی حال اهل طرب و زنان و خادمان و ساز آن [illegible]
و اعتدال هوا تربیع و مقابله تیزی بازار عطر بود و مکروه زنان و فاش کرده [illegible]
گشتن خیانت زنان و اعتدال هوا **از عطارد** تثلیث و تسدیس قمر با عطارد [illegible]
دلیل تیزی بازار میوه بود و کاغذ و غلامان و نوشتن نامها و فرستادن
رسولان و آمدن خبرهای خوش و راست رفتن علاجها و احکام نجوم و بسیاری
[illegible] دبیران و اهل بازار تربیع و مقابله
دلیل کسادی بازارها بود و اخبار دروغ و خیانت رسولان و بسیاری
مجادله میان عوام و اهل بازار در محاسبه و کیلان و صرافان و ظلم کشیدن
خانهای ایشان و تغیر هوا و نوشتن خطهای دروغ اما اصل دیگر انست
که چون امتزاج کواکب و دافع و مدبر و قابل و احوال اتصالات
معلوم گشت وقت باشد که دو کوکب با یکدیگر [illegible] مرجع [illegible]
نظر باشند [illegible] امتزاج یا مدد دادن چنانکه یاد کردیم در [illegible]
که شرط اول [illegible] بحث بر طبیعت آن کوکب باید گفت که قوی‌تر باشد
و آنچه در شرایط منجم گفته شده است از آن جای [illegible] و منقطع [illegible]
و نظرهای قبول و رد و آنچه یاد کردیم نگاه دارند و از آن میان حکم بیرون
آرند و بدانند که جمیع اتصالات و مواضع کواکب و حالات [illegible] در وقت
تحویل سال با فصل اثری قوی کند خاصه که در اوتاد افتد و مدت آن اثر
تا آخر فصل برداشته و حکم اجتماعات و استقبالات همین باشد که در سال
و فصل گفته شد اما اصل دیگر آنست که قمر چون از اجتماع بیرون آید بهر کوکب که پیوندد
[illegible]

طبیعت آن کوکب کمتر دهد تا با استقبال برسد همه احوال بر مزاج آن کوکب گردد
از تغیر حال هوا و احوال مردم و نرخها و این هم بحسب نظر آن کوکب بود از
سعد و نحس و حکم بیرون آمدن از استقبال همین بود و در اجتماع و استقبال ایشان
نگاه دارند **شعبه سیم** در احکام سال طالع تحویل سال عالم و فصول و احوال
نیکی و بدی سال و فصول و عوارضهای که حادث شود و بر حوادث اصناف
خلایق و کیفیت هر یک در شش شعبه **شعبه اول** در احکام طالع بازده اثمار
شعبه دوم در گرانی و ارزانی چیزها ده اثمار **شعبه سیم** در آثار علوی چهار اثمار
شعبه چهارم در فتنه و جنگها دوازده اثمار **شعبه پنجم** در احکام اثمار
طالع در برج حوادث پنج اثمار **شعبه ششم** در کسوفات هفت اثمار
شعبه اول در احکام طالع سال عالم بازده اثمار **اثمار اول**
در مقدمه این شعبه طریق استخراج درجه طالع سال عالم در همه زیجها استادان
آورده اند و ما نیز در زیج عمده بچند نوع یاد کرده‌ایم شرح آن مگر آنکه طالع
سال برجی ثابت افتد حکم همه سال بر آن طالع کنند و اجتماع کواکب [illegible]
دلایل او و اگر برج ذوجسدین افتد حکم دو فصل بهار و تابستان از آن
کنند و بر تحویل سر میزان طالع استخراج کنند و حکم دو فصل مهرماه و زمستان
از آن طالع کنند و دلایل او و اگر برج منقلب افتد طالع سه فصل دیگر استخراج
باید کرد تا هر فصل را علی حده طالع و حکم هر فصل از طالع او کنند و اگر طالع
سال برج ثابت باد و جسدین باشد حکم چهار فصل کنند چنانکه گفته آید و اگر حکم هر
یازده روزی کنند از طالع اجتماع و استقبال کنند و انصراف قمر از اجتماع تا استقبال
و اتصال کواکب بنظرها مودت و عداوت چنانکه گفته شده است در مشرق و سایر
اتصالات علوی را با آن ضم کنند و امتزاج دهند همه طالع را حکم بر یک طریق بود
اما باید که طالع را دو نسبت باشد یکی بشهری که طالع با فق او گرفته [illegible] باشند
و احکام در آن شهر از آن کنند دوم آنکه طالع بعرض منطقه [illegible] استخراج
[illegible]

دلایل چهارم قوت است دلایل عالم الایل موالید
دلایل عامل دلایل اختیارات

کنند و تقویمات کواکب بر طول نمود بران احکام بنهند و این علم عام باشد
نوع دوم در علم کلیات عالم احکام شناختن احوال موجودات بر حرکات
اجرام علوی و متاثر شدن اجرام سفلی ازان حرکات جهت کون و فساد
شناختن این احوال بر دلایل باشد پس واجب آن کند که بر سر حرکت اول دلیل
طلب دارند و در قوت و ضعف او تامل کنند و اگر دلایل بیشتر ازین دو بسته بود
امتزاج دهند چنانکه نمودیم و احوال هر یک از اصناف خلایق در صورت طالع
ازان برج بنگرند و صاحب و مستولی او بنگرند و ان کوکب که دلیل آن صنف بود
باشد چنانکه احوال پادشاه را از عاشر و صاحب و مستولی او بگیرند و اگر طالع او را زایل
بود و آفتاب را شریک او کنند و اگر مشتری بود قرار دهند پس سعادت شده از سهم ملک
ادله سرا احکام بنهند و احوال وزرا و نزدیکان پادشاه و مال و لشکر او را از برج
یازدهم بگیرند و صاحب مستولی او و مشتری و عطارد و هر که را شریک آن کنند و رای
و تدبیر و اعتبار و عدل و ظلم او از سهم الغیب و صاحب او و مستولی او بگیرند و احوال
رعایا از درجه طالع و صاحب و مستولی او و از ماه بگیرند و احوال مال و کسب و معاش
از برج دوم و صاحب و مستولی بر وی و از مشتری و صاحب سهم المال بگیرند و احوال
نکاح و برکت و خصومت و جنگ و دعوی از خانه هفتم و صاحب و مستولی بر وی
و زهره و شمس و سهم البروج و صاحبها بگیرند و احوال و زندان و فرح و طرب
و اجاره و بها را از خانه پنجم و صاحب و مستولی او بگیرند و از سهم الاولاد و صاحب
او و زهره و عطارد را شریک او کنند و احوال سفر و مسافران و دین و مذهب را
از خانه نهم و صاحب و مستولی بر وی و علم السفر و صاحب او و قمر و عطارد بگیرند و احوال
ارتفاعات و طعمه و عمارت و زراعت و عواقب کارها از خانه چهارم و صاحب و مستولی
بر وی و از سهم چیزی که خواهند و صاحب او و زحل و مشتری بگیرند و احوال دواب
و خدم و عبادات از خانه دوازدهم و صاحب و مستولی و سهم ملک و صاحب وی
و زحل بگیرند و احوال بیماری و بندگان از خانه ششم و صاحب و مستولی و زحل و عطارد

احتراق دلیل معزولی و هلاک منسوبات دلیست

89

و قمر و سهم هر یک بگیرند و احوال روپا و اندوه و نکبت از خانه هشتم و دلایل او و مشتری
و زحل بگیرند و از سهم خوف و صاحب وی و همچنین هر خانه را در دلایل وی و ضعف وی
و قوت وی بگیرند و در نظرها سعد و نحس و قبول و رد را اعتبار می کنند پس هر کدام خانه را
که دلایل او قوی تر بوند بقوتهای ذاتی و عرضی و سعد کر ناظر باشند خاصه از اوتاد
حکم بر سعادت آن قوم کنند مدان دلایل منسوبند و آنچه مدلول او باشد از اجناس و اگر
بر خلاف این بود حکم بر طرف ضد افتد و اگر آفتاب در وقت تحویل قوی حال بود
بمشتری ناظر بود نشان دلیل عدل پادشاه بود و امانت و انصاف و نیکی احوال فرمان
و اگر نظر بعد اوت بود عدل و انصاف او تمام اما موجود نباشد و اگر بزحل ناظر بود
بمودت ظلم کند در صورت عدل و اگر نظر بعد اوت بود ظلم جور او باشد
چون طالع مشتری بود و حال قمر باشد حکم او ممن بود اما که او شمس دار بر سهم الغیب
سعد مستولی باشد رعایا پادشاه صورت بود و نظر بر عدل و مرحمت دارد
و خیرات و اگر نحس مستولی افتد حکم بر ضد بود و اگر زحل نیکو حال بود کشت و زرع
بسیار شود و اگر مشتری قوی حال بود خرد پیدا گویا شده و اگر مریخ نیکو حال بود
این باشد قیاس کواکب دیگر همچنین است با منسوبات هر یکی اما از ین کواکب هر کدام
که روبخانه شرف خود دارد یا در شرف خود بود آن قوم را کار بالا گیرد و اگر کاخ
با حفظ خود بکر همچنین اتفاق افتد سعادت مناسب آن رسد اما اگر در وبال یا
هبوط دارد یا دران جاها بود دلیل انحطاط بود از سعادت مناسب جایگاه اما
نحس مثل دو بیز ریان کند مگر منحصل بود که بد باشد و بیز گمان دو نحس دلیل امور
پنهان بود صاحب برج اما اتصال و انفصال هر کوکبی از سعود و نحوس حکم ممکن شد
و این همه حالات را در وقت تحویل سال بافضل اعتبار کنند کرا اثران عظیم تر باشد
ثمرت او مدید تر نوع سیم در احکام موالید هرگاه که کوکبی راجع شود دلیل
حیرت باشد و پشیمانی و مانع در کارها و رانها خاوکم باقی او منسوبات او الا محترق
بود دلیل بیماری بود و موت و کسب وکیل و منسوبات او در بزهای فن نوع چهارم

طالع ملوک
ری و قومس
اسد قمر
اصفهان کاشان

ستاره داران رف همچون بابک ... درخانه دهم ... خداوند عاشر ... برج اول بیت ... درخانه ... چون ...

اگر آفتاب در عاشر طالع سال با هیلاج باشد دولت حال پادشاه بود و اگر در خانه
نهم بود سفر کند پادشاه و اگر در خانه چهارم بود ساکن باشد در مملکت خود و اگر در خانه
ساقط بود دل در رعیت در افتد و هر خانه را قیاس همین است و اگر طالع شبی باشد حکم
باشد **نوع دوم** اگر صاحب طالع بود در طالع بود دولت حال مردم باشد و اگر در رابع
و معقول مردم در آن شهر خوشی باشند و اگر نامعقول بود بی رضا باشند و اگر مغموم بود
مردم بگریزند از مصائب و اگر در عاشر بود در طلب صحبت پادشاه و اکابر باشند و جستن
جاه و دولت و اگر در ششم بود خایف باشند و کهنها جنبند و اگر در هشتم بود بیماری حادث
شود و قیاس خانهای دیگر همین باشد **نوع سیم** اگر صاحب دوم طالع در عاشر
بود یا حادی عشر حال معاش مردم با سلطان بازگردد و اگر در خانها با سعدان بود
با سعود باشد لطف از رعیت خواهند و اگر در خانها با نحسان بود یا کوکب نحس باشد
ضعیف شناسند و حال معاش ایشان در آن زمان بود **نوع چهارم** اگر صاحب نهم
صاحب طالع بود در نظر مودت مردم سفر کنند به رضا و خوشی و اگر نظر عداوت
بود سفرهای ضروری افتد اما اگر صاحب طالع صاحب نهم بود در نظر مودت مردم
مایل شوند سفر و اگر نظر عداوت بود بگریزند اما اگر آن کوکب زحل بود از شدت
و محنت و تنگی بگریزند و اگر مریخ بود از شکر و خصومت و دزدی و نا ایمنی بگریزند و اگر آن
سعدان باشد سفرها با راحت بود با چیز و نفع و منفعتهای بزرگ ... خاصه که
نظر سعد بود **نوع پنجم** اگر صاحب طالع صاحب پنجم بود ... طلب فرزندان دارند
و اگر نظر مودت بود فرزندان نیک برآیند و برسند و اگر صاحب پنجم صاحب طالع
برسند و حکم همان باشد و اگر از اوتاد ساقط بود دلیل بسیاری زاد و تناسل
باشد خاصه که آن کوکب نیکو حال باشد و در برج بسیار فرزند و اگر در حالت ... حکم
بر ... **نوع ششم** ... سلامتی صاحب
ششم دلیل سلامتی مردم بود و اگر آن خانه نحس باشد ... باشد بجا ... آید
از مزاج کوکب نحس ... کنند و بین اگر مشتری و عطارد و ماه در صورت طالع نیکوحال

باشند خاصه عطارد و در اوتاد باشند یا در عاشر باشد بیماران علاج بپذیرند **نوع**
هفتم اگر صاحب ... محترق بود یا در نظر نحسان افتاده باشد موت بسیار بود خاصه که
صاحب ... و بنظر عداوت و صاحب طالع نیز مردود حال بود و هم کوکب
که صاحب ... بود محترق شود موت ... طبیعت آن کوکب حادث شود
و اگر آن کوکب زحل بود موت از تنگی و قحط و ظلم بود و بیماریهای سرد و درازکش
و آنچه بزحل منسوبست و اگر مریخ بود قتلها و بیماریهای خونی و طاعون و آنچه بمریخ منسوبست
اما اگر مریخ با خانه زهره بود شر رگ زنان بود چرا ... و اگر خانه عطارد بود
مرگ کودکان بود و طبیعات عطارد و قیاس بروج دیگر همین است و اما اگر برج حمل
باشد بیماریها در سر و دماغ و اطراف او باشد در گوشها و اگر ثور باشد
بیماریها در گلو باشد و اطراف او در گاو و گاومیش و اگر جوزا بود بیماریها در بغل
باشد و دستها و باقی بروج را قیاس همین است **نوع دهم** در صورت طالع هر
کوکب که بقوتهای ذاتی و عرضی آراسته بود حکم بر سال با فضل از طبیعت او کنند
و اگر مشتری کوکب نیکو حال بود احوال عالم با فصل در آن سال همه بر سعادت بود
و ایمنی و تن درستی و فراخی و بسیاری کسب مال و معاش و نیکی ارتفاعات و میراث
و داد و عدل و بسیار کاری خلایق ... ناسل و بودن فرزندان مقبل
سفرهای با خیر و اگر احوال کوکب سعدان بود حکم برعکس افتد **نوع یازدهم** اگر
اتصالات نیکو در اوقات این ... عالم عظیم تر بود از آنچه ... این
دلایل شود پس در افزاید راحت و فراغت و دلخوشی پادشاه و خلایق
و اشارات اتصالات ... حرف ... دوستی ... بود گرفته ... احکام
کرده اند چنانکه در پیش ذکر رفته است **شعبه دوم** در احوال گرانی و ارزانی
چیزها و اثمار **نوع اول** در مقدمه این شعبه پیوسته گرانی و تنگی از زحل بود و فراخی
و ارزانی از مشتری خاصه که نیکو حال بود و اثر ... **نوع دوم**
بنگرند طالع اجتماع و استقبال مقدم بر تحویل سال با فصل ... اگر ... دلیل

طالع بلدان

[illegible] شیراز و ابرقوه [illegible]

اصفهان و بلخ و قهستان و قومس [illegible]

قم و کاشان [illegible]

سیستان [illegible]

استراباد [illegible]

جوزا [illegible]

[illegible] و صاحب طالع سال [illegible] اگر قوی تر بود منسوبات ان قیمت گیرد

و منسوبات برج کوکب [illegible] بود گرانی کند نوع چهارم اگر مستولی روی اجتماع

یا استقبال مقدم بر طالع سال یا فصل در مثلث بود یا تاسع [illegible] باشد

[illegible] منسوب بود ارزان گردد نوع پنجم اگر مشتری در طالع مقدم [illegible] تحویل

[illegible] بود و صاحب طالع مشتری ناظر بود یا بزهره و صاحب [illegible] طالع

[illegible] صاحب طالع رابع در ان سال یا فصل [illegible] باشد خاصه که صاحب طالع

سعد بود یا سعد شده باشد و اما گرانی [illegible] مشتری چون راجع

شد طعام نایافت گشت چون مستقیم شد فراخی بوجود آید خاصه در بروج ارضی

نوع ششم اگر [illegible] از اجتماع بیرون آید یا از استقبال و زحل [illegible] بود و زحل

صاعد بود در فلک [illegible] و آن بعد از استقامت باشد دلیل گرانی بود و اگر

عطارد با زحل بود و ناظر [illegible] بود و ان چیز که گرانی شود از منسوبات

زحل بود و موضع او یا عطارد [illegible] نوع هفتم صاحب [illegible] اگر [illegible]

بود و صاعد در افلاک خود و در یکی از اوتاد [illegible] گران

گردد نوع هشتم زحل چون در [illegible] بود [illegible] از طالع سال یا

فصل [illegible] بود گرانی [illegible] و اگر زحل در میزان باشد قوی تر باشد

[illegible] طلب کنند نوع نهم اگر صاحب طالع در [illegible] بود و صاعد در افلاک

[illegible] بود در [illegible] دلیل گرانی [illegible] و اما [illegible] آمدن [illegible]

[illegible] اگر کوکب دلیل در طالع بود [illegible] سال گرانی [illegible] بهار

[illegible] گرانی [illegible]

[illegible] نوع دهم [illegible]

[illegible] دلیل که از صعود بود و [illegible] دلیل عزیزی باشد و بودن

او در هبوط خود دلیل طلب باشد [illegible] چون زحل در میزان رسد طلب

معاش کند از خوف قحط و گرانی شود [illegible] در فلک خارج [illegible] هر آینه وقتی

گرانی بکمال رسد که زایل بود و در [illegible] اما ضعف دلیل از ساقط شدن باشد [illegible]

در [illegible] بودن او در زوایل الوتد ساقط دلیل ارزانی و خواری بودن [illegible]

او در وبال یا هبوط کم التفاتی مردم باشد در آن تفسیر [illegible] در احوال آثار

علوی چهار است آثار نوع اول در معرفه آن دلیل یا در برج بادی [illegible]

مشتری یا عطارد دلیل باران و آنها برج [illegible] اگر وقت

این کواکب در ان برجها باشند در آن سال یا فصل بادها [illegible] خاصه از

جهت عرض کواکب و بارانها باشد خاصه که قمر [illegible] دلیل اگر مریخ

دلیل بادها باشد [illegible] یا سرد [illegible] و اگر زحل بود بادهای

خراب کننده باشد و سرد و اگر زهره بود بادهای خوش [illegible] معتدل باشد

[illegible] و اگر زحل [illegible] دلیلهای باران بود باران

آهسته آید و سرد شود [illegible] باران بود و اگر مشتری بود بارانها نافع بود

[illegible] معتدل بود و بادهای خوش [illegible] و اگر مریخ باشد بخار [illegible]

و رعد و برق باشد و مریخ در برج بادی و آبی [illegible]

بود [illegible] و اگر عطارد [illegible] رعد و برق

نوع دوم فتح الباب است که دو کوکب [illegible] که خانه ایشان در مقابل یکدیگر

بود [illegible] از عطارد و مشتری بود [illegible] خوش [illegible] و اگر یکی از ایشان در برج

آبی بود [illegible] و اگر برج خاکی باشد [illegible] و اگر در برج

آتشی بود ابرهای [illegible] گرم [illegible] هوا [illegible] اما اگر قمر

از زهره منصرف شود [illegible] هوا [illegible]

و تغیر هوا [illegible] مناسب برج اما اگر قمر از آفتاب منصرف شود و به زحل پیوندد

سرما بود و تغیر هوا و اگر یکی در بروج آبی بود بارنده گی باشد و اگر در برج بادی
باد رود و چون برج خاکی بود سرما سخت تر باشد و اگر در برج آتشی بود بارندگی
دود شکستن گرما در وقت و اگر در برج آبی بود بارندگی یا سرما بود و یا در زمستان
برف دوده و اگر آفتاب در برج آتشی بود گرم تر باشد و اگر در برج بادی بود بادهای
گرم رود و اگر در برج آبی بود ابرها و بخارها برآید و زود ملاقی شود و اگر
در برج خاکی بود سرما شکند و در تابستان با عتدال شود اما اگر قمر در برج آبی بود
سیلها آرد و در برج خاکی سرما خشک در وقت و در برج بادی باد و در برج
آتشی تاریکی و این همه احوال بحسب وقت و زمان بود و از آن برج جزوی ارتیاد
و باران و سرما و گرما اما شکستن زحل بقدر قران در برج آتش دلیل تیرگی تاریکی
و در برج خاکی دلیل سرما باشد و در برج بادی باد و در برج آبی باران بود
و سردی اما اگر دلایل دیگر در میان افتد در مدلول زیاده کند مناسب
طبیعت خود اگر فسخ آفتاب نزدیک اجتماع با استقبال افتد با نزدیک در برج قمر
با بمس … که ما خوانند دلیل وقت تغیر هوا باشد و بارندگی بسیار خاصه
اگر دو کوکب یکی صاحب طالع اجتماع با استقبال بود و طالع برج آبی یا بادی باشد
و اگر برج خاکی باشد سرما سخت تر بود و اگر این کوکب اوج بود …
بود اما عطارد چون در برجی بسیار بود هر گاه که بود ابرها انگیزد و علته در هوا
و تغیر در بادی دلیل است چون زایه بود در سیر و نزدیک بود با جماع با استقبال
صاعد بود در فلک اوج خود و اگر ترجع او بود با آفتاب تا مقابله و از پس
ربع ها ی تا اجتماع چون احوال قمر نزدیک هل سال با صل اتفاق افتد
در میان طالع و وسط السماء و یا در ربع که مقابل اوست دلیل بسیاری آبها بود
سال با صل اگر کوکب رجع شود در بروج آبی باران بسیار آید و آبها …
بود خاصه در حوت وقت و در بروج بادی دلیل بادهای مخالف شود چون …
مغربی بود و در وقت باران و در برج آبی دلیل باران بسیار بود

صاحب طالع سال با صل با اجتماع با استقبال چون از کواکب باران بود و کواکب
دیگر از بروج آبی بروی ناظر بوند دلیل بارانهای بسیار بود در وقت خاصه که طالع
برج آبی بود و پس اگر آن کوکب قمر بود سیلها باشد و بارانهای ببر و اگر زهره بود ابرهای
سیاه بر آید و تاریکی شود و بارندگی باندازه بود و اگر عطارد باشد رعد و برق
بیشتر شده و تاریکی شود و بارندگی اندک بود و اگر زحل باشد باران ریزه باشد
و دسته و اگر مشتری بود تغیر هوا بود و بخارها و گرمی و بارندگی نرم **فرع چهارم** چون عطارد
از برجی برجی نقل کند هوا متغیر شود مناسب وقت و برج از سرما و گرما و باد و نم …
اثری در وقت تحویل و هر برجی و لکن اثر عطارد ظاهرتر بود و چون در وقت تحویل
سال زهره و عطارد و قمر در حوت باشند دلیل آبها و بارانها بسیار بود در آن بهار
و سال و سردی هوا باشد **فرع پنجم** سوشتن قمر با زهره و ارتفاعهای عطارد ابرها و بارانها
باشد و باد و اگر عطارد با زهره بود با یا ناظر تحت تر باشد **فرع ششم** اتصال عطارد
با زحل یا زهره با زحل دلیل سرما بود و بارندگی و دمه و رعد و برق در آن هنگام
و غر آن دلیل شکستن گرما بود و از تغیر هوا و تاریکی خالی نباشد **فرع هفتم** اگر زهره
تابستان مشرقی بود گرما شکند و ابرها برآید و بارندگی بود و اگر نزدیک تحویل
آفتاب بجدی نو بهره مشرقی بود خاصه در غایت تشریق بود در زمستان سرد بود
و بارندگی بود و سه و یخ بندها و اگر در فصل تر ماه مشرقی بود زود سرد گردد و دمها باشد
مکر … بود خاصه اگر احتراق کرا اثر کمتر کند و اگر نزدیک آفتاب … مریخ در حد
شریف بود دگر ها قوی بود و علامات شب افتد اگر بوقت تحویل آفتاب بجدی در حوالی
آفتاب بود و مشرقی یا مغربی آن سرما بشکند **فرع هشتم** زحل در بروج آبی دلیل خشکی …
سال و نقصان چشمها ورد و یا در و گوشش با تابستان با عتدال پس اگر مریخ در
بروج آبی بود دلیل خشکی سال بود و در بروج آتشی در تابستان دلیل تموزها باشد و در
زمستان دلیل شکستن سرما باشد و در بروج بادی همچنین اما اگر بود در برج خاکی
شکستن سرما بود در وقت سرما و خشکی و در تابستان دلیل شکستن گرما بود **فرع نهم**

ورود نیل چنگ شد و لشکرهای بیگانه درآمدند و مبالغی دهها رفت از وبا و
قحط و حرب و خانها اما الحجة ما دیدیم آن بود که در حکت و مقدم رمضان سنه ۷۶۲ هجریه
ذوذوابه پدید آمد در مشرق از مطلع اسد در صبح که آفتاب در اوسط اسد و در شب
کسوف بود تحت الارض قریب یازده اصبع و بزرگی ذوذوابه به مقدار سر آدمی بود و از وی
دودی سر بالا میکرد دخان مشهود که میسوزد و دو از او بالا میرفت و کثیر متلاشی
میشد و کوکب او محسوس میشد در شبانه روز غرة الحجة آفتاب او دوری میشد و او
بزمین نیست و پیدا و در مشرق در ترکستان و ختن و کاشغر و فرغانه و ماوراءالنهر و خراسان
کم گشت و مرشد و در تر می بود و از طرف جنوب غارب گشت سند و دوم ذی الحجه و
مدت مکث او هشتاد و پنج شبانروز بود چون در اسد پیدا شده بود آثار او آن
بود که در مشرق خلاف فتنه و وبا قوی شده پادشاه ترکستان رسید و هلاک شد
و قحط و وبا و بیماری پر شد و حیوان گشتند که گیاه در آن زمین نیرویدند از خشکی
و آنچه از پادشاهان آن مقام زنده ماندند روی بر ترکستان نهادند و تخت و دزدی
و خیانت آشکار شد و راهها در بند آمد و شفقت مادران بر فرزندان برخاست الی
و دزدی و ظلم پیدا شد و لشکرهای بیگانه آمد و در ماوراءالنهر خرابی میکردند و ملوک
و اکابر او بقتل آمدند و توانگران درویش شدند و هر سال وبا و قحط و فتنه پیش بود
و در خراسان اثر کرد که براق از جیحون بگذشت و شهرها غارت کرد و قتل بسیار بکردند
آورد و چون بیماری قوی رفت و شکسته و نومید بازگشت و با ماوراءالنهر رسید بعد از آنکه تخت و قتل
باطل شود و بعد از ده سال لشکر از خراسان در آمد و قتل عظیم کرد و شهرها و خلایق را
بطرف جیحون روان کردند و بعد از آن غارت بزرگ کرد و ... و کثرت الالم احفظ
من هذه الشدائد **نوع سیزدهم** در تغیر حال هوا بسبب ... و بعد کواکب از آفتاب چون
قران اجتماع پیوندد تا بتربیع آفتاب نرسد تری کند و از تربیع تا استقبال گرمی کند
و از آنجا تا تربیع دیگر خشکی کند و از تربیع تا اجتماع سردی کند اما قران اجتماع با استقبال

نوع دوم نظر آفتاب با مشتری یا مریخ دلیل گرما بود خاصه از بروج آتشی یا بادی
و شکستن سرما بود و نظر مریخ با مشتری با قمر همین حکم دارد **نوع ...** اگر بوقت
تحویل سال یا فصل مشتری و زحل بهم پیوندند از برج هوایی باد آید و از برج خاکی
سرما بود و خشکی و در برج آبی سرما بود و بارندگی و در برج آتشی شکستن سرما بود
و کدورت هوا و گرفتگی و در تابستان گرما باعتدال بود **نوع ...** زحل در رابع طالع
سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال دلیل خسف و زلزله باشد خاصه که در برج خاکی
بود و اگر قمر با عطارد یا باد بپیوندد یا مریخ با هم ناظر یا در نظر نحس ...
زحل در برج خاکی و قران نحس و نظر ... همین حکم دارد **نوع دوازدهم** ربع ... عاشر
طالع دلیل بودن انتشار بود در هوا خاصه که آن برج بادی باشد یا آتشی
و منحوس شده باشد و اگر عطارد با قمر آنجا بود با نظر عداوت متحیر باشد ذوذوابه
پدید آید چون یکی از این علامات پدید آید و جرم نحس سیاه لون یا سرخ نماید اثر
فتنه زودتر و قوی تر بود و پس اگر ذوذوابه از طرف مشرق پدید آید فتنه از مشرق
از آن طرف ظاهر شود و زودتر در آن جهت اثر عظیم و هم جهت دیگر همین باشد
اما گفته اند ذوذنب در هوی ظاهر شود اثر او دیرتر پدید آید از جهت گرم
بود و آن جهت خراب شود و لشکرهای بیگانه از آن طرف در آیند و پادشاه
و سروران و اکابران و لایتها را آفت رسد و بقتل آیند و آنجا در آن ... عصیان
کنند و قحط شود و هوا ابر گردد و بیماریهای صعب پدید آید و وبا افتد و مرگ مفاجاه
و دزدیها و خیانتها آشکار شود و وبا شود چنانکه در پیش شرح رفته است
اما اثر آن در اقالیم و ناحیت و بلد ظاهرتر بود که او بر سمت آن گذرد یا او را
بیند و در شهرهایی که منسوب بود بدان برج که در وی طالع بوده باشد و منسوبات
او یا در عاشر آن شهرها و اثر او عظیم تر باید دانست در فساد عالم اما آن
بزرگ که ... بطلمیوس ... کرده است عز مولانا معظم حکایت میگفت در ...
که وقتی ذوذوابه بغداد در مصر و قریب ... سلطان عهد بقتل آمد و

زایل النوبت و از استقبال یا اجتماع تا نصف النوبت و قول دیگر آنست که قرار ربع
اول زایل النوبت تا ربع ثانی شود از آنجا تا نصف النوبت تا ربع اول جهت آنکه نور و
طلب بوقت مرده ربع دوم او مساوی است و چون از ربع اول بگذرد نور غالب شود
بر ظلمت تا ربع ثانی و از آنجا ظلمت غالب شود تا ربع اول اما سه کوکب علوی چون از
از احتراق بیرون آیند تا مقام اول رسند تری کنند و از آنجا تا مقابله گرمی کنند
و از آنجا تا مقام ثانی خشک کنند و از آنجا تا باحتراق رسد سردی کنند مثل قرانات زهره و عطارد
از احتراق تا مقام اول تری کنند و چون راجع شوند بار تا احتراق دوم رجعت گرمی کنند
و از احتراق تا بار مستقیم شوند خشکی کنند و از اینجا تا احتراق باز سردی کنند مثل
اما زهره و عطارد از احتراق تا مقام اول تری کنند و چون راجع شوند باز
تا احتراق دوم رجعت گرمی کنند اما اگر کوکبی دلیل سردی بود و دیگری دلیل گرمی و
دیگری دلیل خشکی و دیگری دلیل تری حالهای مختلف در هوا پدید آید بحسب قوت و ضعف
مر کوکبی و امتزاج ایشان لیکن در آن وقت احتیاط باید کردن و احکام مناسب امتزاج
کواکب کردن و تفویض کردن وقتی یکی را از دیگری تا احکام صواب رود و نگاه
باید داشت هوا را جهت را چنانکه در دیباچه یاد کرده‌ایم و امتزاج کواکب را چنانکه گفته‌ایم
و فصول سال را فصل سوم در تغییر حال هوا از وجه طبیعی اگر هوا صافی باشد وقت
طلوع و غروب دوایر نمایه کرد او سرخ لونی در رنگ او سرخی آتش مانند و شعاع او
کشیده نماید دلیل بادها بود و اگر سیاه لون نماید یا سبزی زند یا در میان او سفیدی
نماید یا گرد او دایره باشد دلیل بارندگی بود و سرد هوا اما پیش از اجتماع یا استقبال
به او نگرند در موضع خود همان صفتها که در شمس گفته شد در قمر طلب دارند اگر
موجود بود حکم همان است که در شمس گفته‌ام و اگر گرد او دایره نماید و آن دایره چنان
نماید که پنداری حرکت می‌کند اثر او قوی‌تر باشد اما اگر کواکب ثابته از اجرام
باشند بزرگتر نمایند دلیل بادها باشد و بارندگی و اگر ابرها در آن چند کواکب از ا

دلیل بادها بود از آن جهت که او برده و اگر از هر جهتی پیند بادها مضطرب جهد ولی
ترتیب اما نمودن قوس و قزح در مغرب بوقتی که هوا صافی بود دلیل بر ما باشد
و اگر هوا صافی نبود دلیل صفای هوا باشد و در مشرق دلیل بر ما بود فصل چهارم در احوال
قرع و جوب و از دمار فصل اول در دلایل حرب از وجه کلیات دلیل فتنه و حرب
مریخ است و زحل و عطارد و اتصالات نحس میان این دلایل و موضع مریخ و زحل و دو
سهم حرب اما آفتاب دلیل پادشاه است و مشتری دلیل مدعی و خارجی و زهره دلیل
مصالحه و قمر دلیل رسول اسیل اگر در وقت قران میان این دو نظر ما بدافتد در مدت
آن قران حربها و فتنها افتد پس اگر مشتری مستعلی بود و باشد در آن مدعی و خارجی را
وجود باشد و اگر مریخ وقت تحویل سال قران یا زمان قران در خانهای مشتری باشد
مدعی و خارجی را لشکر جمع آید اما وقت بر آمدن آن احوال آنگاه بود که انتهاء
طالع قران یا انتهاء برج قران یکی از دو خانه مشتری رسد پس اگر مریخ در برج انتهاء
طالع سال بود در غربت و عوام یار مدعی و خارجی باشند و اگر مریخ مشتری ناظر بود
قوت بیشتر کند و اگر مشتری در عاشر طالع سال بود خارجی تخت مملکت بستاند و اگر
در دیگر خانها بود قوت بیابد و اگر در خانه نهم بود بگریزد و اگر در چهارم بود در آن
ناحیت باشد و اگر در دوازده هم بود در ماند و گیرند و اگر در ششم بود باطل گردد
اما اگر مریخ در این وقت نور مشتری نقل کند زحل و عطارد بد حال بود و زهره ساقط
فتنها عام گردد و جوب و قتل افتد اما اگر مشتری ضعیف بود و باشد در وقت قران
و مستعلی زحل افتد و مدعی نیابد و خروج به کار آن و فرد مایگان بود و زود باطل
شوند اما اگر مریخ در خانهای زحل بود باشد بوقت قران مدعی و خارجی را زود باطل
کنند مگر در حدی که او را قوت دارد اما در وقت خروج مدعی اگر زهره نیک حال بود
صلح رود و اگر در آن وقت نظر علوی باشد بوقت هم دلیل صلح و خیر بود اگر زهره
و قمر نیکو حال بود رسول فایده [illegible] و اگر بد حال بود سبب فساد شود فصل دوم
[illegible] در تحویل سال دلیل حرب باشد در آن حال
دلیل حرب ماست ترجیح و [illegible]

یا قصل واثر ربع کمتر باشد واین احوال وقتی بر آید که کشتیر (مریخ) زحل رسد یا شعاع
یا مقابله یا وتدی از او تا ده طالع هر روز پنجاه وسه دقیقه و هشت ثانیه مثل حرکت
وسط آفتاب زوالی و بحران بود که بعد میان مریخ و زحل همان قدر بود که میان
وتدی انحسی یا شعاع نحسی و طالع پس اگر خواهیم مدت که کشتیر مریخ زحل رسد
تقسیر آن و تیر نیز دان بنحس رسد باشد یا بشعاع نحس رسیده باشد و قرین
وقت ظاهر تر باشد و اثر قران نحسین زود تر ظاهر شود و دیر تر ناپدید گردد
در اول فصل زمستان و وقت عیان و خارجی بود فصل سیم مریخ الحب السعادة در
ابتدا سال یا فصل فتنها و حرب انگیزد و شبیخون رود و قتلها در نهان و اگر در
وتدی بود و آن و تیر مریخ منقلب بود و بخت باشد خاصه که روزنامه بود و تحویل
مریخ بشعاع و بر تر انگاه بود و گران اتفاق افتد در انتهای ربع آن فصل چهارم
اگر مریخ در ربع آفتاب بود وقت تحویل سال یا فصل قومی با پادشاه خلاف کنند
و عداوت اندیشند و اگر بمقابله آفتاب بود دشمن و مخالف آشکارا شود و وبا
و فتنها افتد خاصه که مریخ در برج منقلب باشد و مراینه درین وقت مریخ راجع بود
پس اگر مقابله آفتاب از حمل باشد مریخ در میزان بود مخالفان حربی کنند و
خرابی جاها بود و در خوف باشند و پشیمان شوند و کم زنند یا مراجعت کنند در
وقت استقامت مریخ اما اگر مریخ سالخدای بود بر انتهای ربع قران یا فصل و طالع
سال بود دشمنان ظفر کند بر پادشاه خاصه که در موضع نیز بود دلیر گردانند و
وبا انگیزد و پس اگر مریخ بتربیع آفتاب از ربع ارتش کم بود دشمنان پادشاه از جانب مشرق
بیرون آیند و سه جهت دیگر را حکم همین است و اگر مریخ بتربیع فصل او تا خانه آفتاب
بود و پس چنین دانند مریخ را از خانها غریب هیج خانه بدتر از جوزا نباشد
چون از و بالا بیرون می آید و در دی که در آن وردی هبوط می رسد هیج خانه از خانها
غریب تر از قوس نیست که از خانه بیرون آید در دی شرف دارد فی الجمله است
ر ضعف مریخ در ابتدا سال و فصل ... شوش و قتل بود فصل پنجم

چون مریخ بوقت تحویل سال یا فصل یا سهم السعادة یا سهم الغیب نگرد بعداوت
دلیل دزدی و جاد خیانتهای بود و کشتن و راه زدن و فتنه و حرب و اگر زحل بود بجای مریخ
و با افتد و تنگی و خواست و ظلم فصل ششم در مبدأ سال و فصل بنگرند در برج انتهای طالع
ولادت پادشاه یا انتهای عاشر او یا انتهای طالع جلوس او هر کدام از اینها که موجود
و مریخ در وتد او باشد از آن طالع خاصه در عاشر دلیل فتنه و اضطراب احوال پادشاه
بود و بحران بود که آن وتد موافق او با طالع سال افتاده باشد فصل هفتم اگر
مریخ بوقت حرب در برج شرقی بود آنکه طالع پادشاه ظفر او را بود و اگر در برجهای
مشرق بود ظفر لشکر مشرق را بود و سه جهت دیگر را حکم همین است و اگر جبل مریخ
ضعیف بود او را پس پشت دارد و این قول ابو معشر است اما ابو طلوکه از صحاب
الحکم است می گوید که مریخ از ده درجه ثور تا ده درجه اسد مشرقی بود و لهذا انجا
تا ده درجه عقرب جنوبی بود و از انجا تا ده درجه دلو مغربی بود و از انجا تا ده درجه
ثور شمالی بود و پس مریخ در هر ربع که بود ازین ارباع ظفر لشکر آن طرف را باشد
و این قول از اسرار هرمس حکیم است و هو ادریس النبی علیه السلام و ابو الحسن
غزنوی در کتاب آورده است فصل هشتم اگر وقت آنکه مریخ دلیل فتنه و حرب خواهد گشت
در اول سال یا فصل سعدی بوی نگرد خاصه بنظر ... بود اما فعل نابد
و اگر فعل او بالا گیرد و اگر آن سعد مقبول بود و قوت دارد مانع از طبیعت آن سعد
بود در موضع او اگر مریخ در خانهای سعدی بود چون آن سعد راجع گردد و بعید ان از
فساد باز ماند و اما ظاهر نگار نشد فصل نهم در استخراج سهم دو سهم که دلیل
حرب بود یکی بروز و شب ... آفتاب کرند تا درجه مقیم و از طالع بیفکنند و دوم را بروز
و شب از درجه مریخ کیرند تا درجه موضع شمس بیفکنند پس اگر مریخ با یکی از این دو سهم بود
یا بکرد بنظر عداوت فتنه و حرب ظاهر شود خاصه در وتد دان و تیر برج آتشی باشد
فصل دهم اتصال شمس ... از محفوظ سعد ان نظر ... پادشاه بود
و لشکر و نظر عطارد ... بسیار شدن خوشی پادشاه بود دوران ...

مستوفیان نمره دوم وقت ذاتی مستولی بر سهم السعاده و سهم الغیب دلیل
رسیدن ملوک و سلاطین بمطالب باشد و قمر با راس در وسط السماء زیادتی
دولت و ملک پادشاه بود خاصه که قمر متصل باشد و در زمان این سال متمکن باشد
و با دولت آفتاب در وسط السماء دلیل ظفر ملوک بود بر اعدا خاصه که نظر مشتری باشد
نمره دوازدهم چون قمر از اجتماع یا استقبال مقدم بازگردد و با کوکبی سعدی پیوندد دلیل خیر و سعادت
و نیل رسیدن بمطالب باشد خاصه که نظر مودت بود و متصل و اگر نحسی بود حکم بر ضد این
باشد در آن سال یا فصل اما این عمل در سر اجتماع و استقبال نگاه دارند و حکم بر دوازده
روز [illegible] کواکب کنند و سعادت و نحوست [illegible]
اما نحوست قمر از عطارد وقتی که [illegible] مصروف شود [illegible] دلیل ارجاف
و اخبار بد و کساد بازارها خاصه که نظر عطارد نحس بود و اگر از نحس مصروف شود
و قمر بعطارد پیوندد دلیل شدت بود در خلایق و تفاوت نرخها خاصه که نظر نحس
بود اما اگر از سعدی مصروف شود و بعطارد پیوندد دلیل اخبار خوش بود و تیزی بازارها
و فرح عوام و ارزانی نرخها و دلخوشی خلایق شعبه نهم در احکام طالع قران
و برج قران و تاریخ انتها نمره اول در دلایل کلی که دلایل قران اصلیست و دلایل سال
فرع او و دلایل فصول فرع سال و دلایل اجتماعات و استقبالات فرع فصول [illegible]
و معظم ترین دلایل در احکام سال عالم انتهای برج قرانست و صاحب او [illegible]
سال الخداست و صاحب دور از الجمله که طالع قران و برج قران و دلایل دیگر [illegible]
وعده کرده باشند در وقت آن قران آنچه در وقت بود چون نوبت بدان دلیل
رسد آن خبر از قوت بفعل آید و احکام موجود شدن آن موعود است که انتهای
برج قران یا طالع قران بموضع آن خبر رسد و دلایل دیگر همین [illegible]
سال [illegible] و سال الخداه و بعد از [illegible] صاحب دور از کواکب [illegible]
و احکام کلیات سالی از برج دلالت کنند و از [illegible] آن قران [illegible] میخواهیم که حکم [illegible] سال
[illegible] معلوم گشته [illegible] انتها معلوم کند از برج قران

که بروی مشتمل است و سال الخداه و صاحب دور اما اگر سال الخداه کوکب مستعلی اتفاق افتد
یا مستولی بر وی و قران یا صاحب دور دلیل قوت حال پادشاه بود و اگر [illegible]
دولت و ضعف شود سعادت پادشاه و عالمیان خاصه که سعدان ناظر باشند
و سال الخداه و برج انتها با صاحب دور خاصه که مستعلی مشتری بود یا مستولی بر صاحب
دور و با برج انتها [illegible] برج قران رسیده بود اما اگر زحل مستعلی بود یا باشد و در [illegible]
[illegible] شود از معاند [illegible] خاصه که نظر عداوت بود و نکبت [illegible] آید [illegible]
[illegible] و شدت پادشاه اما اگر در وقت قران قوی بوده باشد و در سال ضعیف بوده
نقصان حال صاحب [illegible]
وقت ضعیف بوده باشد و درین وقت قوی بود [illegible] احوال پادشاه [illegible]
[illegible] و فراخی بود خاصه که انتها باصل رسیده باشد و اگر سعدان ناظر بوند کار
قوی تر بود اما اگر این دلایل در قران و سال نگاه دارند [illegible]
قوی تر باشد احوال [illegible] قران دیگر همین است
نمره دوم در دلایل [illegible] چون انتهای طالع قران یا برج قران [illegible]
دوران کوکب بود [illegible]
[illegible] سال [illegible] صاحب دور [illegible]
[illegible] اگر برج انتها [illegible] سعود بود [illegible] سال الخداه [illegible]
سعد [illegible] سال [illegible]
[illegible] اگر [illegible] دلیل [illegible]
[illegible] سال الخداه [illegible] صاحب دور [illegible]
[illegible] و طلب علم و طاعات و نیکی اعتقاد و بازرگانان [illegible]
باشند حکم بر عکس بود [illegible] اما چون انتها [illegible]
و صاحب دور سعد [illegible]
[illegible]

دلیستن فراخی و نیکی سال از برج انتها

امور محمود

مردم جای خواب کنند یا میدا یا دانی و خرابیها پدید آید و حال ارتفاعات و کشت
و زرع مدبر بود و [illegible] مردم و [illegible] چنانچه بهمین نسبت و سال [illegible] و اصحاب ادوار چون
منسوبات بروج معلوم شده است و [illegible] احکام مناسب آن برج بدهند که انتها
بدو رسیده باشد چنانکه مثالش [illegible] برج چهارم [illegible] تا بار سال [illegible] انتهای برج اصل
رسد اما در نوبت انتهای [illegible] کواکب این اصل نگاه دارند که این برج انتها در وقت
آن قوی بوده است یا ضعیف و صاحب او همچنین در این سال چگونه است خیانت
یا خلاف این پس اگر در وقت قران برجی سعد بوده باشد چون نوبت بدو رسد آن
سعادت ظاهر شود و اگر منحوس بود همچنین اثر خود ظاهر کند مناسب طبیعت خود اما
اگر مسعود بوده باشد و در این وقت نحس بود [illegible] در منسوبات او از مردم و اجناس
او و اگر مسعود بوده باشد و در این وقت نیز سعد بود [illegible] اقبال رسد
و اما اگر برجی منحوس بوده باشد و در این وقت نیز نحس بود احوال منسوبات [illegible]
بود و اگر در این وقت سعد باشد منسوبات بهتر شود و [illegible] و حکم کواکب همین
باشد اما هر سال که برج انتها مسعود بود [illegible] دلیل سعادت احوال [illegible] بود
و ایمنی و فراخی و [illegible] بازارها [illegible] اما اگر در برج انتها کوکبی نحس بود
[illegible] حال منسوبات او بود از طبیعت آن کوکب از مردم و اجناس و احوال همچنین
و اگر کوکب سعد بود [illegible] آن برج بود و آن کوکب [illegible] حال [illegible] و هوا
و نظرهای سعد و نحس کواکب در برج انتها که بوقت قران افتاده بود [illegible] اعتبار
کنند در این وقت تنبیه اگر برج انتها موافقت کند با طالع پادشاه یا با [illegible] طالع [illegible]
او یا با [illegible] طالع [illegible] یا با طالع [illegible] دلیل دولت حال پادشاه بود و [illegible]
ممالک [illegible] و اگر [illegible] سعد بوند [illegible] باشد و [illegible] و اضافت و اگر نحس
بوند [illegible] اگر [illegible] طالع قران یا برجی که در وی
بوقت قران سعدی بوده باشد [illegible] افتد [illegible]
طالع کسوفات افتد یا در آن [illegible]

پادشاه بود و خداوند آن دولت در خوف و مکروهات [illegible] و اگر این احوال در اول
قران واقع شود پادشاه را [illegible] رسد [illegible] و اکابر بود و [illegible] احوال اصحاب [illegible]
و [illegible] باشند فرع چهارم در هر برجی که سعدی بوده باشد در وقت قران [illegible] سعدی چون
نوبت انتها بدان برج رسد سعادت بود و آنکه از [illegible] سعد و اگر نحس بوده باشد شقاوت
رسد از [illegible] نحس و حکم حال آن پادشاه از آن برج همین بود اما در برجی که یکی از دو
نیر بوده باشد بوقت قران خاصه نیر اعظم چون انتها بدان برج رسد زیادتی قوت
حال پادشاه بود و نزدیکان پادشاه بود و بزرگان و خواجگان خاصه که آن برج طالع
او یا طالع پادشاه بود و حکم سهم السعادة همین است و اگر سهم الغیب [illegible] تدبیر [illegible] کنند در کار
ممالک و سعادت او دلیل را [illegible] باشد و نحوست او دلیل را [illegible]
تنبیه ششم در احکام خسوفات و کسوفات [illegible] فرع اول در دلایل
کلی کسوف را اثری عظیم است و احوال عالم خاصه از آنکه در وسط السما بود [illegible]
کسوف بذات خود مضرت رساند [illegible] و فساد [illegible] و زنان خاصه
زنان حامله و بچگان و [illegible] مضرت کسوفات [illegible] کسوفات بود [illegible]
اگر کسوف یا خسوف کلی باشد اثر او عظیم تر بود و اگر کمتر بود کمتر باشد در آفاق
چندان موثر نبود اما فاعل مضرت کوکب مستولی بود بر طالع کسوف و خسوف و برج
[illegible] باشد [illegible] کسوفات پس وقت باشد که [illegible] کوکب [illegible]
[illegible] حکم [illegible] قوی تر باشد [illegible] مزاج [illegible] باید کرد اما از
کواکب ثابته وقت باشد که کوکبی [illegible]
دو کوکب علوی [illegible]
ثابته شاید [illegible] اگر کسوف یا خسوف در درجه طلوع او اتفاق افتد یا در درجه
[illegible] اما اگر مدبر زحل بود مضرت از ظلم باشد [illegible]
مردم زحل و زحلیان [illegible]
بود مضرت [illegible]

خبرها خاصه اطعمه و نحتی و رزو دلپذیر ان کرده و طبعهای مشتری مستولی کرده اما اگر این
مرد کوکب علوی مستولی باشد ظلمی پدید آید در صورت عدل و خوفی پدید آید در صفت
امن و محلی بر مزاج خصب و بیس کواکب دیگر همین است اما اگر هیچ کوکب مستولی نبود
مضرت او از مزاج ان نیز بود و از ذوات کسوف یا خسوف و امکان دارد که چون کسوف
کلی باشد یا بیشتر او منکسف گردد و در برجی انثی از ذوات الاذناب چیزی
ظاهر شود و مضرت ان کسوف را قاطع کرده و فساد افتد و وبا و مقاتله شود و
پادشاهان را نکبت رسد و تبدیل احوال دولتها چنانکه در مقدمه گفته شد خاصه اگر شمس
و حال بود یا شمس تحت خاصه در افق و اینان یا افزودن یا دفع که جهان مستعد
فتنه شده باشد [illegible] اگر خسوف یا کسوف بر درجه طالع شخص اتفاق افتد زیان
رساند بتن و جان ان شخص و بیم نقصان عمر بود و در فتن خشم که در عقده دنب
باشد و اگر بر مرکز عاشر افتد مری حال عمل و دولت بود و الم از پادشاه
و اکابر و اگر در بیت المال افتد در حال و مال او بود و معاش و خورد و چیزها
مضر و حکم بیوت دیگر همین است و اگر کسوف یا خسوفی در موضع نیرین یا سهم السعاده
اتفاق افتد مولود را خوف بیماری بود و علتهای مهلک و فساد از خارجی و داخلی
و اگر موضع سهم الغیب افتد قوتها باطن بود و در فتن عقل و نقصان رای و
تدبیر [illegible] کامل مضرت در کسوف برج او بود و طالع او و موضع مدبر بر برج او
برج پس اگر مدبر در برجهای بادی بود مضرت او در مردم بود و در هوا و حیوانات
و انواع طیور در فتن بادهای زیان کار و بودن غمها و اگر در برجهای خاکی بود
مضرت در حیوانات بهم شکافته بود و در بناها و عمارتها و خوردنیها و بیم زلزله
و خسف شده و سرما و مدی راهها و اگر در برجهای آبی بود مضرت در آبها باشد
و ساز [illegible] آبی و جواهر آبی چنانکه خراب کند و اگر در برجهای
آتشی بود مضرت در معادن [illegible] از و سیم و جواهر و بودن گرما و
سکستن برها در وقت [illegible] بزرگ و جبار با باران

پس اگر مدبر در حمل بود فساد در شکوفهها باشد و انچه در بهار رسد از میوهها و اگر در
میزان بود فساد در میوهها بیشتر باشد و در جنبش هوا و اگر در برج انقلاب افتد فراخی و بهاها
و تغیر حال و تنهای مردم و مضرت ان بسر ماه گرما [illegible] اگر مدبر در حمل باشد فساد انواع
بهارها بود و اگر بر حمل منسوبست پدید آید در هوا درشتی و سرما و ابرها و میغها و بیم وبا بود
و مضرت در حیوانات بزرگ باد کشش و فساد و حال شاخ [illegible]
فقرا و کوسفندان و اگر مشتری مدبر بود مردم را بر انگیزد در طلب مال و معاش و قوت
و جاه و فراخی بر آید و نتاج حیوانات بسیار رود و هوا با اعتدال گردد و فتها باشد
خوش چهره اگر مریخ بود فساد پدید بر آید از خشکی هوا و افتادن حصوبات و قلت و بیماریها
کرمی منسوبست چون تبهای دائم و بر آوردن خون و اسقاط حمل و انچه یاد کردیم
دزدی بسیار و خیانتها و خوف سموم بود در دشت و نقصان بارندگی و فرود حالتها در هوا و
فساد حال اشجار و تغیر حال لشکرها و بیماری در گوسفندان و هیب و بز و کشتن سرها
و در مکام او بود و بودن از جهت و اگر زهره بود فعل او مناسب فعل مشتری بود و
از مردم ظاهر شود زوج و طرب و معاشرت و دوستی مردم و دروی مضرت
نباشد مگر سلطه شدن زنان و ناساز کاری کردن و ارزانی برده و طبیعت
و خوردنیها اگر عطارد مدبر بود مزاج ان کوکب گیرد که بود پیوسته باشد یا مزاج
موضع خود و ظاهر شود از وی فعل ان کوکب و ان برج و تغیر حال هوا باشد
و بادهای مضطرب بود و کوها و مردم نیز خاطر باشند و حیلتها سازند و [illegible]
افتد و خطاها و [illegible] و چیزها نویسند و حیلتها کنند اما حکم کلی آنست که چون خسوف
و کسوف سعد بود موضع خود را سعد کرده اند تا شرا و خیر حاصل بود و اگر نحسی باشد موضع
خود را نحس کرده اند تا [illegible] بیشتر باشد و اگر مدبر ان منظر سعد ان مسعود باشد
فساد و مضرت کمتر باشد و اگر منظر نحس [illegible] شد تاثیرها در شر زیاده
کرده اند از طبیعت خود [illegible] اثر کسوف و خسوف در هر شهری
بود باشد که خسوف باشد [illegible] و طالع هر ملک تا از کدام مثلثه است در ان

وان مستقر دلیل کدام ربع است از ارباع عالم و معلوم اسند که تأثیرات دران ربع بیشتر باشد
و بلاد و دیار کنند تا او شهرهای که برج خسوف و کسوف طالع هر ملک منسوبست
مرتبه هشتم در مدت تأثیر کسوف و خسوف مدت تأثیرات کسوفات از ساعات
تمام هر ملک معلوم شود یعنی از ساعات ابتدا تا انتها ادیس هر ساعتی را در کسوف شمس یکسال حساب
کنند و هر دقیقه را از شش روز مثلا اگر ساعات تمام کسوف یک ساعت بود و دو دقیقه مدت
تأثیر او یکسال و دوازده روز در خسوف قمر یکماه بود و یک روز مرتبه نهم در معظم تأثیرات
این تأثیرات را وقتی است که اثر او در ان وقت قوی‌تر است و از وجه عمل در دانستن آن بدست
ان ساعات زمانی که میان موضع کسوف و طالع کسوفات است استخراج ان کنند چنانکه در
زیج گفته اند و دیگر نه که از دوازده درجه چه نسبت دارد هر نسبت که ان ساعت
معوجه را بود با دوازده همان نسبت بود وقت معظم تأثیرات تا ساعات تمام کسوف
مثلا اگر ساعت زمانی سه حاصل شده باشد نسبت از دوازده ربع بود پس معظم تأثیر
بعد از گذشتن ربعی بود از تمام ساعات کسوف و خسوف همین باشد
مقصد چهارم در احکام طالعهای مولود در کلیات و جزویات [illegible]
و مرکبات عام و خاص در سعادت و سقاوت داخلی و خارجی دوازده خانه [illegible]
فصل اول درکیفیت احوال والدین پنج اشعار فصل دوم در اخلاق مولود [illegible]
فصل سیم درصورت و مزاج مولود [illegible] اشعار فصل چهارم در احوال [illegible]
یازده اشعار فصل پنجم در احوال عمر مولود [illegible] اشعار فصل ششم در احکام
طالعش سیزده اشعار فصل هفتم در احکام خانه دوم شش اشعار فصل هشتم
در احکام خانه سیم چهار اشعار فصل نهم در احکام خانه چهارم پنج اشعار
در احکام خانه پنجم هشت اشعار فصل دهم در احکام خانه ششم [illegible] اشعار فصل یازدهم
در احکام خانه هفتم یازده اشعار فصل دوازدهم در احکام خانه هشتم سیزده اشعار فصل سیزدهم
در احکام خانه نهم یازده اشعار فصل [illegible] در احکام خانه دهم هشت اشعار فصل [illegible]
در احکام خانه یازدهم پنج اشعار [illegible] در احکام خانه دوازدهم یازده اشعار

بدان طریق که یکی بند در [illegible] موضع کسوف و طالع کسوف و از [illegible] کنند [illegible]

دلیل

فصل اول در معرفت احوال مولود پنج اشعار مقدمه در معرفت طالع مولود
عبارت از ان برج است که بر افق شرقی باشد در زمان ولادت و در ان وقت که بچه از مادر
جدا شود و دانستن ان برج را بالات حاجت باشد و صحیح‌الینی بهتر از اسطرلاب نیست تا اگر
ولادت بروز بود ارتفاع شمس گیرند و اگر بشب باشد ارتفاع کوکبی از انچه در اسطرلاب رسم
کرده است اما بعد از [illegible] که میان ارتفاع گیرند و ساعات معلوم
کنند از روز یا شب و از ان طالع استخراج کنند و این همه علما در زیج شرح داده اند اما اگر منجم
حاضر نبود و آلتی نبوده باشد و ان زمان فوت شود در یافتن ان ممکن نبود پس استادان
این صنعت طریقها آورده اند تا از ان بتوان دانست اما [illegible] علما درجه طالع محقق شود یعنی
که منجم را خبر داده بود که از زمان ولادت بتخمین این زمان گذشته [illegible]
چند زمان گذشته بود و آن ساعت درجه طالع او [illegible] کنند و [illegible]
اگر موافق افتد با طالع بتخمین بر ان اعتماد کنند و اگر موافق نیفتد بر ان [illegible]
[illegible] که تفاوت [illegible] ساعت [illegible]
اصلاح و [illegible] اما در طالع تخمین عمل [illegible]
بسیار است الجمله بروی اعتماد [illegible] از سقط النطفه است [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] قول او دانست که موضع قمر در
وقت سقط النطفه طالع مولود گردد و طالع سقط النطفه موضع قمر باشد در وقت
ولادت [illegible] بطلمیوس است [illegible] قول او [illegible] درجه طالع
وقت [illegible] کوکبی شود [illegible] اجتماع [illegible] از ان
[illegible] از ان [illegible] باز خواسته و دیگر
بزرگان از والیس اسکندرانی و ماشاءالله المصری و اهل هند و غیر ایشان
هر کس [illegible] این اعمال را از جهت [illegible]
از [illegible] احکام [illegible] و مثالها [illegible] طالعها
ارتفاع [illegible] در معرفت احوال مولود [illegible]

زادن مولود بطلموس انست که بنا آفرینش آدمی بر هفت قوتست و هر قوتی منسوب
بکوکبی و اول قوت طبیعی است و او بقمر منسوبست دوم قوت حیوانیست و او بشمس منسوبست
سیم قوت شهوانی و او بزهره منسوبست چهارم قوت ذکر است و او بعطارد منسوبست
پنجم قوت غضبی و او بمریخ منسوبست ششم قوت نفسانی و او بمشتری منسوبست هفتم قوت
ماسکه و او بزحل منسوبست پس این کواکب بر آسمان بر مثال هفت چشمه اند بر زمین
و چنانکه آن هفت چشمه زمین که بحرارت در جوف زمین می رود و از آنجا با اهل هر وقت
آنجا رسد و مجری [illegible] استعداد نصیب خود بگیرد و از آن رسیدن و قبول
کردن نشو و نما حاصل می آید همچنان اثر قوت نفس کل بهفت کوکب می پیوندد و بواسطه
فلک ثوابت و از کدورات انوار کواکب بارکان اربعه می رسد و از آن اثر موالید بوجود
می شود و مولود در این همه قوتها استعداد قبولیت این قوتها در زمان [illegible] گشته
میکرد و دیگر هیات فلک و اشکال کواکب و حالات هر یک در آن زمان و [illegible]
آن بر دارایام [illegible] این اجرام از قوت بفعل می آید هر یکی را در وقت خویش
مبتدا از قوت موثر در مبدا احوال و استعداد قبولیت متاثر که مولود است پس چون
حقیقت شد که حیات و ممات و سعادت و شقاوت و خیر و شر و نفع و ضر و امثال
این که از صفات انسانست آدمی را این قوتهاست و این قوتها اثر انوار کواکبست
واجب آن کند که در ابتدای احوال کواکب در قوت و ضعف و مخالفت بیم کدام کواکب
کرمان قوت تر بود در مبدا احوال اثر آن در مولود ظاهرتر باشد اما حالات وقت زادن
اگر قمر [illegible] طالع مادر بود و آن برج [illegible] باشد وضع حمل آسان بود و اگر
مولود [illegible] در برج [illegible] از [illegible] اگر مولود [illegible] بود
در برج [illegible] حکم همانست و اگر زحل در [illegible] طالع مادر بود دشوار [illegible] شود و اگر در ششم
بود مادر [illegible] وضع حمل بیمار شود و [illegible] عجب که معلوم [illegible] و اگر در هشتم بود خوف مرگ
باشد [illegible] در [illegible] [illegible] در هیئت طالع ولادت حکم هم
مولود [illegible] از طالع آغاز وجود او کند [illegible] سقوط نطفه باشد که [illegible]

و [illegible] آن زمان در وضع منجم نیابد بنمود از سقط نطفه را اثری بود [illegible] اما [illegible] که مولود
در رحم بود و چون موجود گشت از جای عظیم بجای دیگر رفت که از آن عظیم تر است پس حکم
از آن برخاست و بر این [illegible] پس ساختن کیفیت [illegible] حالات مولود و [illegible] صفتهای
حمیده و ذمیمه او در این وقت ظاهر باشد چون این اصول معلوم شد واجب کند بر هر عاقل که [illegible]
عمل و اصل آراسته بود دانستن احوال کواکب و بروج در زمان ولادت تا از آنجا معلوم
کند سعادت و شقاوت مولود و از دو اصل داخلی و خارجی و حیات و ممات و هر صفت که آدمی را در آن
بود باب چهارم در احوال مولود بعد از ولادت [illegible] بعد از آنکه از مادر جدا شود [illegible] بود
از الهیت که آدمی [illegible] قوتهای طبیعی [illegible] حکم [illegible] گردد تا [illegible]
[illegible] صفتها [illegible] تمام شود [illegible] مولود [illegible] کردن [illegible] که [illegible]
آن [illegible] شود چون [illegible] حرکات و برآمدن دندان [illegible] و امثال این
و این در مدت چهار سال شمسی باشد و این چهار سال را مدت [illegible] دلیلهای
تربیت مولود در این مدت دو نوع است خاص و عام خاص در طالع است و صاحب
او [illegible] طالع و عام [illegible] از آنکه بقای شخص بقوت این دو
نیز است [illegible] احوال [illegible] که [illegible]
[illegible] که صاحب نوبت قمر باشد و اگر روزی بود صاحب نوبت شمس
باشد [illegible] طالع و صاحب او [illegible] سعادات خاصه
اول اسعد باشند [illegible] خاصه [illegible] بجایگاه خود مقبول
و مولود [illegible] در میان عشایر مردم
[illegible] تربیت تمام اما اگر بعضی دلایل [illegible] حال [illegible] باشند تربیت
مولود و احوال وسط گذرد مناسب این دلایل [illegible] اما اگر وقت ولادت
[illegible] خاصه [illegible] بکسوف یا بخسوف منحوس شده باشد [illegible]
[illegible] رابع اگر آن کوکب نحس [illegible] صاحب ثامن یا رابع [illegible] بود
اما اگر نحسی [illegible] طالع [illegible] و اگر [illegible] از اجتماع یا استقبال

فصل دوم

مقدم بر طالع یا بعد از ولادت منحوس گردد هر قوی باشد و اگر با سعد نفع قوی بود
اما اگر این دلایل با بشر او در وبال باشند یا [illegible] راجع یا ساقط یا محترق مولود بی
مربی ماند و اگر قوی ترین دلایل با قمر محصور بود میان دو نحس در یک برج ماده برج خاصه
که در او [illegible] باشند مولود را [illegible] دیر [illegible] در ماند و معیوب گردد و خوار
و عیب او در آن عضو بود آید که چون برج منسوب باشد خاصه که برج قمر معوج الطلوع باشد
و مریخ [illegible] اما اگر قمر [illegible] دیگر در میان سعدان افتد بسیار کسان تربیت
او کنند شفقت و ترتیب تمام یابد اما اگر زهره و قمر از طالع ساقط باشند مولود از
مادر تربیت نیابد و مریخ [illegible] در خانه عاشر [illegible] رابع و صاحب [illegible] هر دو در وبال بود منحوس
از صاحب طالع یا از طالع ساقط باشند اما اگر بعد از آن قمر سعدی پیوندد و در
خاصه که آن سعد زهره بود مادر یا دایه او را شیر بسیار بود و دهد نیکو و مولود
غذا نیکو قبول کند و اگر نحسی پیوندد [illegible] شیر نقصان کند و مولود غذا قبول
نتواند کرد در تجسیم در انقسام تربیت مولود مدت چهار سال [illegible] اول
از طالع دلیل تربیت مولود است از وقت ولادت تا مدت یک سال و چهار ماه [illegible]
[illegible] دلیل تربیت او [illegible] بعد از یک سال و چهار ماه تا تمام دو سال
و هشت ماه [illegible] دلیل تربیت او [illegible] بعد از دو سال و هشت ماه
تا تمام چهار سال [illegible] ارباب مثلثات که قوی حال و سالم از مناحس
مولود را در نوبت تربیت او تندرستی باشد و تربیت نیکو یابد و اگر بد حال بود
حکم برعکس [illegible] خاصه که این کوکب صاحب سادس یا ثامن بود و اگر راجع بود مادر
و دایه [illegible] اما اگر این کوکب در عاشر بود با نحس و یا منحوس [illegible] یا بد اقبال
[illegible] مولود از جای بلند در افتد یا در چاه افتد و اگر برج آبی
بود در آب غرق [illegible] یا از بام [illegible] خوف بود و اگر این کوکب
صاحب ثامن بود مولود را [illegible] بود عیبی [illegible] در آن عضو
که آن برج منسوب [illegible] دلیل [illegible] اطراف او

[illegible]

و برج طالع مثال او تا دوازده خانه اما اگر آن کوکب مسعود بود یا بنظر سعدی مسعود شده
باشد و با صاحب طالع [illegible] ناظر بود مولود در آفت نرسد و اگر رسد صحت یابد
و اگر سعدی در او [illegible] یا ششم یا هشتم مولود [illegible] ماند و [illegible] نیابد فصل دوم
در اخلاق مولود و نشان آثار قسم اول در دلایل کلی بر اخلاق مولود و خوی مردم بود [illegible] خوبهای
بسیار است [illegible] چنانکه صورتهای مردم لیکن اصل همه قوتی کلی عقلی که
منسوبست بعطارد و دوم غضبی که منسوبست بمریخ سوم شهوانی که منسوبست بزهره و قمر و فروعات این
سه اصل چندان [illegible] سبب امتزاجات این کواکب با یکدیگر و یا کواکب دیگر [illegible] ایشان
در بروج [illegible] امتزاج عطارد [illegible] دلیل قوت عقل [illegible] و طلب علوم نافع
و [illegible] دیانت و امانت و حق گذاری و عدل و انصاف و نظر [illegible] اشیا و امور اخروی
و مانند این اما امتزاج عطارد با زحل [illegible] باشد [illegible] علوم [illegible] و رسنده
بود [illegible] معانی [illegible] کارهای [illegible] اما اگر امتزاج با مریخ کند رایهای
او بر مکر و حیله بود و طلب [illegible] کند [illegible] نجات [illegible] و مانند این [illegible]
دل [illegible] باشد و موذی بود و بسیار غضب اما اگر امتزاج با شمس کند رای او [illegible]
بود و [illegible] امیری بود دانستن علم [illegible] دروغ کننده بود [illegible] و کارهای [illegible] حکومت
باشد اما اگر امتزاج با زهره کند رای او [illegible] شهرت بود [illegible] و طلب شعر
و موسیقی و اصوات [illegible] و مزامیر [illegible] خوش سخنی [illegible]
[illegible] و نظر با مور دین اسلام دارد اما اگر امتزاج با قمر کند رای او [illegible]
[illegible] و علاج [illegible] اشعار دارد اما اگر [illegible]
اتفاق افتد با عطارد [illegible] چنانکه در اول کتاب [illegible]
غالب را از مغلوب جدا کردن و [illegible] بنای احکام بر آن نهادن و دیگر [illegible]
[illegible] اما اگر عطارد [illegible] قوی
گردد مردم برای [illegible] باشد اما اگر [illegible]
مولود [illegible] بود [illegible] اما اگر [illegible] مولود قوی [illegible]

در علمی که باشد در آن مشهور گردد و محترم و با جاه اما اگر مسعود بود از
هر علمی که دارد منفعتها گیرد و اگر منحوس بود بجنس مضرت بیند از آنچه بدان فصل دوم
در دلالت خاص و عام را بر اخلاق دلایل خاص و عام در این قضیه دو نوعست اما عام
دلیل کواکب است و بروج کواکب عطارد است و زهره و مریخ و قمر شرکای ایشان اما از
بروج جوزا و سنبله و میزان دلیل فکرت اند و اسد و عقرب و جدی دلیل عزم و سنبله و
میزان و قوس دلیل عقل اند و ثور و عقرب و حوت دلیل حمق اند و دلایل خاص طالع است
صاحب و مستولی او و کوکب سیر و قابل او بر قمر و قوی تر همه کواکب میز است خاصه
که در وتد طالع یا عاشر بود و آن موضع خانه شرف او باشد یعنی از دو یکی کوکب مستولی
خاصه که صاحب طالع بود بعد از و قابل او بر قمر پس مرکا . که کوکبی در صورت طالع
میز بود نه از خلق بر مولود بر مزاج آن میز باشد اما اگر میز نبود نه از خلق بر مزاج
مستولی باشد بر طالع و موضع او و اگر مستولی نبود نه از خلق بر قابل تدبیر قمر باشد
بر طالع و موضع او و اگر مستولی نبود نه از خلق بر قابل تدبیر قمر هم نبود نه از خلق
او بر طالع بود و صاحب او و اگر چه ساقط باشد پس بنگر اگر دلیلهای خلق مولود
که عامند در برجها باشد که موافق مزاج ایشان بود از وجه خاص و عام کنند مثلا که
عطارد در شرف خود است از دیگر کواکب بعقل و او در برجی بود که بعقل منسوبست
و از آنچه گفتیم مولود را عقل کامل باشد خاصه که عطارد میز افتاده باشد پس از
دلایل خاص و عام هر کدام که با سعد و قوی تر باشد اثر آن در خلق مولود ظاهر تر
بود و آنکه ضعیف تر باشد اثر او پنهان تر فصل سیم در دلایل جزوی بر اخلاق مولود
دلایل جزوی بر اخلاق که یا مشتری آن در برج ثابته باشند مولود ساکن بود در کارها
و با وقار و آهسته و برای خود استاده و متواضع اما اگر در برج ذو جسدین بود مولود
سبک ایز بود و صبح و خوض کنند در کارها و اگر در برج منقلب افتند مرح و شادی دارد
و بزرگ باشش بود و بی التفات و خواهد که از هر صنعتی و علمی چیزی بداند و امیر نبود
با مردم اما اگر دلیلها خلق یا مشتری آن در برجهای بهیمی باشند از مردم خلوت و متنفر

بسیار است آنچه قدمت
آنست که اگر دلایل خلق

از خلق

بود از خلق و اما دلیل راجع بود رای گردان باشد و بر یک چیز قرار نگیرد در کارها
متحیر ماند و اگر موضع دلایل خلق نحسان مستولی باشد مولود چیزهای کج بی طعم و بد مزه را نسبت
دوست دارد و بوهای ناخوش را خوش کند و فعلهای ناپسندیده را قبول کند و اگر
زهره و مریخ از طالع ساقط بوند خاصه در برج بهیمی بوند مولود احمق باشد و گول خلق و
تهمت زننده و دروغ ساز اما اگر مریخ قوی بود و زهره مشرقی او مولود مایل بود بطرب
و فسق و فجور و لهو و زینت ساختن بطریق عیب زده و غیره کننده باشد اما اگر قوت زهره را
بود دلیل همان کند اما بلطف و شیرین سخنی و مزاج جاری و اگر قوت مریخ را بود بی شرکت عطارد
مولود دروغگوی بود و لجوج و خصومت و خلاف کند و سخن بیهوده بر آن حجت آرد و در سخن
تند و دلیر بود و اما اگر عطارد قوی بود و مریخ شریک او مولود دغل کننده باشد و مزور و منافق
پیشه و تمام و راغب تهمت و عیب اما اگر قوت زهره را بود و مشترک او عطارد
مولود جوینده دولت بود و حلاوت و طالب حکمت و سخنان خوش و شیرین
و معنی دار شعر و غزل و داننده موسیقی و زدن ساز و اگر قوت عطارد بود و زهره شریک
او مولود شاعر بود و مناظره و ستایش مایل و سخنان نکتی و خوش گوی و ظریف باشد
و با موسیقی آشنا و رقاصی خاصه که دلایل در برج میزان بود یا طالع برج میزان بود اما
اگر عطارد در برج آواز بود مولود شعرخوان باشد و اگر زهره در برج آواز بود
مولود قوال شود خاصه در برج میزان اما این قوتها از دیده ... حقی تفاوت کنند
بسیار احتیاط باید کردن در معارضه و تفریق آن و مستحضر بودن بوقت احکام فصل چهارم
در حکم مفردات بباید دانست که مهارت طبع در کارها از قوت دلایل خلق است و حماقت
طبع از ضعف دلایل خلق و منفعت از حرها که سعادت دلیلست و مضرت از نحوست او
و شهرت یافتن از وتد در جنت از صعود در افلاک و خمول و گم نامی از هبوط و حضیض و غربت
از شرف و دولت از هبوط و ... و صحت از خانه و برج و وجهت از وبال و ... آن فرح
و اندوه از ترح اما اگر در صورت طالع دلایل موصوف باشند بعضی سعید و بعضی موضع
نیکو و قوتهای ذاتی و عرضی دارند مولود نادره جهان باشد و آراسته بصفات و اخلاق

سخن حسن باشد

که شرف و کمال و فضیلت ایشان برانست از خارجی بود و فضل اما اگر دلایل ضعیف و منحوس و ساقط
و تحت الارض بود خاصه که مسیح کوکب طالع ناظر نبود مولود در مرتبه بهایم بود و بی قدر و خسیس و بهتر
انکه دلایل در برج سهمی بود یا برج کلک که نرم گفتن و از وی شنیدن **فصل پنجم** اگر عطارد در خانهای
زحل بود خاصه در دلو مولود فکرهای بی صواب کند و طلب علم فلسفه و طلسمات و امثال آن کند
این دوست دارد اما اگر در خانهای مریخ باشد دشنام دهنده باشد و بد انگیزش خاصه
در حمل و عذر ساز و کید کننده بود و فضولیت دوست دارد اما اگر در خانهای زهره بود
خاصه در ثور مولود منزل گوی بود و دروغ دوست بهنده و لجوج و معذور و عجب اینده و اگر در میزان
لطیف طبع بود و زیرک و بسیار مزاح و اگر در خانه قمر بود مولود معامله ساز بود میان
عوام و کافی و اگر در سنبله بود صاحب رای بود و پیش بزرگان و مستوفی و عاقل و دبیر
و اگر در جوزا بود دانندهٔ حکمت بود و کم ثبات و زیرک و فاضل و نویسنده و بعکس
فصل ششم هرگاه که طالع شخصی سنبله بود صاحب ایشان شخص مصالح خود را خود بسازد چنانکه
بر نهای عالی رساند خود را العقل و کیاست و درایت و مانند آن و اگر طالع حوت
بود حکم همین باشد لکن مولود خود را بمنصب قضا و حکومت رساند اما اگر طالع جوزا
بود در کارها تعطیل کند و زیان برد و خود را از مرتبهای عالی بیندازد و اگر طالع قوس
باشد حکم همین باشد اما اگر طالع حمل یا عاقرب افتد مولود خود را هلاک دهد بسبب خیانت
و کارهای ناشکر باین و اگر طالع میزان بود حکم همین بود لکن بسبب زنان و راه لذت
شهوت اما اگر طالع ثور بود مولود خود را رنجه دارد و ستیزه کار بود و در زحمت افتد
و بسبب تمامی و علت شود و مکروه از زمانه بسوات و طالع عقرب مثل او باشد اما اگر
طالع دلو بود مولود دشمن اکثر ناس شود و [illegible] و اگر جدی بود مولود
کاسب باشد و بحث کوشش در جمع مال نگاه دارد و اما اگر طالع سرطان بود ساکت
دوست دارد و مولود طلب ریاست کند و سروری و پیشوایی و صحبت ملوک و اکابر ایشان
کم موذ دوست طبیعی در حرکات تفاوت کند **[illegible]** در صورت و مزاج مولود
مسائل را **فصل اول** در شناختن دلایل صورت و مزاج مولود از روی کلیات چنانکه بر آن

مشتری بود خاصه در قوس دبیر بود و مدرس و در حوت حکیم و داننده علوم دینی در [illegible]

بر [illegible] دوست گیرد یا عوام و اگر طالع عطارد بود [illegible]

لعقاد و

افتد بر طبیعت مبتز بود یا بر طبیعت مستولی بر موضع قمر یا بر صاحب طالع پس اگر در صورت
طالع کوکبی مبتز بود او قوی تر دلیل بود درین احوال و اگر مبتز نبود مستولی بر طالع و بر این
احوال باشد و اگر این هر دو حاصل نیاید حکم بر مستولی بر موضع قمر بود و اگر او نیز نباشد مدبر صاحب
طالع بود و اگر این هر چهار دلیل حاصل آید از آنکه قوی تر بود معتبر دارند و دیگران شریک
او باشند چنانکه نمودیم چون مقدمه معلوم شود دلایل معتبر یاد کنیم **فصل دوم** در صورت
مزاج مولود بدلایل مفرد اگر مدبر بر این صورت دلیل شده و او شرقی بود مولود سیاه چرده
بود یا گندم رنگ و ابادان تن و سیاه موی و سینه او موی ناک و بردبار بود و معتدل
بالا و گران طبع و غالب بر مزاج او سردی باشد و اگر مغربی باشد مولود گندم گون بود
و سیاه چشم و لاغر تن و خرد اندام و اندک موی و غالب بر مزاج او سردی و خشکی بود و اگر مشتری
مدبر بود و او شرقی باشد مولود سفید اندام بود و پاکیزه و بسیار موی و بزرگ چشم
دراز بالا و ساکن و کم سخن و کم آواز و غالب بر مزاج او گرمی و تری باشد و اگر مغربی بود
مولود سفید بود و نیکو روی و مولود کم موی دارد و شهلا چشم و خرد اندام و غالب بر مزاج
او تری باشد و اگر مریخ بود و شرقی باشد رنگ سرخ و سفید بود و ازرق چشم و نیکو قامت
و ابادان و میانه موی و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی باشد و اگر مغربی بود خرد اندام
و خرد چشم و سرخ رنگ و سرخ روی و اندک موی و کوتاه گردن و غالب بر مزاج خشکی بود
و اگر زهره مدبر بود و شرقی باشد مولود پاکیزه مردی بود و خوش سخن و خوش صورت
و معتدل قامت و نازک تن و سیاه موی و دراز اندام بر زنان مائل و مقبول بود و نیکو
شغل و خوش حرکات و سیاه چشم و شهلا چشم و تر شهوت باشد مزاج او معتدل بود میان گرمی
و تری و اگر مغربی باشد رنگ او سفید بود گرد روی و معاشرت دوست دارد و جامه زیب
و لطیف طبع بود و نیکو قد و بسیار موی مولع بر لذت شهوت تمام و غالب بر مزاج او
تری بود و اگر عطارد مدبر بود و شرقی رنگ مولود گندم گون باشد [illegible] معتدل اندام بود
و با رنگ [illegible] و نیکو [illegible] و خرد چشم و میانه موی و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی باشد و اگر مغربی
بود رنگ او سبز [illegible] گندم گون و لاغر تن بود و خرد اندام و با رنگ و از خشم او [illegible]

رفته و صدقه او مانند صدقه بز مرقم و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی باشد و اگر شمس مربی بود
لاغر تن باشد و رنگ او بزردی زند و بزرگ سر و قوی بصر و معتدل قامت و با شکوه
و هیبت و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی بود و اگر قمر مربی بود و مشرقی باشد مولود سفید
رنگ بود که بسبزی زند و نکو منظر و متحرک و پاکیزه لوازم و غالب بر مزاج او سردی
بود و اگر در مغرب بود فربه باشد و سست اندام و نکو معیشت و اهل علم و بیمارناک و در تمام
مایل بود بزردی و روشن و دراز موی و اعضای او درشت و نیز کام و غالب بر مزاج او تری
بود اما یاری دهنده تن [illegible] کواکب را چنانکه آفتاب یاری دهد در هیات و جمال و فربهی
و بزرگ قامت و در گرمی و خشکی مزاجها و قمر یاری دهد در اعتدال صنعتی و تری مزاجها
و [illegible] نوع سیم در احکام بر حالات تن کوکب متحیره چون در اول مشرقی بود مولود
نیکو بود [illegible] و قوی جثه و چون مقیم رجعت شود مولود قوی تن و معتدل قامت
بود و جلد و چون [illegible] مولود خرد تن بود و ضعیف و چون مقیم استقامت بوند مولود
معتدل تن باشد و چون در شعاع شوند مولود خسیس باشد و دون همت و زار و نحیف
بود [illegible] اما اگر صاحب طالع بر ذروه فلک تدویر بود مولود بلند بالا بود و اگر در حضیض بود
مولود کوتاه قامت باشد [illegible] و طرف زیر او قوی تر و اگر در میان ذروه و حضیض
باشد [illegible] مولود معتدل اندام بود و قوی میان و کمرگاه و اگر اتفاق
چنان افتد که صاحب طالع در اوج بود [illegible] در آن وقت هم بر ذروه تدویر باشد
بالای مولود از حد اعتدال بگذرد و بدرازی و اگر این اتفاق در حضیض افتد بالای او بغایت
کوتاه باشد اما اگر درجه طالع از اوایل برج افتد مولود دراز بالا بود و اگر اواخر
افتد کوتاه بالا بود و اگر از اوسط بود باعتدال باشد و اگر [illegible] در درازی و کوتاهی
و فربهی و لاغری و قوت و ضعف و رنگ و مزاج چون با هم موافقت کنند مولود را از حد
اعتدال بگذرانند [illegible] در ضعف و هیات و مزاج چون با هم موافقت کنند مولود را
از حد اعتدال بگذرانند در ضعف و هیات و مزاج و رنگ نوع چهارم
در احوال حواس [illegible] نوع اول در حواس ظاهر پنج حس است

و چون مقیم بشوند مولود قوی تن
و معتدل قامت بود و جلد و چون
راجع بود خرد تن و ضعیف [illegible]

آدم

مشتری

آدمی را اول حاسه سمع است یعنی شنوایی آوازها و الحانها بتوسط هوا که در حدوث
آن از گوش است و مرتب کننده او زحل است بشرکت مریخ دوم حاسه بصر است یعنی دیدن
الوان و اشکال و حدوث آن از جلیدیه است و مرتب کننده او شمس است بشرکت قمر سیم حاسه شم
یعنی بوییدن چیزها و دریافتن بوی خوش از ناخوش بسبب هوا و حدوث او از بینی است
و مرتب کننده او زهره است بشرکت مریخ چهارم حاسه ذوق است یعنی چشیدن طعمها
و دانستن تلخی و شیرینی و حدوث آن از دهان است و زبان و مرتب کننده او عطارد است
بشرکت قمر پنجم حاسه لمس است یعنی دانستن نرم است از درشت و گران از سبک و الحق
در همه اعضا سرایت کرده است و [illegible] در سرانگشتان است و مرتب کننده آن قمر است بشرکت
۱۷ زحل اما [illegible] کدام کواکب قوی تر بود و دور از خانه ششم و هشتم و از نحوس [illegible] آن حس
که بوی منسوبست بکمال رسد و اگر ضعیف بود یا در آن دو خانه باشد یا نحس [illegible] آن
حس ناقص بود و باطل و اگر همه دلائل یک نوبت از نحوس [illegible] بکثرت ایشان
بهم [illegible] دلیل سلامتی مریخ حس [illegible] و بزرگی
بودن آن قوت اما اگر دلیل قوت حسی از نحسی منصرف شود و بسعدی متصل گردد یا از
موضع بد بیرون آید و بموضع نیک رود [illegible] یا رجع
بود و [illegible] شود یا از شعاع آفتاب بیرون آید آن حس که بوی منسوبست قوت او زیاده شود
بود و [illegible] نقصان بپذیرد اما اگر آن دلیل از سعدی منصرف شود و بنحسی متصل گردد
یا از موضع نیک [illegible] بموضع بد آید [illegible] راجع خواهد شد یا در شعاع خواهد
رفت آن حس که بوی تعلق دارد خلل پذیرد و در نقصان افتد و اثر آن وقتی ظاهر شود که
گردد که نوبت بنوعی از انواع [illegible] رسد و آن اثر بحسب قوت و ضعف آن دلیل باشد
در وقت ترتیب نوع دوم در حواس باطنی همچنانکه حواس ظاهر پنج است حواس باطن نیز
پنج است در اسم و صفات شان خلاف بسیار است لیکن آنچه مشهورتر است آنست که اول قوت
وهم است و او را [illegible] نیز خوانند دوم قوت متصوره است و او را [illegible] نیز خوانند سیم قوت
متفکره است و او را [illegible] نیز خوانند چهارم قوت حافظه است و او را [illegible] نیز خوانند پنجم قوت

ذاکره است و او را ناطقه نیز خوانند و این حواس باطن اگرچه هر یکی بصفتی و فعلی مخصوص است
چنانکه حواس ظاهر اما افعال این حواس سلسله‌ایست که تا یکی فعل نسازد دیگری
موصوف نشود بدان صفت میان نفس و عقل بعالم محسوس ناید و بعلوم غیری نشود
و ما را غرض آنست که هر یکی ازین پنج حواس بکوکبی منسوبست از جمله بحکم چنانکه قوت وهم
برای وهم و مفکره منسوبست بمشتری و قوت تصور منسوبست بزهره و قوت حافظه منسوبست بزحل و قوت
ناطقه منسوبست بعطارد پس هر کدام کوکب که قوی حال بود ازین پنج کوکب و بقوتهای
ذاتی و عرضی آراسته باشد حواس ظاهر و باطن سلیم و بی نقصان باشد اما قوت و
ضعف این حواس باهم بدان طریق استدلال کنند که در حواس ظاهره گفته شد
در نقصان و انظار فی الدلایل و علامات دیگر بر ماده نقصان نوع سیم در دلیل عقل
دو قوت دیگر است در آدمی یکی را عقل عملی خوانند و معاش و دوم را عقل نظری و غریزی
می گویند پس آدمی بعقل تواند شناختن نیکی از بدی و ظلم از عدل و بدین عقل معلوم
شود که مصلحت او در کدام امر است از امور دنیاوی و عالم شاه و ماتحت بدان
تمام باید و او را نامهای دیگر گفته اند و او منسوبست بمشتری و دوم عقل نظری است
که بدو شناسد ذات و صفات خدای تعالی و لطایف اشیا و معقولات رسیده تفوق
کند میان حدوث و قدم و ارواح و اجسام و او را نامهای دیگر گویند و او منسوبست
بآفتاب پس هر کدام ازین دو چیز که قوی حال بود در مولود او عقل بکمال باشد و اگر
قمر بقوتهای ذاتی آراسته باشد اثر وی قوی تر بود و اگر این هر دو نیز بهم ناظر
بوند بنظر مودت و طالع نگرند با صاحب او نیز دو خاصه از او باشد این هر دو قوت
در مولود بغایت نهایت باشد و مولود در امور دینی و دنیاوی زیرک و دانا بود
هر مصلحت را در وقت او نگذارد و نیکو او و چنانکه باید … ناموس شده و اگر
بنظر عداوت بود کار بعنف سازد و در علم سیاست ننگ باشد و اگر هر دو ضعیف
باشند و از … ساقط باشد نوع چهارم در نسبت قوتهای نفسانی گفتیم که
ترتیب دهند بوند این شخص را اول روح طبیعی است که موضع او در جگر است و نتیجه او

ساقط بود مولود در کارهای دنیا و آخرت [illegible]

سه قوتست اول غذا دادن دوم قوت بالیدن سیم قوت توالد و تناسل و افعال
این روح در چیزها کثرت طلبیدن است و اشتهی و تعطل در کارها و کاهلی و آرزو جستن
و در ناز و نعمت بودن و راز نگاه داشتن و تنهایی و صوری و او از نام … است
بمشتری دوم روح حیوانیست و موضع او در دل است و نتیجه او دو قوتست
اول قبض کردن دوم در ما فی چیزها الهام چنانچه آدمی را خشم دادن است و قهر کردن و بغض
و حسد و کینه و طمع و شجاعت و نفوذ جستن و تحمل و قاعده بدین روح تعلق دارد و
او از ما شرافت است بمریخ سیم روح نفسانیست و او را ناطقه خوانند و قول
بعضی آنست که موضع او دماغ است اما در حقیقت او را مقامی پیدا نکرده اند و هم قومی را
در وی قولیست و محققان گفته اند که او از عالم غیب و ارواحست و تعلق او در آدمی
نه چون قوتهای دیگر است و این قولیست که آدمی از حیوانات جدا کند و او را باری تعالی
بخود تشریف اضافت کرد که و نفخت فیه من روحی و دیگر فرمود که قل الروح من امر ربی
و هر چه علمست و حکمت و ادب و سعادت آخرت و جستن نجات از ظلمات
و رستگاری و طلب و رستن از عالم طبیعت یا بوند و بعالم آخرت و معاد و مقصد
و صفت اوست یاری عقل نظری و بعضی گفته اند که او همان عقل نظری است و
ترتیب کننده او عطارد است بشرکت زهره پس هر کدام که ازین کواکب قوی حال باشند
بقوتهای ذاتی و سعود دیدشان ناظر و نحوس ساقط در مولود آن روح بکمال بود
و اثر او ظاهرتر باشد و نتیجه آن بغایت رسد و هر کدام که ضعیف بود اثر آن پوشیده
تر بود اما اگر کواکب بهم دیگر ناظر بوند و در اوتاد باشد این همه قوتها عظیم بود و
در تزاید و ظاهر اما این فصل را نیز این جایگاه نگاه دارند و در ثمره حواس ظاهر
گفته شد در زیادت و نقصان و سبب اتصال دائم و دیگر حالات دلایل اما قوت
دیگر هست که از اخراج طبیعت خوانند و آن قوت … و با کل آن
شخص و این خاصه بر فلج تعلق دارد و بعضی گمان گفته اند که مشترک است و از
قوتهای شریک او آن کوکب است که دلیل موت … شد در صورت طالع چنانکه گفته شد

نوع نهم در عارضه‌های و آفتهای نفسانی این حالات از ساقط بودن قمر و عطارد است
از همه یکدیگر و سقوط مریخ از طالع و صاحب او و اگر در برجهای بهیمی باشند بدتر باشند
و مولود سخت احمق بود در مولود بیماری بیاید بد آمد از انواع صرع اما طالع روزی بود و
زحل در مرکز و تری یابد خاصه و تند طالع مولود را جنونی بد بیاید آمد خاصه که برج
ثور بود اما دیوانه ساکنی بود و کم آزار و خاموش و اگر طالع شبی بود و مریخ بر
مرکز و تری باشد خاصه در طالع حکم همان بود که مولود دیوانه شود و دیوانه سخت
باشد و متحرک و آن بدتر بود که قمر و عطارد چنان بود که گفتیم نوع ششم اگر مریخ
بر وزیر عاشق و … بود و زحل شبی خاصه که از بعض دلجسس یکدیگر سرطان یا سنبله
یا حوت یا بعضی از این دلایل در طالع بود در سر و دماغ مولود رطوبت غلبه کند خاصه که
این نحس … ولی بود در موضع قمر و قمر منصرف از اجتماع یا استقبال خاصه که در عقده راس
بود و در عقده ذنب بدتر بود پس مولود را دیوزده و پری‌زده خوانند و علت
که بسبب غش کردن و هذیان گفتن بر ظاهر شود و ترس و بد دلی در طبیعت بدو
آید خاصه که مریخ در طالع بود و بحال راجع و بدتر آن بود که سعود ازو ساقط
باشند یا او با ذنب بود پس ممکن بود که مولود خود را از ترس … …
باطل کند و با صلاح خود بسیار زمان برد نوع هفتم بدان که هر گاه نیرین در بروج
مذکر در افزایند در ذکر مردان و در طالع زنان مایل گردانند ایشان را بافعالهای
مردان و اگر نیرین در بروج مونث باشند مایل گردانند مردان را بافعال زنان
و زنان را بافعال زنان نوع هشتم زهره و مریخ در برج مذکر در افزایند اگر همه شهوت
در افعال مردان و زنان خاصه اگر در قران هم بوند و اگر بروج مونث بود در تانیث
زنان زیاده کنند و مردان را بفعل زنان برند نوع نهم اگر جزو عقرب بود و زهره
در طالع … … مولود فعل زنان کند یا مخنث باشد و اگر مریخ در ثور باشد
و طالع ثور باشند … … باشد و زینت کننده بود و اگر … طالع … اوفتد آن
زن … کند و لباس و روش بر شکل مردان دارد نوع دهم اگر عطارد و زهره

و مریخ در بروج مونث باشند خاصه در سنبله یا حوت یا عقرب و زحل بدیشان ناظر
بعد لوث خاصه بزهره یا عطارد مولود اگر مرد بود دعشق بود و اگر این دلایل در برج مذکر
بوند و مولود زن باشد عقیم بود و بمردان رغبت خاصه بسنبله یا میزان که مرد در برج عقیم
و اگر این دلایل در بروج مذکر و مونث باشد و با همدیگر ناظر و منحوس بوند و بعضی در طالع و زحل
در عقیم بود یا صاحب طالع در عقیم بود مولود فاعل و مفعول باشد نوع یازدهم بودن
زهره و مریخ در بروج مونث و عطارد بهر دو ناظر و یکی از ایشان در ششم مولود بغلامان
دهد مکاره … او بسیار غربت باشد … خاصه که در دلایل ضعف بود و اگر
زهره ساقط بود از طالع مولود کم شهوت باشد و اگر این دلایل بعضی بصاحب هفتم
یا … مولود عاشق شوند و بود بر امردان و اگر این دلایل در بروج
مذکر باشند و ناظر بطالع مولود عالی بود در این فعل و تیز شهوت باشد اما اگر طالع
خانهای مریخ بود مولود دلیر باشد در این فعل و اگر خانه زهره بود کمتر کند و …
و اگر خانهای عطارد بود فعل او بر توسط بود و امردان او را دوست اگر مریخ در خانهای
زهره بود یا زهره در خانهای مریخ یا هر دو در خانهای یکدیگر مولود تیز شهوت باشد
و بلند کار و بهمه نوعی بروی روا بود و حکم طالع زن همچنین باشد و اگر صاحب طالع
در هفتم بود یا زهره و آن برج بهیمی باشد مولود با حیوان جمع آید و مقابله اثر آن
کند و لذت ساز خود سازد خاصه که عطارد با زهره بود یا نظر دارد فصل سوم
در احوال عمر مولود و شمار نوع اول در مقدمات این اصول پنج شبه هست که
شناختن احوال عمر نه عندالله است تعالی و تقدس اما بزرگان این صنعت شریف
بتجربه و قیاس اصولی یاد کرده اند و از ده دلیل هاست یکی هیلاج دوم کدخدا
و هیلاج دلیل روح است و … کدخدا دلیل جسم است و کمیت عمر اما اول کی
که در کمیت و کیفیت عمر سخن گفت هرمس بود علیه السلام و بعد از و بطلمیوس که حکیمند او است
و بعد از ان بزرگان دیگر پس چون هیلاج دلیل روح است و کدخدا دلیل … بعضی
گفته اند هیلاج دلیل بدن است و کدخدا دلیل روح و صحیح است که … مراد

و بعضی در … بود …

بقای شخص باشد اما حکمای طبیعی گفته‌اند که عمرهای مولود بحسب نسبت بمراتب دلائل چند که
عمر پدر و جد و قبیله او بوده باشد عمر مولود نیز همان قدر بوده باشد بالجمله بیشتر و کم
و ابو مشعر در کلیات عمر می‌گوید که اگر میلادی اتفاق افتد بوقت تحویل قران وسطی و طالع
کمی از ده و خانه زحل یا مشتری بود در مولود نهاری آفتاب هیلاج بود و در مولود لیلی قمر هیلاج
بود و کواکب دیگر قوی حال بوده در اوتاد و ناظر بهیلاج یا کدخداه بود ممکن
باشد که مولود سالهای قران وسطی عمر یابد و آن دویست و چهل و هشت سالست
بتقریب اما اگر این اتفاق بوقت تحویل قران کبری افتد و دلیل اتفاق کنیم که در جمیع آنکه
گفتیم ممکن باشد که مولود سالهای قران کبری عمر یابد و آن نهصد و شصت سال بود
بتقریب و عمر نوعی با بیشتر هفتاد و دو است اما قول بعضی آنست که چون آفتاب
هیلاج بود با شرف خود [illegible] کدخداه باشد عطیت کبری خود دو هزار [illegible] سالست
پس اگر قمر [illegible] بود [illegible] سال [illegible]
هشت سال و عطارد [illegible] سال و مشتری دوازده سال [illegible] ۸۰ سال
باشد [illegible] که کدخداه [illegible] کند که مولود [illegible]
هم [illegible] قول است اما جمهور بر آنند که عمر مولود از صد و بیست و سال که عطیت کبری
آفتابست در نگذرد [illegible] هیلاج بود [illegible] باشد یا او
کدخداه باشد و سالم بود از نحس و طالع و کواکب دیگر قوی حال باشند اما اگر
[illegible] باشد که مولود صد و هشتاد سال عمر یابد که عطیت
کبری است فن دوم در طلب هیلاج و هیلاج سعد مانند نجم اصل یاد کرده‌اند که هر یکی را از آن
هیلاج خوانند اول [illegible] دوم
[illegible] سوم [illegible] و ثالث و رابع [illegible]
[illegible] و سهم السعاده و خامس درجه طالع که چون [illegible]
[illegible] طالع [illegible] طالع روزی
بود [illegible] آفتاب [illegible] در طالع [illegible] دهم یا هفتم یا چهارم یا در یازدهم یا دوم یا نهم
اگر

یا نهم یا پنجم [illegible] یا ششم [illegible] بود [illegible] اگر در طالع بود
یا دهم یا دوم یا هفتم یا چهارم یا در یازدهم یا نهم یا دوم یا هشتم یا پنجم یا ششم [illegible]
بود و الا ترک او کنند و [illegible] اگر طالع اجتماعی بود روزی یا شبی اول الجزو اجتماع
[illegible] اگر در اوتاد بود یا [illegible] و الا او در اوتاد شایسته بود هیلاجات و الا او را ترک کنند اما
اگر طالع استقبالی بود روزی یا شبی [illegible] سهم السعاده [illegible] اگر [illegible] بعد از [illegible]
استقبال [illegible] و اگر [illegible] در اوتاد یا [illegible] و الا [illegible] شایسته نباشد
هیلاجات [illegible] طالع [illegible] اما در طالع شبی [illegible] قمر بود
[illegible] اگر در اوتاد یا [illegible] و الا [illegible] بود [illegible]
[illegible] که در [illegible] گفتیم و اجتماع یا استقبال [illegible] در روز و شب اعتبار کنند اگر این [illegible] چهار
شایسته [illegible] طالع هیلاج باشد و اگر درجه طالع شاید مولود را عمر نباشد اما قول
[illegible] که در طالع روزی و شبی اگر [illegible] آفتاب در ربع مذکر و برج مذکر [illegible] شایسته
بود هیلاجات الا در خانه دوازدهم یا ششم اما قمر روز و شب [illegible] از زمین [illegible]
اگر در ربع مونث و برج مونث بود شایسته بود هیلاجات و در [illegible] شاید اگر برج
مونث باشد و آفتاب [illegible] شاید اگر برج مذکر بود [illegible] و قمر در سیم
شاید روز و شب [illegible] اگر برج مونث بود اما قول دو [illegible] آفتاب
در خانه هفتم شاید که هیلاج باشد اگر برج مونث بود و در ششم شاید اگر برج [illegible] باشد
و [illegible] که [illegible] ربع مذکر [illegible] درجه طالع است [illegible] ربع دیگر
که در مقابل اوست بدانند که بسیار [illegible] در [illegible] است اما محقق آنست که [illegible]
هیلاج [illegible] چنانکه گفته شد دوم کدخداه چنانکه اگر هیلاج بموضع
شایسته شد چون [illegible] کدخداه باشد [illegible] اما [illegible] هیلاج
و کدخداه [illegible] در صورت طالع [illegible] مولود [illegible] چنانکه [illegible]
پس این [illegible] طالع [illegible] هیلاجات [illegible] شایسته
روزی و شبی [illegible] گفتیم [illegible] باشد [illegible] اول که [illegible] طالع [illegible]

اگر برج مذکر بود که [illegible] در [illegible] شاید روز [illegible]

طالع روزی [illegible]

دستور دوم طالع شبلی است و در این عمل زایچه‌ها آیت بسیار کشیده اند ازین محکم‌تر نبود بیت معانی واقع والله اعلم

زایچه اول برج



درجه سیم در طلب کدخداه چون هیلاجات بر یکی ازان برج اصل ثابت شود روی

کدخدا طلب دارند و کدخدا آن کوکب بود که مستولی باشد بر موضع هیلاج از

ارباب حظوظ او و ناظر بود و اگر در حد بناشد بر حسب جار باشد اما بعضی مسان

انتقال محل را نیز روا داشته اند اما اگر شمس یا قمر هیلاجات شایسته باشد و در

خانه یا شرف خود بوند اولی‌تر باشند بکدخدایی اما وقت باشد که در صورت طالع

برج اصل هیلاج باشند و کدخداه او کثرت هیلاج دلیل وقت حیات است و

سلامتی مزاج و بسیاری کدخداه دلیل طول عمر است و حوی عش درجه چهارم کیفیت

عمر کوکبی را چهار عطیت است عظمی و کبری و وسطی و صغری عظمی را در دولتها

بکار دارند و باقی را در موالید و کدخداه عطیت عمر طلب موضع خود دهند چنانکه اگر بر

حقیقت الوتدی بود از اوتاد سالهای وسطی عطا کند و اگر بر حقیقت زایل الوتدی

بود سالهای صغری خود در عطیت کدخداه نادب کند و اگر از درجه مایل الوتدی بود

بگردشان عطیت کدخداه زیادت کند و اگر از درجه مایل الوتد بود بگردشان عطیت

صغری خود بکند اما بعضی گفته‌اند اگر این سعد در وتد بود سالهای صغری خود زیاده

کند و اگر در مایل الوتد بود بعد سالها ماه زیاده کند و اگر در زایل الوتد بود بعد سالها

روز زیاده کند اما اگر نحس ناظر بوند بکدخدا نظر مودت زیاده کند در عطیه چنانکه گفتیم

ده اما اگر سعدی بکدخداه ناظر بود از درجه وتد صغری خود

و سطو عداوت همان نسبت کم کند از عطیت کدخدا و اگر نحسی بکدخداه کند دعداوت

از وتدی سالها صغری خود از عطیت کدخداه کم کند همان نسبت که بر سعدان را

گفته شد که زیاده کند در مرحله اما نظر مودت نحسان نه چندی کم کند و نه زیاده اما در

افزایند در حوشی عیش مناسب قول ورد و سعدان نظر نحس خود چیزی کم کند پس اگر کدخداه

قوی حال بود مولود خوش عیش شده مال سد و مالکی تره باشد و فراخ روزی و تر مهای

نکو یابد و پیوسته تن درست بود عطیت خود را تمام بود و اگر ضعیف باشد مولود بیمار

باشد و بیماری و اندوه کشی و کم تر ثبت عطیت خود تمام نتواند کرد اما اگر کدخداه محترق

بود بکدخدایی شاهد مگر در خانه یا شرف خود یا سعود بود ناظر اما اگر این سعد بکدخداه ناظر

بود قوی حال بود و نظر قبول کند از مایل الوتد چهار دانگ سالهای صغری خود زیاده

کند و در زایل الوتد دو دانگ چنانکه گفتیم به تمام کرده و اگر ضعیف و نامقبول بود ماه روز

زیاده کند اما حکم نحس که کم کند ممکن باشد اگر ضعیف بود و از خانهای خود بیکبار سالها

کم کند اما اگر ابر شور کور درشته و در موالید پیراهن اگر بر مواضع هیلاج باکدخدا اش از

مرکز دوری بود تا غایت پنج درجه هم از حساب آن و بر اندا و اگر از آن برج بود

از برج بیش از وی اما بسیار طالع مولود و مادر نظر آمده عمل استادان بود هر در عمل

استخراج هیلاج و کدخداه او و دیگر دلایل شوه البوت بوت را اعتبار کرده بودند و رحمت را

نگاه داشته و در بعضی طالعها دیده شده که حکم از صاحب او کرده بودند اگر چه درجه طالع

را او در برج افتاده بود و التفات نکرده بر آن درجه که بیش از مرکز هر خانه است که

آن را در خانه هیئت خوانند و در بعضی طالع دیده شد که درجه طالع بعد از پانزده درجه

برج افتاده بود و حکم از طالع از صاحب طالع کرده بودند هم از صاحب دوم بجنس بر دو

بعد خانه طالع را ابو حامد غزنوی در کتاب آورده است که معتبر حمل است و اگر بیش از

پانزده درجه بود حکم از صاحب مستولی او کنند و متقدمان بر آن اند که پنج درجه بیش از مرکز

هر خانه ضعیف بود چنانکه گفته شد بی آنکه بنجز ساختن با تجی از هوه و عوی می‌کند و

حسب اند دعوی می‌کند که چون کوکب از پنج درجه که گفته شد ازوی بی بهره شده باشد

چون هنوز در درجه خانهٔ دیگر نرسیده بود آن خانه از وی بحسب حقیقت باشد پس این برج
درجه این خانه نسبت دارد و [illegible] خانه پیش از او ضعیف داشته اند و [illegible] و [illegible]
و بعضی کسان درجات خمسه گویند و می گویند که چون کوکب در این حد بود ضعیف باشد
اما بعضی از اصحاب احکام گفته اند که طالع در هر درجه که خواهی گو باش و قوت طالع از
اول برج بود و بعضی گفته اند اغاز قوت طالع پیش از درجه او بود پنج درجه و نهایت
قوت وی اول برج در خانه دیگر باشد بعد از وی و بعضی گفته اند قوت طالع از اول
طالع نبود یا اول درجه خانه دیگر اما اصح آنست که اغاز قوت طالع از اول برج است
و غایت قوت طالع او در درجه طالع و نهایت قوت تا آخر برج اگرچه درجه طالع او افتاده باشد
جهت آنکه قوت طبیعی هر برجی نسبتی ندارد پس کوکب چون طالع در او اغاز کند
از مزاج خود قوت داده طالع را با مزاج طبیعت طالع و چون در درجه طالع رسد قوتش
ابتدای کمال رسیده بود و چون از این درجه بگذرد قوت او روی بنقصان نهد تا آخر برج
منتهی بود و چون برج دوم استقبال کند اغاز کند اثر خود نمودن همان نسبت که گفته
شد از مزاج خود و طبیعت آن برج همچنین تا دوازده خانه طالع پس اگر حکم این
[illegible] خانه کواکب در هر خانه که بود حکم او از همان خانه کنند اما بعضی گفته اند هر جهت را
اعتبار کنیم بهمین طریق که گفته شد وقتی که حکم بر خانهای مولود کنیم و سعادتها و افعال
اما در استخراج هیلاج واجب بود اعتبار بسوی البروج جهت آنکه این عمل داخل در بیت
[illegible] خارج بر این نسبت دارد اما در استخراج که [illegible] بر جهت اعتدال کنیم
را او دلیل عمر است و عمر از جمله قوتهای باطنی است [illegible] جهت این عمل با احوال [illegible]
[illegible] در عقود صورتهای طالع و مواضع طالع کواکب که واقع شود از سه نوع
بیرون نباشد یا قایم بود یا مایل یا زایل و علت این تفاوت از عروض بلدان باشد
اما قایم آن باشد که طالع برجی افتد و مرکز برج دهم از آن برج که بعد از طالع [illegible]
تا دوازده خانه اما مایل چنان بود که طالع برجی بود و مرکز دهم از برج سیم [illegible]
از برج چهارم پس رابع عاشر او از برج یازدهم باشد اما زایل چنان بود که طالع برجی افتد

بدیگری

خارجی و نسوبه البروج را
اعتبار کنیم وقتی که حکم بر
خانهای طالع مولود کنیم و سعادتها
و افعال هر

مرکز دهم از برج سیم و مرکز بسیم از برج چهارم پس مرکز عاشر او از برج یازدهم باشد اما زایل
چنان بود که طالع برجی افتد و مرکز دهم او هم از همین برج افتد و مرکز سیم او از برج دهم و مرکز
چهارم از سیم پس عاشر او از برج نهم باشد مثال طالع قایم میزان [illegible] سیزده درجه و
عاشر او سرطان یازده و مشتری در برج [illegible] درجه و مریخ [illegible] درجه و زحل در برج [illegible] درجه و
حمل و نه دقیقه پس مشتری در او قسمت چهارم است و [illegible] و مریخ [illegible] درجات حوت
زحل در چهارم قوس است پس حکم مشتری از همان برج کنند و حکم زحل را از چهارم مثال طالع مایل
طالع جدی [illegible] درجه [illegible] و مرکز دهم او از حوت [illegible] درجه پس عاشر او میزان از عقرب بهزده درجه
و مرکز [illegible] دلو بود [illegible] در اول درجه و زحل [illegible]
پس برج در این صورت طالع در خانه یازدهم بود و حکم وی از آنجا کنند مثال طالع زایل طالع
سرطان افتد تا اول درجه و مرکز دهم او از سرطان باشد در بیست درجه پس عاشر او
حمل بود از حوت با اول برج و مشتری در بیست و [illegible] درجه سرطان بود و آفتاب در
اواسط حوت پس حکم مشتری از دهم طالع کنند [illegible] و حکم آفتاب از نهم طالع پس
[illegible] کوکب وقتی باشد که از برج در برج [illegible] مثال حامل
جدی [illegible] که طالع است اما [illegible] در یازدهم است پس اگر مریخ در برج صورت [illegible] اول
حوت [illegible] در طالع بودی [illegible] چون مرکز دهم از برج [illegible]
طالع قایم افتد مولود [illegible] اعتدال و مزاج او معتدل [illegible]
جهت آنکه [illegible] اعتدال مزاج بود و اگر طالع
مایل بود [illegible] و اگر زایل
بود مولود کامل بود و [illegible] در کیفیت عطیه
کواکب گفته اند عطیه کبری آفتاب مقدار درجات یک مطالع [illegible]
بیست درجه است [illegible] پس عطیه کبری او صد و [illegible] سال است اما
حکم قمر مثل آفتابست که عطیه او هم [illegible]
[illegible] صد و [illegible]

و حکم زحل از نهم کنند

به یازده درجه

و این [illegible]
[illegible] عطیه کبری

گرفته اند پس عطیه کبری او صد و سی سال است اما عطیه صغری آفتاب مقدار درجه شرف
اوست بهر درجه سالی پس نوزده سال است و عطیه وسطی او مجموع ربع عطیه کبری و
نصف عطیه صغری اوست و آن سی و نه سال و نیم است اما قمر را عطیه صغری او
بیست و پنج سال است بعقد الکواکب او در هر دوری که با جمیع بود و بیست و پنج سال
دیگر باید تا در آن جا مجتمع شوند اما عطیه وسطی او مجموع عطیه کبری و نصف عطیه صغری است
چنانکه در آفتاب گفته شد پس مبلغ این هر سی و نه سال باشد و هم مثل آفتاب و بقول
دیگر نصف هر دو عطیه است و آن شصت و شش سال و نیم باشد اما آن پنج کوکب دیگر
عطیه کبری مثل درجات حدود هر یک است از حدود و بهر یک از هر درجه سالی اما صغری
در دوری که محترق شود بعد از هر سال یک بار بیان خواهم آورد پس عطیه صغری او
بعد آن سالها گرفته اند و مریخ را پانزده سال این ها گفته و مشتری را دوازده
سال و زحل را سی سال و عطارد را بیست سال پس این مقدار صغری هر یک است اما
عطیه وسطی هر یک از این پنج کوکب نصف کبری و نصف صغری او باشد بی هیچ خلاف
و منجمان قیاس کرده اند و ما همه در این جدول نموده ایم و جدول اینست

و بقول دیگر عطیه وسطی نصف کبری و نصف صغری است و آن شصت و شش سال و نیم است

صغری	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
وسطی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کبری	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عظمی	۱۱۹۶۳	۵۱۰	۱۲۶۵	۱۱۱۹۹	۱۸۶۳	۱۱۱۵	۱۰۱۳
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فرع **تعریف بعضهم** در تعدیل عطیه که هرگاه او زیادت و نقصان در تشریف شده اند آنکه
و نیز بود عطیه کبری دهد و اگر بر عاشر باشد بر عطیه وسطی دهد و اگر بر عاشر زایل عطیه صغری دهد اما اگر کدخداه
لذت در کره طبیعی وی بود تعدیل افتد بار از آن و نیز از مطالع قسمت عطیه آن
کم کند و حکم حال قوت آن کوکب زیاده کنند و کم کنند هم باشد و این عمل را تعدیل القسط
خوانند و خلاف است در عمل آنچه پسندیده تر است اینست اما اگر کدخداه میان
و نیز بود عطیه کبری دهد حاق هر

و نیز هرگاه عامل الولادة ده باشد بعد بکمتر از درجه و نیز تا درجه که هدخداه درجات سوا
وان را مسافت نام نهند یا نقصان کنند عطیت وسطی او از عطیه کبری و آن باقی تفاوت
نام نهند یار درجه و نیز از طالع الولادة کم کنند و باقی را اساس نام نهند پس مسافت را در تفاوت
ضرب کنند و بر اساس قسمت کنند قسط بعد کدخداه از آن حاصل آید سال و ماه و روز
و ساعات آن قسط را از تمام عطیه کبری که هیلاج کم کند آنچه ماند عطیه معدل بود مثال بعد
او از درجات و نیز حساب و نیز طالع قوس که چندین سه تر هر کز عامل الولادة از عهدی این
آخر و مشتری کدخداه است در قوس چندین که سه درجه طالع او روی کم کرد باشد معی
ماند مسافت این که محیش او ۵ که ۳ سالها او وسطی او از کبری کم کردم باقی ماند تفاوت
این که و این سی و سال و سی ماه باشد سالها در دوازده هم ضرب کردم و شش ماه
با آن جمع کردم شد به این ۲۰ که پس درجه طالع از درجه عامل کم کردم باقی ماند اساس
این او یک برج و درجه و دو دقیقه مجنس او رهاس ۱۲ ۵ ۲ که پس مسافت را در تفاوت ضرب
ضرب کردم کسر مصدوس این ۹۵ ۹۱۲ که بر مجنس اساس قسمت کردم خارج این عامها ۱۸ ۲
و کسر ماند و این ۱۹۱۲ پس ماهها را بر دوازده قسمت کردم حاصل آمد چهار سال و این
کسور را در این ۳۶۵ ضرب کردم سدس و این ۶۹۹۷۱۰ هم او بر اساس
قسمت کردم خارج شد این ۲۱۴۳ و این همه ایام بود و این و کسر ماند این ۳۴۶ که ایام
ربعی قسمت کردم حاصل آمد ماه چندین تا روز چندین تر بیان کسور در این ۲۴ ساعات
ضرب کردم شد مجموع این ۳۰۱۱۰ هم بر این اساس قسمت کردم حاصل شد خارج این
۵ و این ساعات بود و کسر ماند این که ۵ در شصت ضرب کردم بر آن قسمت کردم
حاصل شد این ۱۹ دقایق پس مبلغ این عمل باشد چندین که تا مرتبط و این چهار سال
و یازده ماه و چند روز و پنج ساعت و نوزده دقیقه باشد این تعدیل را از تمام عطیه کبری
مشتری که هست چندین عطا کم کردم باقی ماند این عدد بیست و نه و لیکن هفتاد و چهار
سال شمسی شده و دوازده روز و هژده ساعت و یازده دقیقه و مقصود باشد
هفتاد و شش سال و سه ماه و بیست روز و هژده ساعت و یازده دقیقه پس این مقدار عمر

[illegible]

باشد اما بعضی کسان سعادت را از کدخداه اکبر نه بحال الوتد و همین عمل کنند انچه حاصل
آید از تعدیل ازابر عطیه وسطی وا نند اما اگر کدخداه همان حامل الوتد و زایل الوتد افتد
عمل همین باشد لکن عطیه صغری از وسطی کم کنند و اگر کدخداه همان زایل الوتد و آن
وتد دیگر افتد عمل همین باشد لکن تمام عطیه صغری را بتفاوت تمام کنند و نقصان وی را
هم از وی کم کنند اما در زیادة و نقصان سعود و نحوس آنست که حصه هر یک یا نحس معدل
کنند پس اگر سعد با نحس در وتد بود عمل همانست اما اگر در مایل الوتد یا زایل الوتد اتفاق
افتد مثال درجه زایل این [illegible] برج [illegible] تقویم زهره این [illegible] از درجه زایل کم
کردیم باقی ماند [illegible] و این مسافت باشد محیط او دقایق ۹ ۳۲ زهره چون نوبهرت
در مایل الوتد است عطیت صغری او که هشت سال است هشت ماه بود در این وقت
بقول بعضی و در زایل هشت روز پس عطیه زایل و را که هشت روز است از هشت کم
کردیم باقی ماند تفاوت این را که هفت ماه بیست و دو روز محیط او این دقایق
۲ ۳۲ پس درجه مایل الوتد که بسقاط از زایل که بیست [illegible] کم کردیم
باقی ماند اساس این [illegible] محیط او دقایق این ۲۰۹۱ پس مسافت را در تفاوت
ضرب کردیم گشت مضروب این ۲۱۵۰۵۹ این را بر اساس قسمت کردیم گشت خارج
این ۱۰۲ ایام و کسور باقی این ۱۰۶۲ ازین کسور ساعات و دقایق بیرون
آوردیم چنانکه معهود است حاصل آمد [illegible] این ایام را بماه بردیم و باقی [illegible] جمع کردیم
شد چندین [illegible] و این سه ماه بود و دوازده روز [illegible] از ساعت
و بیست دقیقه چون زهره همان مایل و زایل است عطیه این تعدیل بر عطیه خانه زایل
که هشت روز [illegible] زاید کردیم شد چندین [illegible] و این سه ماه [illegible] و بیست
روز و دو [illegible] ساعت و بیست دقیقه و این حظ زهره است که زیاده کند بر عطیه شمسی پس
این عمل بر عکس [illegible] است که مسافت از زهره گرفتیم [illegible] درجه زایل و [illegible] در مایل [illegible] است
اما مثال دیگر آوردیم در نقصان نحس در زایل است در وتد و مایل الوتد و زایل
الوتد مثال حاصل باشد [illegible] درجه زایل را از درجه عاشره [illegible] که تقویم زحل

بعضی گویند که کدخداه [illegible]

وجه آن درجه زایل از وی کم کردیم باقی ماند مسافت [illegible] محیط او این ۹۶ پس عطیه صغری
زحل که سی سال است در [illegible] نصیب خانه زایل سی روز بود از سی سال کم کردیم باقی
ماند بیست و نه سال و یازده ماه و بیست روز این سالها را در دوازده ضرب کردیم تا ماه شد
و یازده ماه یاد جمع کردیم مبلغ چندین ماه ۳۵۹ پس درجه خانه زایل از وی عاشر
کم کردیم باقی ماند اساس چندین [illegible] محیط او دقایق این ۲۳۰۹ پس مسافت را در
ضرب کردیم گشت این ۷۶۵۲۹۰ [illegible] بر اساس قسمت کردیم شد خارج این ۱۴۷ [illegible]
ماه و کسر ماند این ۲۵۹۲ پس ماههای را سال کردیم یعنی بر دوازده قسمت کردیم حاصل آمد دوازده
سال و چهار ماه و ازان کسور ماه و روز و ساعت و دقایق حاصل کردیم چندین [illegible]
[illegible] ان سالها و ماه جمع کردیم شد مبلغ چندین [illegible] و این سال و ماه و روز و ساعت
و دقایق است این مبلغ را از عطیه صغری او کم کردیم که زحل میان زایل و میان وتد
باقی ماند این [illegible] سال و ماه و روز و ساعت و دقایق پس این اثر ز
[illegible] نقصان کند از عطیه کدخداه چون در این عمل [illegible] وقتی هست بسبب [illegible] کردن سال
و ماه و روز [illegible] باشد شعبه ششم در احکام هیئت طالع
شانزده اثار نوع اول در مقدمه احکام طالع چون بر طالع مولودی حکم خواهد کردن
اول دلیل طلب دارند و حکم بر دلایل [illegible] مستولی باشد و ارباب حظوظ چنانکه بوده در اول
کتاب و اگر هیچ مستولی نباشد حکم بر صاحب طالع کنند اگرچه ساقط بود از درجه طالع
و اگر مستولی از یکی زیاده بود قوی تر را مقدم دارند و دیگر را شریک او دارند اما
اگر در صورت طالع کوکب بیشتر بود حکم کلیات مولود بر بیشتر کنند و اگر بیشتر از یکی بیش بود
قوی تر را مقدم دارند و دیگران را شریک او دارند اما اگر در صورت طالع کوکب بیشتر بود
حکم کلیات مولود بر بیشتر کنند و اگر بیشتر از یکی بیش بود قوی تر را مقدم دارند و دیگران [illegible]
[illegible] سعد و نحس [illegible] های خاص و عام را [illegible] اعتبار کنند و این اصول در هر دوازده خانه
[illegible] باشد اما ارباب مثلثات طالع و برج [illegible] دیگر را [illegible] و بدانند که [illegible] اول
دلالت بر ثلث اول عمر مولود و رب دوم دلالت بر ثلث دوم و رب سیم دلیل

برطبق اخو عبر پس هر کدام کوکب که ازین سه قوی تر باشد احوال مولود در ایام تربیت
او ظاهر تر باشد اما رب سیم شریک دیا اول و دوم بود در خیر و شر و چون نوبت
بدو رسد ایشان دو شریک او باشند کمتر ناظر بوند که معاونت نمایند و ارباب مثلثات
مرد وازده خانه را حکم همین است اما مردم که در اول عمر کم سعادت باشند و در میانه و آخر
توانگر شوند بر اول عمر توانگر بوند و محترم و در میانه یا آخر درویش شوند و مست
گردند و چند نوع دیگر که درین صورت اتفاق افتد همه سبب این ارباب مثلثات بوند
از جمله اسباب و حکم علل و زوال و سقوط و الجنبه و از ده خانه منسوبست همین باشد

باب دوم در احکام مستولیات بر طالع اگر مشتری بر طالع زحل باشد و او قوی بود
مولود دور اندیش باشد و زیرک و قوی رای و صبور و متحمل و باردار و مشتاق و محب
بزرگان و پیران و آبا و اجداد و املاک و دوستان و قبیله و اهل تجارت و زراعت
و اگر ضعیف حال بود مولود ممسک باشد و کینه دار و ستیزه کار و دون همت و
طامع و خوار و رنجکش و بیمار باشد و تنگ دل و اندرون دار و تنها باشد و کننده
کارها بجهت دشوار و ناشفیق بود بر آبا و اجداد و قبیله و استادان و اگر مشتری
با او بود ناظر مولود مطیع شایخ بود و عزیز مردم و مکرر ای و درست گوی و درست قول
و با ادب و اگر مشتری ضعیف بود مولود معالج بود و عزیمت جوان و تا امیزه
بود و یار ساحر و دروغ و فروتر با طمع و اگر مریخ با زحل بود یا ناظر بود مولود دلیر بود
و محکم کش و جدل و بد معامله و بی رحمت و بد محضر و مانع میراث و مانع مقصد در
کارها و غلبه کننده و متعصب و دشمن مردم و بجهت کوشش ها و حاجات برآرنده باشد
و اگر مریخ ضعیف حال بود مولود رهزنان کننده بود و راه زن و کسب او از جنایات و ظلم
و آزار و عذاب و ترس و از شر و جور باک ندارد و بی شرم و ظالم و تنگ باشد و خشم
دار او دوستی بتوده و کور شکاف و مرده کش باشد و گر زحل نیز بد حال بود و از سعادت
دنیا و آخرت بی بهره و اگر زهره با او بود یا ناظر مولود را با زنان جان و خوش نشود
و کارهای نیک دست دارد و صحبت شایخ طلبد و حسود باشد و ضعیف رنه کاهی و ان

و اگر مشتری ... و بندگی کند
و فریب بکار دارد و ...

و علی وزنها و دوال شفیق
و ... آراسته ...

مردم رمنده باشد و عشرت برنده بر ازدواج و دوستان و اگر زهره بد حال بود مولود
و لیس باشد بر زنان و مخنس و لئیم بود و با بعض زنان و رشتان صحبت دارد و حی
خوار و وسکو هیده مردم باشد و در کارها و اگر عطارد با زحل بود یا ناظر بود مولود طلبنده
نکی و خیرات بود و کارهای پوشیده و عجیب کند و فتان و تیغ بحث باشد و عاقل بود
و علم هندسه و نجوم و طب و الجبر و مقابله دوست دارد و علم دوست بود و اگر عطارد
بد حال بود مولود در اختیار کرداند و دشمن دارا و بادو سا و بود و کاهن و تعویذ نویس و
فریبنده مردم و عقل و در دعا حاجات لزومی او شود و بخیل بود و عزیمت خوان آهار
اگر مشتری مستولی بود بر طالع و او قوی حال باشد مولود صاحب منصب شود و دولت دار
و نیکو کار و عابد و احسان کیرنده کارها و معتدل جوی و عالم و مدرس و امام و مفتی و مدرس
و امام و با ورع و دانند و قواعد ادیان و آیات و دائما دوست دارد و عبادت فقها
و اسباب تحصیل علم مهیا کند و کریم طبع و دوست دار مردم باشد و با حیا و عفت بود و آزاده
مرد و عادل و رحیم و محب استادان و دربیان و بر اهل و قبیله مشفق بود و اگر ضعیف
حال بود در ریاست و بزرگی جوید و حکومت بر مردم و سکبار باشد و متلف و ثابت ...
دار و او ... بکم اعتقاد و معجب و کاهل در کار دین و دنیا و خوشتن بین و کم خیر
و الجه کند بر ... و کم بی ثبات و بد دل و ترسنده و کم عار باشد و نا منقص در حق
استادان و مربیان و مردم عزیز نفس و زاهد بریا کند و پوشنده اسرار باشد و حیلت و دروغ و فریب بکار دارد و
و اگر مریخ با او بود یا ناظر بود مولود حاکم گردد یا قاضی و درست گو و حق گو باشد و غلیظ
خوی و خصومت کننده یا امیر لشکر بود یا قاضی لشکر و ادب دوست دارد و عقوق طلبد
بر مردم و اعتقاد او درست نباشد و خشم گیرنده و انتقام کشنده و قصاص جوینده و اگر مریخ بد حال
بود و ستیزه کار باشد و هوسها آشفته و رند و دیر و لشیمان شوند و دبی قرار و رای
گردان و بر اد خود برونده و مختلف خوی و مضطرب احوال و کم تیز باشد و منفعت نهنده
و کرم او از خوف باشد یا بروی حق کند و رغبت کننده به تسخیر کواکب و دم و جن و علویات
و علم سیمیا و مانند این و اگر زهره با مشتری بود یا ناظر بود مولود بسیار خیر بود و در نیز کار

و راحت و امانت کند اره فراده
جمال و سخن او مقبول باشد ...

ودوست دارنده اهل بیت و اقربا و سلیم دل و راست گو باشد و در وی همه چیز
در دیانت بود و پاک باشد و پاکیزه سیرت و در دین و مذهب و اعتقاد و توانگری
ورزد و پیوسته متنعم باشد و پاکیزه روی و تجمل کننده و اگر زهره بد حال بود
مولود نازک مزاج و ملول بود و خوش عیش و حریص بر زنان و راننده شهوت
بود و تلف کننده مال و فعلهای زنان کند و اهل لهو و هزل دوست دارد و امین و
با طاعات باشد و دوستی گیرنده مردم شود و اگر عطارد با مشتری بود مانا طر مولود
عالم بود و علوم ادیان نیکو داند و امام و مفتی و معبر [illegible] و واعظ بود و تیز خاطر و نیکو رای
و خوب فهم و پسندیده مشورت و نیکو ظن و با دیانت و امانت دار و با ادب
و نیکو اخلاق و روا کننده حاجات بر دوستی و منفعت شود در هر علم که بداند و
رغبت علم الهی کند و معقولات و شرایع و منقولات و اگر عطارد بد حال بود مولود
بد زبان بود و هذیان گوی و حقیر در نظر خلایق و [illegible] بزرگی و ملت و
حکمت برد و مضطرب حال و تلخ سخن باشد و رعنا و ملول و نا مقبول و حیله ساز و
دروغ دار بود و نویسنده مکتوبات و طومارها و غمامی و نفاق کننده بود اما اگر مریخ
مستولی بود بر طالع و او قوی حال باشد مولود لشکرکش باشد و امیر و حاکم و
صاحب ولایت و جرأت و دلیر و مردانه و سلاح دوست و متغلب و جبار و
مایل بود به فتنها و رشت و در خطرهای عظیم رود و سالاری و مهتری جوید و خونخوار بود
و ستنده و بخشاینده بر ضعفا و زیردستان و اگر مریخ ضعیف حال بود مولود
دشنام دهنده و بی شرم و سرد سخن و سرد گوی و بی رحمت و خونریز و
بد فعل و کینه کش و حسود و دزد و فتنه دوست و متشتت و ترسنده و عذاب دیده
و ولم خوار و جامه رباینده و دیوانه شکل و خیال باشد و اگر زهره با او بود یا
ناظر باشد مولود معتاد [illegible] و خوش عیش و معاشر و رعنا کننده [illegible] شهوت [illegible]
اما عاقل و با تمیز و برآورنده حاجات و کریم طبع و نیکو کار و شاه باز و [illegible]
کند در ستم کند و اگر زهره بد حال بود مولود دلیر و نا زنان و کودکان

و مشهور بود و با مهتران مخالطت کند صح

و بد اندیش و غمگین و متلون باشد صح

بستنکار

وستنکاره بود و تیز شهوت و او را خوب و زشت یکسان و دروغ زن بود
و خاین و بد عهد و ملول و فاسد عقل باشد و با بار ساد و دلیر بر حرام و فسق و فجور
و هزل و اگر عطارد با مریخ بود یا ناظر و مولود به علم سلاح نیکو داند و لشکردار
باشد و پیروز حرکت و حیله ساز بود و حاضر جواب و صاحب طبع و ضبط کننده
کارها و چیزها و به عقل بود و زود فهم و فریبنده بود و به کشنده پادشاهان و نیکو کننده
با دوستان و جوینده قصاص و انتقام باشد و حاجت جو و فارساده و صاحب
رای بود و خدیعت و مکر کننده باشد و اگر عطارد بد حال بود مولود زود دیر باشد
و پشیمان شونده و راننده حیله و فریب خلایق و شتابکار و پلید و شلوار با امردان
و موصوف بر انگیختن و راه زدن و دزدی و قماربازی و ساختن طلسمات و حیلها
و تسخیر و دم و داننده سحر و خواننده عزیمت پری و دیو اما اگر زهره مستولی
بود بر طالع و قوی حال باشد مولود متنعم بود و پاکیزه و بازیچه و لهو دوست و
بکار برنده عطرها و نیکو کار و لطیف و پاکیزه طلب و خوش خوار بود و با لطافت
و دشمن دار بدها و دوست دار نیکها و بسیار خیر باشد و راستکار و راست
قول و بخشاینده و خوب صنعت و نیکو سیرت و فریاد رس و شکر و
داننده اصوات و الحان و شعر و معانی و بازیگر خدای بود و مایل مجلس زنان و
لباسهای ایشان و خوش حرکات باشد و شیرین لهجه و دوستی ورزد و مطیع
نیکان بود و مشفق بر مادران و خواهران و اقربا و بندگان و کرم ورزی
دارد و صلب بود در کار دین و مذهب و اگر زهره ضعیف حال بود مولود معاشر
بود و مایل فسق و فجور و عیش و شاهد بازی و مناکحت و راندن شهوت [illegible]
و طرب کننده باشد و هزلگوی باشد و داننده ساز موسیقی و قیادت دوست دارد
و عود ساز بود و در اغلب شکل و شمایل زنان و مخنثان و [illegible] کند
و عطرها و رنگها و دارها و پیاچین فروشی و مادر آزار بود و نامهربان و بد خو [illegible]
و اقربا و به کان بود و بر مردم و اهل و عیال بی [illegible] خورد و اگر عطارد با زهره بود [illegible]

و بی شرم بود صح

و دراز زنا و [illegible]

وزیرک
بروصناعات ورنکو بود و نیز حافظ و ساعی و سخن ساز بود و بدیهه گوی و عالم جواب
و نیکو اخلاق و خوش صحبت و نیکو مجالس و ندیم پیشه و سر سخن و حیله ساز بود
احسن و عالم و حکیم و نیکو ظن و جویس الفت و جوینده نیکوئی و دوستی و عبادات نیکو
نیکو و ممسک باشد و عاقل و معلم و صحبت با ظرفا و اهل فضل دارد و نسبت با نیکان کند
و با امردان و غلامان در آمیزد و غیور بود و اگر عطارد در حال بود مولود بدباطن
باشد و مکار و فاحش سخن و کم حیا و دو زبان و دو روی و فریبنده و دروغ گو
بدرای باشد و دور اندیش در خبث و بدصورت بود و ضد او تشنیع می
گفتن و عیب کردن و مالوس باشد و بی عاقبت و در بند خوردن و آشامیدن
مال را به عاقبت را و اگر عطارد مستولی بود بر طالع و قوی حال باشد مولود عاقل
و عالم و ممیز و دبیر و نقاش و در علوم و صناعت و مستوفی بود یا وزیر و صاحب تجربه
باشد و نکو در کار و کافی و معاملت دان باشد و فایده دهنده و در کارها و کافی
و معاملات ان اشد خردمند و نیکو ظن و خرده دان و پوشیده اسرار و واعظ
باشد و سخن ... و معلم و مدارس دوست دارنده خواهران و برادران و اقربا
... و شفقت برده و اگر در حال بود بجا کنند در زور و کاهن و راههای ...
و کلاههای ببرد و بخود غره شود و بعقل خود کار کند زود از راه ببرد و در کارها
حیران ... دختره و طرار بود و دزد و راه دار و در معاملات نا راست و درهم
غلط انداز و وعده دهنده بود و ... خلاف کند و دشمن دار برادران ... و ظالم
و ادبا بود و کم شفقت و بیگانه دوست و کم ثبات و هیچ کس را دوست ... نیکو اعتقاد
... که در حال زهره بود و حال با راحت اما اگر شمس مستولی بود بر طالع و او قوی
حال باشد مولود پادشاهی و حکومت و سروری طلبد و خود را با شکوه و عز و جاه
در معت دارد و شرف نفس و بزرگی جوید و شجاع و دلیر و مردانه و با وقار بود و نیکو
نام و عالی همت و کم التفات و عادل و مایل بکارهای ان جهانی و منصف
و اقوت کند و ضعفا و زیردستان دوست گرد و گشاینده و ترحم کننده و مالکان

و خود دهنده و نیکو ... فطن و

و سخن گوی و زبان آور ... کتاب و حکمت بود

دهقان
و علوی باشد و مشعوف در خوی آبا و اجداد خویش و بزرگان و استادان
و کریم طبع بود و سخی و نیکوکار و حق گذار و یاد دارنده نیکیهای مردم و طلبنده ...
بد حال بود مولود خویشتن بین بود و خود رای و سخن بزرگان گوش ننهد و عقوق ...
جوینده و جاهل و خیره کار بود و مال دوست و دل رحم و نامراد و مشعوف را با آبا و اجداد و استادان
و ظالم بود و دنیا دوست و کاهل در کار دین و امور آخرت و اگر زحل با شمس با ناظر بود
مولود سخت جبار بود و کبر و کیاست عظیم دارد و سخت کوش باشد و ستاننده ...
و خیره و تیز و کارهای درست دارد و سخت کوش باشد و عمارتهای عالی و حصنها سازد
و اگر زحل در حال بود ظالم بود و رنج کش و ... مردم و دور رحمت از خصمان و دشمنان
و علت خزانه و خرابی کند در املاک و معجب بود و بخود مغرور و اگر مشتری با شمس بود یا ناظر
بود مولود عالی همت و عادل باشد بجای خود و در وقت کند آنچه کند و نمایش بود در وقت
و ملک دار یا حاکم یا قاضی باشد و عالم و پاک دین و راستکار و نیکو کار و جوانمرد بود
و بطبع حلیم و در وقت و بخشاینده بود و مردم دار و توانگر و نهنده و ذخایر باشد
که وزیر پادشاه بود و اگر مشتری در حال بود مولود ظلم کند در صورت عدل و بخل
در صورت جود و خود را بهیئت کار و ... مرد ... کنده و وعده دهنده و وعده و کارهای
او همه بر دو روی بود و بجای خود کند و اگر مریخ با شمس بود یا ناظر و مولود قاهر بود
... حمایت و بادیانت و مظفر بر اعدا و خصمان و جمع آرنده لشکرها باشد
و ضد او ... و ظلم ... باشد و امر و نهی او بجای خود ... بود و کریم و بخیل او بجای خود
و اگر مریخ بد حال بود خون بسیار کند و لشکرها و یاران با او خلاف کنند و ترسنده
و منهزم باشد و دزدی و خیانت کند و ضد او ترس ... کار و جانان و اگر زهره با شمس بود
مولود پاک دین باشد و متعبد و عاقل و داد دهنده و ملبس با لهو و زینت و عطر دوست
دارد و راغب زنان و رامش شهوت و خوش ... و خوش خورنده و نیکو پوشنده
باشد و دوست مردم و معاشر و توانگر و کریم طبع عاقل و معقول دل ...
و سازنده ... از چیزها باشد و نماینده عجایب و شناسنده در صنعت ...

و زیرک و دانا و خداوند همت و ...

و خوش طبع

وحیلها و آرایش جامها بزر و نقوش جمع کردن و اگر زهره بدحال بود دشمن داز زنان بود و کم شهوت و تنهایی جوید معشت او از اوباش شده و زنود در خوردن و در نوشیدن و آشامیدن چندان عالی نباشد و با شده صورت او چندان خوب نباشد و اگر زهره محترق بود چون رکنه ما یا شد و ظالم بر زنان و زن او بیمارناک بود بایدست او شود و خاصه که راجع بود و در موضع بد و اگر عطارد یار او بود بزرگ و عاقل بود و دانسته بمعانی و معقولات و علوم الهی و سیاسی و دبیری و اسباب استیفا و صاحب رای و مردم دار و بکر بصیرت و دوشیر علوم و صناعات و امر خاصه معاشی و صورت گری و ترهیبت و جوهر شناسی و دانندهٔ رسوم و نهندهٔ قواعد مملکت و آثار این و با بنا عمارات شده و با رکیک طبع و تیز خاطر و صاحب مودت و فعل او با عدال باشد و معقول بود در دل ما و شیرین و اسان کی و معشت او بیوسته مهیا باشد و اگر عطارد بدحال بود مولود غدار و مکار بود و ظالم و بحس بردم زود و احمق شود و اگر عطارد محترق بود مولود بیمارناک بود و مستولی ظالم و اگر در صمیم بود نوی تر باشد مگر راجع بود بدر دی خیر نباشد و مولود رای گردان بود و باشد که در کارها لی به بر د عایق بود و اگر قر بهمس بود اما ناظر مولود متحرک شده و کاهل و شتاب در کارها الکن بود الحجه او را لجود باید کرد به مکر حیله اگر کند و مستفد و دست دارد و حاکم گرد اما کم ثبات بود و زود سیر و باشد که ولایت دار گردد یا صحبت پادشاه و بزرگان و در کارهای دینی و دنیاوی نیکو تدبیر باشد و عقل معاش و لخو نهای او سنده افتد و اگر قمر بدحال بود مولود خسیس همت باشد و صحبت عوام جوید و مخالفت بزرگان بخواهد و سفرهای بد و صناع و ناشنیده که در خدمت ها براها اگر قمر مستولی بود بر طالع و قمر قوی حال باشد مولود حکمت و نصیب حکومت برسد و ولایت داری و خدمت ملوک و سلاطین یابد و بهشتولی باشد و دانندهٔ مساحت و علم طب و سواری و صنعتهای لطیف و دانندهٔ خواص اشیا دیگر به و زیرک باشد و معاملت و متحرک و شکسته کار و شریر و مقبول عوام باشد و مشفق بر برادران و خواهران و از نیکو سیرت روح باشد و معقول

و محبوب و خوش مجالست و اگر ضعیف حال بود مولود کم خرد و کاهل و بی کار و بی ثبات و مجهول و نبود و سبک و بی صنعت و کذاب و فال گو و صیاد و پیک و جاسوس و فواد و آب کار و جاه کن و بی رحمت و رحم او با مادران و خواهران و بیمارناک بود و مرمت و کم معشت و اگر زحل یار او بود یا ناظر باید مولود مزارع و بستان بان و حمام دار و سقا و حکیم و طبیب و وداد و فروش و اگر زحل بدحال بود دکر یه المنظر باشد و تار یکی دل کارهای خسیسانه کند و کم خرد باشد و طبیب و حکیم و ظاهر اندیش و اگر مشتری یار او بود یا ناظر او نایب قاضی بود و وزیر حاکم و کارکنان علی باشد و رسول بزرگان و کارساز علما باشد و رسول بزرگان و کارساز علما و امانت دار و امانت و معلم شود و طبیب و معالج و زیرک باشد و مشغول براق ما و دوستی کند و با بزرگان و اهل خرابات و کم گزاح و اگر مشتری بدحال بود خادم مسجد شود و خانقاه و کارکن علما و صلحا و تزویر کند و با شد و جاسوس و اگر مریخ یار او بود یا ناظر مولود لشکری بود یا پیش رو سپاه یا جاسوس لشکر یا سلاح ساز و سازندهٔ تیز و تیر بود و انواع جوشنها و سلاحها و سوار جلد بود و به دزدی و کار زنها یا کلاه یا یا ناظر و زیرک بود و حیله ساز و عالم فریب و اگر مریخ بدحال بود مولود بیمارناک دارد و بادوران در آمیزد و خیانت کند و شاگرد و ساز ان و تگاپو بود و کیمیا نا طباخ بود یا آهن گر یا قصاب و مانند این و اگر زهره یار او بود یا ناظر باید و مولود امیر مطربان شود و با سازنده سازهای طرب و داننده علم موسیقی و قوال بود و عطاری کند یا پیشا طلقی و مقبول بود در کار بع و بستان و عطر سید و اگر زهره بدحال بود سازکر مطربان شود و رسول و کارگزاران یا حواله با علاج یا حصیر بافت باشد یا ریاحین فروشد و آلات زینت زنان فروشد و اگر عطارد یار او بود یا ناظر بر مولود دبیر شود یا عدل و قبالها و خطها نویسد و یا نایب دیوان یا مهتر بود بر صناعت وران و بزرگتر عوام از اهل بازار و کاه مذکری کند یا نقاش جامه و کج سپید دیوار شود و در علم خط و نقطه و دایره و مساحت بداند و باشد که طالب صنایع شود و اگر عطارد بدحال بود مولود در حس یا سیب بود و حیله گر و کاذب

با دوام باشد و بازه تاب با حصر نافت ما ازین جز باشد زهاوه ولطا ماده و اگر نحس باشد
اما از استولات هر کدام که در عقده راس بود دولت و سعادت او را زیاده کند
و ده مدلول بیفزاید و اگر عقده ذنب بود سعادت و دولت او را کم کند و مدلول را ناقص
گرداند اما این احکام استولات را او را در حال تفاوت بسیار کند و مواضع هیلاج و قبول
و رد و مودت و عداوت نیز موثر در احکام هیلاج در قوت و ضعف و در وقت امتزاج باید
احتیاط کند و غافل نباشد از آنچه بار ها یاد کرده ام و بسیار جای آورده ام تا غلط احکام راست آید

نوع سیوم در احکام کلیات طالع باید دانستن که اگر در جه طالع و مستولی بر وی و صاحب
طالع ارباب مثلثات و در حین اوتاد و در بیت السعاده و صاحب وی قوی حال و دور
نحوس از شان ساقط مولود در شرف و قوت بزرگ درجت و سلامت و قوی حال باشد و در
محترم و توانگر و مقبول خلایق اما اگر دلایل ضد این باشد حکم بر ضد افتد و اگر بعضی از این دلایل
قوی و بعضی ضعیف باشد حکم بر حسب آن ضد و اگر صاحب طالع با قمر یکی از این دو
از سعدی باز گردد و بسعدی پیوندد مولود از اول عمر تا آخر عمر خوش گذراند از آن
جهت که انصراف دلیل از کوکبی دلیل اوایل عمر است و اتصال به کوکبی دلیل آخر عمر و
هر مزاج که میان انصراف و اتصال افتد دلیل اوسط عمر بود و اگر صاحب طالع
یا قمر از نحسی منصرف شود و بنحسی دیگر متصل گردد احوال مولود از اول عمر تا آخر ناخوش
گذرد و اگر از سعدی منصرف شود و بنحسی متصل گردد احوال مولود در اول عمرش خوش باشد
و اگر از نحس منصرف شود و بسعد متصل شود اواخر عمرش خوشتر باشد و این حکم اگر
هر دو از درجه طالع نگاه دارند و اعتبار کردن نظر ها را در مودت و عداوت
و قبول و رد

نوع چهارم بطلمیوس میگوید که سعادت بزرگتر مولود آنست که کوکبی از ثابته
در عظم اول درجه یا درجه طالع اتفاق افتد یا درجه عاشر یا درجه حادی عشر یا درجه یازدهم
یا درجه خامس السعاده لکن عاشر ستان به بود خاصه که کوکب نحس بود اما از بودن کواکب
ثابته درین درجات درجه طلوع او میخواهم از عرض و از دور بودن او برد درجه عاشر
درجه مر روی تا اوج وی الحق بود که اگر چنین فهم کند که درجه تقویم با ده کشد

احوال مولود از اول عمر خوش باشد

ان حقا بود نوع پنجم اگر طالع مولود موافق طالع قران افتد یا او تاد او موافق
جزو قران یا مثلثات او مولود سعادتهای بزرگ برسد از مزاج آن قران و آن دولت
و ایالت و مولود از حاکمان آن مملکت گردد خاصه که مولود از قبیله آن قوم بود نوع ششم
اگر درجه سهم طالع مولودی موافق درجه سهم افتد که بروز از طالع طی تا دولتها موافق درجه
سهم السعاده افتد مولود سعادتهای قوی یابد مناسب آن دولت و ملت نوع هفتم اگر طالع
مولود با تحاویل اتفاق افتد در سال قران و دلایل قوی در آن که قوت بود مولود سعادتهای
بزرگ یابد و عطایا قوی از مزاج آن قران و معاملت وی اما اگر قوتهای دلایل
بیشتر بود مولود صاحب منصب شود و حاکم گردد در زمان قران و آن دولت بیش از
آن و از دیگر مولود آن برج و دلایل او که قوت داشته باشد سعادت مولود از آن
ظاهر شود به طبیعت آن کوکب دلیل و آن عطیه مناسب حال آن قران باشد و حکم
مولود زمان تمامی شد اما سعادت مناسب حال زمان باشد اما اگر این اتفاق در
سال قران نحس افتد حکم بر ضد افتد خاصه که مولود از سلطان بود هر چند که دلایل طالع
مولود قوی بود عطیه نیکو باید که مزاج قران نحس مانع شود و بشکند قوتهای
دلایل او را آنست یکی از اسباب آنست که مولودی را طالع ضعیف افتاده بود و او
نیکو حال و با دولت باشد و بعضی از منجمان تنها ندانند که آن از کجاست و چه دلیلست
اما اگر طالع او قوی بود مولود را به حال چنان چون در سال قران نحس زاییده
بود سهم بر آمد که آن از کجاست و چه دلیلست نوع هشتم اگر درجه طالع مولودی
موافق سعدی افتد از طالع قران یا برج قران یا از طالع مولود صاحب دولتی
یا در صاحب بر شش موافق آن سعد افتد مولود از طبیعت آن سعد عطیه گیرد آن
دولت آن صاحب دولت و اگر بجای سعد نحس باشد بر عکس افتد نوع نهم
اگر طالع مولود اجتماع کواکب بود مولود ند و لیتهای عظیم رسد و قوتهای
داتم خارجی او بکمال رسد هر چند کواکب بیشتر بوند حال قوی تر باشد
و صفات و مدد او بر مزاج کواکب نحس بود یا کواکب با مقبول اما در بیوتات

با موافق درجه قران افتد بشب از آن دولت و ملت

اگر درین کواکب سعدی بود مزاج قران سعدین بود باید در سعادت مولود

کواکب در دو جمع آیند از دوازده خانه طالع مردم مولود رغبت جهت طبیعت
آن خانه نماید قمر کواکب که قوی تر بود و مقبول رغبت کند کان از منسوبات
او باشند مثلا اگر کواکب در طالع جمع آمده باشند و عطارد مقبول باشد و مسعود
مردمان دبیر و حکما و فضلا و اهل عیار در منسوبست میل او تر د کند و جمع آیند سبب
عقل و هنر و کیاست و علوم او و مثال این اما اگر در میان اتصال نحسی افتد و عطارد قوی
حال باشد مردمان بازرگان و صناعات و بایان و رکیلان بزرگان و باعاقل
بیش او بسیار آیند و روز طبیعت او دوست دارند و جمع شوی نمایند گمان معنی آن
برج دیگر را در برج آتشی و بادی و آبی و خاکی را نیکو اعتبار کنند اما اگر در طالع کران
مشتری و زحل اتفاق افتد آفتاب در برج مقبول بود مولود را بها بزرگ کند و جه
عجب که دولت و نبوت دارد خاصه که صاحب نهم عطارد بود اما یکی از آن کواکب
که در طالع آید طالع یکی از خانهای علوی باشد آنگاه دعوی او بکار خود بود و با یعنی خانه نهم از خانها مشتری و زحل بود و
دعوی و دولت کند پس اگر برج مقبول بود او بها قائم گردد و بخت و اگر مشتری کار زهره
در برج نیکو حال باشند حصول دولت او با آسمان ترتیب وجوه بود و دو کشتر زمین اقالیم
عالم منقاد او شوند و اگر برج نامقبول بود دزد بیابان و خیانت و خانهای بسیار
خراب کنند و دوب [illegible] افتد فصل دوم اگر آفتاب بر سر طالع بود مولود
حاکم ملک و ولایت شود خاصه که مقبول بود و صاعد در فلک خود و صورت مولود
با هیبت بود اما اگر آفتاب در طالع بود اگر صاعد بود و در عرض شمالی و در انتهای البروز
صورت مولود پاکیزه و خوب بود و باشد که حاکم با ملک دارو باب آن شهر شود
و حکم در آن شهر کند و نیابت راند در موضعی که با قوت است به برج منسوب بود اما اگر آفتاب
روز در عاشر بیت العاده افتد و بطالع صاحب او ناظر بود و مقبول باشد مولود
حاکم گردد بحسب موضع و نظر و اگر طالع شبی بود و قمر در عاشر بیت العاده باشد حکم صحیح
بود و اگر جنس اتفاق با سهم الغیب افتد مولود حاکم گردد اما بسبب کرامات و
سخنان غیبی و فراست و کیاست فصل سوم اگر طالع مولود برج [illegible] بود در طالع افتد

با مردمک بود و بود در سر و روی مولود زخم و نشانها بود یا برد زان او مولود مشهود
بود و خصومت کند و در غلبه جوید و صورت بزرگان ماند و مردانه باشد و حیث
دارد و هر علم سلاح نیکو داند و اگر نامقبول بود ترشنده بود و کم وفا و فتنه انگیز و در هر قماش
که باشد از صورت طالع چون ضعیف بود مولود ترشنده بود و فسق کند اما اگر زحل
در طالع مولود بود مولود در جاها بود و علامتها و پوسته زشت روی بود و اندوهگین
و زشت صورت خاصه که نامقبول بود و اگر عرض کوکبی که در طالع بود شمالی بود مولود گران
بود و اگر جنوبی بود لاغر بود فصل دوم اگر طالع مولود سعد ان هیاکل و ساقط باشند و نحس باشد
نامقبول مولود واهی باشد و اگر کوکب در برج بهمی بود قوی تر باشد و مولود دیش
و جاهل فصل سوم چون در طالع دال بر نبوت قائم گردد اگر سفلیان قوی حال بود
و قمر نیک بقوت مولود دعوی نبوت در کودکی و جوانی کند و اگر آفتاب نیکو حال
و علویان معتوی او دعوی در سن وقوف کند و کهولیت یا در پیری و فضیلت او از
برلت دال باشد و پاکی و لباس و خوی او از زهره و طاعات و فرانه و عدل
او از مشتری و لشکر و نصرت او از مریخ و صنعت و دوکت و همت او از قمر و حکم و اندک
و صلابت و سیاست او از آفتاب و نکبت و شدت و ظلم او از زحل و قواعد و تدبیر
او از عطارد و سبب دولت او از علوم و حکم راس و ذنب است که گفته شده است
اما اگر قران در وقتی اتفاق افتد که نقل دوری بود و دوری یا فصل بفصل از ادوار دولت
آن مولود بکمال رسد و پیشتر از ابتدای عالم صیت او کیرد و حکم او در آن باشد
بسبب دلالت قران و سر آن دور یا فصل فصل چهارم اگر مولود را مشتری در طالع بود مولود
دین دار بود و با اعتقاد و عابد و امانت گذار و خوش صورت و اگر صاحب طالع بود
ناظر باشد حال قوی تر بود و قومی را پیشوا گردد و اگر مشتری مقبول بود خلاف مردم جنب
نماید و اگر راجع بود کم اعتقاد باشد و بی طاعت خاصه که عطارد ساقط بود مردم دار
نبود فصل پنجم اگر زهره در طالع بود مولود ملیس بود و پاکیزه و خوب روی و خوب
و دیدار خاصه که در برج طالع بود و در رغبت باشد بزنان و مناکحت و اگر مقبول نبود به زنان

پدید و غیبت نمایند و در دین اسلام بااعتقاد باشد و دواننده و موسیقی خاصه که در خانهای
خود باشد یا خانهای مشتری بود و اگر در خانهای زحل بود دواننده و موسیقی بود و زننده
ساز و در دلو قوی تر باشد خاصه که دلو خانه سیم باشم از فدر و کر[؟] المستقیم بود و
طلب فسق و فجور دارد و در خانهای مریخ غالب تر بود و بهزل و مزاح و بازی و طرب
و خوش صورت بود و در خانهای عطارد طلب کردن کهان کند و این معانی را در ... اخلاق
مشروح گفته ام و اگر صاحب طالع بدو ناظر بود کار قوی تر شود و مشهور گردد در کشش
خود و فصل یازدهم اگر عطارد در طالع بود مولود فصیح شود از برکت خاصه که مقبول بود
و اگر راجع باشد رای گردان بود و لیکن ثابت و وعده دهنده خاصه که در برج
منقلب بود و اگر در خانهای زحل بود مولود حکیم و منجم شود خاصه که زحل با او بود یا بدو
ناظر باشد و اگر عطارد در وبال بود مولود قال گوی بود و زراق و دانشمن[د]
و اگر عطارد در خانهای مشتری بود مولود عالم گردد و اعاکسان بدو رغبت
نمایند و حاجت باشد و خوش لهجه و اگر در خانهای مریخ بود مولود عوان
گردد و خاین و ظالم و اگر منحوس بود شقی شود و گاه من یا دزد و راهزن
و اگر مریخ با او بود و ناظر امیر لشکر شود و اگر در خانهای زهره بود مولود غزل
دوست دارد و دروغ گوید و در ثور قوی تر باشد و اگر زهره با او بود و یا
ناظر مقبول باشد و ظریف و خوش سخن بود و اگر عطارد راجع بود رای گردان
باشد و ستیزه و اگر در خانه خود بود خاصه سنبله مولود بزرگ قدر بود و وزیر
پادشاه و دبیر عالم و عاقل و مصنف در هر علمی که افتد صاحب رای بود و رسنده
بجز و ... بود استاد علمای دقیق و با تدبیر و ساکن باشد و اگر در جوزا بود خط
و بلاغت و فصاحت او بکمال رسد و تفاسیر و علوم دقیق بکند داند و در فلسفه و هندسه
مصنف ... و اگر در سرطان بود ذلیل و تنگ معاش او باشد و صاحب رای بود و
سیاست کننده و اگر راجع بود و معتدل باشد و به تدبیر و مردم آزار و ظالم اما اگر عطارد
از طالع ساقط و منحوس باشد مولود ذلیل گردد خاصه که در خانهای مریخ با شر[یر]

و زیادت کار علم و در این کتب ... گند دانکه ... و لیکن بسیار ... قو

و خداوند لهو و قوی ... و صنعت و کشتا وارد ... در علم ... و ... بود

در امور دنیوی و کار رسیدن ... و اگر ... ناظر بود و ... باشد ماهر ... و ... عالم ... و ... و ... بود و با غیرت و ... و از آفت ... با او بود ... عالم ... گردد و ملک و صاحب ... هم

یا زحل بود با عیبی در اعضاء او پدید آید پس اگر زحل منحوس بود با در خانه او عیب لنگی و
عیب آواز دو واب بود یا افتادن از جای و بیماری و اگر مشتری بود سبب عیب و لنگی
او از آماس‌ها بود و حرارت و رطوبت و اگر مریخ بود سبب لنگی و عیب او زخمها بود یا
آهن یا آتش و اگر عطارد از طالع ساقط بود یا در برج بهیمی و برج گنگ بود مولود
سخن نتواند گفت و در زبانش خللی باشد و اگر عقرب بود بدتر باشد و در سخن
گفتن آب از دهانش برجهد اما اگر قمر از شعاع آفتاب بیرون آید و عطارد بنوعی
و عطارد و زحل منحوس بود مولود سخن نگوید و اگر در برجهای گنگ بود بدتر باشد
و اگر قمر در طالع عقرب یا حوت و یا دلو و زحل منحوس بود و عطارد ساقط یا منحوس
زحل مولود در ماند بسخن گفتن اما اگر صاحب طالع در طالع بود در برج کوکب بود ناظر بطالع
مزاج مولود بر طبع و مزاج طالع باشد اما اگر کوکبی دیگر بود حکم همین است و لیکن ضعیف تر
باشد و هر کوکب که در طالع بود اگر راجع شد مولود رای گردان بود و نیز او
صواب نبود و اگر مستولی بطالع که ناظر بود بطالع راجع بود یا صاحب طالع راجع
شود حکم همین است خاصه که نحس بود اما بودن راس در طالع دلیل اجابت دعاهای
او بود اما بودن راس در طالع و طلب زهد و تقوی و طاعت و شناختن ذات
و صفات باری تعالی و کرامات فروشی و کفتن سخن غیبی خاصه که با سهم الغیب بود دلیل
صحت و سلامتی مولود بود اما حکم ذنب در طالع خلاف این باشد و مولود بیمار
بود و زرد چهره و با عیب و بد زبان و هذیان گوی و دروغ زن و بر اعضاء او بیاید
بر چشم او خللی باشد فصل هفتم در احکام خانه دوم از طالع سش انبار
در احکام کلیات او دلیل او بمعنی خانه است و مشتولی بر دی و سهم المال و سهم السعاده
و صاحب هر دو و مشتری بود کوکبی که دارد بود و ارباب مثلثات او بیش اگر این دلیل
با مشتری او قوی حال بود و از نحس دور و بهم که ناظر بطالع و صاحب طالع ناظر مولود
توانگر بود و فراخ معیشت و باریاحیت و راحت خاصه که دلیل در اوتاد و تیره
و دلیل اوتاد دوازده حال و معاش که خودداری یابد و یاری گران مطیع او باشند و در

صاحب حر

و سهم ... و زحل ... و قمر و زهره ...

بودن مشتری درین خانه مولود کریم بوده تواناگری دعوا با کی خورده و مال حلال حاصل
آرد و کرم او بجای خود بود و دوست باشد و اگر مشتری با سهم السعاده بود مال فزونتر
باشد و اگر مشتری بود ناظر بود و مقبول باشد بسی مال از پادشاه و بزرگان حاصل
آید و خوراننده و خورنده باشد و اگر میان مشتری و صاحب طالع یا صاحب این
خانه نظر مودت بود توانگری شود بی رنج و دشواری و اگر نظر عداوت بود توانگری
شود برنج و سختی و خواری در عاقبت مال او تلف شود و اگر مشتری که او کوکب مشتری ناظر
باشد مال او از هر نوع حاصل آید و اگر عطارد با مشتری ناظر باشد کسب او از بازرگانی
بود یا دبیری یا نیابت و وکالت و اگر مریخ بود ناظر بود از امارت و عمل بود و
اکتساب و اگر نظر عداوت بود و مریخ و مشتری هر دو منحوس و نامقبول مال او
از دزدی بود و خیانت در صورت امانت درنجم بودن مریخ درین خانه مولود کم
آبروی مردم و ناپسندیده کند آنچه کند و اگر میان او و صاحب طالع یا صاحب این
خانه نظر مودت بود مال او آسان بدست آید و اگر نظر عداوت بود کسب او از جهت
بود و اگر مریخ منحوس بود مال حرام بدست آید و زود تلف کند و اگر نحوست از امارت
بود یا از امرا و ترکان و لشکریان و اگر عطارد بد و ناظر بود قوی تر بود دیگر مال داد
که مال از دیوان بدست آرد یا از سلاح فروشی یا ساختن آلات حرب و یا مخالطت
همه چیزها و اگر زهره بد و ناظر بود مال آسان آید و کم شبهه باشد و اگر آفتاب
بد و ناظر بود از کمتر پادشاهان حاصل آید و باشد که دزد از و ببرد خاصه که
نظر نحس بود و اگر علو آبی بدیده نکرند مال از بزرگان بدست آرند و اگر سلطان
نکرند از خود دوستان بدست آرد درششم اگر آفتاب درین خانه بود ناظر
صاحب طالع مولود توانگر باشد و بزودی جمع آرد و کریم الروح و عالی همت و جنت
کوشش در کسب مال و فراخ روزی باشد و مال از حکومت بود یا کارهایی که بحکام
تعلق دارد یا معادن و اگر مقبول بود کار قوی تر باشد و با پادشاه یا بزرگان او را
داد گیرند و اگر میان او و صاحب این خانه نظر مودت باشد مال از جهت حاصل آید

معاونت او روز بروز بیفزاید و اگر احوال او و مال بر خلاف این باشد حکم بر عکس بود
اما سعادت این خانه و صاحب و مستولی او و سهم المال و صاحب وی دلیل بودن
مال باشد و سهم السعاده دلیل بسیاری و برخورداری بود و مشتری دلیل توانگری
بود یا مال و مال حلال بود و ارباب مثلثات دلیل اوقات توانگری بود و درویشی و اگر
حسب حال او باشد و بودن دلیل در اوتاد دلیل بسیاری مال بود و باقی ماندن او
در مال او و کمتر از وی و در زوال او دلیل فقر بود و در دو از دهم و ششم دلیل نقص
باشد درهفتم در حکم هر دو ماشاکر صاحب سوم در طالع بود مولود در اعمال و معاش
بی رنج و مشقت حاصل آید و اگر مقبول بود مال با او ماند و اگر نامقبول بود زود
از دست رود خاصه که راجع باشد و اگر در وبال یا هبوط بود مال از جهات بدست
آرد خوار و منفی و کار بر و تنگ و اگر برج ثابت باشد ممسک باشد و اگر دو جسدین
بود معامله کننده بود و کرم او که هر امانت بود و فرح یابد از وی حاجت کند و اگر
برج منقلب خرج با اسراف کند و تلف کننده باشد و اگر صاحب طالع در دوم بود
مولود پیوسته در طلب مال بود و کاسب باشد و مال معاش بدست رنج
حاصل کند و اگر میان صاحب طالع و صاحب این خانه نظر مودت بود مال و
معاش او با آسانی بدست آید و اگر نظر عداوت بود برنج و سختی و حیلت و
اگر کوکبی که در طالع یا صاحب طالع بود در برج کوکبی که در دوم مولود با این قوم
که در آن کوکب منسوب بود از وجه عام و از وجه خاص اگر کوکبی بگرد که در
عاشر بود مولود را مزد بود و مورث در توانگری و در رابع هند این بود
درهشتم در بودن زحل درین خانه مولود ممسک و بدخواه بود و کسب او از
کارها سخت باشد و دشوار و کند و بی رنج و نومید گردد و حاصل نیاید بوقتی که حاصل شده طامع بود و
بود اما نظر مودت صاحب طالع و صاحب این قسم و دیگر کواکب بزحل
در کسب مال آسانی در او آید و در یاری گران همچنین و حکم آن منحوس کواکب
باشد و اگر نظر عداوت بود حکم برنج و سختی بود و رسیدن رزق درنهم

و موثر خاصه که بدوست بود دیگر

واگر نظر عداوت بود توانگر شود اما بنجی واگر زحل بود ناظر بود مال او از ضمان داری بود
یا از سروری قومی واگر بهره و مدجال یونند مال او از زیادت ده بود یا دهقانی واگر
مشتری بود ناظر بود مال از امانت حاصل کند و تجارت داری واگر عطارد با وی بود مال از
مدرسی حاصل کند و معلمی و دبیری و نیابت و تجارت و شاعری واگر زهره با وی بود مال
از پیرایه سازی بدست آورد و عطر فروشی و خاتونان واگر قمر بود ناظر بود مال
از نیابت و رسول داری و رسالت و فرستادن کسان بتجارت و از کاروانسالاری
و مهتری و عوام اما بودن راس درین خانه دلیل توانگری و حلال خوردن بود اما رب
مثلثه اول این خانه دلیل توانگری مولود بود در اوایل عمر و قوت رب مثلثه
دوم دلیل توانگری بود در اواسط عمر و قوت رب مثلثه سیم دلیل توانگری بود
آخر عمر واگر میان این ارباب نظر باشد بمودت یا قوت بود از اول تا آخر
عمر و توانگر باشد واگر بر خلاف بود بر عکس باشد **فصل هشتم** در احکام
خانه سیم از طالع چهار انتار **فرماول** در احکام کلیات دلیلهای او همین
خانه است و صاحب او و مستولی بر وی و سهم الاخوة با و صاحب او و زحل و قمر
و زهره و آن کوکب که در وی بود و ارباب مثلثات او اگر این دلایل مسعود بود
تا بمثل ایشان دلیل کند بر سعادت احوال برادران و خواهران یا اقربا واگر
بهم دیگر ناظر باشند بنظر مودت دلیل سازکاری بود میان ایشان و اتفاق و محبت
و طلب کمکرد رسانیدن بمنافع و راحت بهم واگر دلایل در او تاد باشند دلیل
سعادت و کثرت برادران و خواهران اما اگر دلایل منحوس بود و میان ایشان
نظر عداوت دلیل رنج و مشقت ایشان بود و بودن خصومت در میان ایشان
واگر میان صاحب طالع و این دلایل نظر مودت بود مولود با این جماعت بمحبت بود
و قدم مولود بر ایشان مبارک بود واگر نظر عداوت بود حکم بر ضد این شد اما اگر
صاحب طالع یکی بر دیگری بود بمودت محبت بود با برادران و خواهران و در میان
میراث بود و نظر عداوت ضد این باشد واگر این دلایل در او تاد افتاده باشد

ثمره نداحوال نکوتر باشد و مولود
حرکت و انتقال بسیار کند و علم
مساحت و علم موسیقی بداند واگر
شمس بمعجزه ... [illegible]

و بر چهار دهد گر بعد و دلایل همچنین مولود برادران دیگر شوند واگر مونث بود خواهران
شوند **فصل دوم** در احکام جزویات بودن یکی از دو نحس بر مرکزان خانه یا نزدیک وی از
دلیل شقت خویشان بود خاصه که بد حال بود واگر خانه وبال یا هبوط او بود در تهمت و مشقت
زیادت تر باشد مناسب آن نحس و حکم ذنب همین باشد **فصل سیم** بودن مشتری درین
خانه دلیل سعادت خویشان بود و مبارک بودن قدم مولود برین قوم و بلند رسیدن
مولود واگر صاحب طالع مشتری باشد ناظر بود و حال قوی تر بود واگر قمر و زهره با مشتری ناظر
باشد یا زحل احوال خویشان بهتر و نیکوتر باشد **فصل چهارم** بودن عطارد
درین خانه دلیل رای و تدبیر خویشان کند و مولود از علم حکمت چیزی بیاموزد و
تجارت کند و معلم شود در خویشان اما بودن راس درین خانه دلیل کثرت برادران
و خواهران کند و صلاح حال ایشان و حکم ذنب بر خلاف این باشد اما حکم ارباب
مثلثات چنانست که گفته شده است هر کدام که قویتر بود احوال خویشان در آن
وقت نیکوتر باشد **فصل پنجم** در احکام کلیات او دلایل او همین خانه است
و صاحب او و مستولی او و سهم الآبا و صاحب وی و سهم الامهات و صاحب وی و آفتاب
و زحل و زهره و قمر و کوکبی که در وی بود و ارباب مثلثات وی پس اگر این دلایل
مسعود باشند تا بمثل ایشان و بعضی ناظر و از نحوس پاک دلیل سعادت احوال پدر
مولود باشد و مادر و سلامتی هر یک و توانگری و عز و جاه و تربیت یافتن مولود
از ایشان و سازگاری پدر با هم و شفقت بردن واگر دلایل در اوتاد بوند دلیل
زیادتی دولت و شهرت ایشان باشد خاصه که مقبول بوند و دلیل سعادت
و حصول املاک و مقامهای عالی و آبادانی و سعادت حال مولود در عواقب امور
واگر این دلایل بطالع یا بصاحب طالع ناظر بوند مولود مترحم بود با پدر و مادر و سعادت ایشان
بدو باز گردد و اگر با ایشان و ضیاع و عقار و خیرات بیابد واگر صاحب طالع بدین دلایل یا بدین
خانه ناظر بود بنظر مودت دلیل سعادت والدین بود از فعل مولود و مولود نیکوخواه
ایشان باشد واگر نظر عداوت بود باکراه در خدمت ایشان بود یا الطاعت نماند

و پیچ می کند و از ایشان تربیت نیابد و اگر دلایل از همه کم ساقط باشند
جدایی افتد مولود و اگر مریخ بر مرکز این خانه افتد و بد حال بود دلیل موت پدران
باشد اگر برج مذکر بود و اگر مونث بود دلیل موت مادران و حکم ذنب همین
باشد و اگر زحل بود دلیل مشقت ایشان بود و رنج و بیماریها و اگر مقبول بود دلیل
کشت و زرع و ثمرات نیکو باشد قسم دوم در احکام کواکب بودن مشتری
درین خانه دلیل عمارتها بود و ساختن مسجد و صومعه و دلیل توانگری مادران و پدران
و مبارک بود قدم مولود بدیشان و سعادت حال مولود از وی ایشان باشد و میراث
و خیرات املاک و نکویی عواقب امور و اگر صاحب طالع بود ناظر باشد آبادانی
میل خویش کند و موافقت بود میان مولود و پدران و اگر نظر عداوت بود دلیل
کم باشد و اگر مشتری مقبول باشد و آفتاب بد حال و زحل و همچنین دلیل باقی تن درستی
بود و طول عمر پدران و توانگری مر یک قسم سیم بودن آفتاب درین خانه
دلیل نعمت پدران بود و نیکی حال مولود و ساختن عمارتهای عالی و ماقع از املاک
و سعادت عواقب و اگر آفتاب مقبول بود و صاحب طالع بود ناظر بنظر قبول مولود
در مقام پادشاه و اکابر نشیند و چون این خانه سعد بود مولود هر چند بزرگتر
شود کار او قوی تر گردد قسم چهارم بودن زهره درین خانه دلیل فرح و
شادکامی پدر باشد خاصه که با آفتاب بود و دلیل سعادت باشد مولود از
پدران و مادران و اگر زهره و زحل درین خانه محترق شوند موت مادر و پدر بود
خاصه که قرینش با زحل بد حال بود و اگر زهره قوی حال بود مادر مولود را
حال نیکو گردد و اگر مریخ درین خانه محترق شود پدر مولود را آفت باشد
و املاک را از آتش حرق باشد و اگر صاحب طالع درین خانه منحوس بود
مولود بجای دیگر [illegible] بجا کام را اگر خانه وبال یا هبوط او بود منحوس و بسیار
قسم پنجم بودن عطارد درین خانه و زهره مقبول بود و ناظر مولود خانهای منقش
سازد و اگر قمر با وی بود جوی و حوض بیرون آرد خاصه که برج آبی بود دلیل

رای و تدبیر پدران و مادران باشد و بیشتر اندیشهای مولود در عاقبت کارها
باشد و بیع املاک و ساختن باغ و بستان و مدرسه و کاروانسرا خانه و اگر زحل ناظر بود
زاویه و خانقاه سازد و خانهای خراب آبادان کند و اگر زحل در خانه ششم بود
یا بد حال بود گورخانها سازد و در بزرگی عمارت جهد کند و خانهای حصین سازد
و اگر مشتری بد و ناظر بود بد حال باشد در مدرسه و مسجد ساکن شود و اگر مریخ بد و ناظر
بود در مطبخ و لشکرگاه و میان ترکان ساکن شود و یا جایی که آهن و آتش باشد
و یا جایی که آهن و اگر آفتاب با او بود در سرای امرا خانهای بزرگان ساکن شود
و اگر قمر بدو ناظر بود در باغها یا جایی که آب روان بود و پس ازین کواکب کدام
که قوی باشد او را بجایها نیکو بود و هر کدام که ضعیف باشد او را بجایها ستوده
رساند مناسب کواکب و دلایل دیگر و نظر مودت و عداوت همچنین مثلا اگر نظر
مشتری بود بمودت آنچه مدرسه گفتم سرای وزرا بود و جاهای عالی و خوش
و باقی را برین قیاس کند چون مستولیات هر یک در حال قوت و ضعف معلوم
اما اگر این برج خاکی بود مولود در عمارت و زراعت باشد و اگر برج آبی بود
حوض و کاریز سازد و اگر بادی بود قصرها و بادخانها سازد و اگر آتشی
بود حمام و دکان طباخی سازد و اگر صاحب رابع از رابع زایل بود مولود را
از وطن اصلی دور افتد و در شهری ساکن شود که بدان ربع منسوب بود
خاصه که مقبول بود و اگر در خانه سیم و نهم بود مولود سفر کند و کارش قوی تر
بود و در آن خانه ساکن شود که بدان کوکب تعلق دارد و موضع یعنی در رابع چهارم
و اگر صاحب طالع درین خانه بود مولود در وطن خود ساکن بود و اگر کوکب
مناسب قابل تدبیر کند و اگر مقبول بود درین خانه بجد خوشی اما بودن قمر
با عطارد درین خانه مولود را از مسکن بیرون برد و بولایت رساند که منسوب با
صاحب چهارم بود از جهات عالم از آنجا که صاحب طالع بود باید که جای بود که
صاحب نهم باشد الا آنجا که قابل تدبیر قمر با عطارد بود یعنی موضعی که منسوب بود

این کوکب از اقلیم و ناحیت و شهر و ارباع عالم و از این دلایل هر کدام که با قوت تر بود اثر آن غالب تر باشد خاصه در دولت و تربیت این کوکب و اگر هر یکی بجهتی نسبت بعطارد دارد مولود سفرهای بسیار کند از دور و نزدیک اما در اوایل کتاب گفته شد که از درجه طالع تا درجه عاشر دلیل ایام طفولیت است و از درجه عاشر تا درجه سابع دلیل ایام جوانی و از درجه سابع تا رابع دلیل ایام کهولیت و از درجه رابع تا طالع دلیل ایام پیری پس کدام ربع از این چهار ارباع که نیر در وی بود یا سعود احوال مولود در آن سن قوی تر بود از طبیعت آن کوکب و موضع او اما اگر شرایط سفر قایم باشد مولود در آن وقت سفر بیش کند در آن اقلیم و ناحیت و شهری که بدان کوکب منسوب بود و این اصل را معتبر دانند که در وی تجربه بسیار رفته است اما بودن راس و ذنب در این خانه دلیل گردش افلاک بود و صلاح حال پدر و مادر و دیدن سعادتی که بدین خانه تعلق دارد و ذنب بر خلاف این باشد اگر نظر صاحب طالع برب مثلثه اول بود دلیل تربیت یافتن مولود بود چه از پدر و مادر و اگر نظر عداوت بود حکم بر عکس بود و اگر نظر رب مثلثه ثانی بود این احوال در اوسط عمر بود و اگر رب مثلثه ثالث دارد در اواخر عمر بود باعتبار نظر و قوت نتیجه دوم در احکام خانه ی نهم از طالع بجهت اثمار فرزندان در احکام کلیات او دلایل او سیمین خانه است و صاحب او و کوکبی که در وی و سهم الاولاد و صاحب وی و آفتاب و زهره و قمر و ارباب مثلثات او و کوکبی که در وی بود پس اگر دلایل با مشتری از این قوی حال بود و همه بر نظر نظر مودت دلیل بودن فرزندان بود و اگر ذکور و اناث بود دلیل بسیاری بود و اقبال و جاه ایشان و اگر احوال دلایل ضد این شد حکم بر عکس بود و اگر این دلایل در بروج مذکر بود فرزندان پسر بود و در صفت خاصه دلیل قوی مذکر بود و اگر بر ضد این شد دختران بیشتر شوند اما اگر سهم الاولاد در حظوظ آفتاب بدو ناظر بود فرزندان بیشتر شوند و معتدل خاصه که در اوتاد

بود یا آفتاب مینی

بوند و اگر این حال با قمر باشد دختران باشند و با دولت هاس کواکب دیگر مثلین است از مذکر و مونث و سعد و نحس اما اگر خانه پنجم برج بسیار فرزند بود و آن مثلثات آبی است فرزند بسیار شود و اگر برج عقیم بود و آن اسد و سنبله است فرزند کم باشند اما موانع فرزند شمس است و مریخ و زحل و عطارد و ذنب پس بودن این دلایل در برج عقیم دلیل نقصان فرزند بود و اگر این دلایل با صاحب پنجم بنظر عداوت باشند در این خانه افتد فرزندان کم زیند اما زحل دلیل موت در فرزندان اگر مر حال بود و مریخ دلیل سقاط و قتل باشد و اگر آفتاب مر حال بود حکم او همانه باشد و اگر عطارد نحس باشد یکی از دو نحس فعل او بر طبع آن نحس باشد و ذنب دلیل بر زیان رفتن فرزند باشد و اگر این نحسان نظر عداوت بسهم الولد نگرند حکم بر همین باشد از طرف فرزندان و اگر میان دلایل مر و قر به نظر مودت بود یا تممه نگر ساقط بود دلایل نحس باشد اما بوشیش صاحب پنجم مستم بالکوکبی که در وی بود دلیل بودن فرزند باشد از جفت و اگر صاحب ششم نگرد دلیل بودن فرزند بود از کنیزک یا خدمتگار مرد دوم در احکام عورتیات اگر یکی از زهره و مریخ با صاحب پنجم نگرد یا در این خانه باشد یا صاحب طالع ممازجت کند فرزند از معشوق بود خاصه که از این دلایل یکی صاحب یازدهم بود یا صاحب یازدهم در این دلایل ناظر باشد یا در این خانه و اگر دلایل فرزند میان طالع و عاشر بود مولود را فرزند در خردکی شود و اگر میان سابع و عاشر بود فرزند در کهولت شود و اگر در میان رابع بود و طالع فرزند در پیری شود و درست که پسر و دختر را هم از ارباع استدلال کرده از بروج و دلایل و کواکب نموه سیوم در طرب و عشق بازی اگر زهره در این خانه باشد یا ناظر به و با صاحب او مولود بسیار طرب باشد و با قوم و مازنی و منزل و مازمت و قراح گیرد و عاشق و بازی عاشق کند و دلیر بود نموه چهارم اگر علویان در این خانه بوند یا با طرید و با صاحب این خانه طرب با بزرگان کنند در سن پیری و اگر سفلیان بوند طرب با فرو مایگان کنند در جوانی و اگر بعضی علویان و بعضی سفلیان بوند از جوانی تا پیری در طرب بود

[illegible]

گر زهره درین خانه بود یا ناظر بدین دلایل **بر پنجم** اگر مشتری درین خانه بود یا
ناظر بود یا صاحب او مولود با علما و اهل دین دوستی دارد و اگر این خانه از جایهای
زحل باشد با مشایخ و درویشان عشرت کند و سماع و رقص دوست دارد و نظر بازی
باشد و سوگند خورد **بر ششم** نظر صاحب یازدهم بصاحب طالع دلیل عشق بازی
بود خاصه که نظر قبول باشد و تمتع نیکو یابد و اگر زهره درین خانه بود قوی تر بود
و خوش تر باشد و اگر صاحب این خانه بود بصاحب طالع دهد کسان بر مولود عاشق
شوند و تمتع رسانند مگر که **بر هفتم** بودن قمر درین خانه دلیل رسالت کند و اگر
مشتری بگرد توسط کار کند میان مردم براستی و اگر عطارد در میان باشد
دلالی و خط نویسی و معاملها و اگر قمر و زهره درین خانه بد حال بوند تا بدین خانه
ناظر بوند و نقل از صاحب طالع بکواکب دیگر کنند یا جمع نور کنند مولود قیادت
کند و حکم عطارد همچنین باشد و قوی تر خاصه که نحس بود **بر هشتم** حکم ارباب مثلثات
این خانه از سی کواکب افتاده باشد در مدلول زیاده کند و اثر او در بیت
او ظاهر تر باشد اما بودن راس درین بیت دلیل کثرت اولاد کند و مدلولات
دیگر و حکم ذنب خلاف این بود و بدی حال عاشق و اولاد و در رسالت خیانت بود
فصل سی و دوم در احکام بیت سادس پنج احکام **بر اول** در احکام کلالت اول
او ممر خانه و صاحب و مستولی وی و سهم مرض و ارباب مثلثات او پس اگر این
دلایل بیشتر ایشان مسعود باشند و قوی حال و بنظر ناظر نحسان ساقط دلیل صحت
و سلامتی مولود باشد و باک از عیبها اگر نحس و بد حال بوند حکم بر ضد باشد
اما گر این دلایل بزحل نحس باشد بیماری از طبیعت زحل بود از آنچه بدو منسوبست و گر
مریخ نحس بود بیماری از منسوبات مریخ باشد و اگر این دلایل بموضعی بد حال بوند
بیماری یا عیب در آن عضو ظاهر شود که بدان برج منسوبست مثلا اگر دلایل در
حمل بوند یا در طالع اثر آن در سر و روی و اطراف او باشد برج دیگر همچنین است
و اگر دلایل بیماری در برج آتشی بود سبب علت گرمی و خشکی شود و آنچه از ماده صفرا

و صاحب وی ... و آن کوکب که درین خانه بود صح

صفرا تولد کند و اگر در برج خاکی بود از سردی و خشکی بود و ماده سودا

و در رد

بود و در برج بادی از گرمی و تری و ماده خون بود و در برج آبی از سردی و تری بود و ماده
بلغم و اعتبار کنند مزاج دلایل را با مزاج برج و وقت امتزاج در موافقت و مخالفت اما اگر صاحب
طالع درین بیت باشد مولود خود سبب رنج خود شود خاصه که طالع ثور یا عقرب بود و اگر صاحب
این بیت در طالع باشد مولود بیشتر تن درست باشد و در پرهیز و نگاه داشت خود بود و اگر
میان این دو صاحب نظر مودت بود دلیل سلامتی مولود بود و اگر نظر عداوت بود مولود
بیمارناک بود از سبب بسیار پرهیز خود را بیمار کند و در زحمت و رنج باشد و اگر قمر در موضع
نحس بود مولود بیمارناک بود خاصه که در طالع یا درین خانه بود و اگر نظر آفتاب بنظر سعدان
بود مولود پیوسته سلامت باشد **بر دوم** در حکم آفات بودن نحسان درین بیت
مولود را بیماری بود و عیب دار باشد از طبیعت آن نحس و اگر سعدان بوند تندرست باشد
پیوسته و بی عیب و اگر سعد در نظر مودت نحسی افتد مولود را بیماری بود اما منفعت باشد
و حکم رنج بود و اگر نظر عداوت بود بیماری او هم منفعت بود و عیب پیدا شد **بر سوم**
اگر آفتاب درین بیت بود یا کواکب تحت الشعاع و در حد طلوع او مولود نابینا شود و اگر در احتراق
یکی از دو نحس شد حکم همین بود اما آنجا سبب درد چشم او از خشکی دماغ بود و فرو رستن
و فرود آمدن آب سیاه و کوفته یافتن از چیزی قوی و اگر مریخ محترق شود فساد چشم
از آهن یا آتش بود و رسیدن زخم یا که دو دارد یا تیر اما اگر آفتاب درین بیت
منکسف شود بیم نابینا شدن باشد خاصه در عقده ذنب و اگر شمس در ذنب
باشد و کسوف ... شدن رکها و آب در چشم پدید آید و اگر شمس با راس باشد رکها بود
کم زیان و حکم قمر در سر دو عقده همین بود اما کمتر از آفتاب اما اگر قمر بقران زحل بود مولود را
چشم آب آورد و اگر در آن وقت قمر ناقص النور بود نقصان بصر پدید آید چون
سبل و ... و جرب و ... و مانند این و محتاج شود بدست کاری و آهن چشم
بودن و اگر قمر مع ذنب و مریخ با او ناظر بود زخم رسد بر چشم او و با طول کردن نظر
افتد یا نحوس ... بمودت آب در چشم پدید آید یعنی احول شود خاصه که در برج معوج
الطلوع بود و طالع برج معوج الطلوع بود و آن از اول جدی است تا اول سرطان

باشد و دارو ها ... اگر زحل
محترق باشد فساد چشم ...

یا سپیدی در چشم یا پرده و اگر
بقران مریخ بود رکهای سرخ
پدید آید ...

و اگر نظر آفتاب یا نحوس بعداوت باشد دلیل نقصان بصر باشد چنانکه با چشم
تنگ نکند چیزی را نکو نه بیند و اگر این دلائل بر حال بوند و زیاده ترود
در بصر خاصه در چشم راست و اگر این احوال قمر را بود نقصان در چشم چپ باشد

در دهم اگر صاحب طالع درین بیت بود مولود خود را در خدمت اندازد یا
بنده یا اسیر شود و اگر مقتول بود بسعادتها رسد و الا بر (؟) کشد بلی که مریخ
نحس شود اسیر کرده اگر بر زحل نحس کرده در بندگی افتد اما اگر این بیت بهیچ بود
مولود کله بانی کند و اگر این بیت از خانهای عطارد بود یا عطارد درین خانها
بود باشد و نحس بود مریخ مولود چهارپای کند و اگر برج آتشی بود و صاحب طالع زحل
در وی و عطارد و مشتری ناظر بدین بیت و این بیت یکی از خانهای عطارد و مریخ
مولود طبیب شود خاصه که یکی از این دلائل صاحب عاشر بود یا صاحب عاشر جمع
دلائل ناظر بود و باشد که دست کار یا جراح یا حجام شود اما اگر درین وقت
نیرین با همدیگر ناظر باشند از خانها و زهره یا عطارد یا زهره و عطارد با هم
بوند و قمر ناظر خاصه که زهره صاحب بیت نجم یا یازدهم یا دهم بود یا عطارد
یا قمر حسن بود مولود دکان کرد و دسر مهمات [؟] و یا باشد که عطرها آمیزد
یا مشاطه بود در ششم در احوال بندگان و مت طالع و صاحب طالع و نظر صاحب
ششم بدو بمودت و قوت بهم بندگان و صاحب او دلیل بودن بندگان
باشد و اگر آن قوت از خانهای نحسان بود بندگان او کار کن و رنج کش باشند
و اگر سعدان بود بندگان او یا عاق باشند و مشفق و از ایشان خیر حاصل آید
دلیل بندگان سیاه زحل است و بندگان ترک مریخ و بندگان سفید زهره
و عطارد و اگر دلائل بندگان عطارد و زهره و قمر بوند غلام و کنیزک [؟] و جوان و نغز
و خوب صورت و سفید پوست خاصه که مشرقی بوند و اگر خانه ششم از خانهای
عطارد بود یا زهره کارفرمای تر باشد و از بیع و شری ایشان خیر حاصل آید خاصه
که یکی از این دلائل صاحب ثانی باشد یا صاحب ثانی نظر دارد و مودت [؟] حکم شود

و اگر مردم بود آینه فرا گیرد

عطاری

نرسیمن شد و اگر دلائل بندگان با مشتری در او تا د بوند عاقل و آنا و بندگانش بسیار بوند
و معروف گردند و در نزد ملوک فرا نزدیک بوند و اگر دلائل بندگان در بروج مذکر بوند و بروج
مذکر غلامان باشند خاصه که ششم برج مذکر بود و اگر در ربع مونث و برج مونث بوند کنیزکان
دارد خاصه که برج ششم ذوجسدین بشد باید دلائل در برج ذوجسدین باشند اما اگر مریخ و زحل
دلیل بندگان بوند و با طالع عداوت کنند یا دلائل بندگان بعداوت نگرند بندگان مولود
در رنج کوی و خیانت کنند و یا بشند و اگر بمودت نگرند بندگان او فرمانبردار بوند و خوش
طبع و دلیل کثرت بندگان او آن بود که است دو نظر دلائل با هم خاصه بمودت پس اگر این دلائل در خانهای
مریخ بوند و ناظر زحل خاصه از مقابله دلیل بودن شاه ماه بود و اگر دلائل در خانهای
زحل بوند و در نظر مریخ حکم همین باشد و اگر دلائل مریخ و مریخ بر حال بود حکم همین باشد اگر
دلائل در خانهای عطارد باشند و با قمر بوند و مریخ یا زحل ناظر بمودت حکم همین باشد و دلیل
غلامان ست آموز بود خاصه که از دلائل یکی صاحب سعد بود و حکم خود منکار این است
اما اگر آفتاب و اسد دلیل بندگان بوند بندگان گردن کش افتند و یا کیزه و یا باشد
که اصل ایشان بزرگ بود یا باشد که بر مالک خود حاکم گردند و حکم ارباب مثلثات
همین باشد که گفتیم و بودن راس درین خانه دلیل تندرستی و افزونی بندگان بود و دلیل
دلیل بیماری سیت و بودن ریشها و لاغری و دزدی و عیبها و ریختن موی و چیزها اندازنواع صرع
و کر نحس و با نقاد و من بینه و فقه منکار سعد و دوازدهم در احکامات سابع هفت ما ثار نوازن
در احکام کلیات این دلائل او و همین اسوفاته است و صاحب مستولی او و سهم تزویج و صاحب
وی و زهره و قمر و ارباب مثلثات و کوکبی درین خانه باشد اما در طالع زنان افتاب
و زحل دلیل باشند بجای زهره و قمر و سهم تزویج از مرده و صاحب سهم پس اگر این دلائل
حوری حال باشند و بهمدیگر ناظر میان این دلائل و دلائل طالع نظر باشد بمودت دلیل باقی
سعادت بود از مناکحت و زحوزاری بودن موافقت و خوش عیشی و اگر دلائل در
اوتاد باشند قوی تر بود و مدت صحبت بیشتر بود و دلیل کثرت نکاح بود خاصه با کسان
معروف و از جمله اکابر خاصه که دلائل در حظوظ خود باشند یا رونده بنظر او زنان مولود

و اگر بعضی مذکر و بعضی در مونث بوند از هر دو نوع بندگان دارد

رغبت کند و اگر دلایل آمیخته بود بدلایل مقیم یاران و دلایل پیوسته باشند مولود
بر زنان مایل بود و بنظرهای سعود موافقت باشد در میان ایشان و بنظرهای عداوت مخالفت بود
و اگر دلایل زن در طالع مرد افتد زنان مطیع و زیر دست او بوند و اگر دلایل مرد در
هفتم افتد مرد منقاد و مطیع زنان باشد و در خصومت حاکم عمل باشد فرع دوم در
حکم خوبرویی اگر زحل درین خانه باشد مولود زن پیر کند خاصه که در برج افتاده شده
و مغربی بود و زن نیز زشت صورت باشد و اگر مشتری بود مولود زن میانه سال
خواهد خاصه که در میان برج بود و عفیفه باشد و شیرین صورت و اگر مریخ بود زن
بی شرم خواهد و کم ستر یا بدرک باشد و مجوف صورت و اگر در اول برج بود
یا مغربی بود زن بر بود و اگر زهره درین خانه بود زن صورت جوان خواهد
خاصه که در اول برج بود و خوب صورت بود و لطیف طبع و خوش حرکات و اگر عطارد
بود زن با فرهنگ خواهد بود و که با تو زیرک و سخن گو و دانا و اگر آفتاب بود زن
سرکش افتد و حاکم و متکبر و مسلط یا متعلق بزرگان یا از جمله معروف و [illegible] صورت
باشد و اگر قمر باشد زن از عوام التماس کند و اما اگر دلایل زن در رجال خوب صورت
باشد زنان خوب صورت خواهد خاصه که [illegible] زهره و آفتاب کوکب که دلیل زن
باشد چون مشتری مرد ناظر بود و صالحه و عفیفه بود و اگر مریخ ناظر بود بی شرم و بی
ستر باشد و یکی کواکب دیگر چنین باید است اما اگر دلایل زن در خطوط حدود
زن از جمله بزرگان شده و در اوتاد از معروفان و در مایل الاوتاد از قوم
متوسط الحال و در زایل از مردم کم نام و مجهول باشد فرع سیم اگر دلیل او تاد
بود بسیار زن کند خاصه که برج هفتم ذو جسدین بود و در زایل زن اندک خواهد
یا نخواهد خاصه که برج ثابت باشد اما اگر دلایل در اواسط برج بود زن اندک خواهد
و اگر در اوایل برج زن بسیار کند اما اگر در بیت کواکب جمع آمده باشد زن بسیار
خواهد و اگر صاحب مستولی این بیت یا کواکبی که در بیت بوده بسیار کواکب ناظر باشد
زن بسیار کند و حکم شرکت همین باشد فرع چهارم اگر صاحب هفتم محترق بود زن مولود

طالع

مثل سنبله و جوزا و سنبله [illegible] و نیمه اول قوس و نیمه ثور

بلم

بمیرد یا بیمار ناک بود و اگر راجع بود جدایی کند و بی وفایی و اگر در مقام اول برقرار کند
و اگر چه بخواهان باشد خاصه که بصاحب طالع ناظر بود و اگر بنظر عداوت بود دشمن گردد
بر شوهر او و اگر محترق شود جدایی کند و حکم دلیل مرد همین باشد فرع پنجم اگر سعدی درین خانه
بود و با اول برج و شرقی باشد از لحاظ مالک زن او خود سال افتد بی عیب خاصه
که آن زهره بود و خوش صورت باشد و اگر بجای سعدی نحس باشد حکم برعکس افتد
خاصه که آن مریخ بود اما اگر صاحب هفتم در مقام ثانی بود و از کوکبی منقول منصرف شود و
بصاحب طالع متصل شود زن را شوهر دیگر بوده باشد پس اگر کوکب سعد بوده باشد
و [illegible] مرد خواهد دوست [illegible] سعد باشد زن هوا از هر دو شوهر یکی باید و اگر هر دو
نحس باشند حکم از عکس افتد و اگر یکی نحس و یکی سعد بود حکم رجحان کند فرع ششم
اگر میان صاحب طالع و زهره نظر باشد و زهره در هفتم یا نجم بود و مریخ از زن
میان افتاده بود خاصه که در طالع باشد مولود بس شهوت بود و مولع بزنان
و عشق بازی بود باشد که زن مطرب خواهد و اگر احوال زن را باشد
حکم همان بود و اگر برج هفتم سهمی بود و صاحب طالع در وی مولود [illegible]
جمع آید و اگر بجای زهره عطارد بود مولود زن در زمین [illegible] بر که [illegible]
از آن طرف زمان رفته باشد فرع هفتم اگر زهره درین خانه با زحل بود
یا زحل ناظر باشد حکم همان بود و اگر مریخ بود بدتر باشد و فاحشه [illegible] زن
در وام دلیل باشد فرع هشتم اگر صاحب هفتم در ششم و یا در دوازدهم جهت
او عیب دار بود یا بنده زاده و غریب باشد یا کنیز سیله خاصه که آن خانهای
زحل بود یا مریخ یا عطارد و [illegible] باشد فرع نهم اگر صاحب هفتم در نهم باید
بود جهت مولود غریب باشد و اگر صاحب نهم در هفتم بود و بصاحب هفتم ناظر بود
یا کوکبی که در هفتم باشد مولود در غربت زن خواهد و اگر هفتم برج منقلب بود
زن او متحرک بود و حکم ثابت فرع دهم اگر صاحب هفتم یا کوکبی که در هفتم
بصاحب سهم ناظر بود و صاحب سهم بطالع یا صاحب طالع ناظر بود مولود زن از

بود مرد شوهر را نخواهد بل
و اگر در مقام ثانی بود [illegible]

و این بد خواهد پوست

یا صاحب هفتم در برج سهمی بود [illegible]

خوش شان کند با خویشان او پیوند دهند فصل یازدهم اگر صاحب هشتم صاحب
هفتم یا صاحب طالع را به جمع کند مولود را از بزرگان زن دهند یا کارها نکاح
او سازند فصل دوازدهم این حکمها در مردان و زنان یکی باشد اما اگر احکام طالع زن
سهم تزویج بیرون آید از درجه شمس و از طالع عکس کنند و دلیلهای جفت او آفتاب و زحل
باشد احکام همین شد فصل سیزدهم اگر قمر در طالع مردان میان اجتماع و استقبال افتاده
بود مولود در جوانی زن کند و اگر میان استقبال و اجتماع بود در پیری زن کند و
در طالع زنان اگر آفتاب بالای زمین بود در جوانی شوهر کند و اگر در زیر زمین
بود در پیری شوهر کند فصل چهاردهم اگر صاحب هفتم سعد بود یا کوکبی که در وی باشد و
صاحب طالع از وی منصرف شود و بسعدی متصل گردد مولود زن اول بگذارد
و دیگری خواهد و هر دو نیکو باشند و اگر بنحسی متصل شود زن دوم بد افتد و اگر
صاحب هفتم نحس شود و صاحب طالع که از وی منصرف شود از بد خلاصی یابد
و به نیک در افتد و این اتصالات و انصرافات مودت و عداوت اثر کند اما
دلایل حالات پیری و جوانی را اعتبار کنند اما جمع المتقدمین در متقدم دلیل بسیار
خواستن بود و در طالع زنان حکم همین باشد خاصه که دلایل در بروج بسیار نکاح
افتاده بود فصل پانزدهم اگر دلایل جوانی زنان و دلایل مردان بود و دلیلهای
مردان فوق الارض باشند مولود در پیری زن جوان کند و اگر دلایل تحت الارض
باشند مولود در پیری زن جوان کند خاصه که دلایل قوی تر بود و زحل افتاده بود
و در اول برج و دلیل زن زهره باشد و او نیز در اول برج و او بعد کره ناظر بود
قیاس طالع زن همین شد فصل شانزدهم در احکام مثلثات اگر رب مثلثه اول
نیکو افتاده بود احوال مولود از زنان در اول عمر نیکو شد و اگر رب ثانی
نیکو افتاد و لیکن شود در میانه عمر نیکوتر باشد و اگر رب ثالث نیکو حال شد در آخر
عمر نیکوتر بود اگر رب [illegible] و حکم نحوست را همین قیاس است فصل هفدهم اگر صاحب
هفتم و مستولی خانه هفتم با صاحب و مستولی طالع ناظر باشد مودت مولود در [illegible] خصومت

بسیار

بسیار افتد خاصه که سعدان دلیل ایشان باشد پس هر کدام از این دلیل که در
حظوظ خود بود از طرف او دلیل تر بود و اگر دلایل هفتم در طالع بود یا در دهم
طالع خصمان با مال یاران خصمان بدست مولود افتد و مال و یاران او اما اگر طرف
که سعدان بوند یا ناظر باشد صلح از آن روی بود و حکم زن با شوهر همین باشد
اما بودن راس در این خانه دلیل کثرت زنان بود و عفت ایشان و اگر ذنب
بود دلیل قلت زنان بود و فتنه کردن و بلا دیدن از ایشان و ظلم و بی لشکرها
همین شد اما طول طرف برج و سعدان و کواکب سعد را بود خاصه در برج فصل هژدهم
در احکام بیت ثامن [illegible] فصل اول در احکام کلیات ادله دلایل او همین خانه است
و صاحب و مستولی او و قاسم نیّر بر مرکز غارب و کوکبی که در این بیت باشد
اگر این دلایل با شتراک ایشان نیکو حال باشند و سعد یا ناظر باشند و از نحوس خالی
مرگ او طبیعی است یعنی تمام عطیه کدخداه خود رسد و مولود به بستر در امن
و راحت و فراغت بود و بی نکبت زندگانی کند و این دلایل منحوس باشند
موت از طبیعت آن نحس حادث شود پس اگر آن نحس زحل بود موت از بیماریهای
خونی بود و قتل و آنچه برج منسوب است و اگر از آفتاب منحوس شود موت از آن
بیماریها بود که با آفتاب منسوب است و از پادشاه اما علتها در آن عضو باشد که
بروج و کواکب منسوب است چنانکه شرح داده ام اما اگر [illegible] نحوس شد
خاصه که در موضع نحس باشد مرگ مولود در صورت ناستوده باشد و اگر سعد این بود
در صورت ستوده بود فصل دوم در احکام خرابات اتصال صاحب هشتم بر مرکز هفتم
یا در مرکز غارب یا در درجه هشتم دلیل موت باشد از جاه و وارث یا از آتش
یا از گرما یا سموم و مانند این یا از غضب ملوک خاصه که برج آتشی بود فصل سیم اگر صاحب
طالع نحوس برج با صاحب ثامن و سعدان ساقط از ایشان از این خانه دلیل موت
باشد یا من یا با آتش خاصه که برج آتشی باشد فصل چهارم اگر صاحب طالع در هشتم
یا صاحب هشتم نحس شود و سعدان ساقط باشد مولود بدست خصمان هلاک شود از جهت طبیعت

و اگر [illegible] خصمان افتد حر

و سهم الموت [illegible] مستولی او حر

دراز کشیدن [illegible] تنگی [illegible] حر

طبیعت آن کوکب نحس و آن برج **نوع پنجم** مریخ چون بر راس الغول رسد و کسر
درجه طالع هیلاج یا کدخداه قاطعی رسیده باشد خاصه بر راس الغول و این بیت
طالع یا دوم طالع بود و سعدان ساقط بود مولود را بکشند و اگر در این وقت زحل بر
مرکز عاشر شده با [illegible] منحوس خاصه بطریق موت او از دار باشد و اگر زحل در رابع
بود مقابله آفتاب و طالع خاکی بود موت او از زیر ماندن دیوار و خانه بود و اگر
برج آبی بود او در آب افتادن موت رسد و اگر برج بادی بود از آویخته کردن و
گرفتن حلق او بود و اگر زحل در وبال بود و با مریخ بنظر عداوت باشد از [illegible]
موت رسد و اگر برج آتشی بود موت او از آتش بود اما اگر این اسباب حاصل
شود و سعدی در آن طالع بود مادر تا من با تسیر او تا [illegible] دلیل عمر [illegible]
سعدان رسیده بود و طالع تحویل سال و برج انتها سعد بود از این اسباب بیرون
آید از [illegible] **نوع ششم** اگر صاحب طالع دهم منحوس باشد بمریخ و مریخ در طالع
مادر تا من بد حال مولود در بیابان [illegible] هلاک شود خاصه که برج [illegible] رسد یا
[illegible] شد **نوع هفتم** اگر قمر در دهم باشد و زحل در چهارم و عطارد در هفتم منحوس
بمریخ و صاحب طالع نحس شده مولود به جهت [illegible] هلاک شود و [illegible] حکومت حاکم
که زحل در وبال و هبوط باشد مادر خانه غریب **نوع هشتم** اگر طالع حمل باشد
و مریخ در سرطان و قمر در عقرب و زحل در طالع مولود خود را بدست [illegible] هلاک [illegible]
تا خود را بکشد و اگر مریخ در عقرب بود [illegible] و زحل در سرطان و آفتاب در میزان
مولود را در غربت بکشند و اگر مریخ در میزان بود بدست خصمان گرفتار شود و اگر
مریخ در میزان تحت الشعاع بود مادر عقرب مولود کشته شود بدان شرایط که گفته شد
نوع نهم اگر طالع میزان بود و زهره در مرکز عاشر [illegible] محترق شود و زحل در ششم و
مریخ در [illegible] مولود خود را هلاک کند بسبب زنان و شهوت و [illegible]
و اگر زهره در عقرب طالع حمل را مریخ در ثور باشد و سعدان ساقط بوند و
طالع میزان و مریخ در ثور باشد و سعدان ساقط در طالع حمل و از زحل در طالع مولود [illegible]

ساقط بوند و طالع میزان و مریخ [illegible]

بمریخ منحوس و صاحب طالع

هلاک شود **نوع دهم** اگر خانه چهارم هبوط صاحب ششم بود و او در آن بیت زحل
منحوس و صاحب طالع محترق یا نحس شود موت مولود در زندان بود و چون اگر
این بیت چهارم وبال صاحب ششم بود و او مریخ منحوس و صاحب طالع زحل منحوس
و قمر صاحب طالع ناظر بعداوت با صاحب [illegible] موت مولود از سکته باشد اما
دلایل موت از درجه [illegible] رسیدن تسیرات هیلاج است و کدخداه و اوتاد رابع
بموضع مخوف در صورت طالع از اصل و فروع و کواکب ثابته که طالع از در اصل [illegible]
[illegible] شد **نوع یازدهم** اگر نحس در دوم بود و بد حال باشد و منحوس نحس دیگر و عطارد
سهم او نحس منحوس بود خاصه که برج دوم خاکی یا آبی بود و خانه ششم و صاحب او به
حال موت مولود از دزد باشد خاصه که طالع حمل بود یا میزان و اگر سعدی در دوم
با ششم ناظر باشد دفع مضرت کند خاصه اگر مشتری بود یا آفتاب خاصه بنظر مودت
نوع دوازدهم در مکروهات در مقدمه رفته است که اگر سعدی بمواضع خوف مستولی
شود مکروه [illegible] رسد که توقع آن باشد و اگر نحسی مستولی شود از کسان
مکروه رسد که توقع آن باشد و اگر نحس مستولی شود از کسانی مکروه رسد که توقع
باشد چون این خانه جهت عمر و کمیت [illegible] و هر کوکب که در این خانه باشد از
[illegible] رساند [illegible] مثلا اگر صاحب هفتم در این بیت بود [illegible]
و مکروه از جهت [illegible] رسد و اگر صاحب یازدهم در این بیت بود مکروه از
دوستان رسد و [illegible] رسد مناسب طبع آن کوکب رسد و آن برج و اگر کوکبی
دیگر ناظر بود [illegible] از آن کوکب و موضع [illegible] رسد نحس نظر و سعادت و نحوست
و قبول و رد را اعتبار کنند **نوع سیزدهم** در احکام میراث و مال [illegible] برج [illegible]
از جهت [illegible] و شرکا و بیت المال آن موضع که [illegible]
دارد پس اگر صاحب [illegible] مستولی او در دوم طالع بود [illegible] صاحب دوم
مولود از زنان و شرکا و خصمان [illegible] اگر صاحب [illegible] طالع [illegible]
[illegible] میراث [illegible] از طرف پدران و مادران [illegible]

مکروهات

بانی و ... از فرزند میراث یابد و اگر از ... صاحب رابع نگرد میراث از جهت [illegible]
با خصم قیاس برج و ... است پس اگر نظرهای سعد بود به آسانی رسد و اگر نحس بود به دشواری
رسد اما اجناس میراث از جوهر بروج طلبد اگر دلیل در بروج آتشی شد میراث از
انواع معادن بود و اگر در بروج خاکی از انواع حالی و ضیاع و عقار و اگر در بادی بود
از نوع برده و حیوان بود و اگر در بروج آبی بود از انواع [illegible]
و آب [illegible] اما اگر در برج بهیمی بود از نوع بهایم و [illegible] بروج [illegible] که
ماه [illegible] با بروج امتزاج دهند و حکم اجناس از آن میان بیرون آرند
اما [illegible] دلیل [illegible] بود کثرت میراث و [illegible] میراث [illegible] و ذهاب
آن بود **فصل چهارم** در احکام بیت تاسع یازده شمار **نوع اول** در احکام اوّل
او همین خانه است و صاحب [illegible] و صاحب [illegible] و عطارد و قمر
[illegible] اسباب [illegible] او [illegible] که در بیت بود پس اگر این دلایل قوی حال
بوند و سعد [illegible] دلیل کند بر سفرهای نیکو و با نفع و بسیار [illegible] بود بعلم و
آموختن علوم و پاکی مذهب و اعتقاد [illegible] دین [illegible] خوابها [illegible]
[illegible] علم و عمل [illegible] و اگر احوال دلایل بر خلاف این بود حکم او بر عکس باشد
و اگر صاحب این بیت در این بیت بود مولود سفر بسیار کند [illegible]
و اگر سعدی [illegible] بسیار [illegible] از سفر و اگر در طالع بود حکم همین
و آموختن علم [illegible] آسان بود و رغبت تمام بتحصیل علوم [illegible] باشد که علوم او
اغلب در سفر حاصل آید [illegible] علم و مذهب شهرت تمام یابد اما اگر صاحب
طالع در این بیت باشد مولود سفر بسیار کند [illegible]
تحصیل علوم [illegible] و اگر [illegible] بود [illegible] باشد و اگر [illegible] بود
سفر دوست دارد [illegible] و اگر سعدی بود [illegible] سفر [illegible] کند
و نفع [illegible] باشد [illegible] اما اگر نحس [illegible] بود [illegible]
از نوع ضعف [illegible] اما اگر [illegible] صاحب طالع و صاحبان

بیت

بیت اتصال بود سفرهای نیک بسیار کند [illegible] باشد خاصه که نظر مودت
باشد و اگر این هر دو دلیل بود در برجهای شرقی سفر او بجانب مشرق باشد خاصه
که بروج مشرقی باشد و حکم سه جهت دیگر همین است و اگر هر یک در جهتی باشد از بروج
سفر او میان دو جهت شود و از این هر دو دلیل هر کدام که مقبول بود سفر بدان طرف
باشد و اگر هر دو [illegible] برابر باشند هر دو طرف [illegible] شود حکم ارباع طالع
همین [illegible] **نوع دوم**
در احکام خوابها اگر صاحب این بیت زحل بود [illegible] در این بیت باشد مولود
[illegible] خاصه که در بروج بهیمی باشد و اگر [illegible] طلب علوم
دارد از علوم [illegible] در دین [illegible] باشد و کم عبادت بود و
خوابها درست بیند [illegible] **نوع سیم** اگر مشتری در این بیت بود
یا صاحب این بیت باشد سفر مولود [illegible] بود [illegible]
و سود بسیار کند و اگر [illegible] مقبول [illegible] طعامها [illegible] بود
[illegible] کند چون گوسفند [illegible] و اگر برج آتشی بود [illegible]
کند [illegible] در تحصیل علم جهد کند [illegible] ورع بود و فقه [illegible]
باشد و سفر کند [illegible] و خوابها راست بیند و مذهب ستوده
باشد [illegible] **نوع چهارم** اگر مریخ صاحب این بیت بود یا در این بیت باشد
مولود سفر کند [illegible] و در اضطراب باشد [illegible] لشکریان
و ترکان سفر کند و اگر [illegible] باشد [illegible] لشکر بود [illegible] سلاح [illegible]
و اگر در برج بهیمی بود [illegible] و اگر در برج آبی بود [illegible]
بود [illegible] سلاح و سواری [illegible] اگر برج آتشی بود [illegible]
بود [illegible] در دین و مذهب [illegible] شده و خوابهای آشفته بیند **نوع پنجم** اگر آفتاب در این
برج بود یا صاحب بیت باشد مولود سفرها کند [illegible] ملوک [illegible]
[illegible] کند [illegible] دولت [illegible] بیند [illegible]

و ساختن شهرها و زمرگی بود
در عمل معاشن اگر زحل
منحوس بود بنا شود
خ

وحکم ثابت و بیاموزد علم غواصی و مروارید سفتن و ساختن انواع مهرهای گل سازد
یا کارگر بود یا کوزه گری کند و مانند آن و اگر مریخ منحوس بود آبگینه سازد
یا زرگر یا قید یا حامل و دست بنده کند و اگر در خانه آفتاب بود جوهرشناس شود
یا صراف یا درم زن و سکه سازد و مانند آن و همه احکام بحسب نظرهای سعد و نحس باشد
مر بستم اگر قمر درین بیت بود یا صاحب این بیت بود سفر بسیار کند خاصه از
وجه رسالت و بیاموزد علم مساحت و جاسوسی و در کار دین و مذهب بیم ثبات
باشد و حکم او در سیرت کواکب مانند بود و عطارد آما یا مد انست که صاحب طالع
بر کوکب که متصل شود درین بیت مولود رغبت کند علمی که منسوب بدان کوکب
بود و بنظر مودت کار آسان تر بود و بنظر عداوت دشوارتر و اگر صاحب
این بیت متصل یا کوکبی که درین بیت باشد بنظر مودت مولود آن علم که بدان
کوکب منسوب بود بکمال رساند و اگر نظر عداوت بود بیاموزد در رنج و ناخوشی
و معلوم نکند و یا درکار نه دارند مر بنم اگر صاحب این بیت در وی بود
و در مثلثه اول ناظر بود مولود در اوایل عمر سفر کند و در تحصیل باشد و اگر
رب ثانی نظر کند در اواسط عمر سفر کند و علم بیاموزد و اگر رب ثالث
نظر کند این احوال در اواخر عمر ظاهر شود و بسیاری و اندکی علم را از
قبول و رد دلیل باشد و برج آتشی و نفع و ضرر از نظر مودت و عداوت مر دوم
اگر صاحب این بیت بصاحب ثانی نظر دارد سفر مولود جهت مال و معاش
باشد و اگر بصاحب ثالث نظر دارد جهت خویشان بود و طلب علم و اگر بصاحب
چهارم نظر دارد جهت املاک بود و پدر و مادر و اگر بصاحب پنجم نظر دارد جهت
بود و عشق و رسالت و اگر بصاحب ششم نظر دارد جهت بنده و بیماری بود و اگر بصاحب هفتم جهت
جفت و شرکت و خصمان و طلب دزدیده بود و اگر بصاحب هشتم جهت مرگ بود یا میراث
و مال زن یا انبار و اگر بصاحب دهم کرد جهت عمل بود یا کار سلطان و سبب پادشاهی
یا بخشش بزرگان بود و اگر بصاحب یازدهم نظر جهت دوستان یا طمع مال سلطان

دارد و اگر معقولات و صنعت کیمیا و خواص جواهر خاصه که برج آتشی بود یا
برج آتشی و اگر نا مقبول بود سفر در خدمتکاری کند یا با مردم فرومایه و رنجنده باشد
و جاهل ماند و در دین و مذهب ضعیف بود و خوابها اتنک بیند و یاد بن نظاری
در آمیزد مر بستم اگر زهره درین بیت بود یا صاحب این بیت باشد مولود
سفرهای خوش کند و در عشرت باشد و سفر او بشر یا خادمان و زنان بود
مرز کانی او با انواع لباسها باشد یا عطرها گرگان و بیاموزد علم دین اسلام و یا
طاعت و نکو اعتقاد باشد و اگر نامقبول بود این صنعتها در وی کمتر بود و اگر
برج آتشی بود بیاموزد موسیقی یا و باغی یا عطاری و خوابهای نیک بیند مر جهنم
اگر عطارد درین بیت بود یا صاحب این بیت باشد مولود سفرهای بسیار کند یا
خبر و نفع و در بازرگانی فواید بیند و در بیع و شری زیرک و کاردان بود و اگر برج آتشی
بود بیع علما ن کند و اگر در خانهای زحل بود کار قوی تر باشد و علوم دقیقه
و فلسفه بداند و رسنده بود و بجز معانی و مصنف شود بعلمی که داند و اعتقاد
او در روش حکما بود و اگر در خانهای مشتری بود دبیر گردد و منشی و عدل و نویسنده
خطها و کتاب فقه و تفسیر و مانند آن و اگر در خانهای مریخ بود سفرها او با خوف باشد
و همراه دزدان و لشکریان و راه داران گردد و طرار و خیانت کند و رقاق
بود و اگر سهیل باشد تسخیر کند دیو و پری را و طلب علم سیمیا دارد و کم اعتقاد
باشد رواج و بیطار گردد و اگر در خانهای زهره بود سفرها را خوش و
و طربها کند و بیاموزد علم دین اسلام و خواندن شعر و یا متقی شود و اگر قمر
بود کار قوی تر باشد و اگر در سنبله بود سفرها نیکو کند و با وزرا و حکما و اکابر صحبت دارد
و عالم گردد و در هر علمی که خوض کند بکمال رساند و امامت و قضا کند و در صحبت
اشیا و معقولات بکمال رساند و یا موسیقی دار بود و قوتهای باطنی او بکمال باشد
و اگر در جوزا بود از همه علوم آگاه باشد و نویسنده و نقاش گردد و فصیح و متکلم بود
و عالم خواب و سوسها اکثر کند و اگر در خانه قمر بود سفر بسیار کند و از دو حرکت باشد

وطلب سعادتی بود و اگر صاحب دوازدهم نظر دارد جهت دشمنان بود یا دواب یا قوتی

نهم یازدهم اگر صاحب این بیت از صاحب طالع منصرف شود و بصاحب سابع
متصل گردد و اگر صاحب سابع سعد بود و صاحب سابع نحس بود مولود را انجا گرد و بیشتر
از انجا بود و اگر صاحب رابع سعد بود و صاحب سابع نحس باشد سکونت بیشتر از
حرکت باشد و اگر هر دو نحس بود سفر و حضر هر یا شد و اگر هر دو سعد بود در سفر و حضر
[illegible] بود و یا او نیکی بیند و اگر نحس بود سکونت بهتر بود اما صاحب نهم صاحب بیتی که ناظر
باشد سفر بر طبیعت و مزاج ان کوکب باشد و ان برج چنانکه گفته شد

اما اگر کوکبی در ... بود و یا او نیکی بیند
چنین حالات افتد حکم همین
باشد و اگر سعد بود مقصد
بهتر بود [illegible]

نهم دوازدهم اگر صاحب این بیت در رابع بود مولود سفر نکند حکم صاحب طالع همین
باشد و اگر صاحب نهم با قمر در تربیع مریخ بود و مریخ تحت الشعاع با احتراق
بود مولود که مسافرت کند از کارهای سلطان با خیانت اگر مربع زحل بود از
شدت گرما و [illegible] کار و نکی و اگر زحل صاحب ششم بود یا در بیت ششم بصاحب
ششم را نحس کرده باشد مولود در غربت محبوس شود و در غربت بمیرد **نهم سیزدهم**
اما اگر کوکب در بیت جمع آمده باشند مولود را اسباب سفر بسیار بود
و بجاهای دور برود و هر جیبی و از هر علمی چیزی بداند و از [illegible] پس هر
کدام کوکب که مقبول باشد مذهب و اعتقاد او بدان مایل بود و اگر کوکب
بصاحب نهم نظر کند و او در این بیت باشد حکم همین باشد و مولود از هر مذهبی
چیزی بداند اما در مذهب خود ثابت باشد **نهم چهاردهم** اگر صاحب نهم در هفتم بود
یا ناظر صاحب او یا کوکبی که در وی بود مولود هیچ شهر قرار نگیرد و همه
گرد گیتی [illegible] باشد و اگر صاحب طالع در هفتم بود و صاحب نهم [illegible] ناظر حکم عکس بود
[illegible] باشد اما از این [illegible] سفر کند و صاحب
هر بیت که ناظر بود از ان قوم کسان با وی بود در سفر و باشد که در غربت
ساکن شود و اگر نظر مودت بود سفر با رضا بود و با خرمی و نظر عداوت
خلاف این باشد **نهم پانزدهم** سفر مولود در ان جهت بود که طالع [illegible]

منسوب بود با دران جهت که صاحب نهم بود با قاطع بیت بر او یا حامل تدبیر قمر از ان
و دلایل انکه قوی تر بود مولود را دران جهت سفر بیشتر شود و ارباع طالع را نیز حکم همین
باشد چنانکه دلایل سفر در دو ربع زایل از طالع است یا رابع و از سابع یا عاشر
و در ربع دیگر مایل اند اما حکم راس در این خانه مثل مشتری باشد و مولود را [illegible] شود
و دعاها با موزد و خوابهای راست بیند و در سفر علم الهی بیاموزد و دعاهای او
زود با جابت رسد و اما ذنب را حکم بر خلاف این باشد **نهم شانزدهم** در احکام
بیت عاشر مشتمل است [illegible] **نهم اول** در احکام کلیات او دلایل او همین خانه است و صاحب
و مسئولی بر وی و سهم عمل و سهم سلطان و صاحب [illegible] و آفتاب و شب
قمر و عطارد و مریخ شریک این دلایل و ارباب مثلثات و کوکبی که در این بیت باشد
پس اگر این دلایل قوی حال بوند و بهم در ناظر مولود با دولت بود و [illegible] و جاه
و رفعت و حاکم گردد و بر سر قومی حکمران بود و مشهور شود و آنچه بر خانه
اما بعضی کسان گفته اند که این خانه و صاحب وی [illegible] قمر و سهم مادر و صاحب
او دلیل مادر ند پس اگر این دلایل نیکو حال بوند و مسعود مادر مولود را حال نیکو
شود و دولت زیاده گردد مناسب حال او و اگر این دلایل یا دلایل طالع ناظر
باشند مودت میان ایشان موافقت زیاده بود و سازکاری کنند با
همدیگر و مولود در تربیت نیکو باشد و اگر نظر عداوت بود در خصومت و تشویش
باشند و اگر از همدیگر ساقط بوند در میان طلاق و فراق افتد و ذکر این حال
در بیت رابع رفته است اما اگر دلایل این بخلاف این باشد که در پیش رفت و
حکم بر عکس افتد اما اگر صاحب طالع درین خانه [illegible] مودت این اسباب حاصل
[illegible] روادی یابد و اگر نظر عداوت باشد خلاف
امید با خیری حاصل آید [illegible] و برخورداری بود اما اگر بعضی دلایل
نیک حال بوند امتزاج دهند پس هر کدام دلیل که قوی تر بود سعادت [illegible]
برسد و از منسوبات ان کوکب که بد حال بود از وی رحمت رسد **نهم دوم**

باشد سفر بسیار شود
و اگر او در ربع حایل بود سفر
نشود و اگر شود اندک باشد
یا نزدیک شود و ربع حایل
حر

و صناعت مولود اگر دلیل صناعت در حمل افتاده بود مولود صنعتی کند که بر رودی
و اطراف او تعلق دارد و اگر در ثور افتاده بود صناعتی کند که بگردن و حوالی آن تعلق
دارد و قیاس بر دیگر بروج همچنین است و نقش صناعت از طبیعت کوکب دلیل بود و موضع او
پس اگر دلیل در آن برج بود که مقبول باشد و مسعود بنظر سعد مولود صناعتهای شریف
کند و از دست او نکو بیرون آید و قبول یابد و اگر مقبول و منحوس بنظرهای نحس
صناعتهای خسیس کند و آن از دست او نیک بیرون آید و مردود و خسیس بود مثلا اگر
آفتاب دلیل صناعت افتاده در حمل بود مولود تاج سازد و کلاههای قیمتی و اگر دلیل
زهره افتاده در حمل بود کلاه دوز و یا کاری که بزنان شود و آینه دار بود و اگر عطارد
بود مولود عمامه سازد و طاقیه دوزد و اگر قمر بود شانه سازد و پاپوش و جامه
و سفیداب کند و خضاب سازد و اگر زحل بود کلاه دوز و دایه و پوست دوز و اکاف
و اگر مشتری بود عمامهای عالی سازد و زر دستارها و فوطه و قیمتی و اگر مریخ بود
خود سازد از آهن و جوشن و روی بند و امثال این و اگر زهره و مریخ ناظر
بود مولود آینه داری کند و مشاطه شود و اگر زحل نگرد مولود مقنعه سازد
و آنچه از وی سر و روی پاک کنند و اگر زهره و مشتری نگرد دستارها سازد و از ابریشم
ماشه و قصبها و فوته اما اگر عطارد و زحل نگرد مولود دستارهای فوطه
و ملون و معلم سازد اما اگر قمر مشتری نگرد یا مریخ چیزهای کوسار و بیارد
دلالت عوام و مردم دون بود اما اگر آفتاب با مشتری ناظر بود مولود تاج و ...
و حلقه و سربند سازد و عنبرینه و مرصعات کند و اگر آفتاب با زحل و مریخ بود مولود
آنچه سازد از ریح سازد و روغن کرده و قلب کار بود و عنبرهای در دو عکس سازد
اما وجه دیگر آنست که دلیل صناعت اگر در برج آتشی شد مولود صنعتهای کند با آتش
تعلق دارد چون ... و اتراع و حمامها و دوختن و پختن و ترکیب سلاحها و امثال آن
و اگر دلیل در برج خاکی باشد مولود آنچه سازد که با آلات و عمارتها با ما تعلق دارد چون
زمین ... و قلادها و بلاها و حیلها و پایها و قفل سازد و آنچه بدین ماند و باشد

ساخته باشد که شتربانان و جز آن بند بود اما اگر بعضی دلیل در برج آتشی بود و بعضی در
برج هوائی امتزاج دهند و مولود صناعتی کند که بمردم تعلق دارد و آلات آن از خرابات
بود چون ساختن چادر و زیلو و منقش و موزه و نمد و نرد و شطرنج و آنچه
بدین ماند اما هر کدام کوکب که دلیل صنعت بود چیزی از طبیعت خود در عمل
زیاده کند اگر سعد بود شکل و هیات آن مصنوع را خوبتر گرداند اگر سعد بود
و با قیمت تر و اگر نحس بود بر خلاف این باشد مثال اینست که چون زحل دلیل
بر ساختن آلات از پشم و پوست و استخوان و اگر مشتری بدو ناظر بود در آن چیزها
زر و نقره بکار برد و ظرافت سازد و اگر مریخ بدو نگرد آنچه زیلو و قالی می بافد و نقش
می سازد و آنچه جامه آن می دوخت یا پوستین دوزد و آنچه شطرنج می ساخت از عاج
و شاخ گاو بکار برد و قیاس دیگر همچنین است اما اگر دلایل صنعت مریخ و زحل باشند
و در خانهای عطارد باشند مولود ... کوزه گر باشد و مانند آن
و اگر عطارد در خانهای یکی از دو کوکب بود حکم او مانند این بود اما اگر مریخ و
زحل در خانهای زهره بوند مولود سازنده سازها و موسیقی بود یا ... یا
ترازوگر بود و امثال این و اگر زهره در یکی از خانهای ایشان بود حکم او
همین نزدیک بود و در وقت احکام باید چیزی مناسب آنچه گفته شد
در خاطر آوردن و استنباط کردن و اگر مریخ و زحل در خانهای مشتری بوند مولود
کتابها جلد کند و کمان سازد و کشتی و منبر سازد و اگر مشتری در یکی از
خانهای ایشان بود قیاس همین شد اما اگر این هر دو نحس در اسد باشند
مولود آبگینه سازد و هوس کیمیا دارد و با رخنه گر یا مسگر شود و در برج آتشی
نسبت همین باشد مگر در قوس که دلیل فراخی و صرافی باشد اما اگر مریخ و زحل
در خانه قمر بوند مولود آهنگر بود و مسگر و ... دارد ... مثال
این اما اگر عطارد صاحب ... با سهم افتد و صاحب طالع ناظر بود و صاحب
شرف عاشر در عاشر بود مولود موعظه گو بود یا خطیب معروف و مشهور شود

خاصه که طالع برج بادی یا آبی بود و اگر صاحب خانهٔ عاشر در شرف خود بود حکم همین باشد
یا نایب پادشاه شود و چندان شهرت یابد خاصه که طالع برج بادی یا آبی باشد
و اگر عطارد در طالع بود و صاحب شرف عاشر در عاشر حکم همین باشد و او و امثال او مولد شود
و فضایل و علوم اختیار بود اما اگر مشتری با عطارد شریک گردد یا او در خانهای
مشتری باشد بخت او از بهتر بود و همچنین اگر بجای مشتری زحل باشد بخت او
از جنس حکمت باشد و طرق شرایع اما اگر قمر در برج عاشر بود و در هبوط او کوکبی
دیگر هم با عطارد همکرد مولود بردار بازی کند یا بر سر رسن خاصه که برج بادی
باشد **فصل سیم** در حکم خود بیت اگر زحل درین بیت بود و صاحب
طالع نگرنده بود مولود صنعت دهقان کند خاصه که این برج خاکی یا آبی
بود یا پیش بزرگان کاری کند که از زحل منسوب باشد و اگر مشتری درین خانه
بود و صاحب طالع بدو نگرنده بود قاضی شود یا حاکم یا نایب بزرگان خاصه
که برج آتشی بود امام شود یا مدرس و کاری کند که بمشتری منسوب باشد و اگر
مریخ این بیت باشد مولود امیر لشکر شود و سازنده انواع سلاحها خاصه
که برج آتشی بود و در علم سلاح و سواری بکوشد و اگر آفتاب بود مولود والی
و حاکم و ملک یا از بزرگان پادشاه بود یا سردار قومی شود یا صرافی و جوهر
شناسی کند و اگر زهره بود مولود عطاری کند یا درزی شود یا رنده یا سازنده
موسیقی باشد یا [illegible] و فاد [illegible] کند خاصه که برج بادی یا خاکی
بود و اگر عطارد بود مستوفی شود یا نایب دیوان یا مشرف یا وکیل خاصه که برج بادی
بود یا خاکی یا محاسبت کند یا دبیری و اگر قمر باشد ولی عهد شود و خلیفه
و حاکم گردد بر عوام الناس یا نیابت [illegible] کند یا کوتوال خاصه که برج
آبی بود یا خاکی اما درین اتصالات حکم مناسب نظر بود [illegible] از مودت و
عداوت و سعادت و نحوست [illegible] دلیل اما اگر کواکب [illegible] امتزاج
و حکم صنعت [illegible] اگر [illegible] صاحب طالع صاحب این [illegible] بود [illegible]

که درین بیت باشد خاصه که نظر قبول باشد کار صنعت و رفعت مولود قوی گردد
و اگر نظر نحس بود یا کواکب معزول مولود مشغول بود از آن عمل و صاحب آن
صنعت حقیر باشد و مولود آنرا ننگ دارد مثال آنست که اگر زحل درین بیت مشغول
بود و صاحب طالع یا صاحب این بیت [illegible] ناظر بود و مودت مولود با صاحب خانهای
عدم گردد و صلاح و سرور می شود و در کار زراعت و عمارت بکوشد و اگر نامعقول
باشد و صاحب طالع بد و منحوس بود مولود در دیگر کارها مشغول شود و حال و اگر در
هبوط بود جاه گیر شود یا کار [illegible] سازد [illegible] بود و هر عملی از این [illegible]
چنانکه اگر برج آتشی بود کارهای آتشی کند و مهرها سازد و اگر در برج آتشی نحس
گردد مولود را بیشتر گرداند [illegible] و اگر زحل در برج آبی بود و بد حال
صاحب ششم بد و منحوس مولود مرده شوی کند و اگر صاحب ششم بد و منحوس
بود خادم گرمابه شود و اگر برج بهیمی بود [illegible] سازد یا پاسبان یا دوزنده موزه
بود و مانند این اما اگر بجای زحل مریخ باشد و نامعقول بود و صاحب ششم
از وی منحوس و برج بهیمی باشد مولود قصاب شود و اگر برج آتشی بود جلاد
شود یا حداد و در برج آتشی بریان گر شود و در برج آبی ماهی گیر یا کشتی بانی
کند و در برج خاکی صیاد شود و قیاس کواکب دیگر همین است و این اصل را نگاه دار
که اگر کوکب قوی حال بود و در نظر سعد آن حکم بزرگی مدلول او کند و شرف
بودن او چیز و اگر ضعیف بود و در نظر نحس حکم بر بدی مدلول او کند و خست
آن چیز مثلاً اگر مشتری قوی حال بود مولود قاضی شود و اگر ضعیف بود مولود
خادم عالمان بود و زیر ایشان بود یا خدمتکار مسجد یا مدرسه و خانقاه و بدین
ضعفها و قوتهای [illegible] **فصل چهارم** اگر میان صاحب طالع و صاحب این بیت
نظر باشد مودت بزرگان مولود را عزیز دارند خاصه که نظر قبول بود و اگر
عداوت بود [illegible] ترسش بدارند و اگر از [illegible] ساقط باشند مولود بزرگان
را [illegible] مگر که [illegible] قوی افتد [illegible] باشند **فصل پنجم** چنانکه [illegible]

اصل

جرم

صاحب طالع با کواکب گفته شد و در نهم و سیم ازین شعر حکم قمر که در صورت طالع با
کواکب بروج چون ناظر بود همان طریق بود اما وجود هر عمل و صنعتی را شخصی
دیگر سبب شود غم مولود حاکم کسی دیگر فرماید اورا یا جهت دیگر کس در ان افتد خانهٔ دهم
اگر مستولی بر سهم السلطان آفتاب بود مولود از پادشاه دولتها یابد و از
نزدیکان او شود و حکم قمر همین شد اگر طالع شمسی بود و قمر قوی حال باشد
اما اگر مستولی زحل باشد خزانش در پای پادشاه شود و اگر مشتری مستولی باشد
امین و معتمد پادشاه باشد و اگر مریخ شود امیر لشکرها یا سرهنگ شود یا سلحی
و اگر زهره بود امیر مجلس شود یا جامه دار و آنچه مناسب زهره باشد و اگر عطارد
باشد دبیر یا وزیر یا مستوفی یا ندیم یا مداح پادشاه و بزرگان شود و این احوال
مرکب بقدر قوت و ضعف او باشد و اگر دو سه کوکب مستولی باشند امتزاج
دهند و قوی تر را مقدم دارند و اگر سهم صنعت قوی بود قوت او تمام باشد و اگر
در حال او تد در وسط باشد و حکم مستولی ان او همین باشد [illegible] در علم [illegible]
اگر کوکب متمکن خانه باشد همه احوال مولود که بدین خانه نسبت دارد بطبیعت
ان کوکب بود و عمل و صنعت مولود را امتزاج [illegible] خیزد مثلا اگر مشتری آفتاب بود
مولود معروف گردد و ملک یا سردار قومی شود و در علم سیاست و دولت ذاتی
نیکو [illegible] نیکو دانند و این صنعت در مولود بیشتری ظاهر بود که درین برج نسبت
دارد و [illegible] کواکب همین و این اصل را در شعبه اخلاق نیکو یاد کرده ایم
در همه حکمها از ان غافل نباشند اما اگر در طالع کوکب مشتری نباشد و مستولی بود
و هم نیز کواکب از طالع ساقط باشند و صنعت بود و مولود مجهول باشد و بی کار
و جاهل و روزگار گذارد و هیچ جای نرود و در طرح در تحت طالع بود [illegible]
اگر صاحب طالع ناظر بود بر بیت [illegible] اول این جهت بنظر مودت و مرد و مسعود
باشند جاه و حشمت مولود در اوایل عمر پدید آید که این کوکب شرقی باشد و
مولود در قوت و صنعت و عمل [illegible] افتد مناسب [illegible] قمر بر موضع او بس

پس اگر این حال با رب مثلثه یافته بود این صنعات میانه عمر پدید آید و اگر رب
ثالث بود در آخر عمر پدید آید خاصه که کوکب علوی باشد و اگر رب سه اباب
قوی افتاده باشند احوال مولود در همه عمر از اول تا آخر عمر بر یک نسق گردد و از
طبع قمر کوکبی متاثر باشد اما اگر بر صنعت خالی افتاده بود حکم بر خلاف این شد.
اما اگر راس درین خانه بود در پرستش خدای تعالی بکمال بود و مولود شاهد
ذات و صفات او بود و مستجاب الدعوه باشد و ازین سبب کار او بالا گیرد و دولت
و جاه او بر ترقی باشد و شریعت [illegible] بود و حاکم بر ملوک و سلاطین و اگر ذنب در
سهم افتاده بود حضرت باری تعالی را الجواب [illegible] است قول باشد اما اگر ذنب
درین خانه بود مولود خوار و بی قدر شود و صنعتی و عملی بداند که نیکو باشد و مرجع
کند از عیبی خالی نباشد و معروف بود بعیب و خست سعدشد یازدهم
در احکام حادی عشر [illegible] در احکام کلمات او دلیل او همین خانه است
و صاحب و مستولی بر وی و سهم دوستان و صاحب وی و مشتری و زهره
و ارباب مثلثات وی و کوکبی که درین خانه باشد پس اگر این دلایل قوی
حال باشند و بمودت بهم ناظر باشند در بیت یا شند دلیل باشد بر سعادت بود و
کثرت دوستان صادق و یافتن منفعت از ایشان و رسیدن بامیدی که دارد
و اگر احوال دلایل بر خلاف این بود حکم بر عکس بود پس اگر صاحب طالع بدین دلایل
ناظر بود بمودت از همه اسباب حاصل شود یا سانی تر وجهی و اگر با نظر سعادت
بود چیزی حاصل آید بجهد و رنج و زحمت و اگر این دلایل از طالع دور بود یا دلیل
برستش بود بمطلوب [illegible] از ان و سعادت نامرد و حاصل
شود و اگر طالع ناظر بود حکم بر خلاف افتد اما اگر صاحب طالع درین بیت بود مولود
دوستدار طلب امدادی خود بود و مطیع دوستان و در پی دوستان حاصل گردد
و اگر صاحب این بیت در طالع باشد دوستان فرمان بردار مولود بود [illegible]
اول رنج برایه ولهو و لعب دوست دارد و ازین اهل اولیا پادشاه اکابر یار [illegible] بود

قبول کوکب را درین مسئله عظیم اعتبار باید کردن و نظرهای مرکب را از سعد و نحس
اما اگر راس درین بیت بود و فعل مشتری کند در دوستان نقصان کند و دشوار
رساند بدانچه امید دارد و چند آنکه با دوستان وفا کند بی وفایی بیند از ایشان
فصل سیم جنس دوستان مولود و صفات ایشان از منسوبات کوکبی بود که درین
خانه باشد و از صاحب این و قابل تدبیر وی و اما جوانی و پیری ایشان از
شرقی و غربی کواکب و بودن ایشان در اوایل و اواخر برج اما چون در شیی
و لطف و خوش طبعی و مباشرت و محاورت و زینت و پاکی و مجالست و امثال
این را از زهره و عطارد و مریخ بگیرند پس اگر هیچ کوکب درین بیت نبود صاحب
بیت و قابل تدبیر وی بگیرند و اگر قابل تدبیر نبود حکم از صاحب بیت کنند پس
اگر صاحب بیت در اوتاد بود دوستانش بسیار باشند و در مایل الوتد متوسط
بوند و در زایل الوتد حقیر باشند اما وجه دیگر است که صاحب برجی که بدین
بیت نظر کند با صاحب او ناظر باشد مودت دوستان مولود از منسوبات
آن کوکب بود مثلا اگر زحل بیت سیم بدین بیت ناظر باشد با صاحب او
خویشان او را دوست باشند قیاس بر این دیگر همین است و بنظر مودت
و عداوت ناظر می که مثلثات این بیت منسوب باشد مولود را دوست دار بود
و این بیت مقیم نهم است و سیم و حکم مثلثات طالع از طالع همین است و این سهم است و نجم
اگر مسئولی بر سهم دوستان سعدان باشند از دوستان سعادت بیند و اگر
نحسان باشند شقاوت بیند و سعادت و نحوست و نفع و ضرر از طبیعت آن
سعد بود یا آن نحس و بودن سهم دوستان در اوتاد دلیل بسیاری دوستان باشد و بودن
سهم صاحب او دلیل سعادت ایشان بود و دوستان مولود از منسوبات کواکب
بوند بر موضع سهم و سعادت و نحوست ایشان از قوت و ضعف سهم و صاحب طالع
بود [red: فصل چهارم] اگر صاحب طالع برب مثلثه با ول این بیت ناظر بود مولود را دوست
در اوایل عمر دوستان بسیار باشند و اگر برب مثلثه ثانی نظر دارد میانه عمر بسیار باشند

ودر دوستان
بنوازد و امیدها برساند
و ذنب فعل زحل کند و ضرر

ثمره چهارم

و اگر میان صاحب طالع و صاحب این بیت نظر بود بمودت مولود و دوستان
از یکدیگر شاکر باشند و بهمدیگر ضرر رسانند و اگر نظر عداوت بود حکم برعکس
باشد و اگر از همدیگر ساقط افتاده باشند مولود را دوست کم باشد اما اگر صاحب
طالع از بیت و از صاحب او ساقط بود از طالع سلوکی و وفا کمی از دوستان
بوده آید پس اگر صاحب بیت در دوازدهم بود دوستان با مولود دشمنی کنند و اگر در
ششم بود قصد مولود آرند و اگر در هشتم بود مولود را رنجه دارند و اگر در دوم
بود قصد مال مولود کنند [red: فصل پنجم] در احکام عمومات اگر سعدان درین بیت باشند
مولود را با دوستان وفا بود و عقد او دوام ایشان نگهدارد پس اگر این سعد مشتری
بود سعادت او از وجه امانت رسد و در راستی و الخیرات باشد
و شادمان باشد و دوستان او از منسوبات مشتری باشند و اگر زهره بود سعادت
او از معاشرت رسد و لهو و طرب و زینت و عشق از کسانی که از زهره منسوب بوند
اما اگر زحل درین خانه بود دیگر و [illegible] دوستان و کاهلی و نقصان ایشان
و دوستان او از منسوبات زحل باشند و اگر مریخ بود اندوه و ایذای اعتقادی
دوستان رسد و قصد ها بد و دروغ و حیله و خیانت دوستان او از منسوبات مریخ بوند
و باشد که مولود در مال سلطان و اکابر خیانت کند خاصه که بیحال او نامقبول بود
و اگر عطارد درین بیت بود مسعود باشد مولود در طلوع شبها بیند از دوستان
و خوش سخنی و معامله نیکو و مکتوبات افتد درمیان و اگر مولود مریخ یا زحل
دارد در جانبی در ناظر [illegible] بیت حظ مریخ باشد مولود دیعویه کوشش
دوستان اکثر ذو ماحس حیله و اگر عطارد منحوس بود مولود در حیله علو کند و مکر و
بیند و نفاق از دوستان و تهمت کشد از منسوبات عطارد و در مال بزرگان خیانت
اندیشه و اگر قمر درین بیت بود مولود هم از بی ثباتی دوستان جدو و کوشش ایشان
و اگر آفتاب درین بیت بود مولود را دوستان اکابر و سروران باشند و او از
سبب دوستان شهرت یابد و بخشش پادشاه معروف شود و درین صورت

د و فا بسیار از دوستان [illegible] صاحب بیت
با دوم ساقط بود و [illegible] طالع و صاحب طالع
و صاحب طالع از وفا بی
از دوستان ببیند

واگر در بیت ثالث در آخر عمرش دوستان بسیار باشند اما زود منقطع گردند
واگر در برجهای ثابت باشند در دوستی وفادار باشند و در برجهای ذوجسدین
کار بر وسط بود و حکم اعتماد باشند و دو دل اما اگر قمر یکی از دلایل افتد دوستان
بسیار باشند از عوام خلق و متغیر حال بوند خاصه که قمر در برج منقلب بود اما اگر
زحل یکی از دلایل دوستان افتد دوستانش رنجکش باشند و دوستی پایدار بوند
خاصه که در برج ثابت باشد قیاس کواکب دیگر همچنین است **فصل سیوم**
در احکام بیت حادی عشر یازده باشد **نوع اول** در احکام کمالات و دلائل آن
همین فصلست و صاحب وی و زحل و ارباب مثلثات این بیت و کوکبی که درین
بیت بود پس اگر این دلایل مسعود باشند و قوی حال دلیل کند بر سعادت حال
دشمنان و فراغت مولود از ایشان و سلامتی و اگر حال بر خلاف این باشد
حکم بر عکس بود و اگر دلایل در اوتاد بوند یا مایل الاوتاد دلیل کثرت ایشان
و احترام ایشان و شهرت و اگر در زایل و ساقط بوند حکم بر ضد آن اما اگر
دلایل صاحب طالع ناظر بوند بطالع مولود مراد دشمنان بسیار باشند و اگر صاحب
طالع درین بیت دلایل باشد مولود دشمن الکثر باشد و اگر صاحب طالع درین بیت
بود حکم همین است و مولود بدست دشمنان بدست مولود افتد خاصه که طالع
و مایل با هبوط او بود و اگر صاحب طالع بصاحب این بیت منحوس شود بلی رسد
از دشمنان و اگر مسعود شود نیکی رسد و اگر صاحب این بیت بصاحب طالع نحس
شود مولود دشمنان ضرر رساند و اگر کسان درین مثلثه مولود بسیار گرفتار
بود و بالو بلی اندیشند و خود را از بدی خود در رنج و مشقت افکنند و ایشان
این بلا بیند و اگر سعدان بوند دشمنان نیک سیرت بوند که از ایشان موقع دوستی
باشد و خواهند که بطریق احسن دوستی کنند یا باشد که از ایشان ضرری رسد
موقع نفع بی سبب اختیار ایشان **نوع دوم** در احکام وفود بیت بودن صاحب
یازدهم درین بیت دلیل دشمنی است از دوستان و بودن صاحب این بیت در یازدهم

و صاحب دوستی [illegible]
و سیم دشمنان و [illegible]

درین بود حکم همین است و او بد
اعدا اگر گرفتار شود و بدگمان آید
[illegible] هبوط او بود
یا غربت باشد در [illegible]

دلیل

دلیل دوستی کردن دشمنان با مولود پس اگر کوکب مقبول و مسعود باشد
بر عیب بود و اگر نا مقبول ~~نحس شده مسعود یا خدر عیب بد و اگر نا مقبول~~
و نحس شد با کراه و نفاق **نوع سیم** نظر دوستی میان صاحب یازدهم و صاحب
دوازدهم دلیل محبت بود میان دوستان و دشمنان مولود پس اگر صاحب یازدهم بر دوازدهم
بوند دو محبت از طرف دوستان مولود باشد و اگر صاحب یازدهم بصاحب دوازدهم
بوند دوستی از جانب دشمنان شد و اگر نظر عداوت بود حکم بر عکس شد و این
حکم با صاحب سیم بیتی همچنین واجب کند چنانکه اگر اتفاق با صاحب نهم افتد دوستی
دشمنی با فرزندان مولود کند بحسب نظر سعد و نحس **نوع چهارم** هر کوکب که درین بیت باشد
بنگرند تا صاحب کدام خانه است از طالع آن قوم دشمن مولود شوند و آن
از منسوبات آن کوکب و بیت او باشند مثلا صاحب سیم درین خانه بود خویشان
دشمنان شوند و اگر آن کوکب زحل بود پیران باشند و آنان که بر عمل
دارند قیاس برج و کواکب دیگر همین است **نوع پنجم** اگر بر موضع سهم
اعدا مستولی نحسان بوند از دشمنان مضرت رساند و اگر سعدان بوند منفعت
رسد و اگر این دلایل در اوتاد یا مایل الاوتاد بوند دشمنان بسیار بوند
و قوی حال بوند و در زایل ضعیف باشند از مولود دور افتند **نوع ششم**
صاحب این بیت در هر خانه که بود دشمنان از مزاج آن خانه انگیزد چنانکه اگر
در خانه دهم بود پادشاه و بزرگان دشمن شوند بسبب عمل یا دولت مخالفت
قیاس بروج دیگر همین است **نوع هفتم** اگر صاحب خانه و مستولی این خانه
تحت الشعاع بوند دشمنان مولود در اکثر از پادشاه رسد و اگر منحوس بوند
مجهولی شغل و رنج مند باشند و مشقت ایشان از طبیعت آن کوکب نحس بود
و اگر در وبال یا هبوط بوند در تحت باشند و در ماند و اگر در شرف یا خانه خود
بوند قوی حال و با دولت باشند **نوع هشتم** دلایل مخالفت دوستی و دشمنی را
نیز از طالع دو شخص بگیرند و الجان باشد که اگر طالع دو مولود یک برج بود

سر دو با یکدیگر دوستی ورزند و اگر یکی دوازدهم یکی افتد دشمنان باشند
و اگر این دو طالع مولود را صاحب یکی افتد با همدیگر دوست باشند و اگر خداوند این
دو طالع مولود با همدیگر بنظر عداوت نگرند میان ایشان دشمنی افتد و این احکام
در اوایل نسخه چهارم رفته است **مرتبه نهم** در حبس و قبض اگر طالع ثور یا عقرب بود
و صاحب طالع در دوازدهم باشد مولود محبوس ماند و در دست دشمنان باشد
و اگر صاحب طالع بصاحب [illegible] منحوس شود در برج دوازدهم سبب حبس او مال بود
و قبض و اگر بصاحب دهم منحوس شود بسبب کار پادشاه بود و صنعت و عملهای
اکابر [illegible] دیگر همین است اما اگر صاحب [illegible] دوازدهم منحوس بود
مال و معاش مولود بسبب قرض دادن و دشمنان مستهلک شود و اگر مسعود
باشد مال زیاده گردد از قرض دادن و معاش مولود از آنچه حاصل آید
پس اگر مریخ بدو ناظر بود یا دلیل در خانه مریخ افتد مال او بوجه حرام زیاده گردد
و اگر این حال بمشتری افتد از وجه رخصت شریعت زیاده گردد و اگر این کوکب
نحس [illegible] بود و سعدی بدو ناظر باشد مال حرام در صورت حلال گیرد
و اگر این نحس زحل باشد و او در [illegible] حظ دارد یا بصاحب [illegible] نگرد مولود
مال از [illegible] دست آرد [illegible] خاصه که بنظر عداوت بود [illegible]
باشد و راحت کمتر و اگر زحل مسعود بود درین خانه بیشتر [illegible] کمتر
و اگر سعدی بدو ناظر بود کار قوی تر باشد خاصه که درین خانه فرح دارد
مرتبه دهم در حکم چهارپایان زحل در خانه دلیل بودن دواب بارکش
باشد و از وحوش الخ در فقه اربعه و مشتری دلیل حیوانات شریف باشد
چون گوسفند و الخ در منسوبات او بود و بودن مریخ دلیل [illegible] باشد و قمر
دلیل اسبان [illegible] دلیل [illegible] و مریخ خانگی عطارد دلیل استر [illegible] چنانکه
گفتیم و قوی تر آنگاه باشد که این برج [illegible] افتد پس ازین کواکب هر کدام که
درین خانه بود و صاحب او باشد و با صاحب [illegible] متصل بود وجه مال و

معاش

و معاش مولود از آن حیوانات حاصل آید که بدو منسوب [illegible] و اگر نظر مودت خیر
و نفع بیشتر بود و حصول آن آسانتر و بی رنج و با برخورداری و اگر نظر عداوت بود
حکم برخلاف آن شود و اگر صاحب [illegible] در [illegible] باشد خیر بسیار بود خاصه که
مسعود و مقبول باشد و اگر این دلایل بصاحب طالع ناظر باشد کار [illegible]
مایه مال [illegible] دلیلها اگر در برج ثابت بود مال خود را نگاه دارد و اگر
در برج منقلب بود خرج کند و تلف [illegible] و اگر در برج ذوجسدین باشد کار بر توسط بود
و مولود [illegible] باشد و خرج [illegible] کند وجه دیگر آنست که اوتاد [illegible] دلیل [illegible]
مایه مال بود [illegible] متوسط و زایل بودن مال و ساقط دلیل فقر و
نحس [illegible] **مرتبه یازدهم**
حکم ارباب مثلثات در هر بیت رفته است پس هر کدام ازین سه ارباب
که قوی تر باشد اثر او با یام رسیدن ظاهرتر در سعادت اما اگر رب اول
و دوم مسعود بوند درین بیت و مسعود باشند احوال مولود از طبیعت این
بیت بر یک نسق گردد و از اول تا آخر در سعادت خاصه که مرد و با هم ناظر
باشند بمودت و اگر منحوس بود بر یک نسق بود [illegible] در شقاوت [illegible]
مرتبه دوازدهم در اعمال [illegible] و احکام [illegible]
[illegible] احکام اصحاب [illegible] زمان مولود [illegible] عمل [illegible]
اصحاب ادوار و [illegible] از طالع خود و دیگر حالهای گذشته [illegible]
مقاله اول در [illegible] شش انهار **مقاله دوم** در اعمال [illegible]
چهار انهار **مقاله سوم** در اعمال [illegible] سه انهار **مقاله چهارم**
در احکام [illegible] شش انهار **مقاله پنجم** در احکام [illegible]
دور و [illegible] چهار انهار **مقاله اول** در [illegible]
شعبه اولی در [illegible] اعمال [illegible] و دشوارتر از همه عملهاست
در علم نجوم [illegible] و محسوس [illegible] و اگر [illegible]

طلب دارند که بر رسیدن اثر دلیل اول است ثانی بقوت مادان موت از
امتزاج مرده دلیل بفعل آید مثل موجودی که از مولود بعمر وجود نیابد و اما
تسییر است بر نوعست اول تسییر اعظم است که هر یک سال شمسی یک درجه مطالع
و هر ماه پنج دقیقه و هر شش روز یک دقیقه بر اوتاد طالع و سلاج و کدخداه
و دلایل اصل را بدین تسییر اعتبار کنند تا احوال عمر معلوم گردد و از رسیدن او
بر قطعهای طالع و غیران ثانی تسییر اکبر است که هر یک سال شمسی یک برج اود
و هر ماه دو درجه و بیست و هشت دقیقه و هر روز پنج دقیقه مقوم پس برج
انتها عبارت از این برج تسییر است و او را تسییر سنوی نیز خوانند و عمل کل
از دوم کنند ثالث تسییر اوسط است که هر یک سال شمسی سیزده برج او دو یک
درجه و سیزده دقیقه و هر روز یک درجه و چهار دقیقه و او را تسییر شهوری
نیز گویند و حکم هر ماه از وی کنند و این تسییر را هر ماه ساخته اند و ما نیز
در زیج عمده آورده ایم رابع تسییر اصغر است که از درجه برج انتها راند و هر ماه
سیزده برج و کسری و هر او سیزده درجه و کسری پس در اول ساعت
تحویل سال درجه برج انتها را مثل درجه طالع کنند در حصه ماه و روز از
تسییر سنوی برافزایند بران درجه و همچنین حصه ماه و روز از تسییر شهوری
هر دو از ده ... را تا تمام سال این هر دو تسییر بران درجه و دقیقه
طالع رسند و باشند در برجی که بعد از برج انتها بود مثال طالع حمل است
سیزده درجه و بیست دقیقه و سال سیزدهم انتها طالع رسیده بود در برج
درجه و دقیقه طالع حصه یک ماه دو درجه و بیست و بیست دقیقه زیاد کردیم
و هر روز پنج دقیقه و از تسییر شهوری هم بر وی زیاده کردیم حصه ماه و روز از
تسییر شهوری هر ماه یک برج و دو درجه و سه دقیقه از زمان تحویل سال
چون شصت و پنج روز و شش ساعت بگذشت این هر دو تسییر بعقرب رسید بهمان
سیزده درجه و بیست دقیقه پس تسییر شهوری یک برج رفته باشد و تسییر شهوری

برج انتها از برج طالع دهم
انتها یک برج و دو دوم

شهوری یک برج انتها دوازده خانه طالع برده بود و هر کل دلایل اصلی و فرعی
گذشته و حکم تسییر یومی همین باشد اما بسبب سرعت سیرش اهل روزگار او را
کمتر در عمل دارند و بران چندان اعتماد نکنند خامس کار او دراهر روز سه درجه و دقیقه
و هشت ثانیه شمرانند مثل حرکت وسط آفتاب به طالع تحویل را بدین تسییر عمل کنند تا
تمام سال را دور کرده بود و بر همه دلایل اصلی و فرعی گذشته و حکم تسییر یومی همین شد
اما بسبب بود و هر کل دلایل اصل و فرع گذشته بر حکم تسییر یومی همین شد اما بسبب
سرعت سیر وقت تحویل سال دیگر بهمان درجه رسیده بود و طریق عمل
همانست که گفتیم در آن دو تسییر حصه ماه و روز را از جدول حرکت شهور و
ایام آفتاب برگیرند فصل دوم در معرفت درجات تحسیس و قاطع و کواکب قاطع
او را قطع کنند عمر کواکب را دو قسم اند اصلی و فرعی اصلی آنست که در وقت
ولادت اتفاق افتاده باشد چون موضع نحسین در صورت طالع و شعاع
و مقابلات و مقارنات هر دو و مواضع آفتاب و شعاع و در تربیع و مقابله او
بلا ماه و عقده و ذنب و موضع عطارد اگر نحس بود و شعاع و در تربیع و مقابله
او و مرکز و تری که در حد نحس افتاده بود در حد و بحران و موضع سهم الموت
و درجه هشتم و ششم و موضع صاحب هشتم اگر نحس شده و مرکز سایر مواضع
ذوات الاذناب و درجات طلوع و غروب و درجات مر کواکب ثابته
الجبار قاطع اند و نحایان اما فرعی است که بعد از ولادت واقع شود چون
دور قران نحسین و غروب اجتماعات و استقبال و طالع العهام یک و غروب معاینه
کواکب نحسان و غروب مجاسد کواکب با ذنب و غروب ما افزایات کواکب
و دور کسوفات و خسوف و درجه طالع هر دو و موضع مدار کسوفات و درجه مجاسده
قران ماذنب و در تربیع قران و مقابله هر دو و در وقت تحویل سال ... و نحس
مواضع سعادات هر دو نحس اگر یک سهم هست قاطع مدبر دلایل قطع طرق
استخراج او آنست که بود نحس بعد از مریخ زحل و از طالع نقل کنند و شمار ان

فصل سیم در معرفت هیلاج و آن دوازده است اول رسیدن تسییر هیلاج
بدان دلیلهای قاطع ثانی رسیدن تسییر کدخدا است بدان دلایل ثالث و رابع
رسیدن تسییر درجه طالع و درجه الیبت رابع و خامس رسیدن درجه سابع عاشر است
سادس رسیدن تسییر برج انتها است سابع تسییر صاحب برج انتها است
ثامن تسییر درجه طالع تحویل است تاسع تسییر صاحب اوست عاشر تسییر درجه قسم است
حادی عشر تسییر صاحب اوست ثانی عشر تسییر مستولی است بر طالع اصل پس اگر
تسییر یکی ازین دلایل خاصه هیلاج یا کدخدا به موضعی رسد از انجه بود خوف
قطع عمر مولود باشد خاصه که در اصل کدخدا ضعیف السن بود یا عطیه کدخداه
مثلث رسیده باشد با صحت مثلثان اما اگر سعدی ناظر باشد در وقت
رسیدن تسییر بدین موضع یا برج انتها یا بجایگاه سعدی رسیده باشد
از دوازده برج طالع خاصه که در وتدی بود یا موضع یکی از دو تسییر طالع یا
یا ناظر بود مولود شفا یابد ازان یا دو نحس ساقط بود نظر از تسییر طالع یا
طالع اصل دور از موضع مرد و نوعی از انواع تسییر دلایل اصلی با تسییر
تسییرات درجه و سعود باشد با صاحب قوت و شرکت سعد بود پس
دفع آفات کند و مانع ان گردد و اثران سیئات یکباره خاصه که در اصل
دلایل عمر قوی افتاده باشند اما چون دلیل دافع نحس باشند در ان وقت
عارضه باشد گذرنده مناسب دلیل منحوس و تسییر او از اعظم و اوسط و دقایق ان
مضرت مناسب دلیل منحوس و تسییر او طبیعت او اما اگر تسییر دلایل اصلی موضع
سعود رسند و برج انتها و سال خداه سعد بوند و طالع تحویل صاحب بختی
قوی باشند از نحوس دلیل خوبی عیش باشد و صحت و سلامتی نفس و بزرگی
بدن و توانایی و ... سعادت احوال از خارج و داخل فصل چهارم در معرفت
قاسم و مدبر قول بطلمیوس آنست که تسییر هر کوکب که برسد ان درجه را درجه
قسمت خوانند و صاحب حد ان قاسم از حد بهرام و حکم ان تسییر ...

از

از طبیعت قاسم تا تسییر در حد او باشند و گفته شده است که اثر تسییر اعظم قوی تر
بود در حکم اعمار و کلیات طالع و اثر تسییر اکبر کمتر ازوی بود در احوال عمر ماه و
... طالع را هر سال حکم ازوی بود در احوال و ... تسییر اوسط کمتر از اکبر بود
در ... طالع و حکم هر ماه ازوی کنند و حکم تسییر اصغر بروزها باشد اما شرط انست که هر جزو
قسمت بگیرند و قاسم اگر سعد باشد حکم بر سعادت کنند و کیفیت سعادت را از طبیعت او
بگیرند و بدانند حالات را از قوتهای ذاتی و عرضی در اصل و در وقت بگیرند و برج تسییر
که چه نسبت دارد با طالع اصل و برج انتها و طالع تحویل و ... این همه احکام کنند و اگر
قاسم نحس شد ذاتی و عرضی و آن نسبتها نیک باشد پس حکم میانه کنند و اگر بعضی
سعد و بعضی نحس افتاده بود احکام بطریق ترجیح کنند اما در تسییر معنوی حکم بر سال خداه از
برج تسییر شد و چون تسییر بشعاع یا جرم کوکبی رسد در ان برج ان کوکب
مدبر باشد بر احوال آن برج و حکم ازوی کنند تا وقتی که تسییر از شعاع یا جرم
او بگذرد و باز حکم بر سال خداه افتد پس چنانکه بعضی عرض ادا در اتصالات
نگاه دارند تنصیف شعاع یا جرم کوکب و همان نسبتها که گفته شد نگاه دارند فصل پنجم
در استخراج اجزاء ساعات جهت مطرح شعاعات اجزای ساعات کوکب بحسب
موضع او باشد پس اگر کوکب در درجه عاشر بود یا در درجه رابع اجزای ساعات
او یازده باشد و راست و اگر بر درجه ... بود اجزای ساعات بحسب موضع
او بود اما اگر کوکب میان عاشر و رابع افتاده باشد فصل بگیرند میان یازده
درجه و اجزاء ساعات درجه ان کوکب و ازان ... کنند در ساعات بعد کوکب
از وتد دهم یا چهارم و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل اید پس اگر فصل یازده زاید بود
بر اجزای ساعات کوکب میان عاشر و طالع باشد یا رابع مقابل او تعدیل را
ازو یازده کم کنند و اگر فصل اجزای ساعات کواکب بود تعدیل بر یازده افزایند
انچه حاصل اید اجزاء ساعات کوکب بود بحسب موضع او فصل ششم در معرفت مطرح
الشعاعات کواکب مطرح شعاعات کواکب بر دو قسم است یکی در درجه سواء و آن

در شهر بخارا چنانکه قول بطلمیوس اما در حقیقت درجه غارب است که راه می شود موضع
آفتاب جهت آنکه در جانب مغرب مقدم است در طلوع بر درجه آفتاب که حمل است از
ثور طالع شود اما چون دلیل را اشتر کنند اگر بجز از این دلیل مرکز واقعی بود دلیل را اول
ما بدان مرکز بر اند بر قاعده او بعد ازان چنانکه رفتار این مرکز بود بر اسعد دوم
در اعمال بعضی از موحودان لیکن عمل که بسیر این امعه رسیده بود و هو نمره دوم در تسییر
دلیل که باین دو شایع و عاشر باشد هر درجه سابع نشر کنند بقول بطلمیوس وجه
عمل است که شش برج بر مرکز غارب دا ده کنند و مطالع او بگیرند بعلید حقیقت آن
مطالع طالع باشد و او را مقدم خواهند با رشش برج دیگر بر موضع دلیل افزایند و مطالع
او بگیرند و از آنهائی که گویند و آن مطالع نظر او بود پس مقدم را از تالی کم کنند آنچه
هر درجه سالی بود و هر دقیقه شش روز تقریب و سبب شش برج افزودن آنست که
مطالع هر درجه از برجها معارب او برابر است جهت آنکه هر درجه که از فلک البروج
را نظیر او فرو رود و از معدل النهار بحسب مال طالع تیر است بجنین که غارب
حمل کح آفتاب در ثور بجنین کح شش برج بر مرکز غارب افزودیم شد این
و کد مطالع او بلید فصول لط و این مطالع طالع بود که او را مقدم خواهند مطالع او
با رشش برج بر موضع آفتاب زیاده کردیم شد جدی کح
بلید رلح و این را تالی خواهند پس مقدم را از تالی کم کردیم ماند این لط
پس درجات او از سی و سال حساب کردیم و پنجاه و چهار دقیقه را در شش
ضرب کردیم و بر سی قسمت کردیم شد خارج این ه الد و این ده ماه بود و
است چهار روز تقریب حتی این مدت تسییر از غارب بموضع آفتاب رسید
اگرچه قول بطلمیوس چنین است اما خواصیت او در صفت حسن است جهت آنکه این
بر عکس اعمال دیگر است نمره سیم در زیاده و نقصان عطیه کواکب
که حدا او ناظر باشد جزوی از عطیه او نقصان کنند و آن تقدر اجزای ساعات است
کحل شد موه اه رض بالکل الارض و تقدر ابعد او از طالع یا غارب و جه تکمیل

[illegible]

در تسدیس و تربیع و تثلیث و مقابله معلوم است اما قسم دوم درجات مطالع باشد
و از اعلاه و هبوط بسبب عروض کواکب وجه عمل آنست که ضرب کنند اجزای ساعات
درجات کوکب را که خواهند در جیب آنچه بر آید باز از مطالع درجات کوکب تحطیط
استوائی من اول الکل کم کنند آنچه باز قوس بگیرند مطالع طالع استوای آنچه حاصل آید
موضع تسدیس کوکب و نظر او موضع تسدیس ایمن بود باز ضرب کنند اجزای
ساعات را در شش و مضروب را کم کنند از مطالع کوکب و قوس باقی بگیرند بمطالع
خط استوای موضع تربیع ایسر حاصل آید و نظر او تربیع ایمن بود باز کم کنند اجزای
ساعات کوکب بود پس ضرب کنند او را در چهار و مضروب را بر مطالع خط استوا
زیاده کنند و قوس او بگیرند بمطالع خط استوا تسدیس ایمن حاصل آید و نظر او ایسر
تثلیث باشد و درجه مقابل نظر درجه کوکب باشد و آفتاب را این عمل حاجت نبود
چه او را عرض نبود. نمره دوم در اعمال تسییرات چهار انوار. نمره اول
در معنی این عمل و اصطلاحات اهل کوکب که دلیل او را تسییر خواهند کرد اگر بر درجه
طالع بود و او را عرض نباشد عمل بر درجه طلوع او باید کرد و اگر درجه مراد مثل
درجه عاشر بود در درجه مراد عمل باید کرد اما اگر دلیل میان او تا دیا باشد بر درجه
عمل باید کرد که میان درجه مراد و درجه طلوع یا غروب او بود و اعتبار کنند در جه بعد
چنانکه حساب کنند اما معتبر در تسییر موضع مقدم بود و موضع تالی و معلوم از انها
خواهیم که از افق اول طالع شود و تالی آنرا گویند که بعد از وی طالع گردد

از اول حمل هر

از پس آنچه ما زاد از ساعات نظیر ساعت هر

باشد عمل بر درجه طلوع باید کرد و اگر بر درجه

طالع آفتاب را اسد
میکیم در درجه غارب ولادت
مصنف بخارا صورت
طالع مصنف و مولود او
روز پنجشنبه بیست و سیم
ربیع الاول سنه ۶۲۳ هجری



صورت طالع مصنف

که مطالع طالع بلد از مطالع کوکب الحسن بلد کم کنند اگر فوق الارض باشد و اما اگر
را بر اوتار ساعات درجه طالع قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد کوکب بود از
طالع نصف سدس از تمام نقصان اصل الحسن کم کنند آنچه ماند حصه نقصان ان الطول باشد
از عطیه عمر آن را وضع کنند باقی عطیه معدل ماند مثال در این صورت طالع موضع زحل ان
اوتار ساعات او این … اگر زحل بر درجه طالع بودی بعد از اوتار ساعات
خود کم کردی چون دور افتاده است از طالع بعد ساعات بعد او از طالع چیزی کم شود
مخصوص از حصه نقصان او جدا کردیم مطالع طالع جدا کن مطالع موضع زحل این شد که
این فکر ما بر اوتار ساعات درجه طالع که هست ان مدر قسمت کردیم شد
خارج این … و این ساعات بعد زحل است از طالع پس بقدر ساعات نصف
سدس بعد از نقصان اصل زحل که هست این سه کم کردیم طریق عمل آنست که
ساعات بعد را از نقصان بعمل باشد از ان زمام عطیه کم کنند عطیه معدل ماند چنانکه
ما از ساعات بعد دست حذف … در نقصان اصل زحل که هست این …
ضرب کردیم مضروب این ۳۱۲۸ ۳۹ لمن را بر دوازده که نصف سدس است
قسمت کردیم شد خارج لن ط ح و این حصه نقصان زحل است بقدر بعد او از طالع
این را از عطیه شمس کم کردیم باقی عطیه معدل ماند این که رنج و این سی سال باشد
… و معه ماه … ده روز … در … ده کردن سعد ان طریق عمل همین است
اگر چه ذکر رفته … این عمل در شعبه سلاح و که فداه … اصلاح دیدیم یاد کردن
بر این وجه که مناسبت است و اگر دلیل تحت الارض باشد بعد از انکه خارج کم …
اوتار ساعات کوکب عمل کند

فرع چهارم در عمل تسییر اوسط چون خواهد که بزمان
معلوم بداند که تسییر اوسط بکجا رسیده است طالع بیند و بعد سالهای تامه روج
بطالع افزاید یک برج زیاده شود و از وی طرح کند آنچه ماند موضع تسییر بود
بر مبدا از ماه قسمت … اگر ماهها ساله ماه و روز بود حصه هر یک از جدول بگیرد و با
موضع تسییر جمع کند آنچه شود موضع تسییر بود مثال طالع این و که … بطالع افزاده

مثال

سال کردیم که گذشته است شمسی و دو ماه و ده روز پس چهار دهسال تامه را چهار
برج بر طالع زیاده کردیم و دور انداختیم ماند این ح کح و این موضع تسییر بود در
مبدا سالها قمر حصه دو ماه این … حصه ده روز این … مبلغ این …
این بر موضع تسییر زیاده کردیم شد جمله ح ط ه و این موضع تسییر باشد در آن زمان
معلوم اما اگر زمان مجهول باشد و تسییر معلوم پس این مبلغ عکس اول بود چون
خواهند بدانند که چند مدت این تسییر بر ان موضع رسد طالع وضع کنند از موضع
تسییر الیه … دور انداز و … آنچه ماند هر برجی سالی بود و هر ده درجه
و هشت دقیقه … چنانکه نمودیم و هر پنج دقیقه یک روز آنچه جمع شود مدت زمان
تسییر از درجه طالع بموضع معلوم گشت مثال طالع این و که موضع تسییر این
… وضع کردیم طالع از وی وقتی که دور ساختیم ماند این و … از وی
حصه سال و ماه بدادیم حاصل آمد شش سال از شش برج و از مدت … هشت
درجه و هشت دقیقه یازده ماه معلوم شد که این مدت تسییر درجه طالع
بموضع آفتاب خواهد رسید **فصل سیم** در تسییر اعظم و اثمار …
در تسییر مرکز عاشر در رابع چون خواهد که تسییر وتدی کند از این دو وتد بموضع
سهمی یا کواکب که او در اوعرض باشد و در سمت ربع بود بگیرند مطالع درجه عاشر
بخط استوا و آن مقدم باشد و بگیرند مطالع آن دلیل بخط استوا و این ثانی
بود پس مقدم از ثانی کم کنند آنچه ماند هر درجه سالی بود و هر دقیقه شش روز
روز و این مدت رسیدن تسییر مقدم بود بثانی اما اگر تسییر یکی از دو مرکز
کند بکوکبی که او در اعرض باشد اول عرض او بدانند و درجه ممر او استخراج کنند و
مطالع درجه ممر بگیرند بخط استوا و آن ثانی باشد و مطالع وتد عاشر یا رابع که مقدم است
از ثانی کم کنند باقی درجات تسییر بود هر درجه سالی و هر دقیقه شش روز مثالی وضع
کردیم مرکز عاشر این … مطالع او بخط استوا این … قمر … مقدم است
موضع سهم السعاده این … مطالع او بخط استوا این … تا … است

پس مقدم را از مالی کم کردیم باقی این لب نبود و این مدت رسیدن وتد عاشر بسهم السعاده و طریق عمل همین است (مرابوم) در تسییر درجه طالع و غارب چون
~~خواهند که تسییر وتد ی درجه طالع و غارب~~ چون خواهند که تسییر وتدی کنند اینجا
دو وتد موضع سهمی یا کوکبی که عرض ندارد مطالع طالع بگیرند ببلد و آن مقدم باشد و
بگیرند مطالع آن دلیل ببلد و آن تالی باشد و اگر کوکبی را خواهند که او را عرض باشد
عرض او را نند و درجه طلوع او استخراج کنند مطالع درجه طلوع او بگیرند آن تالی باشد
پس مقدم را از تالی کم کنند الخ آنچه ماند هر درجه سالی بود چنانکه گفته ایم اما اگر تسییر درجه غارب
کنند بگیرند مطالع نظیر او ببلد یعنی مطالع طالع آن مقدم باشد و مطالع نظیر دلیل دیگر
که تسییر بوی رانند ببلد آن تالی بود و اگر سیاره را عرض بود درجه غروب
ببلد بگیرند تالی باشد پس مقدم از تالی کم کنند باقی درجات تسییر باشد (مرابسیم)
در ساعات بعد دلیل از وتد و شش از آنچه بود مطلوب الحکم مقدم گفته میشود
و آن چنانست که معلوم است که هر ربعی از ارباع معدل النهار سه ساعات معوج
الطلوع شود و طلوعات ارباع فلک البروج بیش و کم این باشد بعلت عرض
بلد این پس چون اجزاء دلیل را که مقدم گفته ایم تسییر خواهند کرد اگر مثل اجزای
وتدی بود یعنی بر طالع وتد باشد تسییر چنان کنند که گفته ایم اما اگر مقدم از
وتد دور افتاده بود آنجا واجب بود معرفت ساعات بعد او از آن وتد جهت
آنکه گفته ایم که اگر مقدم بر وتد عاشر یا رابع بود اجزاء ساعات او یازده
درجه باشد بر هست و چون فرض کردیم که در که شد است لازم است
معلوم باشد و از وقد نا دیگر اجزاء ساعات او تفاوت کرده بود پس ساعات معوج آن وتد تا دلیل از
و تسبیه اوش و معرفت نسبت اجزاء ساعات او بحسب موضع ما بین دو وتد بسبب مطالع
دلیل کار او را انجیم خوانند آنم معدل شود در هر ربع که باشد و مطالع تالی که
تسییر الیه است هم معدل گردد دیران ساعات بعد مقدم از وتد اما خصوصی آید بر ربع
علم و آن چنانست که اگر مطالع مقدم بر ساعات بعد از وتد معلوم کنند بعلت دوری

بعد از آن مطالع از معلوم نیاشد لیکن عاشر
معلوم باشد معوج عاشر
بعد از آن

استخراج حر

او از وتد معلوم کنند بعلت دوری او از وتد و تفاوت اجزاء ساعات او و از
واجب کند مطالع تالی از آن وتد زیاده از بعد مقدم باشد و سبب ساعات او بیشتر
تفاوت بسیار باشد میان اجزای ساعات تالی و اجزاء ساعات مقدم آغاز روی
پس چنان باشد که بسبب ساعات بعد تالی هم معلوم گشتی و سبب اجزاء ساعات
او با مطالع تالی را از آن سبب تعدیل کردندی اما دانستن اجزاء ساعات
چنان باشد که چون سیل لیل دلیل را بر دو از وقت کنند اجزاء ساعات او حاصل آید
چون او را سبب کم کنند اجزاء ساعات نظیر او ماند چون این مقدمات معلوم شد که
خواهند که ساعات بعد دلیل بدانند که میان دو وتد افتاده باشد بعد بگیرند از
وتد چنانکه اگر دلیل از وتد عاشر گذشته بود مطالع او بگیرند بخط استوا من اول
الحمل و مطالع عاشر هم بخط استوا از وی کم کنند آنچه بماند بعد او بود از وتد عاشر
و چون بعد را از نود کم کنند آنچه بماند بعد او دلیل باشد تا طالع پس این بعد وتد
عاشر را بر اجزاء ساعات معوج موضع دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد بود
معوج از وتد عاشر تا دلیل چون آن ساعات بعد را از شش کم کنند ساعات
بعد باشد از دلیل تا وتد طالع اما اگر دلیل ما بین رابع و سابع افتاده بود مطالع
وتد رابع بخط استوا از مطالع دلیل کم کنند باقی بعد دلیل بماند تا وتد رابع اجزا
بر اجزاء ساعات نظیر دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد دلیل بود از
وتد رابع اما اگر دلیل ما بین طالع و رابع افتاده بود مطالع طالع ببلد از مطالع
دلیل ببلد کم کنند باقی بعد دلیل بود تا وتد طالع از اجزاء ساعات نظیر دلیل
قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد بود از دلیل تا وتد طالع اما اگر دلیل ما بین
سابع و عاشر افتاده بود مطالع نظیر وتد سابع ببلد یعنی مطالع طالع از مطالع
نظیر دلیل کم کنند باقی بعد دلیل بود از وتد سابع از اجزاء ساعات دلیل قسمت
کنند ساعات بعد دلیل حاصل آید از وتد سابع (مرابچهارم) در تسییر دلیل که ما بین
عاشر و طالع افتاده بود دلیلی که چنین در این ربع بود گفته شده است که ما دلیل را که

تا دلیل هر لحظه الی ساعات استخرا
کنند خارج قسمت ساعات بعد
دلیل از وتد حر

شیر مکنم معدم سخوا هم و سیر الیه را تا الی پس چون مقدم بود میان عاشر و
طالع افتاده بود و تالی هم درین ربع بود بگیر ز مطالع مقدم لخط استوا و بلد
و فاضل بداند میان هر دو مطالع وا از او در ساعات بعد مقدم از وتد عاشر ضرب
کند و بر شش قسمت کند الخ حاصل آنچه تعدیل باشد پس اگر فضل مطالع بلد را او تعدیل
بر مطالع خط استوا زیاده کند تا هر دو حال مطالع خط استوا معدل گردد و همچنین
مطالع تالی بگیرند لخط استوا و بلد و فاضل بداند و هم در ساعات بعد مقدم
از وتد عاشر ضرب کند و بر شش قسمت کند الخ حاصل شود تعدیل بود پس اگر فضل مطالع
خط استوا معدل گردد و پس مطالع معدل مقدم لخط استوا از مطالع معدل تالی
لخط استوا کم کند تا آنچه ماند هر درجه را سالی حساب کند و هم دهم را شش
روز یعنی این مدت که مسیر مقدم بتالی رسد و این محل مسیر چون معلوم است معلوم
ﻧﻮﻉ پنجم در سیر دلیل که مابین رابع و سابع افتاده بود و تالی نیز درین ربع بود
بگیرند مطالع نظر مقدم لخط استوا و بلد و فاضل مابین دو مطالع را در ساعات
بعد مقدم از وتد رابع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر فضل
مطالع نظر خط استوا بود تعدیل از وی کم کنند و اگر فضل مطالع نظر بلد را بود
تعدیل بر مطالع نظر خط استوا افزایند تا مطالع خط استوا معدل گردد تا مطالع
نظر تالی لخط استوا و بلد بگیرند و فاضل مابین دو مطالع را در ساعات بعد
مقدم ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل بیرون آید چنانکه گفتیم از مطالع نظر
تالی لخط استوا کم کنند اگر فضل او را بود و بر وی زیاده کنند و اگر فضل مطالع بلد را
بود مطالع نظر مقدم لخط استوا از مطالع نظر تالی لخط استوا وضع کنند تا مدت
سیر باشد **نوع ششم** در سیر دلیل که مابین وتد طالع و رابع باشد و دلیل
دیگر که هم درین ربع بود اگر مقدم چنان دیده طالع و رابع شده و تالی هم درین ربع بود
بگیرند مطالع طالع بلد و خط استوا فاضل میان هر دو را در ساعات بعد مقدم از وتد
طالع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر فضل مطالع بلد را بود بر مطالع

بود زیاده کنند تا بدین عمل
مطالع خط استوا حر

به دلیلی که هم درین ربع بود و اگر
مقدم میان چهارم و سابع
افتاده بود حر

خط استوا تعدیل از وی کم کنند و اگر فضل مطالع خط استوا باشد تعدیل بر مطالع بلد افزایند
تا مطالع بلد معدل گردد و با مطالع تالی همین عمل کنند پس مطالع معدل مقدم ببلد از
مطالع تالی ببلد کم کنند باقی درجات تسییر باشد **نوع هفتم** در تسییر دلیل که میان سابع
و عاشر افتاده بود و دلیل که هم درین ربع بود اگر مقدم میان سابع و عاشر افتاده
بود مطالع نظر او بگیرند ببلد و خط استوا و فاضل هر دو را در ساعات بعد مقدم از وتد
سابع ضرب کنند و الا بر وی افزایند تا مطالع نظر بلد معدل شود و با مطالع نظر
تالی درجات تسییر باشد **نوع هشتم** در تسییر اوتاد و اربعه عمل که پیش ازین یاد کردیم
تسییر و نه معلوم کرد و مجهول وجه عمل است که تسییر وتد طالع کنند تا دلیل را که بر حقیقت
وتد باشد بعدد هر یک سال یک درجه بر مطالع طالع زیاده کنند تا مطالع دلیل که
بر درجه طالع بود و او را مطالع معدل خوانند و قوس او که بر مطالع بلد موضع
تسییر درجه طالع تا موضع تسییر این دلیل حاصل آید یعنی صاحب حد آن درجه را قاسم
خوانند و حکم او از طبیعت قاسم کنند چنانکه در گرفته است و نظر این تسییر موضع تسییر درجه
غارب بود و صاحب حد او قاسم باشد اما اگر بر مولود سالها که گذشته باشد
و خواهند که در وقتی معین بدانند که تسییر درجه وتد بکجا رسیده است مثلا خواهند
تا موضع تسییر درجه طالع بدانند سالها ماه که گذشته از مطالع طالع زیاده کنند و اگر
با سالها ماه و روز بود حصه هر یک برانجا افزایند تا مطالع معدل باشد
و قوس او بگیرند مطالع بلد موضع تسییر معلوم شود و نظر او موضع تسییر وتد غارب شده باشد
اما همین مطالع معدل را قوس کنند در جدول مطالع خط استوا این اول الجدی
و موضع تسییر وتد عاشر حاصل آید و نظر او موضع وتد رابع بود و پس احکام هر یک
از قاسم کنند و حکم دلیل که بر اوتاد افتاده باشد همچنین است **نوع نهم** در تسییر دلیل
که مابین اوتاد افتاده بود و حکم مجهول پس عمل آنچه آینده است و الحاصل
که مر دلیل را که میان دو وتد بود معلوم تسییر کنند و احسن مطالع او را معدل
گردانند ساعات بعد او از وتد چنانکه در پیش رفت انجا این عمل حاجت نیست چون

معلوم است که ... معلوم ... بود

و بر سه قسمت کنند تعدیل از وی
کم کنند حر
سیله همین عمل کنند پس مطالع نظر
مقدم ببلد از مطالع نظر تالی
ببلد کم کنند باقی حر

سهم او که معلوم را نده می‌شود اما از روی قیاس آنست که معدل کردن مطالع دلیل
جهت بعد اوست و ذکر رفته است که بعد مطالع معدل مناسب ساعات بعد
او بود از وتد و مناسب‌تر از ساعات او حصه موضع و این مرد و علت اینجا موجود است
پس واجب کند مطالع او را معدل کردن بساعات بعد او از وتد اگر مسیر او مجهول است
گو باش چون مطالع دلیل معدل کند بسهم او حصه ربع او را نند چنانکه هر یک را
نموده‌ایم فصل چهارم در احکام مدبرات و دوازده سهم آثار شمس اول
در احکام مدبرات در شکل طالع که مدبران کوکب باشد که اکثر شعاع با جرم او در سید
دلیل آن برج ارتقا بر کند با ستر در شعاع او بود با جرم او پس اگر مدبر مسعود بود و در اصل
مسعود بوده و او را در طالع حظی باشد یا در موضع شعاع خود دلیل کند بر سعادت
حال قوتهای روحانی مولود و صحت بدن و دور بودن از مکروهات و عوارض
ظاهری و باطنی و اگر مدبر در بیت المال حظی دارد دلیل حصول مال بود و فراخی
معاش و معاونت هر کس و بازبلندی او در کارها و اگر در بیت السلطان حظی دارد
دلیل سعادت بود از قبل سلطان و بزرگان و بودن سعد و عمل نیک و پیش
رفتن صناعت و رواج کارها و قوت جاه و رفعت باشد و شهرت در شهر
و ناحیت و سعادت حال مادر بود و آنچه مربیت تعلق دارد و اگر در بیت سابع حظی دارد
دلیل مناکحت بود و سعادت از روی زنان و ضدان و خصمان و شریکان و هر یکی که
مولود قصد ایشان دارد و اگر در بیت رابع حظی دارد دلیل نیکی احوال املاک باشد
و ارتفاعات و ماوای جایها و حسن عیش در مسکن و قرارگاه و جود سعادت حال
پدران و مادران و عاقبت کارها فی سر دو اورد ... پنج اصل است اما اگر مدبر نحس باشد
یا در وقت نحس بود حکم بر عکس آنچه هر یکی را وقت ... کرده از طبیعت آن
نحس باشد و بر حسب ... او اگر نحس یا منحوس بود و یا باشد در اصل یا محترق یا منحوس
بکوکب یا حرف و مانندان و اگر مدبر نحس یا منحوس بود و یا باشد یا هابط و از دهم
یا دوم و از دهم بود دلیل بر انحطاط باشد و غلبه دشمنان در ماندن و حبس و قید و فرو داد

والزوه

وا بده و ماز و صیق و اگر مدبر نحس یا منحوس بصاحب ششم بود یا در ششم بود دلیل بیماری بود
و گرانی اندام و دشواری حرکت و نقصان شهوت خاصه که در ایام کهولت یا پیری
مکروه رسد از بنده و خدمتکار و مردم فرومایه مثال آنست که اگر مدبر زهره بود و
منحوس شده و در اصل یا در وقت پس مضرت از بسیار خوردن طعام و شراب بود و
راندن شهوت و عشق و طرب و مانندان و اگر زهره و مریخ منحوس بود مضرت رساند از
فسق و لواطه و طلب حرام و شهوت راندن بکند و خیانت از زنان و خواهران
و ضرب و قتل و بیماریها از غلبه صفرا و بلغم و خصومتها و مکروه از بزرگان و لشکریان
و مردم سپاهی و دروغ گویی و میخواره و مانندان و اگر زهره بر زحل منحوس بود مضرت
از شهوت زنان پیر و رسوایی و تنگی معاش و بخل و تهمت و تعصب شدن بکارهای
ناستوده و شنودن ... و ... و فقر و رنجوری یا از غلبه سرد و خشک و مکروه از مشایخ
و بندگان و خدمتکاران و زنان پیر و مانندان اما اگر مدبر مشتری بود و منحوس
بمریخ در اصل یا در وقت پس مضرت از غذاهای چرب و شیرین بود و گوشت خاصه
گوشت شکار و طلب مال حرام بر حسب شرع و سالوس و زراعت بود و دروغ و نفاق
زرق و سوگند خوردن و مکروه رسد از حاکمان و قاضیان و رنجوری بود از سبب
وارث و دمیدن خیرها بر اعضا و اگر زحل منحوس باشد مضرت از دعوی ساکن باشد
شرعی و کارهای قدیم یا از میان و اهل صحرا و بندگان و خدمتکاران و مکروه رسد از مشایخ
و درویشان و زاهدان یا ریا و بی علم و مردم منافق و اندرون او و بیماریها بود از سبب فکر
و اندوه و معاملات اما اثر خیر و شر مدبر یا وقتی بود که سهم در شعاع او باشد یا با جرم او بود
چنانکه یاد کردیم اما اگر عطارد بود یا مر کوکب که باشد فعل او کند از سعادت و نحوست
یا در هشتم کدام کوکب که باشد اما اگر مدبر خود مسعود بود دلیل قوت رای و تدبیر باشد
و ساختن معاملات بسیار از بیع و شری و کثرت کردن و آموختن علم و صحبت داشتن
ارباب علم و اهل فضل و خواندن اخبار و اشعار و بدست آوردن کتابها و اگر منحوس
بود دلیل کند کمی طبع یا شد و ضعف رای و تدبیر و کند و مکروه ساختن و دروغ گفتن بسیار

و هذیان و لجاج و مکر و ... رسد از جور و جفا مردم فرومایه و عاجز شدن بسبب اهمیت و
اقربا و اتفاق کردن ایشان و لی صاحب کمین وجه دیگر است که هر برادر همت کم
باشد چون نحس شود در دست فساد و مضرت موضع او رسد از طبیعت آن نحس و مسعود
و صاحب طالع و آن سبب نحس طالع مثال طالع ثور و زحل ... از دیم نحوست دیر بود در وی
در حال در حکم سنبله و زهره در مقابله او مولود را از دوستان کردل اندیشه بود کمال ایشان
خاصه که زنان شرمنده باشد و اهل تب بکرده رسد ماحس کمان ... مضرت رسد از ... زنان
مولود ما ایستو مولود ما از دین مولود و آن قوم مردم حکم بود ما از فا ... ان مقدم و
مسالح و دها فرمانبر شده ما از فرزندان مولود مضرت رسد یا فرزندان مولود ... فساد و
شوهر یا عشق یا سود ها بی فایده اما اگر مو بر سعدی مسعود باشد حکم بر سعادت باشد — و طرب یا اخبار بد و اول ... رکوب ... آید از بلغم یا از طرب یا از عشق ... هر
از طبیعت آن و موضع ومنت آن که سعادت مناسبان سعد باشد با طالع چنانکه
اگر سعد مشتری بود و او صاحب بیت المال باشد سعادت مال دهد و اگر در خانه
بهم شده مال از وجه ... مالرکند و فرزند ما از طرف این طریق ... برید و آن
دو عبارت چندان مفهوم افتد تا تأمل نکو و حیب ماه داشت و موضع مدبر ... — بر مدبر هر
مدبر و نظره قبول و رد و مودت و عداوت را اعتبار کرد و *مرتبه دوم* در احکام است
اعظم اول مقدمه گفته شد که در ثمره اول یاد کردم که اسلم اعظم جهت را از آن مسالح
و کدخدا است و او تا و اربعه و الجدو ... صلحت مواضع مسعود و منحوس و دلایل
قاطع ما از آنجا استدلال کنند تفاوت فی مو الید در سعادت و شقاوت و از این
چون مشتری دلایل عمر مواضع منحوس رسد از ... دلیل قطع عمر باشد از طبیعت
آن قاطع و موضع او ... و ... ما طالع تحویل و برج انتها و حکم کلیات
اعتبار برین اصول گفته شد و حکم کلیات سعادت و شقاوت ... و نهایی
ظاهری و باطنی اما ... تا دیا ... مشتری تابع مرده باشد دلیل دیگر
کر بر درجه ... افتاده باشد ... شد موضع نحس رسد دلیل فساد
مزاج بود و تعطل حواس ظاهر و باطن و قوتهای نفسانی بحسب دلیل و موضع تشویر مزاج

... اما اگر مسعود دلیل که بود در موضع سعدی رسد استدلال کنند بر سعادت
حال آن قوتهای که گفتیم و صحت بعضی و سلامتی قوتها و سعادت داخلی و خارجی اما اگر
بعضی از آن دلایل منحوس رسد حکم بر غلبه ... قوت دلیل کند میان تابع و بعضی فکرت — بسعود و بعضی هر
تمام و ذهن صافی بس چیزی را از احکام ... یاد کردم بحسب قاسم فرد ما از ... بیان پس — و قبول و رد هر یک در اصل
کنند اما اگر قاسم در جای ... سازد دلایل کلیات سعد باشد خاصه در اصل مسعود بود — دار دقت و اعتبار نظر نکند
دلیل طول عمر بود و خوشی عیش و سعادتها تمام مولود را از خارجی و داخلی و اگر قاسم ... شد — جدا بلکه گفته ... کنند
خاصه منحوس بود حکم او بر ضد آن افتد اما اگر موضع ... درجه طالع را قاسم مشتری بود — هر
دلیل کند بر پاکی مولود در ... و اعانت گذاری و مشغول بودن بطاعات و خیرات
و رغبت کردن با امور اخروی و طلب مال ... و تحصیل علوم دینی و استیلا یافتن
بر قوم و حکومت و نفاق و زرق بوجه ... و مجالست با ائمه و وزرا و مردم ستوده
و معروف و مشهور ... تمام ... و بودن کرم و پوشیدن لباسها کبود و عالیانه
و اعتدال مزاج مایل بحرارت و سلامتی قوتها و صحت بدن و احوال مناسب سال عمر
باشد و این اصل را انگور اعتبار کنند و صنایع بگذارند و در جمیع احکام اگر قاسم زهره بود دلیل
کند بر طلب لذات و مناکحت و غذاها ... و شرب و راندن شهوت و صحبت
خوبان و اصحاب طرب و هزل و مردم ... و زنان و کودکان و حسن ...
با صوت و الحان ... مزامیر و بوها خوش و پوشیدن لباسهای سفید و زنانه و
لطف و نازکی ساختن زینت و اعتدال مزاج مایل بر طوبت و ... و اگر قاسم
زحل باشد دلیل کند بر گرانی اندام و کسلان و تعویق در کارها و حرکات بسبب ... — و دشواری
عمر و دلیل کند بر ... و ... و دستی و غم ... کم همتی و طمع داشتن و بر امید ... — و دیر و حلم
جور و ظلم و ... از مردم فرومایه و دون و در شان ... افتادن ...
... دل ... پوشیدن لباسهای کهنه ... و خوردن غذاهای ... و ...
... و ... مواظبت جستن با مردم جاهل و عمر ضایع کردن و مایل ... مزاج
برودت و بیرون آمدن امراض مزمنه و ... و اگر قاسم ... دلیل کند ...

وتیزی و شتاب زدگی و عیاری و سرکشی و دلیری و شجاعی و گزاف کاری و طمع و حرص
و [illegible] و کوشیدن در آن از قلعی و ناجنگجویی و رزم در دستان و ضعیفان
و تلف کردن مال و منال و اختلاط و صحبت با ارباب سلاح و ترکان و زندان و عیار
پیشگان و [illegible] و حرب و خصومت کردن و کار رسن و انواع سلاحها و متغیر
شدن در امور [illegible] و [illegible] و [illegible] حیوانات و [illegible] شدن [illegible]
جماعها و [illegible] میل مزاج بصفرا و سودا و سوختگی [illegible] مناسب سال عمر اگر قاسم
عطارد باشد دلیل کند بر قوت رای و تدبیر و تیزی خاطر و فصاحت و بلاغت و عقل و
تیز خواندن اخبار و طلب ارباب علم و صحبت اصحاب هنر و شعر [illegible] و تصنیفات
دلیل [illegible] ارسطو [illegible] و وکیلان و مصرفان و دلیل [illegible] زبانی
باشد و لطیفه گفتن و رغبت نماید بشغل دبیری و معلمی و ساختن نقاشی و [illegible]
و لباسهای ملون پوشیدن و تمام دارد و مزاج او مایل بود بمزاج برج عطارد و حالات
قسمت [illegible] در احکام شمس و قمر [illegible] اگر [illegible] قاسم مشتری بود دلیل کند بر
زیادتی اسباب و املاک و سرا و آبادانی کردن جایها و عمارت مساجد و صوامع
و زیادت خانقاه و مدارس و [illegible] و میل [illegible] سالک شدن در جایهای
عالی و جایهای پاک و [illegible] مال خاصه [illegible] و یکی از [illegible]
دستی و توانگری و [illegible] احوال پدران و مادران و دوستی [illegible] مولود و اختلاط او
با علما و قضات و [illegible] سادات و [illegible] از بزرگان و معارف و مشاهیر و اگر قاسم زهره باشد
دلیل کند بر آرام و [illegible] و بردن [illegible] نام نیک و میل کند بصحبت اهل طرب و [illegible]
و [illegible] و [illegible] در عیش [illegible] شرابها و غذاها و خوشی و لطیف
و شهرت یابد در شهر او [illegible] بحسن سیرت و اخلاق پسندیده و عمارت باغ و بستان
و سرداب و حوض [illegible] در آبادانی [illegible] و دلیل سعادت احوال
پدران و مادران باشد [illegible] از [illegible] انواع میوه ها و گلستانها و سبزیها و [illegible]
[illegible] و اگر زحل قاسم شد دلیل کند بر [illegible] و [illegible] مالوف از شهر [illegible] طلوع

بوطن

بوطن و مشکل شدن از پدران و مادران و دلیل انقلاب احوال این جماعت باشد و
بیماری و موت و میل بزراعت کند و مرمت جایها و چاهها و عمارت کردن خانها و
زاویها و رباط و کاروانسرا و یکی پایه از [illegible] خاصه از [illegible] و شدت [illegible]
از کار و [illegible] خلاف بندگان و دوستان و یاران [illegible] عزت و دولت و [illegible]
باشد و تیزی [illegible] و دوستی کند [illegible] و در جایها ساکن شود که [illegible] نبود در آنجا
و عاقبت از [illegible] شد تا حدی که کار خود از آن بریان بود و اگر مریخ قاسم باشد دلیل کند بر
فراق خان و مان و پریشانی اوطان و املاک از ضیاع و عقار و ساختن [illegible] در میان
لشکریان و ترکان و گریختن و خوف از بند و زندان و [illegible] و قتل و [illegible]
و [illegible] و خیانت و خلاف و مکر و حیله و دروغ گفتن و آزار مادران و پدران
و [illegible] شدن بیمار [illegible] و [illegible] و دلیل [illegible] جایها باشد
[illegible] کردن [illegible] شدن در کارها خاصه کارهای آن جهانی و اگر قاسم عطارد
باشد دلیل کند بر نقاشی [illegible] و خانها [illegible]
[illegible] کاروانسراها و دکانها و بیع و شرای املاک
و معماری کردن و بزرگ شدن [illegible] تجارت و صنایع و بازار [illegible] و اعمال از [illegible] بحار
و [illegible] و [illegible] با اهل فضل و دیوان و مصرفان و عمال و اهل فضل [illegible]
و رغبت او بعلم مساحت و نباتی و دلیل [illegible] پدران و مادران بود
قسمت چهارم در احکام [illegible] اگر [illegible] قاسم مشتری باشد دلیل
کند بر [illegible] از [illegible] و صلاح [illegible] قوم و دلیل [illegible] مولود بود
و صحبت [illegible] و [illegible] رای و تدبیر و مصلحت بودن در [illegible] و صلاح
حال اهل بیت باشد [illegible] منفعت از شرکا و اهل و عیال [illegible] این طایفه بود
و با دوستی [illegible] و [illegible] کردن ایشان و اتفاق در کارهای شرعی و [illegible]
[illegible] و توانگری خاصه [illegible] معاملات و داد و ستد [illegible]
و نیکو بودن [illegible] مبارک عقد و نکاح [illegible] حضور [illegible] باشد

وکم شده و دزدیده و اگر قاسم زهره بود دلیل کند بر قوت و عز و شرف از اهل بیت
و بزرگان و خادمان و ضد آن و خصمان و مانند شهرت و نام نیک و معروف از
کردن قوم و فزونی صحبت اهل بیت و روشن کردن ماهی مطرب و زنان و عشق ورزیدن
شهرت و مانند بسط و لذت و رغبت نکاح و تزویج و شرکت و حصول صحت خوب صورت
و لطافت طبع و بسیار فرح از روی زنان و به مراد ایشان رفتن و تسلط ایشان و ذلیل
کردن و افتادن در سفر با حضر و بیع و [illegible] خاصه از اهل و عیال و نیکی برکت و [illegible]
و زیاد شدن دوستان و وزیدن خاصه خزان و راه‌های [illegible] در دست رفتن
لذات از زنان اگر قاسم زحل باشد دلیل کند بر کدورت میان مولود و فرزندان
و خصمان و بزرگان و طمع کردن در دنیا و مال و قصد خصمان و رسیدن ضرر و خوف
از دعوی‌ها کهن و [illegible] کاری و جوئی اهل بیت و انبار بودن خیانت ایشان
و اتفاق [illegible] و مشقت [illegible] و بیماری [illegible] اهل و عیال و چندان
و افتادن طلاق و نزاع و دلیل توانگری بودن از مال و [illegible] و باشد که مامور زنان
و خصمان شود و از خوف مولود را بیم بود از بیماری و سودا [illegible] و ضعف
قوت شهوانی [illegible] باشد و [illegible] مشارکت و شرکت و خوف از موت بود و اهل
بیت با خصمان قصد کنند و حیله و کید سازند و [illegible] از فعل [illegible] و [illegible] باشد و اگر
قاسم مریخ باشد دلیل خیانت زن و ابا ز باشد و اتفاق در خصومت و جنگ
و [illegible] و قتل امانت نهادن و راز گفتن و سفر کردن و دزدان
خواستن و [illegible] کردن و دستیابی [illegible] و [illegible] و دلیل [illegible]
اهل بیت [illegible] شده [illegible] و افتادن در خصومت و [illegible] رفتن او
و [illegible] قصد کردن و [illegible] شدن و باشد
که [illegible] مولود [illegible] و اندیشه‌ها [illegible] و تدبیرهای [illegible]
[illegible] کنند [illegible] شود و زنان [illegible]
و را از زن شهوت و لواط مشهور شود و [illegible]

سختیان و چکمه و [illegible] و اهل بیت و [illegible] صح

سفر و معامله

اعتقادی

اعتقادی خاصه در دین و مذهب اگر عطارد قاسم باشد دلیل کند بر بسیاری بیع و
شری و معامله کردن و افتادن به سبب تجارب و آموختن علوم از طب و نجوم و
احکام و دلیل [illegible] رای و تدبیر بود در معیشت و مودت کردن و [illegible] و دلیل [illegible]
[illegible] شده و [illegible] مزاج مردم و مایل شود [illegible] و اگر نکاح زن
[illegible] و [illegible] عاقل و [illegible] زبان او [illegible] مولود بسیار متهم شود و
در حق او بد گویند [illegible] او دو زبان کنند خاصه زن [illegible]
کند و او را سبب [illegible] افتد و مال او [illegible] و [illegible]
[illegible] و مکر و حیل [illegible] در احکام [illegible] اگر [illegible]
قاسم مشتری باشد دلیل کند بر شغل و عمل [illegible] کارهای [illegible] و دلیل [illegible]
[illegible] کاری و [illegible] بزرگان و خداوندان دولت و معارف ملک و [illegible]
[illegible] و دلیل [illegible] حکم بود و افزونی جاه و [illegible] و منزلت و [illegible]
[illegible] و [illegible] کرم و شفقت و توانگر شدن و شهرت [illegible] نام نیک و
دوستی کردن با [illegible] و زهد و علما و رغبت کردن به علوم دینی و توبه [illegible]
دانستن اسرار و ناموس کردن و دلیل سعادت [illegible] و پارسائی [illegible]
و حرص مولود به مال و جاه و منزلت و اگر قاسم زهره باشد دلیل کند بر [illegible]
و جامه فروشی و عطاری و [illegible] عطریات و زینت سازی و بیع و شری [illegible]
انواع پیرایه و حلیها و [illegible] و [illegible] و جوانان و معامله با این طبقه و
افزونی جاه و حرمت و [illegible] بطرب و [illegible] امور [illegible]
او [illegible] و مشهور شدن به عاشقی و [illegible] منفعت از طبقات زهره و از بزرگان
و مردم خوب صورت و لطف طبع و [illegible] و دلیل [illegible] سعادت [illegible]
عشق [illegible] و [illegible] و خواهران و دوستان و توانگر شدن [illegible]
[illegible] و [illegible] لذات جهانی باشد و اگر قاسم زحل باشد دلیل کند بر [illegible]
شدن امور و خوف از سلطان و [illegible] سلطان [illegible] کار [illegible] و [illegible] و

با مور [illegible] و کار دین [illegible] و صحبت [illegible] صح

دعوتهای کهن و دیرینه و افتادن از چشم بزرگان و اشتغال و عمل و منزلت و حرمت داد
بیم و هراس ماندن و اندیشهای محال و مشغول شدن شغلهای درشت و پیش آمدن
کارهای درشت و تهمت و خوف هلاک در رسانیدن ستدن مردم و نمودن ظلم و جور
و حرص کردن بکارهای دشوار و بیم افتادن از بندها و خوف از جاهای تاریک [illegible]
و مشغول شدن بکار زراعت و عمارت و آبادانی زمینها خراب و متواتر شدن شهوت
و نافرمانی و خوف و موت مادر بود و بیماری صعب اگر قاسم مریخ باشد دلیل
کند بر رغبت کردن بسلاح و خدمت سلاطین و امرا و لشکریان و طلب ریاست و جاه
و حکومت و دلاوری و حسن حرب و مکر و خدعت و خصومت و کارها با خوف و بیم
و لزوم و واجب و مایل شدن بعضی بقتل آنچه بیم کشد و بد و یاد کرده و
سبب [illegible] هلاک شود و از افتادن از اسب بیم بود و دلیل کند بر ساحری و دزدی و
بار شدن ها در دواج و رندان و مادر او در خون نا شد از بیماری حبس و اگر
قاسم عطارد باشد دلیل بر طلب صحبت سلطان و اکابر از کار دبیری و فضل
و شعر و فصاحت [illegible] و علم [illegible] آیات ما و کلمات ما نجمی
ما طلبی [illegible] صناعت [illegible] خوردن کتب و دلیل
[illegible] کند و [illegible] و تفحص
و رغبت کند با [illegible] عقل و علم و اهل هنر و فضل اما کلم [illegible]
در وصل ما وقت [illegible] سعد باشد [illegible] زیاده کند طلب
صحبت ملوک [illegible] و شهرت و جاه و رفعت [illegible]
[illegible] قوم [illegible]
باشد [illegible] ادکم کند [illegible] شقاوت
او شود اما اگر این احوال [illegible] زیاده
کند [illegible] عوام الناس
و [illegible] قاسم [illegible] دولت [illegible]

در کارخانه حس و حمایت و به کار بر وطلا و خلاف کردن و عداوت مر

[illegible]

بشرت باشد در شهرها و نواحی مر

نزدیک بعید او ثابت بود مقرب بسعد و فرج یا سعد چنانکه یاد کرده ام در فصل دوم
از شعبه اول و اگر محترق باشد چون موت بود اما حکم استیلا کواکب با بودن آن [illegible]
در اوتاد خاصه برمس و بتدریج باشد و بارها گفته ام که احکام صاحب تحقیق شده و در خف
و حسن او مناسب سال عمر او در قبول و رد مدبر و قاسم و احوال هر یک تقریبی در
برج قاسم و دلایل اصل بوقت احکام شرط در صنعت آنست که بوقت احکام بنگرند قاسم
که در اصل قوی بود بیست بقوتهای ذاتی و عرضی یا ضعیف بوده است اگر قوی بوده
بعد از موت او رسانیدن سعادت زیاده کند از آنچه گفتیم و از شقاوت بکاهد و اگر
ضعیف بوده است از سعادت کم کند و در شقاوت بیفزاید اما در سعادت قاسم را
با دلایل طالع در اصل نسبت دهند هر آن طریق که بنگرند قاسم را و برج تسییر را با
طالع چه نسبت است از طالع و برج تسییر همچنین قاسم در موضع تسییر غرض هیچ خود دارد
و مانند برج او را جایگاه [illegible] باشد از هنا دت و موت و حول دارد هر یک را
در موضع خود در اصل و در دت و همچنین [illegible] را اعتبار بیست تسییر کواکب و حال
هر یک را اعتبار بست که هر یک ببرج قیمی دوری تمام کند در دوازده خانه طالع [illegible]
باشد تسییر کواکب [illegible] و نظرهای هر یک با قاسم امتزاج دادن و هیچ طرف را
ضایع نکند اسس و [illegible] رسیدن بعد از موت و احکام بود دلیلهای قوی تر نهادن
چه ایران ظاهرتر [illegible] آن شیئه آنست که کل دلایل اصل را از کواکب و مراکز
و سهامات تسییر اعظم رانند هر سال که طالع تحویل کند و برج انتها رانند تا معلوم شود
که تسییر کدام دلیل بموضع سعد یا نحس رسیده است و علم سعادت و نحوست تحویل
از آنجا کنند و نسبت هند [illegible] برج را با طالع چنانکه نمودیم اما رسیدن طالع
سنوی و شهوری و تسییر طالع تحویل بسعود و نحوس و ساعات هر یک با اصلی و
فرعی حکم این سال و شهور و ایام از و کنند و نیک تامل کند که این تسییرات دلایل
اصل موافق اند یا مخالف در قوت و ضعف و سعادت و نحوست و احکام بر [illegible]
آن بنهند پس اگر تسییر اعظم از حد سعد بحد سعد نقل کند اگر قطع عمر نکند مضرت او [illegible]

و شقاوت

[illegible]

با تسییر ثابت مر

برود واما اگر شمس مستولی از حد سعد لحظه نحس نقل کند وقت داد واو مبتلا باشد واگر شمس
شهوری باشد طالع تحویل از حد سعد لحظه نحس نقل کند زحمت در روز با بود اما اگر شمس
از حد نحس به حد سعد آن نقل کند مضرت هم یک منفعت میل شود چنانکه از
رنج براحت بیوندد و از بیماری بصحت و مانند این کفت و مضرت و منفعت مناسب طبیعت
سیر و موضع او در قسم بود مناسب موضع قاسم و قانها او با طالع اصل

فصل [illegible] در احکام زمانها صاحب دور و فردارات سالها فصل اول

در علم زمانها حکما یونان احکام نجوم برمز و اشاره گفته اند و اهل بابل ازان زاجیر
داده اند و اهل فارس و هند شرح آن اختیار کرده اند از الجمله یکی از زمانها [illegible]
و این عمل را با بابل نسبت کرده اند و فردارات [illegible] خوانند و اصل این عمل بر عطیه کبری
آفتاب نهاده اند که صد و بیست سال است و این را بر هفت کوکب نسبت کرده اند
مختلف چنانکه قسم قمر از وقت ولادت تا مدت چهار سال شمسی و بعد ازان
قسم عطارد است ده سال و قسم زهره بیست و هشت سال و قسم آفتاب است نوزده سال
و قسم مریخ است یازده سال و قسم مشتری دوازده سال و باقی قسم زحل است تا ختم
پس هر کدام کوکب که در صورت طالع قوی تر بود مولود در زمان استیلا و تربیت
او نیکو حال و با دولت و سعادت بود مثالی که اگر طالع آنکه در چهار سال تربیت
قمر مولود روز افزاید هر لحظه از حالی بحالی گردد و چون قمر انواع میوها و [illegible]
و امثال این بعد از چهار سال عطارد مستولی شود تا تمام چهارده سال قوت فهم او
بترقی شود و آغاز کند در تحصیل ادب و علم و حکمت و بعد از چهارده سال زهره مستولی
گردد تا تمام بیست و دو سال آغاز کند در روی [illegible] و حسن [illegible] شهوت
(۱) از دیدن [illegible] و خوردن و پوشیدن و نقش مردم [illegible] فریفته
شدن و آنچه [illegible] خوش طبعی [illegible] کردن و بعد از بیست و دو سال
آفتاب مستولی گردد تا تمام چهل و یک سال و مزاج مولود قوت گیرد و استیلا جوید
و قدرت [illegible] و از هزل و لعب [illegible] تا تمام [illegible] و شصت سال مریخ مستولی

شود آغاز کند به پیدا آمدن قوت بخل و حرص و سبک گوشه شدن و درستی گردن و ضعف [illegible]
بدنی و حواس پوشیده داشتن اسرار و عاقبت اندیشی و کمی شهوت و لذات بعد از انجاه [illegible]
سال تا تمام شصت و هشت سال مشتری سال مستولی شود طلب نام و ننگ دارد و جهد در کارها
دینی [illegible] کیرد از کارها [illegible] خود و کم کند رنج و مشقت در کارهای دینی و خود را مستعد
امور پسندیده کرداند و [illegible] بعد از شصت و هشت سال تا تمام عمر زحل مستولی
شود [illegible] کسالت و سوداوی [illegible] و روی [illegible] شهوت و لذات [illegible] و طبع و مزاج شود
اندکی [illegible] خواب بود و از مردم ملول شود و [illegible] و از [illegible] جهان [illegible]
جهان آرد [illegible] طلب مشقت دوم
در قسمت فردارات فردارات [illegible] منسوبات [illegible] اهل فارس [illegible] و آغاز این [illegible]
طالع روز را از آفتاب و در طالع شبی از قمر و اصل این عمل بر [illegible] شمس نهاده اند [illegible]
[illegible] کرده اند مقدار [illegible] چنانکه آفتاب را ده سال است و [illegible]
نه سال و زحل را یازده سال و مشتری را [illegible] ده سال و عطارد را سیزده سال [illegible]
باشد از وقت [illegible] تا تمام ده سال مولود در تربیت آفتاب بود و چون ده سال
[illegible] هفت [illegible] پنج ماه و چهار روز [illegible]
[illegible] بعد از ولادت آفتاب [illegible] کند بعد از [illegible]
آفتاب [illegible] و ترتیب کند بعد از [illegible] عطارد شود [illegible]
عطارد [illegible] بعد از [illegible] آفتاب قمر شود بعد از قمر زحل و بار مشتری و بار مریخ
و [illegible] ده سال فردارات آفتاب تمام شود بعد از ده سال [illegible]
[illegible] ترتیب کند بعد از [illegible] قمر بعد از قمر زحل و بار مشتری و بار مریخ و فردارات
زهره [illegible] آفتاب تمام شود بعد از زهره نوبت فردارات عطارد رسد چون نوبت او [illegible]
تمام شود [illegible] بر همین قیاس تا تمام [illegible] سال اما اگر طالع [illegible] بود از [illegible]
[illegible] سال صاحب فردار قمر [illegible] و چون [illegible] هر یک سال [illegible]
[illegible] روز [illegible] این قمر [illegible] ترتیب کند بعد از [illegible] زحل [illegible]

ز سعدی ره
نکوئی در حق بجای خود دست
ولی باید ان نیک خردی بدست
نکو را نصیحت مکو ای شگفت
که دانی که در وی نخواهد گرفت
مولانا نظام الدین احمد

قال صلعم صلوا ارحامکم
ولو بالسلام

و فات شیخ محمد شاه ... که کمال الدین لطف الله بود
نجدوج محرم الحرام ٩٩٦

و فات عنوان ... قال
بکمال قبل از ان دو ... ابی جعفر
حضرت سیادت ... عالی اعتقاد
... قوت ... سال

من تعلم العلم ... السعادة ... ابو جعفر ... افعال العباد
انها مخلوقة خلق تقدیر لا خلق تکوین
و معنی ذلک انه لم یزل الله عز و جل

قال یعقوب ابن موسی عمران علیه السلام ...
الیکم فاوحی الله تعالی الیه ان ناخذ العلم
و العلم ... سواء ...
... بالعمل



وترتیب کنند و بعد از ان مشتری تا که عطارد تمام شود و فردارات قمر بعد از نه سال نوبت فردارات
بزحل رسد چون نوبت با یک سیکان ساعات و سال بر عطارد تمام شود و اما جدول انها در فردارات
فردارات هر کوکبی قسمت کرده اند و بعضی بیکدیگر داده تا وقت عمل محتاج نشوند بعضی بدان

الکواکب	سالها	سالها	سالها	سالها	سالها
شمس	ی	ا	ه	ی	ر
زهره	ح	ا	ا		ح
عطارد	ک	ا	ی	ح	ند
قمر	ط	ا	ای		ای
زحل	یا	ا	ی	الد	نز
مشتری	یب	ا	د		ح
مریخ	ز	ا	ل	ل	ن

وان جدول اینست پس از ین کواکب
هر کدام قوی شده در اصل جرم
نوبت فردارات بدو رسد
با شرکت سعادت دهد از طبعیت
خود و شرکت مناسب حبت او
پس طالع و اگر ضعیف بوده

باشد اثری نکنند اما اگر صاحب فردار قوی تر بود و شریک او هم قوی البته نوبت شرکت
داد ن در سعادت دادن نتوانیم از طبعیت خود و اگر ضعیف بود چیزی زیاده نکند اصحاب
دور نزدیک اهل فارس صاحب طالع است یکسال بعد از ولادت و صاحب دوم سال
دوم ان کوکب که فلک او تحت فلک صاحب طالع بود و سال سیم ... سال ششم
صاحب دو بار صاحب طالع بود و سال یازدهم چندانکه عمر باشد دور میکند بر
ترتیب اما نزدیک اهل بابل سال اول صاحب ساعت ولادت بود و صاحب دور از
ساعت معلوم و سال دوم کوکبی بود که صاحب ساعت دوم باشد از ولادت بر همان
ترتیب که گفته شد پس هر کدام کوکب که قوی حال بود در نوبت دور و حال مولود نیکو باشد
مناسب طبیعت ان کوکب چنانکه یاد کردیم در ختم کتاب ... اصحاب احکام بطلمیوس
این علم میگوید صنعت خوانده است جهت انکه احکام هر طالعی علیحده باید جهت کسی
طالع و اوضاع دلایل او دیگری نباید پس ... کند که در صورت طالع بکمال تحته و تعلیم کرده
ارند و بخاطر تر و ذهن ... احکام ساز شده حصول قوانین این صنعت با حق ادا کرده
باشند ... و پیاده ... از سر عشق ... امانت بکار دارد اما انچه این فقیر در این کتاب
یاد کرده بنده ان از اقاویل استادان رحمهم الله ... که چیزی از محصول التجارب ...
چون ... طالعه علمی که در نظر داشته و از هر یک فایده برده است پس جمع این نمود تا مستمندی
هر چه اسانتر و تعلیم نزدیکتر ... و عبارت او سهل بود و از حق تعالی توفیق خواستم تا تمام
تمت فی سادس عشر ذی الحجه الحرام سنه ٩٢٩

بسم الله الرحمن الرحیم

چنین گوید محرر این رساله اضعف عباد ... که این سوره ایست
در معرفت قانون احکام **دلوکات حمل** برجیست علوی منقلب نهمی میانه آواز
بریده از ایام خانه مریخ و وبال زهره شرف آفتاب در نوزدهم درجه و هبوط زحل
در بیست و یکم درجه و سی وجه دارد اول از آن مریخ دوم از آن شمس سیم از آن زهره
مذکر و نهاریست طبعیش گرم و خشک از خلطها صفرا از عناصر آتش از طعمها تلخ
از فصول بهار از جهات شمال صورتش ملون عضو نکاح دوست کم فرزند
از حیوانات چهارپایان انسی و جنی سم شکافته باشد اولش قوی
و آخرش ضعیف و زاید از بیماریها آنچه در سر باشد چون ریش
در سر و روی و کلی و پیسی و جوب و سرطان و کم شدن آواز از ... ها
سن کودکی اولش دلالت بر ... از کوشش آید و آخرش بوی که از
نبات زاید آنچه از اجناس تاج و گهر و صفات و آلات چوب از مردم
عیارفه و صناع زر و سیم و صرافان و حرافان و ... و ساربان و
صابان و ... و ... دلالتش از جواهر ... آهنگ
و سرب از نباتها دارچینی و زنجبیل و قرنفل و کبابه از اعضا سر و روی و صورتش
مربع از اعضا میانه بالا یا موی ابرو و جعد و سرد چشمی که سیاهی زند و بلند بینی
بزرگ فراخ دهان دراز روی و زنخ ... بالاکش غلیظ و ... زیرش باریک
آتشش ... زند و میگویند اصفهان و از ... بابل و فارس
و آذربایجان و الان و ساوه و شام و ... یا طوس ... بود و عراق
و کابل و خوارزم و چاچ و سمرقند **دلوکات ثور** برجیست شمالی ثابت نهمی
میانه آواز بریده از ایام خانه زهره است و وبال مریخ شرف قمر در سیم
درجه و سی وجه دارد اول از آن عطارد دوم از آن قمر سیم از آن زحل
ماده است و ... خاکی و سرد و خشک سوداوی طعم ترش ربعی نکاح دوست
عقیم کم فرزند ... و ... قوی و زاید آخرش ضعیف و ...
از بیماریها آنچه در گردن و حلق باشد چون خناق و ... و بوی ...
و ... از حیوانات ... و ... و آهو و ... و ...

از مردم برزگران و گاوان و حفاران و انبارداران و حلاجان از اعضا گردن
و سر و ... صورتش ... بالا بزرگ ... سیاه چشم ابرو پیوسته ... بینی
فراخ دهن ... دندان ... سیاه موی بزرگ ... ...
و ... گفتن ... ملون ... سفیدی ...
آنچه ... که ...
بحر روم ... و ... و نواحی طرطوس و ... و ... و ...
و ... و ... و اهل جبال و ... و ... و ... و ... و ...
و ... و ... و شام و عراق ... و ... **دلوکات جوزا** برجیست ...
... خانه عطارد و وبال مشتری شرف راس در سیم درجه و هبوط ذنب ...
در ... وجه دارد اول از آن مشتری دوم از آن مریخ سیم از آن شمس مذکر و نهاریست
دلالت بر ... گرم ... ...
تمام ... از اعضا ... و ... از بیماریها ...
و ... از مردم ملوک و اهل ... و ... و ...
صیادان و نقاشان و خیاطان و ارباب سلاح و آلتی که ...
در ... و ... و درختان میوه دار بلند ... و عطرها و داروها
از اعضا دوشها و بازوها و دستها ... از ...
سبک ... مزاج خوشبوی کریم اخلاق ساکن طبع با ادب ...
... دوست ... عفت ...
طارمین و ... و ... و ... و ... و ... و طبرستان
و ... و ... و اصفهان و مازندران و گرگان و قزوین **دلوکات**
سرطان ... میانه ... خانه ماهست و وبال زحل و شرف مشتری
در پانزدهم درجه و هبوط ... در بیست و هشتم درجه و سه وجه دارد اول از آن زهره دوم از آن عطارد
سیم ... دلیل ... سرد و تر بلغمی ... از حیوانات ...
و حیوانات آبی و ... از ... و ... و ...
برجی ... بسیار ... چون ... و ... و ...
و ... و ... از مردم ... و ... و ... در یا ...

نیشکر و برنج از اعضا دل و سینه و معده و پهلوها و سبزه و نشش صورتش
سیاه چرده و باریک موی و جعد و درست اعضا سطبر استخوان کوچک چشم
کج چینی و دندان نیمه زیرش غلیظتر از نیمه بالایش فراخ دهن کوتاه پشت
دراز دست و قدم بزرگ پیشانی خوش ملون و ساکن طبع دانا نکاح دوست
از شهرها افریقیه و بربر زمین و فارقین و بیت المقدس و بعضی از زمین
و آذربایجان و کیش و بحرین و روم و ارمنیه کوچک و شرقی خراسان
و بلخ و نواحی سمنان و ترکستان ولوازمات اسد اسد برجیست
سبعی ثابت بریده اندام میانه آواز کم نکاح از شرف و هبوط سه وجه دارد
اول ازان زحل خالی از شرف و هبوط دویم مشتری سیم مریخ تابستانی
و شمالی و بهاری گرم و تلخ و صفراوی از حیوانات آنچه بابت محبت از زنده و جانوران
موری و خرگور خوش مهیب و غضوب لطیف و غیور از جایها کوهها و قلعها
و قصرها و بناهای عالی از جواهر زر و نقره و لآلی که از اینها سازند مولود برگرمی
و ظلمت هوا از مردم ملوک و سلاطین و امرای بزرگ و اهل شر و حیل اولش
قوی و زاید و آخرش ضعیف و ناقص بسیار مریض خاصه درد معده
و چشم و پهلو از اعضا پشت و پهلو و سر و معده و دل صورتش مطبوع
تمام بالا نیمه بالایش غلیظتر از نیم زیر خوب صورت فراخ سینه
باریک میان از شهرها جزیره صقالیه و رومیه و دمشق و ملاطیه و کرمان
و مداین و خراسان و ارمنیه بزرگ و باب الابواب ولوازمات سنبله سنبله برجیست
ذو جسدین انسی بلند آواز زشت اندام کم نکاح عقیم کم فرزند خانه
و شرف عطارد و وبال مشتری و هبوط زهره درست و هفتم درجه
و مؤنث سه وجه دارد اول ازان شمس دویم زهره سیم عطارد
خاکی و سرد و خشک و سوداوی بطبع ترش شمالی تابستانی و رنگ
سبز و چیزها مختلف الالوان از حبوبات گندم و جو و برنج و نخود
و انواع حبوبات و میوهای خشک چون فندق و پسته و درختها
و زرعها از حیوانات بلبل و طوطی و مرغان ناطق و ماران بزرگ
از بیماریها سحج و وجع بطن و ظهر و درشتی موی و لاغری و کم عقلی

ازم

از مردم وزرا و کتاب و ارباب صنایع و اصحاب علم و داد و دین و تجار و اهل
طرب و آلات آن و مقامهای ایشان و موضع فرخناک از اعضا شکم و رودها
و بچه‌جاها صورتش معتدل بدن قوی حس درشت اعضا میانه بیماری بزرگ
سر نیکو هست و قامت صحیح الوجه بزرگ ریش نیکو چشم بازردی اندک موی
خوش سخاوت و حکومت و راست گفتن و سبک روح و بسیار اندیشه
مودت با خیر بلون اسمر از شهرها شام و اندلس و فرات و عراق و حبشه
و صفاه و کوفه و موصل و بعضی از فارس و یمن و سند و سیستان ولوازمات
برج میزان میزان برجیست منقلب انسی درست اندام آواز کم فرزند
اندک نکاح خانه زهره و وبال مریخ شرف زحل در بیست و یکم درجه و هبوط
شمس در نوزدهم درجه سه وجه دارد اول ازان قمر دویم زحل سیم مشتری
هوایی مذکر نهاری حار رطب و موی که هوا لطبع خنثی خریفی مولد بادهای
مختلف ابریشم و نحل و اشجار و انجه بر سر کوهها روید عمارتها و قصرها
و بساتین و عبادت خانها و خرماستان بدو منسوبست از مردم ندما
و زرگران و ارباب صناعت و اهل طرب و سازهای ایشان و حکما و تجار
و زنان از حیوانات مرغان و پلنگ و پشت و شکم و ناف و عورت
و گرده و خصیه صورتش خوب میانه بالا معتدل مزاج شهلا چشم باندک
زردی بلون اسمر تیز شهوت از بیماریها باد فتق و بواسیر و زردی گشتن
رو و بیمار و کمی در بینی خوابش کریم النفس نیکو اخلاق نیکو فکر لهو و طرب دوست
از شهرها نواحی مغرب و صعید مصر و مکه و مدینه و بعلبک و روم و فرات
و طالقان و بلخ و بخارا و سمرقند و تبت ولوازمات عقرب برجیست ثابت
بی آواز کم نکاح بسیار فرزند درست اندام خانه مریخ و وبال زهره و هبوط
قمر سه وجه دارد اول ازان مریخ دویم شمس سیم ماده و شبی و آبی سرد و تر
بلغمی شور که هو لحریفی عصنوب شریر کذاب ترش روی فاج احمق کاهل
بدخوی عفیف در حق زنان از جایها بیشها و مزرعها و دار السلخ از نباتات
زرد آلو و انجیر و انار و امرود و به از حیوانات وحوش و حشرات بوزینه و زنبور
و جانداران آبی از جواهر آنچه از آب بیرون آید چون مرجان و مروارید

وفوشادر وازدواهي مناص اولش صحيح وغليظ وآخرش سقيم وباريک
بسيار علت چون لاغري وکري وکوري وکل وبوي بغل وسرطان وقوباء واکله
وبرص واسرالبول وسنگ مثانه وآنچه در ذکر وفرج بود وتاريکي از اعضا
ذکر ومثانه وعجز ودر صورتش خوب گرد کوچک روي بسيار موي افطس
مزاج دهن خورد چشم پهن دوش وسينه دراز دست وساق بزرگ
وشکم نيمه بالاش کوتاه تر از نيمه شيب علامتي برپشت لونش سفيدي که بزردي
زند مولد رعد وبرق از شهرها مدينه رسول عليه السلام وزمين حجاز ويمن
وطرابلس وشام وديلم واهل وساري وري ومرز موصل وتبريز

[illegible] قوس

قوس برجيست دوجسدين درست اندام
ميانه آواز نيمه اولش انسي ونيمه آخرش بهيمي ميانه نکاح اندک فرزند
خانه وفرح مشتري ووبال عطارد وشرف ذنب در سيم درجه وهبوط
راس بهمان درجه سه وجه دارد اول از ان عطارد دويم قمر سيم زحل
مذکر روزي آتشي گرم وخشک صفرائي بطعم تلخ کهولي خريفي مولد باد
وآتش اولش قوي وصحيح آخرش ضعيف وسقيم ميانه بيماري از مردم
ملوک واوساط الناس وستورداران از جايها بساتين وخزاين وسلاح
از اجناس تير وکمان وساير اسلحه وسفاليه از جواهر طلا وآهن وقلعي
از بيماريها زله ونقرس وکوري وافتادن از بلنديها وآفت از سباع
خوش ملوک طبع رو در حرکت راز دار کريم نفس بسيار فکر خاصه در باب
معاد دانند حساب وهندسه وطلب از حيوانات اسب وستور ومرغ
وبعضي مرغان صورتش خوب روي باريک موي تمام بالا بزرگ شکم
دراز ساق وروان سفيدي که بسرخي زند از شهرها نهستان(؟) وجرجان
وباب الابواب ودهور ودماوند وبغداد واصفهان ومغرب [illegible]

[illegible] جدي

جدي برجيست منقلب خاکي سرد وخشک زمستاني
سري مونث شبي وسودائي ضعيف از نکاح کثير الولد مولد سرما وظلمت
خانه زحل شرف مريخ در بيست هشتم درجه وهبوط مشتري در پانزدهم
درجه وبال قمر بطعم ترش سه وجه دارد اول از ان مشتري دويم مريخ

سيم شمس از مردم قلعه داران واهل صحرا وکوه پايه وخادمان و[illegible] دوران
وبساتين ومزارعان از جايها ايوانها وبوستانها وکشت زارها وآتشکدها و
گورخانها وقصبها واز [illegible] سنگها خاص سرب وسنگ خاره و[illegible] وشوره [illegible]
از نباتات انچه حرارت خوردني [illegible] چوب آبنوس ودرختهاي بي ميوه
وگياه [illegible] از حيوانات گوسفند و[illegible] ونهنگ وماهيان بزرگ دريا وشغال
وانواع حشرات از اعضا زانوها وپيوندها وعصبها از بيماريها گري و[illegible] وضعف
چشم وسرطان ونقرس وداء الثعلب وبرص وداء الکله و[illegible] وکل صورتش بزرگ
پيشاني وسبک [illegible] خويش فراموشي وحيلت ورازداري وحشناکي و[illegible]
ودستي لونش اسمر که بسياهي زند از شهرها حبشه وکوفه وبحرين وعمان وديار
مشرق وروم واصطخر واهواز وطبرستان وکابل و[illegible] ديلم وجرجان وگيلان وهند

[illegible] دلو

دلو برجيست ثابت نر روزي وگرم وتر وزمستاني ودموي هوايي
بهرمي انسي [illegible] او از [illegible] بادهاي مهلک وسرما [illegible] فرزند عفيف در حق [illegible]
خانه زحل ووبال آفتاب سه وجه دارد اول از ان زهره دويم عطارد سيم قمر
از مردم علما وحکما مشايخ طريقت و[illegible] کمان وگورها [illegible] واگنه سازان
و[illegible] و[illegible] کران از جايها گرمابها و[illegible] ودار الفسق وکاريزها و
اشيانه مرغان وکشت جهودان از جواهر جزهاي رنگين وقلاده و[illegible]
وباد مهره از نباتات ساج وآبنوس وبليله وخيار چنبر وخرماي هندي از حيوانات
مرغان بزرگ چون شترمرغ و[illegible] عقاب وسگ آبي وسمور وسنجاب و[illegible]
بزرگ از اعضا ساقها از بيماريها بيماريها رگهان زرد و[illegible] و[illegible] سودا
ودر چشم [illegible] خوش سخي وعفيف زينت دوست لطف [illegible] سخن [illegible]
از شهرها حبشه وحجاز وراس العين وبردع وکرمان وبعضي از فارس وسلطانيه
وکوفه وسند وهند [illegible] حوت برجيست دوجسدين شبي ماده و
آبي وسرد وتر زمستاني بهري بلغمي خانه مشتري ووبال عطارد هبوط در پانزدهم
وشرف زهره در بيست وهفتم درجه سه وجه دارد اول از ان زحل دويم مشتري
سيم مريخ نکاح دوست کم فرزند شهوت ميانه عفت بي آواز مولد باد از مردم
سادات وصلحاء وعلماء واشراف [illegible] وملاحان و[illegible] از جايها مواضع شريف و[illegible]

و بناهای عالی از جواهر دانه در و صدف و ست و حلاحل و مشک و کافور از حیوانات
آنچه در آب متولد شود چون مرغ و ماهی و دد آبی از نباتات سیب و آلو و شفتالو
و بید و نیشکر و میوه‌های خوش طعم از اعضا پایها و از بیماریها شنج و رعشه و سستی
اعصاب و نقرس و فالج و درکشیدن موی صورتش بزرگ سر میانه بالا نیک شانه
فراخ سینه سیاه چشم نرم اندام خوب بشره کم طبع خوش خوی نیک رای کردار
و صلت و فراموشی و جراب از شهرها طبرستان و مازندران و سمرقند و بلخ را
و مصر و اسکندریه تا مدین و بحرین و بصره و گرگان و جزیره بربر و روم و سواحل
هرگاه که یکی از این بروج ضعیف گردد بحلول نحوس و وقوع کسوف و خسوف
خاصه اگر عقده ذنب باشد یا بقران نحسین یا بقران عطارد و نحسی یا
احتراق کوکبی در وی خاصه نحسی دلیل ضعف و آفت مدلولات آن برج باشد
خاصه که دلیل دیگر باشد دال بر ضعف مدلولات مدلولات آن برج
حکم باید کرد و اگر مانعی ضد آن باشد حکم کردن جایز نبود مگر آنکه مانع
قوی‌تر باشد و اگر برجی قوی حال باشد بحلول سعدان و قران ایشان
و قران عطارد و سعدی و سقوط نحوس دلیل قوت و سعادت مدلولات آن برج
باشد خاصه که دلیلی دیگر بآن یار شود و اگر دلیلی بر ضد آن در احوال
اتفاق افتد حکم نتوان کرد **بیان مدلولات کواکب** و عقد من مدلولات زحل
زحل نحس اکبر است سرد و خشک بیست درجه علوی مذکر نهاری مشرقی سودایی
خاکی بطیء [illegible] در شش برج سیاه پوش تا خوش از [illegible] نهاد [illegible]
دشت از مردم پیران و بندگان و سیاهان و دهقانان و [illegible]
حبشیان و صحاریان و [illegible] و اهل قلاع و جبال از اعضا
استخوان و [illegible] و سپرز و پشت و زانو و گوش راست و ناخن و موی
و [illegible] از قوتها ماسکه [illegible] از بیماریها [illegible] و نقرس و [illegible]
و سعال و یرقان و سبل و درد پای و [illegible] از جام و [illegible]
و استسقا و [illegible] و هر چه از سردی و خشکی مرکب [illegible]
از اخلاط سودا و [illegible] از صورتها [illegible] ابرو و سیاه موی [illegible]
[illegible] فراخ دهان [illegible] کلان و [illegible] آواز

خواهی
قوی مکر و خداع و جهل و بیدلی و بخل و حقد و ترش رویی و وسوسه و تهمت و [illegible]
و پستنیره کاری و کاهلی و بسیار خفتن و دعوی حکمت از جایها فقر و غربت و عزلت
و حبس و تحمل رنجهای عظیم از علما توحید و [illegible] و تجارب و ظلم و زندانها و [illegible]
بکار و [illegible] از سنها پیری و آخر عمر از نزدیکان [illegible] آبا و اجداد و [illegible]
بزرگ از حیوانات گاو و فیل و خر و بز و زاغ و پرستوک و مگس و شب پره و هرچه
در زیر زمین جای دارد چون مار و مور و موش از دیبا [illegible]
از جامها موی درشت و آنچه کهن و سخت باشد از نباتها بلوط و فلفل و زیتون
[illegible] و داروها [illegible] و عدس و ماش و [illegible]
از جواهر آهن و سرب و [illegible] از جایها ویرانها و [illegible]
و چاهها و بیابانها قدیم و قلعها و [illegible] کوهها و [illegible] از اقلیم اقلیم اول از شهر
خواندیم و بخارا و [illegible] و سند و هند و چین [illegible]
سعد اکبر است علوی گرم [illegible] درجه [illegible] مولد [illegible]
مذکر نهاری شمالی [illegible] هوایی از طعمها شیرین از بویها بوی خوش از
رنگها سفیدی که بزردی زند و گندم گون [illegible] از سودها نرمی با اعتدال
از صورتها نکو بالا شهلا چشم با هیبت [illegible] از اخلاط خون [illegible] و نطفه
و مغز از عناصر هوا از اعضا گوش چپ و بازو [illegible] و شریانات و [illegible] و معده
و جگر و شکم و ناف و [illegible] جانب راست از قوتها قوت نفسها
نامیه و جاذبه از سنها کهولت از جهتها شام راست و ساعه
و [illegible] از مردم سلطان عادل و وزرا و کبار و اشراف و علما و قضات
و تجار و [illegible] و حکم و علو همت و حرص بر عمارت و سعی در خیرات
و خوش خلق و کریم و صادق القول با امانت و حرمت و صفا و فهم و دیانت
از فعلها امر معروف و نهی منکر و اصلاح ذات بین و تقویت دین و اظهار
شرف و بسیاری نکاح و مزاح و خنده و درنگ در کارها و کسب مال دنیا از [illegible]
فرزندان و فرزندزادگان از جاها بزرگی و عنا و راست آمدن کارها
از نباتات گندم و برنج و نخود و ارزن و سیب و انار شیرین و گل از جواهر
زر و سیم و [illegible] و برنج و الماس و سنگهای شریف از جامها دیباها [illegible] قیمتی

از عناصر آتش گرم و خشک باشد از اخلاط صفرای معتدل از حواس بصر از قوتها
قوت حیوانی از اعضا دل بر کنت مشتری و سر و سینه و دهان و دندان و چشم راست
و دماغ و مغز از استخوانها [illegible] از مردم پادشاهان و حکام و [illegible] از اهل
رای و تدبیر از صورتها تمام و بزرگ شکم و سرخ و سفیدی که بزردی زند بسیار آواز [illegible]
از دینها آتش پرستی از خویها عقل و فهم و ترفع و [illegible] و بهجت و کبر و تکبر و سرعت
غضب و زود [illegible] آمدن و حریصی بر شهوت و کسب ثنا از فعلها طلب سلطنت
و قهر بر اشرار و جمع اموال و کثرت کلام و تیغ رسانیدن و [illegible] دوستان و آگاه
بودن از معاد و عقاب [illegible] از بنیانها
شکر و زعفران و صندل و [illegible] و ترنج و خرما و گندم و درختان بلند میوه دار
از جواهر زر و یاقوت و بیجاده و [illegible] و کبریت و زرنیخ و گلها از اجناس
[illegible] و هرچه مرتفع و معظم باشد از حیوانات گوسفند اهلی و کوهی و
باز و عقاب و قمری و اسب و اشتر و نهنگ از بیماریها درد چشم و دل و دماغ و
آنچه از گرمی و خشکی باشد از اقلیم اقلیم چهارم و گویند دوم او راست از شهرها [illegible]
طبرستان و آذربایجان و سمرقند و ترمذ و ارمینیه و کوه لبنان و خراسان
و بیت المقدس از جایها معدنها و قصرهای عالی و منزل سلاطین دلالت زهره
زهره مرد است [illegible] درجه [illegible] درجه [illegible] و [illegible] و مونث [illegible] از طعمها
شیرین و هرچه لذیذ باشد از رنگها سفیدی روشن و گندم گونی و [illegible]
از بوها بوی خوش از صورتها آنچه [illegible] نرم و [illegible] باشد از عناصر هوای سرد آب
از اخلاط رطوبت غریزی از حسها شامه از قوتها شهوانی از [illegible]
از اعضا [illegible] و [illegible] بینی و ناف و جگر و گرده و فرج و رحم و جای منی [illegible]
سن بلوغ از مردم زنان و امردان و خادمان و مخنثان و [illegible] زادگان و [illegible]
زینت و تجمل و اهل ساز و طرب از خویها خوشی و عشق و طرب و لهو و [illegible]
و لطافت و ظرافت و عجب و تصلف و شرم و عدل و [illegible] و شفقت با همه کس
از فعلها مطربی و می خوردن و قمار باختن و نکاح [illegible] و [illegible] زنانی و
[illegible] و لباس و [illegible] خنده و شادی و تجارت و [illegible] خاطر و رنگ رزی
و نرد و شطرنج از نزدیکان زن و شوهری و مادر [illegible] از صورتها [illegible]

خاصه آنچه حریر و قز و آمیخته باشد و رنگ کبود از بیماریها بود و درد [illegible]
و درد دل و سر و هرچه از بسیاری باد متولد شود از طعمها [illegible] و [illegible] و طعمهای چرب
و عبادت و صفتها خوب از حیوانات دجاج و دراج و طاوس و حمام و [illegible]
و گاو و شتر از [illegible] از جایها مساجد و مدارس و مواضع [illegible]
از اقلیم اقلیم دوم و بعضی گویند چهارم از شهرها عراق و فارس و خراسان و ترکستان
و مکه و یمن و صعید دلالت مریخ مریخ نحس [illegible] دلالت [illegible] گرمیست در [illegible]
درجه و خشکی [illegible] درجه مذکر و گویند که مونث است [illegible] از اخلاط صفرا
طعمش تلخ و تیز [illegible] از رنگها سرخ تیره
از بوها بوی ناخوش [illegible] در سستی و خشکی از عناصر آتش [illegible]
قوتها [illegible] از جهتها شام [illegible] از اعضا [illegible] رگها [illegible]
و گرده و [illegible] و جگر [illegible] زهره [illegible] صورتها [illegible]
و [illegible] سرخ [illegible] فراخ کام [illegible]
و عیاری و سنگساری [illegible]
و اظهار مودت و مزاح [illegible] و شوخی و شریری [illegible] و دروغ و عجالت
و تلف اموال از فعلها حرب و قتل و راه زنی و دزدی و زنا و فتنه و عصیان
و خصومت و سرعت جواب و کثرت شهوت از مردم امرا و لشکریان و [illegible]
و [illegible] از [illegible]
و کندنا و فلفل [illegible] باد نجان [illegible] و هرچه تیز باشد از اجناس
مس و فولاد و [illegible] و مغناطیس و آلات [illegible]
و [illegible] از جایها [illegible]
[illegible]
و خشکی [illegible] از اقلیم اقلیم [illegible]
و کرمان و [illegible] و شام و روم و ترک دلالت شمس
گرمیست در [illegible] درجه و خشکی [illegible]
میان علوی و سفلی مذکر است و نهاری [illegible]
تیزی لطیف از رنگها [illegible]

سفیدی که بسرخی زند سیاه چشم فربه خرد دندان کشاده روی سطبر ساق باریک تن
از دینها دین اسلام از نباتها میوه‌های مغزدار و انگور و سیب و به و خرما و ترنج و گلها
و ریحانها و زبرجد و جزع و مرواریدها و مشک و سرمه و چیزها که از زر و سیم سازند از حیوانات
بلبل و قمری و فاخته و کبوتر و خرگوش از لباس الحریر ملون باشد و دیباهای قیمتی
و جامه‌های محشا و منقش و رعنا و آراسته از جاها گلزارها و تره زارها و هر جا که
تماشا و عیش توان کردن و مقامهای بلند و عبادت خانه‌ها و مرغزارها از بیماریها
ضعف دل و دماغ و گرده و مثانه و علت عشق و ریح مقعده و هر چه از سردی و تری
برخیزد از اقلیم اقلیم عجم از شهرها بابل و حجاز و خوارزم و اردبیل و سمرقند و بخارا و روس
و ارمینیه کوچک مدلولات عطارد عطارد گرمست بده درجه و سردست به بیست
درجه و ترست به پنج درجه و خشکست بسی درجه سفلیت بذات ما نیست و نهار نیست
و ذکورت اما با هر ستاره که بیامیزد حال او گیرد و اگر ممتزج کوکب متصل نبود از اج
آن برج گیرد که در وی باشد از طعمها و رنگها و بوها و بسودنیها شکلها آنچه
مرکب و آمیخته باشد از چند چیز خاصه رنگهای فاخته و آسمانی از عناصر باد
از خلطها سودا و خون باه از جهتها دو فه از قوتها مفکره از اعضا زبان
و ساق و پی و رگهای جنبنده و دستها از سنها کودکی از مردم وزرا و کتاب و تجار
و اهل بازار و اصحاب داد و دین و غلامان زیرک و ارباب فضل و حکمت از صورتها
تمام بالا ملیح کوچک سر فراخ دهان بزرگ گوش سوستانی و سبز رنگ و دو دندان
تنک موی از خویها کف شر و کتمان سر و طلب ریاست و حفظ و حاضر جوابی
و دین داری و زیرکی و کسب علم و راستی و پردلی و کینه و فکر و زهد و بغور
رسیدن چیزها و دروغ و زیرکی و حیلت در حال نحوست از فعلها ادب
و تعلیم علوم و هندسه و شاعری و رسیدن بر اسرار مردم و اعمال مال
و تحمل از کار دشمنان و تواضع و کتابت و نقاشی و کارهای باریک و کفایت
و شعبده و مساحت جایها از نزدیکان برادر و ... از نباتات پنبه و کتان
و حبوبات و آنچه ساق ندارد و هر چه بوش بد باشد از حیوانات مرغ و حشی
و اهلی و استر و سگ شکاری و روباه و شغال و کبوتر و ... طوطی و هزار دستان
از جواهر سیماب و دیگر یاقوت زرد و ... و مرجان و هر چه ... باشد از بیماریها

صرع

صرع و لکنت زبان و دیوانگی و ریختن موی و یرقان و برص از اجناس چون و اجناس
دهالیز و سر قه و ... از جایها مواضع منقش و عبادت خانه‌ها و دیوانها و بازارها
و مدارس از دینها دین ترسایی و فلسفه از اقلیم اقلیم ششم و می‌گویند سلم
از شهرها دیلم و جرجان و طبرستان و مکه و مدینه و افراسیاب و عراق و دمشق که جای
و سرای مدلولات قمر قمر سردست بسی درجه و ترست بچهل درجه سعدست بنظر و نحس
بذات ماده و شبی از طعمها شوری و بی‌مزگی و آنکه ترشی از بوها آنچه تیزی
زند از رنگها سفیدی که بسبزی یا بسرخی زند یا بزردی یا بسیاهی یا درخشان بود
از بسودنیها آنچه غلیظ باشد و تر از عناصر آب از خلطها بلغم از جهتها ...
و ذوالقعده از قوتها قوة طبیعی و نامی از اعضا چشم چپ مردان و راست زنان
و زراع و عنق و پستان و معده و ... از سنها طفولیت از بیماریها
فالج و لقوه و خلقی اعضا و امراضی که بزهره منسوب بود از مردم ملوک و عوام
الناس و اشراف و اعیاد الخصال و زنان اصیل و حامله و عیالان و پیکان
از صورتها گرد روی و پیوسته ابرو و درست بدن و بزرگ چشم و ...
و تیز سخن و کشاده دندان و ... آنکه اصیل بود و سرکشی دارد سفید که
بسرخی زند یا بزردی با اندک کدورت از نزدیکان مادر و عم زادگان
بزرگ و دایه از خویها نیک نفسی و سلیم طبعی و آمیزش با هر کس و کسب نام
و فراخ عیش و ... بر زنان و دروغ و سخن چینی و بسیار گفتن و ... و ...
مباشرت از فعلها تعلیم علوم علوی و محاسبه و وکالت و رسالت و جاسوسی و
نخاسی و دلالی و کارهای آب و حلالی و جادوی و ملاحی از نباتها خیار و تره و
کتان و ... و باقلا و گندم و جو و انار و انگور و هر چه روز بروز فرو شید
از حیوانات گاو و گوسفند و استر و فیل و کلنگ و ... و شتر مرغ و ماهیان و گنجشک
و دراج و بوتیمار از جواهر بلور و نقره و مروارید و ... و ... سفید و مهر
از اجناس جامه‌های تنگ و انگشتری و منادیل از جایها صحرا و آب روان و جویها
و دارستان از اقلیم اقلیم هفتم از شهرها ... و ... و ...
بعضی از آذربایگان و ... و موصل و ... مدلولات راس و ذنب راس سعدست
و طبیعت او مرکبست از طبیعت مشتری و زهره دلالت کند بر قوت و سعادت و ملک

و مال و صحت و حصول حاجات و اصلاح امور و هرچه در وی خیر باشد و اگر نحس است
در همه احوال یا سعد است زیادت کند و سعادت ایشان و یا نحس است زیادت کند در
نحوست ایشان اما ذنب نحس است و طبیعت او عکس طبیعت نحس دلیل است بر نحوست
و فقر و بیماری و نقص در کارها و ماده شود فی الجمله مقصود از سعود سعادت است کم کند
و از نحوس نحوست و از نحس گفته اند که راس سعد است با سعود و نحس با نحوس و ذنب
نحس است با سعود و سعد است با نحوس هرگاه که این کوکب قوی حال بود و سعود دلیل
دولت و سعادت مدلولات ایشان باشد نگاه کرد دلیلی دیگر معطی کرده بر یک
مدلولات باشد و اگر مانعی اتفاق افتد و مانع قوی باشد حکم باید کرد و اگر مانع
ضعیف باشد حکم بر وسط کند و ممکن است تحقق شاید که جنس شود با به کردن و اگر
ضعیف و منحوس شده مدلولات ایشان را آفت و نکبت رسد فاما که دلیل دیگر ما آن
یار گردد که از معطی و مقوی خوانند و اگر دلیل دیگر بر ضد آن واقع شود که از مانع
و مضعف خوانند پس الجمله اقتضا کرده باشد از ضعف تعجیل باید داد اگر آید تو بسیطا
ضعف مانع باشد اما زود یسیر شود و اگر مانع قوی تر مبلغ نحوست کند و
از دولت ممکن که چیزی ظاهر شود و اگر منجم در ادراک این معانی خبیر و بصیر باشد
تمام احکام او اکثر بصواب نزدیک باشد و باید که منجم در هنگام حکم کردن از تعجب
و تعصب خالی و عاری باشد زیرا که حکم از تعدیل وقت و صحت دلیل خیز چنانکه
اگر میان دو کس حکم کند باید که میل دوستی نداشته باشد و یا میل دشمنی چه این
هر دو میل خاطر باشد حکم کند چه محب در خیر بیفزاید و از شر بکاهد و عدو آن
بزیادت در شر واقع شود یا آنکه مدلول حکم کند و در آن باب سر کرده باشد و غیر این
برین طریقه حکم کرده بود نحوست و اگر خطا افتد بر یک دلیل کند حکم نباید کردن تا
راه ایک مقوی دیگر بیشتر چنانکه دلیل باشد قوی و مانع و زمان و مکان
مستعد آن اثر که آن دلیل متوقعست شده باشد آنگاه حکم شاید کردن
و باید که جنسیت و مانع و معطی بجای خویش بازنماید انشاء الله العزیز و بیشتر
احکام کسی راست شود که عاقل و سلیم و متمکن و امین و متاله و متدین و
زاهد باشد و فارغ از علایق و عوایق و اسباب معاش و متوجه مبدأ و معاد
و کم خوار و کم آزار و خلوت نشین و علم طبیعی و علم اخلاق و مختصر و تامل و قادم

تاثیر

تاثیر بود و اکثر اوقات بمطالعه کتب اکابر این فن مشغول و شناسنده قواعد و قوانین
با وجود این فضایل و کمالات بر سر حکمی که کند جزم نکند که آن معنی البته چنان خواهد بود یا
چنانست زیرا که احکام نتیجه حدس است نه محض علم پس قیاس کردن که غالب
ظن است چه غلط ظن قابل صدق و کذب است خاصه که منجم میان حسد و مروت و در کین آن
و زحم خورده و دشوار تواند فرق کردن در بیان دوازده خانه اما درجه طالع آن جزوی
بود که از فلک البروج در وقت معین بر افق باشد و اگر نه جزوی از معدل
النهار با آن جزو بر افق خواهد بودن اکا تا سی درجه از معدل النهار طلوع کند
آنچه از درجه طلوع با آن سی جزو از فلک البروج طلوع کرده باشد مجموع در حکم
طالع باشد و بعد از آن تا سی جزو دیگر از معدل النهار افق آنچه از فلک البروج
طلوع کند در جانب خانه دوم باشد باقی برین قیاس تا خانه دوازدهم
و هر یکی ازین خانها را حکمی و اثری باشد جداگانه چنانکه طالع دلیلست بر عیش
و زندگانی و آغاز کارها و کیفیت عمر و سعادت و شقاوت و فرح عطارد درین
خانه است و دالست بر سر و روی دوم دلیلست بر مال و معاش و اعوان
و انصار و دخل و خرج و اکل و شرب و دلیلست بر گردن سیم دلیلست بر برادران
و خواهران و اقربا و نقل و حرکت نزدیک و علم دین و اسرار و اخبار و عبادت و خانه و
فرح ماه درین خانه است و دلیلست بر دو کس و دست چهارم دلیلست بر پدران
و جدان و مقام و ضیاع و عقار و مدفن اموال و مخفیات و عواقب امور و دلیلست
بر سینه و معده پنجم دلیلست بر فرزندان و لهو و نشاط و رسل و هدایا و مستبشاری
و ملبوسات و تشریفات و شادی و اخبار و کیفیت عواقب امور و فرح زهره
درین زهره است و دلیلست بر پشت و دل ششم دلیلست بر عیوب و امراض
و جواری و غلامان و خدام و حیوانات چون و سلاحی از آلات و حکم شده و فرح
مریخ درین خانه است و دلیلست بر ناف و شکم هفتم دلیلست بر زنان و
تزویج و شرکاء و اضداد و دزدان و خصومت و طرد و هزیمت و مقصد مسافران و از آن
دیگرانی و دلیلست بر نشستن از زیر ناف هشتم دلیلست بر موت و خوف و مواریث
و مال زنان و ضمان و نکبت و فقر و شدت و دلیل بر آلات شهوت و مقعد و حم
نهم دلیلست بر علم و دین و عبادت و اعتقاد و سفر و خواب و رای و تعبیر

و کیفیت احوال غایبان و فرح آفتاب درین خانه است و دلیل بر دان دلالت بر عزت و سلطنت و رفعت و معروف و مشهور گشتن و مادر و ضعفها و مخادیم و ملوک و اشراف و اعیان و اثبات و زوال هر یک و دلیل بر زانو ها دلالت بر امید و سعادت و شادی دوستان و وزرا و خلفا و جهت آمال سلطانی و اعوان و فرح مشتری درین خانه است و دلیل بر شانه‌ها دلیلست بر شقاوت و اعدا و حساد و گرفتاری و بند و زندان و حزن و دین و نکبت و غرامت و بیماریهای سخت و دستوران بزرگ و فرح زحل درین خانه است و دلالت بر قدمها و سبب همه این جمله در شرح فصیل خواجه نصیر الدین علیه الرحمه گفته شده است و بعد ازین بالیقین کامل تر ازین در خاطر ست در اینجا نیز بیان کرده شود ان شاء الله العزیز چه این سوره عجاله الوقتی است و باید دانستن که طالع قران اعظم اصل جمیع طوالع است و فرع او طالع قران اکبر است و فرع طالع قران اکبر طالع قران اوسط و فرع او طالع اجتماع و استقبال و فرع اوست طالع وقت و همچنین طالع سقوط نطفه هر کس اصل باشد و طالع ولادت فرع آن و طالع تحویل فرع طالع ولادت و طالع اختیار فرع طالع تحویل ازین تقریر معلوم می شود که طالع ولادت مردم فرع باشد نسبت با طالعها قرانها و سالها زیرا که اگر در طالع قران یا سال دلیل بود بر حیف موضعی یا آتش عام یا غرق سفاین یا حرق جوامع یا تلف خلایق یا امراض مخوفه چون طاعون و قحط و تلف اموال مردم بنهب و غارت پس بسیاری از مردم فوت شوند در یک زمان بیک دفعه با وجود اختلاف اعمار ایشان بحسب دلالت طالع ایشان یعنی طوالع اصل اقتضای امری کند که طالع فرع آنرا دفع نتواند بودن پس دانستن این اصل از واجبات و هرگاه که خانه از خانهای طالع ضعیف و منحوس گشته باشد در اصل یا در وقت معین در تحویل آن خانه را در بد احوال طالع حکم از دو جهت تاریخ دانست رسد از جهت آن نحس خاصه که اصل و فرع هر دو نحس گشته و اگر نحسی مسعود باشد دلیل سعادت در جهت باشد از جهت آن سعد خصوصا که در هر دو اصل و فرع اتفاق کند بر سعادت و ازین قانون که ذکر رفت معلوم می شود که احوال ملوک و سلاطین و حکام را از نیر نوبت و درجه طالع باید دانستن احوال اعوان و انصار و احوال اشتراز مشتری و جهت ها عشر

احوال وزرای کبار و اشراف و صدور و مدبران و خزاین و اموال سلطان را از مشتری و درجه یازدهم احوال زهاد و عباد و متصوفه از مشتری و درجه نهم احوال تجار کبار و اغنیای نامی از مشتری و درجه دوم احوال قضات و علما از مشتری و درجه نهم سیم احوال امرا از مشتری و درجه چهارم احوال امرا و لشکریان از مریخ و درجه یازدهم احوال خواتین و حرمان از زهره و درجه دهم احوال تواشی و حاجب و مخادیم ملوک و اصحاب دیوان و محاسبان و عمال و خادمان از عطارد و درجه یازدهم احوال زنان از زهره و درجه هفتم احوال اهل ملاهی و طرب و مساخره زنان از زهره و درجه ششم احوال صارفه و اهل معادن از مشتری و درجه دوم احوال رعایا و عوام الناس از قمر و درجه طالع احوال فیوج و رسل و جواسیس و مخبران از قمر و درجه ششم احوال کوتوالان و اهل حرا و اطراف بعیده و صیادان و دهاقین و پیران از زحل و درجه هفتم احوال تجار و اهل بازار و بیاعان از عطارد و درجه دوم احوال غلامان و خادمان از زحل و درجه ششم احوال کذابان و منافقان و شیاطین از زحل و درجه دوم احوال مردم او باش و بعضی از زهره از مریخ و درجه نهم احوال رای و تدبیر و اعتقاد و عدل و انصاف را از مشتری و عطارد و سهم الغیب بگیر احوال ارتفاعات و باغات و عمارت و زراعت از زحل و درجه چهارم احوال دواب و رکش و علاه نها و قروض از زحل و درجه دوازدهم احوال کسب و معاش و دخل و خرج ملوک از مشتری و سهم السعاده و خانه دوم و باقی برین قیاس اکنون در استحکام احکام گرده صاحب و مستولی هر خانه را باید معین کردن و آن کوکب که در خانه باشد و همچنین سهم غرض را شریک ساختن و قوت و ضعف سهام تابع صاحبان خانه باشد که سهم از وی باشد و در حال هر یک ازین دلایل تکرار کردن و بهرهای قوت و ضعف هر یک را شناختن و با هم امتزاج دادن تا کدام یک ازیشان قوی‌تر است فصل اول از تز باشد بیان عقد دوازده برج کواکب را بجهت انتقال اتفاقی افتد بود وجوه هر کوکبی بمقدار معین پیش از وی یا پس از وی می افتد و انرا حد جرم او گویند و اکنون خواهند مثلا علویین را نه درجه و سفلیین را هفت درجه و قمر را دوازده لزوم عرض ازین حد است هرگاه که دو کوکب برین مقدار برابر صحیح باشیم ازان در اتصال گویند آن دو کوکب متصل اند و حد اتصال بحقیقت آنست که مقدار او

دو نیمه را ... تا ... درجه دوازده درجه ...

احوال

وهم کمتر باشد یا هم بود مر یکدیگر بیشتر باشد و این آغاز نوبت اتصال باشد
تا آنگاه که درجاتشان متساوی گردد و آن کمال اتصال باشد بعد از ان مدة الانصراف
باشد تا آنگاه که بعد بمقدار نیمه جرم رسد مثلا خواهیم تثلیث درجه و مجموع جرم
زهره و مشتری درجه نصفش درجه پس تثلیث درجه باشد و قوس تثلیث
در درجه و حد تثلیث ایمن درجه و قوس درجه و چون میان هر دو
درجه بعد شود کمال تثلیث باشد و اگر حد تثلیث ایسر درجه شود دیگر تثلیث ایمن
از یکدیگر بتمامی منصرف شده باشند و حد مقارنه شان درجه و قوس
درجه و حد انصرافشان همین مقدار و حد احتراق کواکب درجه است
انظر قس و اگر زیاده از این باشد تحت الشعاع خوانند نه محترق تا آنگاه که ظاهر شوند
و بیاید از این اتصالات بر انواع مختلف اتفاق افتد بحسب قوت و ضعف کواکب و
غیر از این و ما بعد از این قوت و ضعف کواکب علی التفصیل باز نماییم و دو استثنی است
از جمیع کواکب سبک رو بگران رو شوند و در حالت اتصال سبک رو را دفع
تدبیر خوانند و گران رو را قابل تدبیر نتوانند بود و دو استثنی است از حکم نحست
اول خانه دوم شرف سوم مثلثه چهارم حد پنجم وجه نزدیکتر از حظها خانه است و از زوال
فلاسفه گفته اند حد او به خانه راجح فرو شمت و حد او به شرف را چهار و از مثلثه سه
و از حد دو وجه یکی و قوت را شهادت نیز خوانند و مستولی را شاهد و در ام
از ان انواع مختلف یکی دفع تدبیر است یعنی هرگاه کوکبی بکوکبی متصل گردد
بوقت دفع تدبیر او کرده باشد و به شمس نتوانند بعد از ان دفع قوت
و آن چنان باشد که کوکبی در حد خود باشد و متصل گردد بکوکبی دیگر قوت خود
او را دهد و اگر هر دو در حد خود باشند هر یک قوت خود دیگری را دهند
چون زهره در میزان و مشتری در قوس تسدیس کنند و این را دفع قوت خوانند
دیگر دفع طبیعت یعنی کوکبی از حد کوکبی دیگر بدو متصل گردد طبیعت خود او را دهد
و این را قبول نیز خوانند و اگر هر یکی در حد دیگری باشند هر یکی طبیعتش خوانند
دیگر کوکبی از حد کوکبی دیگر بدو متصل شود و آن کوکب را در امکان خط باشد
چون پیوستن زهره از حوت بمشتری یا اگر کوکبی نهاری بروز بالای زمین
و بشب زیر زمین متصل گردد و در کوکبی دیگر روز زیر زمین و شب بالای زمین

و دفع طبیعت قوی تر است از دفع قوت زیرا که قوت جزو طبیعت است و این جمله دلیل
موافقت و بر آمدن حاجات و تمام شدن کار هست دیگر انکار است یعنی کوکبی
از وبال یا هبوط بکوکبی دیگر بدو متصل شود دیگر هر یک از وبال و هبوط یکدیگر بپیوندند
صورت انکار هر دو جانب باشد دیگر رد نور است یعنی در حالت رجعت کوکبی
یا احتراق یا در وبال و هبوط باشد و کوکبی دیگر بدو متصل شود متصل به او را رد کند
از عجز و ضعف خویش و شاید که این ضعفها تکیه گاه کوکبی را دست دهد مانند
عطارد در یازدهم درجه حوت در میانه رجعت باشد و این دلیل تعویق و فساد
کارهاست و اگر هر یکی در دو نیر یا او باشند و اتصال نوعی از دفع
طبیعت یا قوت باشد عاقبت آن کار به صلاح آید مدد اگر دافع در زوال باشد
و مدفوع در وتد یا در زوال او یا هر دو در زوال دلیل فساد کارهاست خاصه که
اتصال بر وجه انکار و رد باشد دیگر جمع نور است یعنی ستاره چند بکوکبی متصل
گردند که از شان گران رو تر باشد گران رو نور ایشان را جمع کند بثابت
آن باشد که آن کواکب مجموع یکدیگر متصل اند دیگر منفعت و آن بر دو نوع باشد
یکی آنکه ستاره در برجی باشد سبک رو در اول برج و میانه رو در میانه برج
و گران رو در آخر برج چون سبک رو نور بر گران رو افکند میانه رو او را منع
کند تا اول بدو اتصال کند دوم آنکه گران رو و سبک رو در یک برج باشند و میانه رو
دیگر در برجی دیگر ناظر هر دو چون او سبک رو ناظر خواهد که بگران رو پیوندد
سبک رو مقارنه منع کند تا نخست خود قران کند بعضیت مقارنت و این نوع قوت
مانع باشد و ضعف ممنوع دیگر قوت نیست یعنی سبک رو و گران رو در آخر برجی
خواهند که متصل شوند گران رو از آن برج بیرون رود و سبک رو بدو
پیوندد و یعنی کوکبی سبک رو در آخر برجی باشد و گران رو در میانه آن
برج و میانه رو در اول همان برج میانه رو خواهد که بگران رو متصل شود
پیش از آن سبک رو راجع شود و بگران رو متصل شود در گذرد و میان میانه رو
نیز متصل شود و باطل کند اتصال کوکب میانه رو را از گران رو این دلیل باطل شدن
کارها باشد دیگر قطع نور است و این دو نوع باشد یکی آنکه سبک رو در اول برجی

شود از کوکبی در اول برجی و هیچ کوکبی دیگر متصل شود مادام که در آن برج باشد
دیگر وحشی السیر یعنی کوکبی در اول برجی در آید و بیرون شود و هیچ کوکب نبود
و این خاص باشد بقمر و این دلیل وحشت و نفرت است دیگر فتح باب است یعنی دو ستاره
بهم متصل شوند که خانهای ایشان مقابل یکدیگر باشد و این دلیل تغیر هوا بود مناسب وقت
و عده دل موعود و هفت جهت دوستی و دشمنی کواکب بقول اهل فارس میان سعد و نحس
نامیان این دو کوکب که مزاج اینها متضاد باشد چون شمس و زهره یا میان
دو کوکب که خانهای ایشان یا شرفهای ایشان با هم نظر عداوت
باشد ل و ح و تا خلف که مخالف خلف دیگری الکواکب
حاکم حکم خلف مری عست دوستان است و فعل زهره و شمس
قوس و محور یا خانه یکی دوازدهم خانه دیگر باشد و حال دوستی
برعکس است اما نوع عارضی آنست که کوکبی در عاشر دیگری
باشد یا در یازدهم و دو ازدهم و سیم و چهارم دیگر دوست گردد
مخصوص گردد و اگر میانه حال بود دوست گردد و اگر دشمن بود
میانه حال گردد و اگر برخلاف این خانها باشد عکس این باید
تصور کردن والله اعلم بیان قوت و ضعف کواکب
الحمد لله از کارها از قوت و ضعف کواکب حصر فرموده اید
صد و هفتاد و هشت عدد است نود و سه عدد قوتها و هشتاد
و چهار عدد ضعفها و بعضی از اینها ذاتی باشند و بعضی عرضی و ذاتی آن بود که بتغیر
طوالع اوقات متغیر نگردد چون خانه و شرف و حد و سیر ساعت سیر و مانند اینها و
عرضی آنکه بحسب طوالع و از منه مختلف حکمش باطل گردد چون اعتبار او تاد و دلیل
و زایل و فرح و ترح و منت اقبال و ادبار و ربع مذکر و مونث و قس علیها این
قوت و ضعف کواکب را بحسب تاثیر تقسیم کرده اند عظیم الاثر و میانه الاثر و صغیر الاثر
و باز هر یک از این اقسام را در سه مرتبه نهاده اند اعلی و اوسط و ادنی پس سه در
سه باشد تا نه بهره منتهی از قوت و ضعف حسب مرتبه او باشد و آن از یکی
بود تا نه یعنی آنچه صغیر الاثر ادنی مراتب باشد او را یک بهره و همچنین بزیر آید
یکی یک بهره میرود تا منتهی شود تا که عظیم الاثر اعلی مراتب باشد و او را نه بهره بود

جدول دوستی و دشمنی کواکب بقول اهل فارس

کواکب	دوستان	دشمنان	میانه حال	[illegible]
زحل		ه ل	ی	ل
مشتری		ل	ب ح ه	ل
مریخ	ه ی	مه د	ح ح ل	ه ح
شمس	ه ی	ل		ه
زهره		ی	ل ه	ی ح
عطارد	ل ی	ح مرد	ح	ی ح
قمر	مره	ل	ح ح ل	سه ی

و میانه رو در میانه آن برج و گران رو در آخر برج سبک خواهد که بمیانه رود و بسد
میانه رو بگران رو پیوندد در گذرد و گران رو قطع کند سبک رو را از میانه رو
دیگر سبک رو رسد روی در میانه برجی باشد و گران رو در آخر برج و میانه رو
در اول برج دوم راجع چون سبک رو خواهد که بگران رو پیوندد میانه رو راجع باز
گردد و بگران رو پیوندد و قطع نور سبک رو کند از گران رو و این دلیل نا امیدی است
دیگر انتکاث است یعنی کوکبی خواهد که بکوکبی متصل شود و پیش از آنکه اتصال
تمام گردد آن کوکب اگر راجع باشد مستقیم شود و اگر مستقیم باشد راجع شود و اگر
سریع السیر متصل باشد او بطی السیر گردد و اگر از وی بطی تر بوده باشد سریع گردد
و آن اتصال باطل باشد و این دلیل بود بر تمامی کارها دیگر نقل نور است یعنی کوکبی
متصل شود بدیگری و هنوز انصراف تمام نشده باشد که از آن دو کوکب ثالثی شود
و آن نور اول را بدین کوکب نقل کند بجای آن باشد که آن دو کوکب نیز با هم اتصال کنند اگر
چه بظاهر متصل نباشد دیگر مراد فه است یعنی دو کوکب برابر یکدیگر راجع شوند و بهم
متصل گردند و این دلیل تراجع امور بود خاصه که نظر تو چه قبول باشد و اگر هردو
برابر یکدیگر مستقیم گردند بوقتی که راجع بوده باشد و انفصال کند دلیل استقامت کارها
بود خاصه که یکدیگر را قبول کنند دیگر نعمت و مکافات است یعنی کوکبی در وبال یا هبوط
یا در چه نیز باشد و متصل گردد بکوکبی محفوظ و قوی حال و میان آن دو کوکب دوستی
بود کوکب قوی حال ضعیف را مدد کند بجای آن باشد که با او انعامی کرده باشد مادام
حق این بر آن کوکب باشد تا آن وقت که کوکب قوی بهمان صعوبت شود و با هم
متصل شوند و این کوکب در آن وقت مکافات آن نعمت کند پس این نوع نظر از
وجهی انعام باشد و از وجهی مکافات و این دلیل نجات است از مهالک و مادر دوستی
و دشمنی کواکب یک ولی باز نمایم دیگر مستعلیه است آن چنان بود که کوکبی فوق الارض
در و تد یا مایل و تد متصل شود بکوکبی تحت الارض آن کوکب مستعلیه بر آن کوکب
دیگر بود یا آنکه کوکبی در عاشر کوکبی باشد یا آنکه عرض یکی صاعد باشد در شمال یا جنوب
و آن دیگر هابط یا آنکه در وقت قران کوکبی در و ه و ه نزدیکتر باشد یا نزدیک اوج
و این نوع از همه قوی تر است دیگر حصار است یعنی کوکبی منحصر شود میان دو کوکب
سعد یا نحس یا یکی سعد و دیگری نحس بجرم یا شعاع دیگر حالی است یعنی کوکبی منصرف

از حوت ضعیف کواکب هفتصد و پنجاه و شش باشد چنانکه معلوم خواهد شد و منجم باید
که چون اول این نکو و مطلع و مستحضر باشد و استحکام احکام در ضبط آرد و بطریق مقابله
و ممتحن لطف احکام اکثیر و نتایج فلک استوار بود نه بجای آن که منجمان حشوی از احکام نقل
و قیاس کنند هرگز موافق واقع نمی آید و از صورت نیک دور می باشد تا بدین
سبب این طایفه شریف را مطعون سازند و کذاب خوانند و این صنف لقب را
مردود سازند و ندانند که بعضی از کمالات حضرت عز اسمه جاده مستقیم است و باید
و حجاب غفلت از پیش ایشان برداشته تا ادراک حق کنند و از باطل احتراز
نمایند که اهل از نااهل و صدق از کذب ممتاز گردد اما اصناف قوت ناقص اول
سه چهار است بخشی عظیم اثر اعلی مراتب اول خانه دوم درجه شرف سیم بیتر از
یعنی بودن کواکب در قوی ترین خانه از حوت طالع و عاشر و حادی عشر و سابع
تا سیع و رابع و خامس خاصه که نظر مشتری از کواکب بر وی باشد و کالات از
آنگاه بود با وجود این حال در حظ خطوط خود باشد دوم از جهت درجه
و بعضی با وجود ضعف و وبال و هبوط بیشتر گردند هرچند که این ضعف می نماید زیرا که
هیچ عرض باز درست برابر باشد اما بیشتر از او باشد که در دیگر حوت
از دلیل حمول و سقوط است چهارم نصیب یعنی دوری کواکب از آفتاب [illegible]
بود و نصیب عطارد از همه خوبتر بود زیرا که بحسب جوهر آفتاب کند و او جو [illegible]
بتقسیم دلیل عز و جاه و عظمت باشد پنجم یوم ثانیه سعد یعنی درجه نحوی باشد
کوکبی موافق درجه قمر و قمر کوکبی سعد باشد از ثوابت در درجه قوی چنانکه
[illegible] بنداره و غیره هر یکی از [illegible] در [illegible] باشد از حوت
و منفعت عظیم اثر اوسط مراتب اول شرف دوم استقامت سیر سیم اعلا یعنی
[illegible] کوکب باشد [illegible] آفتاب بود چهارم و سوم [illegible]
[illegible] کوکب علوی در خانه و شرف خود باشد و آفتاب [illegible] و متصل نهم اتصال
[illegible] کوکب در دستور افق نیست [illegible] نظر تربیع باشد زیرا که
[illegible] باشد از طالع یا [illegible] شده و دستور
کواکب از [illegible] شد اما با اتصال [illegible] در دستور [illegible]
باشد چنانکه هر کدام در حیز خویش باشند و با هم متصل شوند و آن کوکب در خانه [illegible]

ولکادر

و سعادت باشد از نرین و اگر ماه با آفتاب متصل شود از میمنه او یعنی از میسره او
و میمنه متصل شود و ماه در دستور آفتاب باشد بشرط حیزه سفلی هرگز با این
نوع در دستور آفتاب باشد یا آنکه دو کوکب اتصال کنند و هر یک در خانه و
شرف خود باشد آنگاه گویند که کوکب ضعیف در دستور کوکب دیگر بهترین آن بود
که هر یک از قوی باشد و نظر تربیع باشد یا مقابله دوم آنکه کوکبی در یکی از دو خانه
خود باشد و دوری از یک نیز چند دوری خانه او باشد از خانه دیگر نیز مثلا
مشتری در قوس و آفتاب در اسد یا حمل سیم تشریق و تغریب پسندیده است
و آن بعد کوکب علوی در عاشر باشد و صاحب عاشر در طالع باشد و هم چهارم ناظر
دستور دلیل سعادت و خیر و عظمت پنجم استقامت و آن نظر کوکبی بیرحی
که او را در آن برج حظی باشد از حظوظ خمسه مذکوره با اتصال نظر یا بحلول و اتصال نظر [illegible]
بر جهت حاضر است و اگر درجه باشد بهتر و اتصال فعل که از آن ناظر خوانند و درجه
شمالیه و ناظر از اجزا باشد که بعید [illegible] از اول برج [illegible]
ناظر را مراسم خوانند [illegible] در این معلوم شد است که صاحب هر حظی [illegible]
اگر ضد او نه خط یا در خط نه شده قوت او مضاعف گردد و قیس هر کوکب را که [illegible]
حوت بیشتر باشد مستولی او بود و دیگران شریک بر ترتیب قوت شان [illegible]
که هر درجه [illegible] هیچ [illegible] از اجزای حوت بیشتر دارند و دیگران را
شریک سازند مثلا حوت اسم [illegible] حوت را مستولی [illegible] مشتری که رب
البیت است در یازدهم درجه حوت و زهره در درجه مذکور و بر این موضع مشتری مستولی
باشد و زهره شریک او زیرا که قوت مشتری چهار [illegible] دولت و زهره [illegible] اما اگر
هر دو در این برج نبود لیکن نظر داشتندی حوت مشتری پنج [illegible] زهره چهار [illegible]
بودی چون [illegible] و حظ قوتهای ایشان مضاعف گشت و اگر زهره در این درجه
باشد و مشتری از برجی دیگر ناظر باشد زهره را دانند مستولی و مشتری را شریک او [illegible]
اگر حوت زهره هشت [illegible] باشد و از آن مشتری پنج [illegible]
و اگر چند کوکب در حوت برابر شند از اتصال [illegible] مستولی او بود دیگران
شریک ششم صلابت یعنی بودن کوکب نهاری چون زحل و مشتری و عطارد وقتی که

که دلیل کند بر ذکورت بر روی زمین و لیث زیر زمین در برج مذکور و بودن کوکب
لیلی چون مریخ و زهره و قمر و عطارد و خفی که دلیل کند بر انوثت بر روی زمین
و انوثت زیر زمین و پشت بالای زمین در برج مونث و مذکر ذکورت عطارد یا لحیب برج باشد
یا لحیب جا از جهت کوکب دیگر در تشریف مذکور است و در انوثت مونث تقسیم
طریقه انیره است یعنی در جایی که مایین شرف سرین باشد و آن چهارده درجه است
از نوزده درجه حمل تا سه درجه ثور و غیره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه است از
قوت و جهت عظم اثر اولی مراتب اول تشریف علوی بورس سفلی ٢ ثبت
اقبال یعنی وتد ٣ درجه عاشر ٤ منطقه روج ٥ ذروه اوج ٦ ذروه
مدور وسطی ٧ حیز یعنی بودن کوکب نهاری در نیمروزی ٨ دلیلی در نیمه شبی ٩
رفیع قوت ١٠ رفع طبیعت ١١ قبول مکان یعنی بودن کوکب در حظوظ خویش
قوی حالست ١٢ والمس یعنی بودن کوکب در عاشر و مطرح الشعاع هر دو ربع او بر
بالای زمین هر چند که انوار کواکب صاحبات فلک را سامات اما العوارض
که موافق تا بیر مکث [illegible] ابعاد دوا [illegible] نبود که در جهات احکام از طالع اسعد طالع
او خواهند ١٣ مجرد بودن قران یعنی آن کوکب که مستقلی باشد در قران گویند مرادات
١٤ ممازجت سعود ١٥ حد خود مکان هیلاج السعاده ١٦ ظهور کوکب یعنی از شعاع
بیاشد ١٧ جمع نور ١٨ رد نور یعنی میان دو کوکب اتصال بود و یکی مثل نور
آن اتصال باز گردد ١٩ فضل نور ٢٠ استیلا و جوز معظم و غیره هر یک ازین اصناف
درین مرتبه متفق باشد از قوت اما اصناف قوتهای قسم دوم جمل و چهار است
و میانه اثر اعلی مراتب اول اقامت تانی استقامت ٢ سرعت سیر یعنی سیر خویش
زیاده از سیر وسط خویش باشد ٣ حد سعد ٤ مثلثه اول ٥ صعود فلک اوج ٦
صعود در فلک تدویر یعنی در نطاق سیم و چهارم باشد از این دو فلک ٧ صعود از جال
٨ سجده کوکب یا بالای زمین ٩ بودن کوکب مذکر در برج مذکر و مونث در
برج مونث ١٠ یعنی از شمس و غیره هر یک ازین اصناف درین مرتبه اوسط
باشد از قوت

و معتدله

و معتدله و میانه اثر اوسط مراتب اول استعلا یعنی بودن کوکب در دهم و یازدهم دیگری
٢ ربع منقلب یعنی میان طالع و عاشر و نظیر او ٣ عرض شمالی ٤ زیادت نور
٥ زیادت قدر وان تا هر دو وقتی باشد که کوکب در نطاق دوم و سیم باشد
اما زیادت نور ماه وقتی بود که از ربع اول در گوشه باشد و بربع دوم نرسیده باشد
٦ زیادت سیر یعنی سیر خویش در تزاید بود ٧ زیادت عدد یعنی ماه در معدله
کمتر از صد و شصت درجه باشد ٨ زیادت حساب یعنی تعدیل محکم زاید بود بر وسط
٩ درجه سعادت ١٠ درجه نیر ١١ درجه مطلع زحل را بحسب مناسب
مثلثه اولی سعد ١٢ ربع مذکر یعنی آن ربع طالع در رابع است و نظیر او
درجه ١٥ نیهور ١٦ سلطه ماه ١٧ دوازده بهر او و غیره هر یک ازین اصناف
درین مرتبه بیح است و ضعیفه و میانه اثر ادنی مراتب اول اتصال ٢ سیف ح
٣ مب قوت یعنی قوت شمس در عاشر است و قوت ماه در ربع است و قوت زحل
در ثامن و قوت مشتری در ثانی و قوت مریخ در ثالث و قوت زهره در سابع و قوت
عطارد در تاسع ٤ مب مذکر مذکر را و مونث مونث را یعنی هر خانه که عدد آن
فرد باشد مذکر است و اگر زوج باشد مونث ٥ مساعد ٦ مثلثه ثالثه نصرت
یعنی قوت صاحب مثلثه [illegible] ماه را آن کوکب باشد دلیل عاقبة اوقات
استقامت یعنی مشتری زهره را استعانت کند و از قمر استعانت خواهد و عطارد
زمعونت کند و به استقامت خواهد و این نسبت با عتبار اسرار است یعنی مشرف
معین آن کوکب باشد که شرفش او خانه است ١٠ نوت ١١ ملاقات تغمه
١٢ حصار میان دو سعد ١٣ بودن کوکب روزی بروز تحت الشعاع و کوکب شبی بسبب
این قوت خاص آفتاب است ١٤ سامس کوکب از آفتاب یعنی در نصف لیلی باشد
از فلک ١٥ در مکان ١٦ در حال ١٧ [illegible] و غیره هر یکی ازین اصناف درین
مرتبه چهارست از قوت اما اصناف قوتهای قسم سیم یا زده است سه حصر از اعلی
مراتب ١ وجه سعد ٢ بهبهر سعد ٣ ای عشر سعد و غیره هر یکی ازین اصناف
درین مرتبه سه باشد از قوت و مقیمه حیز اثر اوسط مراتب ١ در مکان سعد ٢ از
در مکان سعد ٣ بهبهر سعد ٤ درجه مذکر مذکر را و مونث مونث را ٥ نصف صاعد
از طالع ٦ برج موافق برج ٧ برج موافق حوادث و غیره هر یکی ازین اصناف

و دو باشد درین مرتبه از قوت و پنج حضر اثر اعلی مراتب اول هم بهر وان خاص
مارالست ماه یا شد و در دیگر جان باشد که بروز در نیمبهر آفتاب باشد
و لیلست در نیمبهر ماه ۲ برج مشابه ۳ برج دوست ۴ برج مستقیم الطلوع ۵
و بات آفتاب و ماه را خاص و بهره هر یک ازین اصناف درین مرتبه یکی باشد
از قوت اصناف ضعفها که قسم اول نسبی بجهت صفت عظیم اثر اعلی مراتب ۱ وبال
۲ درجه هبوط ۳ احتراق ۴ کسوف آفتاب را ۵ خوف ۶ کسوف کواکب را
۷ جرم با نیه نحس و بهره هر یکی ازین اصناف [illegible] برج هبوط ۲ دهبت ۳ تحت
الشعاع ۴ طرفه محترقه ۵ نیرین را خاص ۵ انحطاط فلک یعنی فلکش زیر فلک
شمس شد ۶ جوزهر مقدم دو در ربع او و بهره هر یک ازین اصناف درین مرتبه هشت
باشد از ضعف و عت دو عظیم اثر ادنی مراتب ۱ توسط علوی را بشرق
سفلی را ۲ دوری از مسعد ۳ استقبال ملک یعنی درجه سقم ۴ درجه رابع ۵
ساعی ۶ نقطه حصص اوج ۷ نقطه حصص دور ۸ دو السارین یعنی بودن
کوکب در رابع و مطالع الشعاع هر دو برعکس [illegible] زمین ۹ انکار ۱۰ حیث
اوبا [illegible] زایل و ساقط ۱۱ کوس [illegible] ۱۲ مازجیت نحس [illegible]
نحس بنظر عداوت ۱۳ [illegible] ۱۴ [illegible] ۱۵ انکساف ۱۶ اعراض ۱۷
عقده [illegible] ۱۸ نحوست آفتاب [illegible] نحس [illegible] از
[illegible] بعد ازو ۱۹ [illegible] ۲۰ [illegible]
بعطارد [illegible]
۲۱ [illegible] درجه [illegible] و بهره یکی ازین اصناف درین مرتبه [illegible]
باشد از ضعف [illegible] قسم دوم [illegible] اثر اعلی مراتب
۱ [illegible] ۲ [illegible] ۳ [illegible] ۴ هبوط در فلک اوج
۶ هبوط در فلک تدویر ۷ هبوط در حرکت بودن کوکب [illegible] ۸ برج
مذکر و مونث را و برج مونث مذکر را ۹ مثلثه اول نحس ۱۰ غوب [illegible]
[illegible] برج [illegible] باشد از قوت و ضعف [illegible] آفتاب در سنبله
و بهره هر یکی ازین اصناف [illegible] باشد درین مرتبه از ضعف و سیزده [illegible]
اثر ادنی مراتب ۱ ربع مذکر [illegible] تا رابع و نظر او ۲ [illegible]

درین مرتبه نه باشد از ضعف و [illegible] عظیم اثر ادنی مراتب اول

جنوبی ۳ نقصان نور ۴ نقصان قدر و آن بهر دو وجهی بود [illegible] در نطاق
اول و چهارم بود و نقصان نور ماه و وقتی بود که میان تربیع دوم و اول نقص باشد
۵ نقصان عدد یعنی سیر در تمام نقص شد ۶ نقصان حساب یعنی [illegible] حکم از
وسط ناقص بود و هشت درجه ۸ درجه [illegible] ۹ [illegible] نحس ۱۰ ربع مذکر کوکب را
و ربع مونث مذکر را ۱۱ خلاف محل یعنی بودن کوکب نهاری بروز و لیلی [illegible]
۱۲ و [illegible] سیر ۱۳ [illegible] و بهره هر یک ازین اصناف [illegible] است و ده [illegible]
اثر ادنی مراتب ۱ [illegible] زایل [illegible] ۲ [illegible] برج ۳ [illegible] ضعف [illegible]
قوت ۴ [illegible] مذکر مونث را و مونث مذکر را ۵ [illegible] ۶ ضعف [illegible]
خانه ۷ [illegible] یعنی بودن کوکب نهاری در خانه کوکب لیلی و عکسش ۸ [illegible]
میانه دو نحس ۹ [illegible] ۱۰ [illegible] بودن از آفتاب یعنی [illegible]
از فلک و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه چهار است از ضعف اما اصناف [illegible]
قسم سیم [illegible] اثر اعلی مرتبه ۱ وجه نحس ۲ [illegible] نحس ۳ [illegible] نحس
۴ درجه مظلمه ۵ درجه خاصه و بهره هر یک اصناف درین از ضعف [illegible]
اثر اوسط مراتب ۱ در [illegible] ۲ [illegible] ۳ [illegible] نحس ۴ درجه [illegible] ۵
درجه مونث مذکر را و درجه مونث را ۶ بودن [illegible] در درجات [illegible]
۷ بودن کوکب [illegible] از طالع ۸ برج مخالف مزاج ۹ برج مخالف
[illegible] و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه دو باشد از ضعف [illegible] اثر
ادنی مراتب ۱ برج جنوبی ۲ برج دشمن ۳ برج معوج الطلوع و بهره یکی ازین
اصناف درین مرتبه دو باشد از ضعف [illegible] برج [illegible] بود در برج [illegible]
از قوت و ضعف او [illegible] آنچه بود همچنان [illegible] کوکبی باشد در هیچ موضعی که قوت او
ممزوج بود بضعفی و ضعفش ممزوج بقوتی [illegible] لازم آید که [illegible] با حکام
[illegible] قوت و ضعف کواکب را بتمامی ضبط کند خاصه آن [illegible]
حکم [illegible] باشد [illegible] قوی و ضعیف را با یکدیگر مقابله [illegible]
[illegible] خاص [illegible] حکم [illegible] شد و [illegible] قوت و ضعف [illegible]
[illegible] چنانچه [illegible] کنند [illegible] از اکثر [illegible]
بنماییم [illegible] آسان [illegible] باشد در بیان [illegible]

کواکب علوی را از وقت خروج ایشان از تحت الشعاع شرقی و میامن خوانند و بلا زوال
درین حال باشد تا آنگاه که بعدشان از آفتاب سی درجه شود بعد از آن شرقی ضعیف
خوانند تا آنگاه که بحد رجوع رسند درین وقت دلیل کند در تندی و یبوست و از وقت رجوع
تا مقابله هنگام استقامت غربی راجع خوانند و میاسر دلیل کند بر تانیث و رطوبت
و از وقت استقامت تا آنگاه که بعدشان از آفتاب سی درجه شود غربی ضعیف
باشد بعد از آن غربی قوی تا آنگاه که محقق شود در شعاع آفتاب و از زمان
استقامت تا احتراق دلیل کند بر تانیث و برودت و چون در زیر شعاع ناپدید
گردد معهود خوانند و مادام همچنین شد تا آنگاه که بعدشان از آفتاب شش درجه
شود گویند محترق‌اند تا آنکه که بعدشان شانزده دقیقه گردد و چو حتی خوانند
چنانچه در شرح گذشت و بلا زوال درین حال باشد تا آنکه که از آفتاب بهمین
مقدار منصرف شود آنگاه در حکم احتراق باشند تا بعدشان از آفتاب بمقدار
شش درجه شود و بعد از آن معهود و تحت الشعاع باشند تا هنگام ظهور که شرقی خوانند
و معاودت نمایند بر آنچه در اول بودند اما سفلیین در وقت بیرون آمدن ایشان
از تحت الشعاع آفتاب در ناحیت مغرب دلیل کند بر تانیث و رطوبت و غربی
و میاسر خوانند و مادام در آن حال باشند تا وقتی که راجع شوند [illegible]
و از وقت رجعت تا مقارن شدن ایشان دلیل کند بر حرارت و از آنگاه
که منصرف شوند از وی رجعت و ظاهر شوند در ناحیه مشرق میامن و شرقی
خوانند و دلیل کند بر تانیث و یبوست و بعد از آن چون بغایت بعد رسند و مستقیم
شوند و سریع السیر و در شعاع آفتاب مختفی گردند بر طبیعت ایشان برودت
غالب باشد و بلا زوال برین منوال باشد تا آنگاه که با آفتاب ملحق شوند و
سابقا گذشت که چون حد احتراق شش درجه است میل از آفتاب و پس
از آفتاب و ازین مقدار چون زیاده گردد محترق خوانند بلکه تحت الشعاع
خوانند و حد شعاع پانزده درجه است و چون کوکب از شعاع آفتاب بیرون
آید تربیع کند تا تربیع اول و آنگاه رجوع کند تا مقابله بعد از آن چون تا تربیع
دوم [illegible] تا آنگاه که باز محقق شود در شعاع آفتاب و این جمله را دور
اربعه خوانند در بیان ادوار و تغیر گردانند
تفصیل دلالت حرارت شعاع شمس و مریخ

و مشتری و عطارد هرگاه که متصل باشد بدین کواکب یا در بروج حاره باشد
و این جمله را کواکب حاره نام کرده‌اند و مجاهده [illegible] با این کواکب و بروج ناریه
و بودن کواکب حاره در وتد عاشر از طالع سال و فصول و اجتماع و استقبال
مقدم بر سال و فصل که ما این سه طالع را طوالع ثلثه می‌گوییم با کواکب حاره
مطلقا خاصه از بروج ناریه و انصراف مریخ از مقابله زحل و مریخ در بروج آتشی
و بودن قمر در مرکز دوم و حلول عطارد با کواکب حاره در بروج و حدود و منازل
حاره و اتصالات ایشان از این مواضع و سرعت سیر در همه کواکب و صعود دائر فلک
و تشریق ربع فلک و مدت ذکر اثر این دلائل وقتی درست آید که بر طبع و مزاج
خویش باشد و مکان و زمان نیز مقتضی حرارت دعا کند چون مواضع گرم
سیر ما گرما چون حقیقت بهار و تابستان و بعضی از خزان و اگر در زمستان اتفاق
افتد یا در موضعی سرد سیر از سرما کم کند و حکم با عتدال باید کرد و چون زمان
و مکان خاصه خالی باشد و مانع عدم دلیل شدت گرما باشد خاصه که
دلیل از یکی یا دو زیادت کند خاصه که جوم ایشان در موضع نادر باشد
هر دلائل حرارت و برودت مانع یکدیگر نه‌اند تفصیل دلائل برودت اتصال کواکب
کواکب بارده یعنی زهره و قمر و عطارد و اگر چه بیشتر متصل باشد یا در بروج
بارده باشد یعنی مثلثه خاکی و آبی که کیفیت اتصال از بروج باشد یا
یا منازل بارده و مجازحت ذنب یا اوج کوکب و طالع مثلثه از بین رجعا
باشد و صواحب طالع‌ها کواکب مذکوره باشد و یا اتصال صاحب طالع
مثلثه با کواکب بارده از مواضع بارده و تشریق زهره در وقت تحویل آفتاب
بجدی و مجازحت صواحب طوالع ثلثه بزحل یا کواکب بارده خاصه از مواضع
بارده و حلول کواکب بارده در مواضع بارده خاصه از مواضع بارده
خاصه مثلثه ترابی و بودن کواکب بارده در موضع بارده بوقت تحویل
و بودن قمر در مرکز چهارم و هبوط فلک و تغریب جوزهر و نسبت مونث و آن اثر زوال
عطارد درین حالتها باشد که [illegible] از رفت فعل او از دیگر کواکب کرده
ظاهرتر و قوی‌تر باشد و این حکم آنگاه راست آید که طبیعت خاص خود
باشد و اما اگر اشعه کواکب حاره با شعاع ایشان ممتزج بود یا درین موضع

وربیع مذکوره چون کواکب برین حال باشند در موسم خشکی مانند تابستان
وخزان ومواضعی که قابلیت خشکی دارند چون بادهای خشک وگرم وسرما
وما نعی نباشد هر آینه دلیل خشکی باشد شاید حکم کردن واین جمله دلیل اند بر انفراد
بعد از ان شمهٔ بطریق ترکیب التغیرات هوا بیان کنیم چون صاحب یکی از طوالع
مثلثه از کواکب باران باشد و در برجهای باران یعنی مثلثهٔ آبی واسد و دلو
یکی مستوا شد ودیگر معصر لعنقصل بکوکبی که هم از کواکب باران بود دلیل
کند بر بسیاری بارندگی خاصه در اوانش وکر اگر آن کوکب ماه باشد بارندگی
عام بود چنانکه اکثر را شامل بود واگر زهره بود بارندگی بود بخت نافع ونرم واگر
عطارد بود باران اندک وباد وظلمت هوا باشد وانتقال عطارد از برجی
برجی در تغیر هوا اثر تمامت بجب یا نه حاضر وهرگاه که بیرس بطی کرد دیدنی
بارندگی وتاریکی بود در هوا خاصه در وقت سرما و در بروج آبی واگر ماه از یکی
زهره یا مریخ منصرف شود وبدیگری بپیوندد دلیلها دبود واگر از شمس
یا زهره منصرف شود وبدیگری متصل گردد دلیل کدورت وسستی وآشفتگی هوا
باشد واگر شمس با زحل پیوندد دلیل سرما ونم وبرف باشد واهل وم انا سیات
باشد در تغیر هوا وآن مرکز بحران هوا باشد مانند اوقات انداز بیمار وتغیر
هوا الجب زمان حاضر بود واول بحران از نقطهٔ اجتماع باشد بعد از ان بر بعید
دوازده درجه روزی که مبدا ظهور ماه از زیر شعاع آفتاب بس مه
دهه بس هه بس قله بس قسیح بس قف بس هصب بس الهه بس
دع آبس شمح جزو اجتماع درجه ثانیه ودر وقت تحریر این اجا و در یکبیت
کفته شد ییب لح مه مهلح بیب ای جوالم دفرید مرکز بحران بود بر جزو اصلی که بر تزید
هرگاه که جزو تامر شمس در برجی تر واقع بود و قمر متصل بود بکوکبی تر یا قمر در موضعی
تاسیس باشد وفتح الباب اتفاق افتد دلیل باران باشد خاصه که موضع تاسیس
در برج مذکور باشد زهره در حالت استقامت در اول زمستان
دلیل بارندگی بسیار بود واگر راجع یا محترق بود دلیل بارندگی بود واگر در اول
فصل زمستان مشرقی بود وراجع دلیل قلت بارندگیست تا انگاه که مستقیم شود
وبا آفتاب نزدیک آید در آخر زمستان بارندگی بسخت آید طول یکی از نیرین

برد از برودت کم کند بقدر قوت مزاج هر یک و وقوع این اثر در وهش
پیش آید چون فصل زمستان وخزان واوایل بهار خاصه که مکان نیز قابل
باشد دلیل شدت سرما باشد وبحر انکه مانع موجود نبود واگر در حقیقت
فصل بهار وتابستان بود از حرارت هوا کم کنند وهوا را باعتدال باز دارد
تکثیف که چند دلیل جمع آیند برین صفت ومعلوم که دلایل سردی باشد
وبعکس تفصیل دلایل رطوبت از کواکب اشعه زهره وقمر ومشتری
وعطارد هرگاه که با ایشان بود یا در بروج آبی وبادی باشد یا در حدود
ومنازل رطب یا رطوبت بر مزاج او غالب شده باشد بجب عوارضی که اسباب
رطوبت اند چون بطو سیر وهبوط در فلک شمال وربیع ونسب موت
واین حالات مزاج جمیع کواکب را برطوبت مایل کرد اند واز مواضع بروج
مذکوره خاصه مثلثه آبی وحدود زهره ومشتری ومنازل رطب وبودن
قمر در منازل اول وبودن عطارد در مثلث آبی خاصه که عطارد با ایشان باشد
وبودن طوالع مثلثه ازین برجها وصواحب طوالع کواکب مذکوره یا صاحب
طالعها مذکوره فکیف از مواضع مذکوره وبطو سیر وعرض جنوب وحلب
شی ورجعت وهرگاه که کواکب بدین حالها باشد واو آن رطوبتها باشد
چون زمستان وبهار وبعضی از دیت ونیم درجهٔ عقرب گیرند تا جست
ونیم درجهٔ ثور ومکان نیز قابل باشد مانند سواحل ومواضعی که بر هوای آن
رطوبت مستولی باشد ومانعی قوی نباشد هر آینه حکم شاید کردن وقویتر
اگر دلایل یعنی ترادف واقع شوند تفصیل دلایل یبوست کواکب
که بر طبیعت ایشان خشکی غالب بود چون نحسین وآفتاب وعطارد
که متصل باشد یا در مواضع یابسه چون مثلثهٔ آتشی وخاکی وحدود ومنازل
یابسه واتصال این کواکب این مواضع خاصه صواحب طالع مثلثه باشد
یا ناظر بصاحبان این طوالعها یا طوالع مذکوره یا یکی ازین برجها باشد وکواکبی
که دلیل رطوبت اند درین موضع باشند اگر کواکبی که دالند بر یبوست در موضعی
باشد که دلیل اند بر رطوبت وکثرت مکث عطارد در برج یابسه وصعود در فلک
وهبوط در شمال وصعود در جنوب وسرعت سیر وحلب روزی وبت

در وتدی از طوالع ثلثه خاصه عاشر و روی مخطوط دلیل تغییر هوا و فساد آن باشد
و تاریک اگر سعدین برین صفت باشد دلیل اعتدال و خوبی هوا باشد و صلاح زر
و اشجار بودن مریخ در وتدی خاصه دهم در برجی بادی و متصل بعطارد و سعود
از وی ساقط دلیل بود بر کثرت رعد و برق و بارانهای مضر سریع لا ینقطع
و فساد هوا و بسیاری ملخ و اگر برین صفت در وتد چهارم بود در بروج خاکی
دلیل کند بر زلازل و احتراق ارضی و خسف و فساد و معادن و اگر برج آتشی
بود دلیل سوختن زرعها و جواهر زمین باشد و آفت از بروق و صواعق
و ظهور آتشها از زمین و اگر برج آبی دلیل نقصان چشمها و آب کریزها و رودها
بود و آفت حیوانات آبی و غرق سفاین و اگر سعود ناظر باشند بقدر کف
مضرت کنند **حلول عطارد** در وتدی از بروج هوائی خاصه عاشر و منحوس
دلیل کثرت بادهای موذیه باشد و بدکشی هوا بودن زحل در برج بادی
فوق الارض خاصه دهم و سعود از وی ساقط و عطارد بوی متصل دلیل کند
بر کدورت و فساد هوا و بادهای سخت و بارندگی بی نفع و اگر برج آبی باشد
همان اثر کند بزیادتی سرما و یخ بندد و برف و اگر تحت الارض باشد خاصه در چهارم
برصفت دلیل زلزله و خسف و خرابی بقاع و حصارها و ظهور آبهای سیاه و فساد
کیاه و حیوانات آبی و کشتیها و مزرعها باشد و اگر برج خاکی باشد همین اقتضا
کند که گفته شد با نقصان آبها و رودها و اگر برج آتشی بود فساد جمیع جواهر زمین
بود و نظر سعود باز دارد ضرری که متوقع بود بودن سعدین در برج هوائی
دلیل صحت بیماری و اعتدال هوا و سلامتی کشتیها و درختان بود و جستن بادهای
نافع در برج آتشی دلیل بر حصول جواهر نفیس و رونق معادن و زدن درمها
خالص و عزت نقود بود در بروج آبی دلیل سلامتی کشتیها و مردم دریابار و بسیاری
آبها و حیوانات آبی بود و در بروج خاکی دلیل بسیاری عمارتها و سلامتی زرعها
و نباتات بود ممازجت صاحب طالع بمریخ از بروج آتشی زیاده کند در گرما
و کم کند از سرما ممازجت او با زحل در بروج آبی بیفزاید در سرما و کم کند از گرما
واین فعل در سایر بروج ظاهر بود اما در آنها که گفته شد ظاهرتر بود ممازجت
دلیل باران بزحل تاریکی و سرما و رعد بود بمشتری باد بمریخ برق و بخار با آفتاب

حلول عطارد

خشک بزهره بسیاری باران بعطارد باران ساکن بقمر باران قوی و ناگاه و اگر
دلیل باران در سرطان بود و ظلمت هوا و اگر در دلو بود باد و غبار انگیزد پیش
از باران و اگر در حوت سرما پیش از باران ممازجت دلیل با زحل بادهای خراب
کننده و زرد و سرد اگر بمریخ بود بادهای سخت و زرد و گرم با سرخیها اگر مشتری
بود بادهای معتدل و زرد و باران نافع آید اگر با زهره باشد بادهای خوش
و زرد و نرم و معتدل مایل بخنکی و نمناک و قمر را حکم همین است اگر با عطارد
بود باد قوی جهد و اگر مریخ نیز با ایشان باشد رعد و برق و تندی هوا باشد و جهة
باد جهة عرض کواکب بود بودن زحل بوقت تحویل در مثلثه آتشی از گرما کم کند و گرم
بیفزاید و در مثلثه خاکی در سرما بیفزاید و مریخ کم کند و در هوائی هوا را ترسا زد
و مریخ خشک کند و در آبی هوا را سرد کند و مریخ گرم کند **طلوب** زحل در بروج
آبی و بادی سرما و جهد و غبار و ابرهای غلیظ مظلم حادث کند و اگر حلول
مشتری باشد بادهای مفید معتدل بدید آید و از مریخ بادهای گرم مفسد پیدا
آید و از حلول زهره بادهای معتدل و سریع الانقلاب بدید آید و از حلول
عطارد بادهای سخت و ابر و باران بدید شود انتقال زحل از بروج خاکی
دلیل سرما و برف و جهد باشد در هر سال هرگاه صاحب طالع اجتماع و استقبال
و بحداوند سابع با ممازجت ایشان منتقل با بجمیع دلیل باریدگیست خاصه که زمان
قابل باشد هرگاه که وقت تحویل قمر زاید باشد در سیر و صاعد در اوج یعنی در مرکز
دویم و چهارم باشد و در میان طالع و عاشر باربعی که نظیر او باشد دلیل بسیاری
آبها بود در آن سال با تصل با آنکه بر ضد این بود دلیل نقصان آبها بود هرگاه که مریخ
صاحب طالع باشد و او در دهم یا میان طالع و عاشر در برجی آبی و کوکبی از کواکب
باران بمرافعه نظر کند بسوی او دلیل بود بر افراط آبها و سیما آنکه زحل برین صفت
باشد و هابط در فلک اوج و اگر یکی از سعدین یا قمر برین صفت باشد همین اثر
بدید آید اما کم ضرر باشد اتصال ماه و زهره و عطارد از تثلیث و خاصه
از بروج آبی بر باران و رعد و برق و قوی تر آنکه قمر با جمله در برج یا در حد
مریخ یا زحل باشد بودن قمر با عطارد در حد و زحل سرما کند مقابله ماه آفتاب
یا زهره یا زحل دلیل بارانست خاصه بوقت تحویل در و تد تحویل آفتاب

حلول

از آفتاب مشرقی باران در اول سال باشد
ما ... (marginal note)

بمیزان یا درجت دیکم درجهٔ عقرب و ماه متصل باشد بیکی از سعلین دلیل کثرت باران باشد و از آفتاب مشرقی باران در اول سال و اگر مغربی باشد از وی در آخر سال بیشتر باشد و اگر یکی مغربی باشد و دیگری مشرقی هر دو در برجها آبی هم در اول سال وهم در آخر سال باران باشد اما کم و ضعیف خاصه که قمر متصل باشد بهر دو یا بیکی از هر دو دلایل یا در بروج بادیت و نحسی عطارد و اتصال این دو کوکب خواه بذات و خواه بفعل خاصه از برجهای بادی با هر یکی در جه خویش باشند یا در جه یکدیگر و اگر مریخ با ایشان باشد برق و صاعقه و بادهای تند باشد خاصه در و قتش و اگر زحل باشد و بادهای مخرب و زرد و سرد در اثرهای هاله و قوس قزح و نوای نجوم هاله آن دایره باشد که برگرد آفتاب بدید آید وگاه باشد که بر گرد ستارگان بزرگ نیز بدید آید از بعضی خرمن ماه خوانند و آن در اکثر اوقات دلیل باران اگر خرمن آفتاب زنگار رنگ باشد یا لونش بحمرت زند و شعاع آفتاب گشته باشد دلیل بادهای سخت بود در خرمن ماه نظر کنند اگر غلیظ و کثیف گردد و در هاله باطل شود و ماه از نظر غایب گردد و در عقب آن بروزی باران بود قوی که ببارد و اگر یک جانب آن باطل گردد و جرم آسمان بر عقب آن بادی محکم جهد و اگر بتمامی مضمحل گردد دلیل صحو بود چند روز اما قوس قزح که آنرا کمان رستم نیز گویند و قزح نام دیویست که کمان را بدو اضافت کنند و آن عکس شعاع ابری باشد که بر هوای تر و لطیف همیشه بر عکس جانب نیر بود و اگر پیش از باران بدید آید بارندگی کند و اگر پس از باران ظاهر شود دلیل گشادگی هوا بود و بیشتر از دو تا اربعه بروز بنگرند اگر با ماه صافی و درخشان بود دلیل صحو است و اگر سرخ بود یا چنان می نماید که حرکت میکند و ان سبب قرح هوا باشد و دلیل باران است و اگر سیاه نماید یا سبز تیره باران آید اگر کوکب کبار از ثوابت بزرگتر از آن نمایند که هستند باد جهد و بوقت فرو شدن آفتاب و برآمدن دیگر در هوا ابر پاره‌های سرخ پدید آید طولانی هم باد جهد اما توالی نجوم آن سیارگان باشد که شب فلک ... پدید آیند اکثر آنند که فرو دنا پدید شوند از شهب خوانند و بعضی اگر بقائی بود و هر یکی آفتاب یا چون قندیل آویخته یا سر ... یا کیسو یا دم و دیگر انواع و نام هر یکی مناسب آن شکل باشد القصه از آن

دو بغایت نحس و مؤثرند یکی آنکه شعاع او بجانب آسمان بود آنرا ذوذوابه خوانند یعنی گیسو دار دیگر آنکه شعاع او بزیر زمین بود و او را ذو ذنب خوانند یعنی دم دار و این هر دو دلیل شر و فتنه و خرابی و قحط و قتل و فقد اعاظم و اشراف و تاراج و بیماریها و وبا و خشکی آبها و زلزله و فساد نباتات و احتراق مواضع و انواع شداید و محن باشد و آفت در مدلولات آن برجی که آن جرم در وی آید و آن مملکتی که بر سمت سر ایشان باشد و هر کس ازینها زادیده سبب از اکابر مجموع گفته اند که اینها دلیل شر اند آنچه بنده دیده است در سنه ثلث و ثمانمایه هجریه ذوذنب ظاهر شد بسمت الراس روم امیر تیمور لشکر بدیار برد و ایلدرم بایزید را بگرفت و ناچیز کرد و قتل و خرابی و اسیر بسیار فرمود و قریب ده سال دران مملکت نهب و قتل بود میان امرا و فرزندان او تا عاقبت بر یکی قرار گرفت چون سبب این علامات ماده خالی است و ماده جانی سبب یبوست هوا و یبوست هوا سبب خشکی مزاجها و خشکی مزاجها سبب غلبه خشم بر طبعها و استیلای امراض در بدنها و قلت آبها و غلبه خشم سبب فتنه و آشوب و استیلای امراض سبب هلاک و فساد خلایق و نقصان آبها سبب آفت نباتات و قحط و شکل دیگر پدید آید و زود ناپدید گردد دران ناحیت که دیده باشد البته ملکی فرو رود و فتنه پیدا شود احکام اسعار و غلا و رخص و احوال بضاعات و کلی احوال چنین از کواکب معتبره مستولی در صورت طالعها و قمر و صاحب شرف او و پنج کوکب و خداوند هر یکی بکرت و حاجت عطارد و جوان و معنوی مجاز ست و مو ضع سهام و صاحب قوت و اشراف و مواضع شان و نظر سعود بدیشان هرگاه کواکب ادله قوی حال باشد خاصه بقوتهای ذاتی دلیل گند بر عزت و رواج آن جنس و متاعی که بدان جنس منسوب بود و بودن دلیل در اوتاد و او را در وی قوتی ذاتی نیز باشد چون خانه و شرف و غیرهما دلیل قوت آن متاع باشد اما عزیز و مردم طلبند و اگر دلیل مبتلا بضعفی باشد آن متاع خوار باشد اما عزیز و مردم کم التفات کنند و کم بحاصل آید و در ادله میانه حال باشد

و در طالع باشد خاصه ساقط پس قدر و عزت از قوت و ضعف آن
دانست اما اگر کوکب صاعد باشد در فلک اوج یا تدویر و همچنین
در عرض و زائد در سیر نرخ آن متاعها روز بروز متزاید بود و اگر
هابط یا راجع بود و بطی باشد روز بروز متناقص گردد و هر برجی که
مسعود و قوی حال بود از جنس متاع که منسوبست عزت یابد و در جنس
و در جوانین بروج و کواکب و متاعها که مدلول ایشانست از معدنی و نباتی
و حیوانی و صنایع و غیره مجموع گفته شد پس دلیل کند بر آن جنس متاع که
بدو منسوبست دلیل شوند باتفاق آن متاع در گنجد و گوی افتد یا به ارزانی
یا گرانی اگر اختلاف افتد چنانکه بعضی بگرانی دلالت کنند و بعضی به ارزانی
مزاج هر کدام که قوی تر باشد حکم بر آن باید کرد اگر بتوان نیز
گردن در توقف باید داشتن و اگر مثلثه آتشی دلیل بر فلزات و
الخبار ذی سازند و از جوهایت مثلثه بادی بر حیوانی چون برده
و طیور و ستور و مرده فروخت اجناس مثلثه آبی بر اجناس بحری چون
چون جواهر و حیوانات آبی و نباتی که مزاج آبی بر وی غالب بود و اگر
مشتری در طالع اجتماع یا استقبال بود که مقدم باشد بر دیگر طالعها و او
مستولی بر آن طالع و متصل بر طالع یا بزهره و چهارم و حصه‌اش بر جای
نحسی دوم و خانه و هشتم مسعود بر طالع خارج دلیل ارزانی و فراخی
نعمت شود و اگر این دلایل ساقط و نحس باشد از تنگی ... دلیل
غلا باشد زیرا که طالع و رب دلیل خلایقست و دوم و رب وی
دلیل السعاده دلیل مال و معاش و چهارم و رب وی دلیل کشت و زراعات
و هفتم و رب وی دلیل غلا است و مشتری دلیل خصب و زحل دلیل قحط و
ورث هر یک دلیل مدلول او باشد و بر عکس و چون در طوالع مشتری
مستولی و متولی باشد دلیل خصب است و اگر زحل بود دلیل قحط عظیم
و گویند که زحل دلیل ... و صدی دلو دلیل قحط اند و ماهی مواد جوز اما ...
یا ... دلیل خصب و برجهای ارضی دلیل غله و طعام اند چون مسعود باشد

طالع

دلیل فراوانی است و اگر منحوس بود دلیل کمی چون رب طالع و ممتزج مستولی
و علوی وقت کوکب ... عقده ... باشد دلیل مخلطت خاصه در شهرهای کردان
برج منسوب که عقده در وی بود و زحل در طالع سال دلیل ربح و مخلطت در تجارت
آن برج دلیل گرانی نرخ بودن دلیل ... است بوقت مطلوب در طالع و عاشر
و حادی عشر خاصه که بر درجه وتد باشد و بودن وی است در درجه شرف و صعود
و بیت در فلک اوج یا فلک تدویر و ساعت و زیادت نور و فزونی عدد و حساب
و عرض شمال و بودن برج مستقیم الطلوع و خروج وی از تحت الشعاع و دلالت ارزانی
بودن کواکب دلالت در هبوط و نظر نحس و هبوط خاصه درجه هبوط و هابط بودن در
فلک اوج و تدویر و بطوء سیر و نقصان قدر و عدد و حساب و عرض جنوبی
بودن وی معوج برج معوج الطلوع اما بودن دلیل بر دوم و دوازدهم و
ششم و هشتم دلیل توسط نرخهاست و چهارم دلیل ثبات و هر گاه که
کوکبی موصوف بصفات غلا باشد و سهمی در وتد حایل در بیت یا شرف
آن کوکب افتد متاعی که منسوب سهم بود گران گردد و اگر سهم در زایل افتد
بود از طالع و در هبوط کوکب خاصه در درجه هبوط و صاحب بیت یا هبوط و ...
موصوف بصفات ارزانی بود آن جنس متاع ارزان گردد و اگر کوکب
دلیل در طالع باشد سبب گرانی فعل عامه مردم بود و اگر در دوم بود سبب
جمع آوردن بود جهت گرانی و در هفتم سبب کثرت خریدار بود و در ششم
و هشتم سبب منع مانعی و در هفتم سبب خریدار بسیار باشد و در دهم سبب سلطان
بود یا بواسطه و در یازدهم سبب عزت متاع بود و چون نحس نیز دهم درجه
میزان رسد در طالع آن وقت نظر کن اگر ماه با قابل ... کوکب رب
طالع و رب بیت قمر باشد میان رابع و سابع بود دلیل ارزانی بود و اگر
با کجا ارض باشد دلیل کند بر گرانی خاصه که متصل باشد بکوکبی که دال بود
بر رخص بودن و دلیل برج منقلب دلیل اضطراب اسعار بود ... گرانی ...
دلیل بر گرانی کند خاصه دلو و ثور و در دو ... ارزانی کند خاصه طعام ...
و سنبله ... قابل ... هر کوکب دلیل قوی باشد و نظر ایزد واقع ... قبول کند

کوکب دلیل

[illegible]

وموصوف باشد بصفات غلا گرانی شود ومتاع منسوب الیه واگر صفت
بود ونظر کند ارزانی باشد خاصه که موصوف باشد بصفات رخص وصاحب
طالع در اوتاد باشد یا مایل [illegible] مشرقی وصورتی چون شمس فلان [illegible] طعام که
بخص تمام واگر ماه در برج کثیر المطالع باشد نرخها بالا گیرد واگر در برج
کوتاه مطالع باشد برعکس بود واوتاد دلیل ارتفاع اند ودوم را دلیل [illegible]
عزیز گردد وزر خوار واگر سعود در غیر اوتاد باشد چنین عزیز گردد و[illegible]
خوار چون مشتری تاراج گردد طعام عزیز گردد وچون مستقیم گردد طعام بسیار گردد
خاصه در برج ارضی برکات که قمر منصرف از اجتماع یا استقبال که پیش
از تحویل باشد متصل گردد بسعدی بضاعت گران گردد واگر بنحس متصل گردد
ارزان شود [illegible] زحل بیتران گران شود وهر چیز که از [illegible] و[illegible] و
فروشند زحل مادام که میان شرف وهبوط باشد گرانی کند ودر نقصی
دیگر ارزانی [illegible] زحل در برج آتشی چهار پایان زیادت کند اگر زاید باشد
در سیر وحساب والا ناقص شود ودر ابار ایشان کوکبی که دلیل باشد بر گرانی
اگر طالع باشند اثر در بهار کند اگر در دهم باشد در تابستان واگر در هفتم
باشد در خزان اگر در چهارم باشد در زمستان چون دلیل غلا باشد
بصاحبیت مواضع متصل گردد تا ماه گیرد روز اتصال خاصه که هردو دلیل کنند بر غلا
اگر بکوکبی متصل شود که دلیل کند بر رخص یعنی رب طالع سوی کاسد شود خاصه که
هردو دلیل کنند بر رخص [illegible] صاحب طالع با صاحب بیت سوم بکوکبی که در
وسط السما باشد دلیل گرانی است ومنحوس اگر هر دو زاید باشد در سیر وحساب
واگر ناقص باشد نرخها افزونی زیادت گردد [illegible] ماه بعد از اجتماع واستقبال
بزحل واصل باشد در فلک خاصه در مقام چهارم که بعد از استقامت
دلیل گرانی شدن آن چیز است که به برج زحل وزحل منسوب بود
هرگاه که دلیل گرانی بدرجه عاشر رسید یا بدرجه شرف یا درجه عاشر یا بدرجه
قابل تر بر مقبل رسد نرخ چیزها زیادت کند واگر دلیل گرانی بدرجه هبوط
یا بدرجه زایل یا بدرجه ساقط یا بدرجه رابع یا سابع رسد یا راجع گردد

یا گرانی شود یا انتشار در سردی بعض در چهار رسد ۲ از واگر خود احوال چیزها تازه
در آن وقت گردد بکوکبی که موصوف باشد بصفات رخص ارزانی کند حال
قمر همچنین باشد یعنی چون بمرکزی رسد از مراکز اربعه در نرخها تغیر پدید آید ومکان
گرانی وارزانی نرخها شهرها برجی بود که دلیل در وی بود و اقلیم وشهرها که کوکب
وناحیت منسوب آن برج جایگاه در قانون معلوم شده است دلایل اگر وقتی
باشد اقران شاه عظیم تر ونرخ آن بیشتر بود مانند قحط بر زمان یوسف علیه السلام
[illegible] وصحت وکیفیت هر یک طوالع بنشر وششم وهشتم
وحاجات ایشان وقمر وعطارد اگر این جمله نحس شوند دلیل بیماری عام بود
خاصه که نحوست با قران یا هبوط در حیث باشد واگر سعود باشد دلیل
بیماری وکست خاصه که نحس صاحب ششم وهشتم باشد [illegible] قمر ورب طالع
بهم منحوس گردند ومتصل بکذا به ششم دلیل بیماری عام باشد اگر بکذا به
هشتم متصل گردند موت عام بود خاصه که رب طالع وقمر بود ودر ششم وهشتم منحوس
گردند نظر زحل بسهم الغیب وسهم السعاده ناظر بعداوت دلیل وکست سلامتی
عطارد دلیل علاج پذیرفتن بیمار است مرض وموت از مزاج صاحب ششم
وهشتم بود چون منحوس گردند وکوکبی نحس که در این هردو خانه باشد اگر زحل بود از
غلم وتنگی وامراض متفرقه واگر مریخ بود از قتل وطاعون بود وامراض دموی
واگر هشتم خانه زحل بود زنان ومطربان وشادی ونحو آن باشد واگر [illegible]
عطارد باشد موت کودکان ومردم زیرک وطرار بود ودیگر اجناس چنین
باید کرد واگر ششم برج حمل باشد امراض در سر ودماغ باشد واگر
واگر ثور باشد امراض در گردن وحلق ودر گلو باشد واگر جوزا باشد
امراض در دستها وبغلها باشد وبر عاشقان وسایر بروج را قیاس باید کرد
واگر ذنب در این برجها باشد همین اثر متوقع است واگر در وصف [illegible]
حکم کنند بعینه طریق همین است اما وقت بیماری وموت آنگاه بود که انتها
طالع سال یا انتها طالع به برج وقران ششم وهفتم وهشتم رسد رسیدن تسییر
دلائل این معنی نحوم نحوس رسیدن صاحب ششم وهفتم بدرجه طالع رسیدن انتها

باشد قوت خارجی را بود و در خانهای زحل قوت خصم را بود واگر نظر مریخ بزحل
بعداوت باشد کشتن در لشکر ملک بسیار واقع شود واگر مودت بود کشتن کمتر شود و قوت
بود آسان تر واگر زحل در بروج کثیر الطالع بود بسیار رفتند یا قمر در شب بود پس نزد
با تمش بروز لشکر ملک مشتری بود خاصه که خداوند برج متصل بود قوی اگر عکس این باشد
حال بر خلاف این بود واگر زحل در برج ثابت بود یا دارد و قوی باشد یا قمر سوخته از بعض
مواضع ملک درو بیاید و اگر زهره بگریزد و اگر عطارد نازل باشد بزحل و نور مریخ
آمیخته باشد و ملک با قمر و حیل بود اگر آن نظر قتال باشد آن قمر و حیل کاهی برسد
والا نرسد اگر زحل در برج دو جسدین باشد خاصه در قوس و مریخ از وی منصرف
گردد ملک با تجربه باشد اگر زحل مشرقی بود یا در ربع مشرقی بود یعنی میان طالع و
عاشر ملک جوان بود واگر مغرب بود یا در ربع غربی باشد ملک پیر بود چون حال
ملک از زحل دانستی حال خارجی از مشتری باید دانستن بهمین طریق یعنی اگر مریخ
در برج ثابت یا در وتد باشد حرب دراز کشد خاصه که زحل نیز در برج ثابت باشد
و هر دو گران باشد اگر در برج دو جسدین باشد حرب بگردد اگر در برج
منقلب باشد زود سپری شود خاصه که مریخ سبک رو باشد سرعت سیر مریخ
دلیل کند که آغاز حرب زود باشد و اگر بطی بود دیر باشد اگر زیادت شدن
حرب زیاده شدن و کمتر شدن و بر قدر نور و عدد بودن هبوط و سبب در
افلاک و اوج و حضیض و محاسده او با ذنب و دلیل بگیر اتصال عطارد و سعت
با مریخ و محاسده ذنب دلیل او حرب است با محا یا و دلیل صلح اتصال مشتری
و زحل بهت مودت بنقل یا بذات کوکبی سعد منقوط مریخ از او تا
و قوی شدن مزاج سعود خاصه مزاج زهره در اوتاد و اتصال عطارد
با ایشان و قوی شدن حرب بود و مریخ است در اوتاد خاصه که در اوج گردد
واگر در طالع بود قتل رعیت بود اگر در عاشر بود قتل سران سپاه باشد واگر در هفتم
بود غارت و اسیر کنند و اگر در چهارم بود سر اسب و هزیمت مردم باشد واگر در
غروب آفتاب مریخ بیوفزود قتل بسیار بود و اگر همین حرب در اوتاد باشد نظر
عداوت نحس دلیل بسیاری نحسست صاحب طالع از طالع اتصالی قران یا طول الطرفه
ثابت بعلت معظم است و در دوم شهر صاحب معظم دلیل خصم و خارجی پس حال هر دو را

نحسی یا هم نحسی یا در دو خانه رسیده انتهای دو خانه یکی از این دو خانه و نزدیکتر دلیل
بیماری و صحت مزاج بهوست بر اوقات و دلایل هوا واجب بود خاصه در اوقات
عاشر و دلیل مهوسست پس بحساب دلیل بیماری و صحت نیز باشد با
وکیفیت هر یک و دلایل آشوب نحسین و عطارد میان کواکب خاصه
مقابله نحسین و سهم حرب و موضع فتنه مکان این دلایل و نحس دلیل سلطنت
و زحل دلیل ملک و خانه آتش هم باشد و مشتری دلیل خارجی و مدعی که دعوی
حق کند و مریخ دلیل فتنه و حرب و زهره دلیل صلح و امن و قمر دلیل رسل
و عطارد دلیل مکاتبات و مکر و حیل و تکو یا قراجیا و زهره مزاج مریخ را
ضعیف کرد اگر متصل باشد بوقت حرب بواسطه ناقص مزاج پس هرگاه که قران
در زمانه قرانها یا طالع سال قران و در طالع سال عالم فصل اجتماع
و استقبال که سابق باشند بر طالعها بود یکی از علویین را به نحو که ده و عطارد
ناظر بود و مریخ و زهره ساقط از وی در وقت آن طالع حرب قائم گردد میان
ملکی از ارباب سوابق قدیم و خارجی که دعوی حق کند اگر مشتری نیکحال بود
والا بر باطل بود خاصه که مریخ در وتد بود یا باشد و بنظر عداوت زحل را بیند چون
این دو دلیل واقع شود نظر کن اگر مریخ بذات خود نور مشتری و زحل هید بهد
آغاز حرب از خارجی باشد بذات و اگر نور زحل بمشتری دهد آغاز
از ملک بود بذات و اگر این نقل بواسطه کوکبی سفلی بود و مانند اگر سفلی اول
مریخ را بیند پس یکی از علویین را پس دیگری را آغاز بواسطه کسی بود که از جنس سفلی باشد
و اگر سفلی دو باشد و هر دو مریخ را بیند پس یکی نور زحل بمشتری دهد و دیگر نور
مشتری بزحل آغاز فتنه از هر دو جانب بود یکی بوساطت آن دو کس که از جنس
آن دو سفلی باشند و اگر اتصال مریخ بزحل اتصال رد و انکار بود ملک عظیم اثر
و ضعفی بسبب حصول چون سقوط از طالع و بیرون هبوط و وبال و زوال
از اوتاد و افق مغرب و درجه هفتم و مانند اینها و در این حال پیر آن بود
که متصل شود بسبب ثامن یا رابع چون با ایشان طالع و هر دو از دهم بود
گرفتار گردد و در سیم و نهم بگریزد و در ششم باطل گردد و مریخ در خانهای مشتری

یا که

با برج همچنان کوشش باید داشتن که حال مریخ با زحل و مشتری که در سکن همراه این دو یکی
سفلی باشد و سفلی را در عرب ان اثر نیست که علوی را و این سبب که ادوار [illegible]
و هرمس حکیم علیه السلام در کتاب اساس الحکم میفرماید که از ده درجه ثور تا ده درجه اسد
شرقی است و از ده درجه اسد تا ده عقرب جنوبی و از ده عقرب تا ده دلو غربی و از ده
دلو تا ده ثور شمالیست چون مریخ در ربعی از ارباع باشد اهل آن ربع در حرب غالب
آیند زیرا که مریخ یاری دهنده ایشان حاکم قران اعلی متاخری باشد در تمامی یا اختر
او غالب آید و ابونصر مظفر اعمی که یکی از علما احکامست آمده و بند در ده و بسته اوم
محبس بود نقش که سخن استاد خطا نشود مقابله تحسین میشد دلیل قرانست خاصه وقت
تحویل قوت اکثر از برج ثابت باشد و آن برج ساکن باشد یعنی برج طالع
چون راجع گردد و برج سعد با ناظر شود تیغ قهر کند نظر عداوت مریخ با سهم السعادة
و سهم الغیب باد و سهم حرب بود فتنه و آشوب و قتلها و خرابیها هر کرده و اگر زحل
باشد بجای مریخ و ماه یکی و ظلم پدید آید و اگر هر سه علوی در یک برج باشند
در وقت تحویل در شهرهای آن برج حرب و آشوب فتنه و مدلولات آن برج را
گمینها رسد اگر چنانچه ثابت را که مزاج تحسین دارد یا مزاج مریخ دارد درجه
طالع افتد تا درجه عاشر یا بر درجه مریخ فتنه و حرب ظاهر شود و در حرب حال
ملوک را از طالع ولادت و طالع جلوس و طالع ملک و طالع اختیارات شان
تمیز یعنی از من دلیل قوت و اگر در اوتاد این طالعها باشد یا انتها عاشر یا انتها
طالع جلوس او بنحس رسیده بود خاصه مریخ دلیل اضطراب دولت ایشان شد
بودن مریخ تحت الشعاع بوقت تحویل شبیه چون بود دو قتلها کند در نهان مکان حرب
شهرهای آن حرب برج بود که مریخ در وی شده باشد ناظر بود بنظر عداوت یا با حیر آن
و در یکی به نحس در وی شد و ربع شرقی از طالع است تا عاشر و جنوبی از
عاشر تا سابع و مغربی از سابع تا رابع و شمالی از رابع تا طالع و آغاز
حرب بحسب زحمت ربع مریخ باشد و عرض وی و از ربع قابل تا بر وی زمان
وقت رسیدن ربع انتها طالع قران با برج سلطانی یا طالع سال یا باشد تحویل مریخ
با نحس خاصه بعداوت و وقت رسیدن وی بخست یا درجه و تدی خاصه و بر طالع عاشر
و رسیدن انتها قران یا مقابله نحس است بجرم یا مقابله و تربیع یکی از ان دو نحس اگر زحل

زحل را و دیگر رسد از آنکه بجرم نحس مگر که راجع باشد یا در دیگری از اوتاد طالع
و حرکت سیر انتهای ایشان مثل حرکت وسط افتاب باشد هر ترالی [illegible]
و برج قران در پیش گفتیم که طالع قران اصغر اصلست نسبت بطالع تحویلها بیس
و لال او اصل باشد نسبت با این دلیل در سال طالع برج قران آنکه برج و حرکت
دهند که بیت آن برج انتها خوانند و او را اثری عظیم باشد در احکام سال یکی بجهت صاحب
یعنی از سال قران ابتدا کنند صاحب دور را آن سال دوم سالخدای و کوکبی که بود
که صاحب برج دوم باشد چه انتها دوم رسیده باشد و صاحب دور کوکبی که منتهی
که فلکش شبیه فلک آن دو کوکب باشد و همچنین تا سال سیزدهم بهمان برج رسد و
سالخدای همان کوکب باشد و سال سیزدهم صاحب دور همان کوکب اول تا انتها که
قران دیگر واقع شود و فایده دانستن این دلایل آنست که نظر کنند در زمان کوکب
و برج و بیوت و سهام و دیگر دلایل و سعادت و نحوست و قوت و ضعف هر یکی را
فائده بیان کردیم معلوم کنند و هر سال همان دلایل را باز خوانند که موافق اصلیند یا
مخالف آن و اگر موافق باشند الخ در زمان قران اقتضا کرده باشد در ان سالست
در غایت کمال باشد از نیک و بد و اگر مخالف باشد بقدر مخالفت آن اثر
تفاوت کند باسعد الخ اگر سعد و استوار بوده باشد در ان سال نیز همچنان باشد
دلالت کند بر کمال شقاوت بد مدلولات آن دلیل و اگر در وقت قران نیک
حال بوده باشد و اکنون بد حال باشد بقدر ضعف او حالی منسوبات آن
دلیل رنج دیده شد و بفساد روند و اگر در اصل بد حال بوده باشد و در این
سال نیک حال بوده باشد بقدر قوت و نیک حال راحت و فایده چند
و صلاح بار آیند زیرا که الخ در اصل اقتضا کرده باشد چون در زرع نیز تا آن
اتفاق کند آن یعنی ظاهرتر و استوارتر باشد و اگر مخالفت کند فرع با اصل در ان
معنی نقصان پدید آید یا در قوت بماند و بفعل نیاید ظاهرتر زمانی برای این
معنی آنگاه بود که انتهای برج قران یا طالع قران یا طالع سال قران
برج یا بدان دلیل رسد و اگر آن کوکب که دلیل بود سالخدای گردد صاحب
دور [illegible] اگر انتها و آن دلیل که مطلوب باشد برج قران یا یا د تا د
طوالع مذکور رسد زمان ظهور یا تازه شدن آن چیز باشد که اقتضا کرده [illegible]

باشد و وقت موجود شدن آن موعد بود که در اصل وعده کرده باشد
بعد از تقدیم این مقدمه هرگاه که کوکبی مستعلی باشد بر جزو قران سال که او صاحب
دو دلیل قوت ملوک یا اکابری باشد که در آن قران ظهور کرده باشند خاصه بوقت تحویل
نیز قوی حال باشند و سعود و قضا اگر زحل مستعلی بوده باشد و در اصل قوی حال دلالت
کند بر عظمت و شوکت و اهل آن دولت خاصه که در این وقت نیز قوی باشد و رواج نعمت
و آسایش مردم بود و ملکت از سعود بود و ناظر باشد و اگر در این وقت ضعیف باشد و منظر
عداوت مریخ ناظر دلیل اندوه سلاطین آن دولت بود و رنج اکابر و حیرت خلایق
از وهم و تنگی و قحط و جدب و انواع محنتها خاصه که در اصل ضعیف بوده باشد و اگر
مستعلی مشتری بوده باشد و در اصل از دیار دولت و جاه صاحب دولتان باشد
در فاهمیت و ایمنی خلق بود و آسانی معیشت مردم و سعادت ... اشیا و اگر در اصل
قوی حال بوده باشد دلیل نقصان دولتها باشد و پریشانی مردم خاصه که در این دولت
ضعیف شده باشد و اگر در یکی قوی بود و در دیگری ضعیف حکم بر توسط کند فی
الجمله انتها باز باصل رسیده باشد و اگر انتها خود در آن برجی رسیده باشد که کوکبی
بوقت سال تحویل ناظر باشد از منسوبات آن کوکب کسی از معادات اهل آن دولت
آسیب رسد و اگر مریخ باشد از امرا و لشکریان و اگر مریخ باشد از امرا
و لشکریان و اگر زهره باشد از خاتونان و زنان و اگر مشتری باشد از وزرا و
اعیان و اگر آفتاب باشد از ملوک و حکام و اگر عطارد باشد از کتاب و اهل
دیوان و اگر قمر باشد از فرزندان یا رسولان و اگر کوکب مستعلی باشد صاحب
دولت آسیب رسد و در جمیع قرانات احکام همین معنی باید کرد لیکن هر قران
که بزرگتر خلل آن قوی تر باشد و چون انتها بدوم رسد و برج دوم مسعود در اصل
و قوی و سالخداه قوی حال و صاحب دور سعادت نیک حال خاصه موافق دوم
طالع فرج باشد دلیل بسیاری دخل و کسب مردم باشد و رواج معیشت و وقوع
معاملات خیر و رواج بازارها و معاونت مردم با یکدیگر و سلامتی احوال خلایق و
رسیدن عایدات و اگر برعکس دلیل بد حال باشد حال برعکس احوال باشد حال
بر ضد این بود و چون انتها بخانه سیم رسد و اگر مسعود و سالخداه و صاحب دور نیک
حال باشد دلیل سازگاری بود میان برادران و خویشان و کثرت نقل و تحویل بر دیگر

خاطر و حسن اعتقاد و علایق و تجارتهای با نفع و میل مردم بخیرات و طاعات و میل
شدن بتحصیل علوم و رونق ارباب شرع و علما و اگر بد حال باشد حکم بر عکس بود میان
خویشان و پیوند خصومت افتد و انفعالات اختیار در تجارتهای بی نفع خاصه در اصل
نیز بد حال بوده باشد و اگر انتها بچهارم رسد و اهل مذکور سعد و مسعود باشد در اصل
با قوت دلیل بسیاری متوالد و تناسل بود و آمدن فرزندان مقبل و رسیدن اخبار نیک
و تردد رسولان بجهت مصالحت و بسیاری غلات و کثرت شدن بنیاد و عمارات و اگر بد حال باشد
عکس این باشد و اگر انتها بپنجم رسد و دلیل نیک حال دلیل صحت خلایق بود و علاج
پذیرفتن بیماران و بسیاری صلح و نیکی برده و بهبود بیماران و بیرون آمدن خلایق از غم
و اگر بد حال باشد بر عکس این بود و اگر انتها بهفتم رسد و اهل نیک حال دلیل بسیاری
تزویج بود و رضا و محبت و موافقت میان ازواج و شرکا و صلح میان خصمان و رسیدن
خلایق بمقاصد خویش و اگر دلایل ضعیف باشند حال بر خلاف این بود و دیگر خانها را همین
قیاس باید کرد و برجی که انتها بدو رسد باید دید که از کدام مثلثه است تا بحسب
طبیعت آن احکام باید کرد مثلا اگر بادی بود در حالت سعادت بادهای خوش
وزد و هواهای لطیف بود و بیماران صحت یابند و مردم مرفه الحال و فارغ البال گردند و اگر
بد حال بود حکم نقیض این باشد و دیگر مثلثها قیاس باید کردن که در جزو قران
یا طالع سال قران خسوف کلی یا کسوفی واقع شود یا یکی از آن دو طالع خسوف و کسوف
افتد یا در آن سالها قران نحسین شود یا یکی از دو نحس به ذنب رسد ملوک و سلاطین را
نکبت رسد و ارباب آن دولت بر خود خایف گردند و مردم را از حکام رنج رسد
از هر نوع و چون بوقت قران در هر برجی که مشتری بود او مسعود و دلیل اصحاب
... در ایشان پسندیده و وقوع عدل و انصاف بود در حکام و اگر منحوس بود
اظهار ظلم و ستم باشد و در مذهب اختلاف کنند و در ایشان خلاف واقع شود
۵۵ در دلیل خسوف و کسوف
بعضی بر آنند که خسوف و کسوف ... را اثر نیست
و زعم ایشان آنکه اثر ایشان بواسطه انقطاع نور ایشان است از زمین بعضی هرگاه
که ایشان نه چندان اثر نکنند و این مذهب آنکه ... که میگویند که شعاع
کوکب تابع جرم اوست و خطا از اینجا کرده اند و این قول فاسد است و خطای
جرم شعاع ... نیست و پیوسته ... هرگز نکنند بلکه ... در عطایای کواکب

هرگاه که با ایشان باین اشکال متشکل باشد وجرم ایشان باتفاق جمهور قابل قطع
است پس چون کونه شعاع کوکب تابع جرم او باشد ازین جهت معلوم شد که ایشان
بذات موثرند چنانکه اگر کسوفی در طالع شخصی واقع شود یا در خانه انتقالها که تحویل
الشمس یا مدلول آن خانه مضرت رسد تخمین در برجی که واقع شود منسوبات آن برج را
آفت رسد خواه این معنی زیر زمین باشد وحکمش جایز باشد خاصه آنکه در وسط
السما باشد یا بر افق که نزد حکما باشد اثر او در آن جا بیشتر بعد از تقریر این مقدمه
در معرفت احکام محتاج می شوم بشناختن فاعل وقابل وکیفیت وکمیت وزمان ومعظم زمان
فاعل آن کوکب بود که در طالع ووسط کسوف وخسوف مستولی تر بود یا مستولی بر طالع ی
جزو کسوف وخسوف یا نائبه که جزو به کسوف در درجه طالع او اتفاق افتد یا آن درجه باره
نصف النهار رسد واثر قوتش زیاده از اثر علوی باشد واثر علوی زیاده
از اثر سفلی وفعل منقبض قوی تر بود از فعل سریع وفاعل را هر چه زیر تر خواهد تا برحسب از یکی
باشد آنکه قوی تر بود از اعتدال دارند ودیگر از اثر شریک او سازند خاصه در معرفت
مستولی گفته شد اما کیفیت فعل از مزاج مدبر دانند مانند آنکه اگر مدبر زحل
باشد وقوی بود را مضرت رسد از کثرت ظلم ودرنگی وخوف وزحل یار ستیزه
یابند والم رسانند وخرابیها وخرابیها بیاید آنکه وبه کشتن هوا وسرما وتیرگی و
هم از اخراحق رد به دفینه در کوهها بیابان وآسیب بزرع وازار و اهالی صحاری وکافران
افتد خاصه که زحل به حال باشد واگر مشتری مدبر بود مضرت به کشتن رسد وخلایق طلب
معاش کنند وبسیاری از معروف ووقوع دعاوی شرعی در میان مردم به از اقتصاد ونزی
کار احتساب وبسیاری جدال میان ایمه وعلما ومباحثه در دین ومذهب وتوبه ساختن یاد
ولهذه اغتیاد ومعارف وآسیب انداوباش واگر مریخ مدبر بود حیلها وخصومتها افتد
ودرد ان ومفسدان غلبه کرده وشورش کنند وفتنه قایم گردد وبیماریها پدید آید وبنیای حرقه
وظاهر شدن آتشها در هوا وخشکی واسقاط حمل جستن باد های نرم وآفت حیوانات ومبادی
شد [illegible] از آن کسان واگر زهره مدبر باشد شوق فتنه کم بود ودر زنان چیزی ماسد
ومایل شوند برای لغیتی وفجور وطلب شهوت وناسازگاری از زوج وعیش بر ادوعطریات
وملبوسات واگر عطارد مدبر بود هوا متغیر گردد در اختلاف ودروغ بسیار گویند مفسدان
ومنافقان ظهور کنند وخمیت وخیانتها واقع شود وبسیاری کدورت وفتنه وناانصافی خلایق

ومهر کوکب که مدبر بود طبیعته که به وی منسوب باشد استیلا یابند واگر سعدین مدبر باشند
لطف بشر وآفت کمتر وکارها باصلاح باز آید واگر نحسین مدبر باشند آشوب وفتنه وشوریش
بالا گیرد وانواع شرو خرابی وگرانی وظلم ونهب وتنگی وشدت پدید آید واگر سعد ونحس
باشد وهر یک بخش ظلم وعدل وامن وآشوب وتنگی وفراخی وخیر وشر با هم آمیخته بود وکار امور
روزگار اضطراب پدید آید وحالهای مردم دگرگونه شود چون ماه از خسوف واقف باز گردد
پرده آمد هر کوکب که متصل گردد بعد از انفصال آن کوکب آفت ومضرت رسد اما کسوف بذات
رساند هر که سلاطین وفرمان دهان واعاظم واماجد وآنچه منسوب آفتاب بود
خسوف بذات مضرت رساند بخلفا وزنان وخواص وزنان حامله واطفال
واغنیا وآنچه که ماه دلیل او بود خاصه که مدبری نباشد از میخره مهر آنچه مضرت از
مزاج آن نیز ظاهر شود ممکن که کسوفی تمام باشد خاصه در برج آتشی ومریخ وعطارد ناظر
از بوانی نجوم نمی ظاهر شود وآن دلیل شری عظیم وفساد وسهم باشد خاصه وقتی که روزگار
مستعد فتنه شده باشد چون دقت قران علویین وتحس وفغایلات وما بوقت
نزد دولتی پس فتنهای عظیم افتد ویا دشاه از آفت وغیبت رسد ومملکتها خراب گردد وکارزارها
وبیماریها پدید آید وشهرها قایم گردد وحکام ظلم دوست گردد وآسیاکم شود وخلایق آشفته
حال وپراگنده شود نعوذ بالله اما قابل این مضرت مدلولات برج کسوف
وخسوف ودرج مدبر وطالع ووسط هر یک بود خاصه از نکه مثلثه باشد وآن صورتی از
صورتهای شمالی یا جنوبی که یکی از ثوابت مدبر شده باشد بشرط آنکه در عین درجه کسوف
یا خسوف موافق درجه طلوع یا درجه ممر او باشد مثلا اگر در حمل واقع شود فساد
حیوانات بهیم سکافه باشد وآنچه از مردم ومعدن ونباتات وغیرها منسوب بود
وبیماری در سر وروی بود وجون دمش وحصبه وشورش دماغ وانتقاص چشمها باقی بروج
برین قیاس وگویند که صورتها را هم اثری هست علی حده چنانکه اگر آن کوکب که مدبر
باشد از کواکب صورتی بود بری غیر انسی جنوبی شمالی خرابی بقاع وفساد نباتات وآفت
جواهر و[illegible] وزلزله وخوف باشد واگر از جانوران بحری بود جنوبی سیلها خراب
کننده آید وبارانهای بی وقت وآفت حیوانات آبی وغرق [illegible] ورنج مردم دریا بار
بروج منقلبه را نیز حدا گانه اثری هست چنانکه ایشان اوایل فصول اربعه اند وهر فصل را
مزاجی وخاصیتی هست اگر کسوف در حمل بود باید در شورش آبی باشد آفت

و محللات بهارها بود و لشکرش از رعد و برق و باران بی نفع اگر در سرطان بود فواکه و میوه‌ها
و غلهای تابستان باشد اگر در میزان بود آنچه در خزان حاصل آید بر زیان رود اگر در جدی
بود هرچه در زمستان حاصل آید تلف شود چون مرغ و ماهی در حمل و حمل و میزان خرابی عمارتها
و باغها و انواع اسباب لشکریان باشد و در سرطان و جدی عمارتهای عالی و شهرها خراب شود و در هر
مثلثه حکمی دیگر است در مثلثه آتشی آفت معدنها بود و جواهر و فلزات و امثال آن و چهارپا
و اهل معادن و شدت گرما و [illegible] هر یکی در آتش [illegible] در بیابان چون گوسفند و [illegible]
و اسب و سباع در مثلثه خاکی آفت گاو و گاومیش و زراعتها و خرابی عمارتها و غلات مطعوم و
ماکولات و ماهی و [illegible] وحش و [illegible] بود در مثلثه بادی زحمت در خلق و [illegible]
هوا و آفت حیوانات طیور و آثار حشرات بادی زیان کار رود و انواع بیماریها بود در مثلثه
آبی آفت در آبها بود و در کشتیها و آن دریا و آب کاروان و آب داران و جانوران
آبی و جراحی که از آب خیزد و بارانها که خراب کننده بود و غرق کشتیها و آفت هوام
و کیفیت مضرت بقدر کسوف و خسوف بود یعنی اگر تمام گرفته شود مضرتش عظیم بود
و اگر نیمه بود میانه بود و اگر اندکی گرفته شود مضرتش اندکی باشد و سریع الزوال
امکان تاثیر در ربعی بود که [illegible] خسوف و کسوف تعلق دارد و آن شهرها که برج
طالع و وسط هر یک منسوب است **معرفت زمان تاثیر** از ساعات ابتدا تا انتهای یک دانسته
چنانچه اگر در خسوف باشد هر یک ساعت را یکماه و هر دو دقیقه را یک روز بگیرند و اگر در
کسوف باشد ساعتی را یکسال و دو دقیقه را [illegible] و معظم تاثیرات و زمان آن
یعنی آنچه معظم تاثیر باشد در آن وقت ظاهر شود خلاف اگر [illegible] بنهاده [illegible]
[illegible] اثر در آن وقت ظاهر تر باشد [illegible] مانند تغیرات یا بیماری
[illegible] یعنی آنچه حقیر [illegible] باشد [illegible] اثر کند و آنچه بزرگ [illegible] است
در آن زمان که از معظم هر یک خواهند ظاهر گردد **معرفت [illegible]** [illegible] ضعف
[illegible] انتها با وصل اول [illegible] قسمت کنند [illegible] اجزای ساعات [illegible] یا شب بود
[illegible] ساعات هر یک [illegible] طالع هر یک [illegible]
جزو هر یک [illegible] ابتدا [illegible] وسط و وقوع هر یک [illegible]
ساعات [illegible] ساعات [illegible]
[illegible] زمان وسط [illegible] نسبت دهند [illegible] معظم

[illegible]

تاثیر زمان هر یک تمام بود و قسمت و اگر ساعات وسط هر یک ابتدا کنند و بطریق مذکور قسمت
و نسبت دهند شاید نوعی دیگر بعد میان هر یک و طالع بگیرند و قوس بعد را [illegible]
هشتاد درجه را قوس کل [illegible] نسبت که قوس بعد القوس کل باشد نسبت زمان معظم
تاثیر زمان هر یک حاصل بود و اگر بطریق عمل خواهند کرد [illegible] بحسب عمل [illegible]
بیان [illegible] کواکب اتصالات کواکب بر انواع است چون قرانات و [illegible]
و تربیعات و [illegible] و مقابلات اگر قران زحل و مشتری باشد قران علویین خوانند
و اگر میان زحل و مریخ بود قران نحسین خوانند و اگر میان زهره و مشتری بود قران سعدین
خوانند و اگر میان نیرین بود اجتماع خوانند و اگر میان مجره و آفتاب احتراق خوانند
و اگر میان کواکب و [illegible] از عقده [illegible] اما قران علویین بحسب مراتب و مثلثات
اقسام است و ما قران صغری را که هر بیست سال واقع می شود تقریبا احکام خواهیم کرد
و دیگرها اگر عمر وفا کند در کتابی که موعود است شرح بیان کنیم از قران صغرا
که تا زه [illegible] دولتی اگر صاحب دلیل قران اوسط [illegible] باشد یعنی شخصی از
اهل آن دولت والی گردد یا قوی گردد و این حال کسی را که والی باشد و این صاحب
موافقت و مخالفت او با قرانست و قران سابق بر آن دولت و [illegible] طالع آن
صاحب دولت اگر موافق باشد دلیل ازدیاد جاه و دولت همان شخص باشد که
موجود است و اگر مخالف بود او را رد کنند و دیگری پدید آید که طالعش موافق
[illegible] قران باشد امکان دارد که در بعضی مواضع ملکان ظاهر شوند و دعوی
سلطنت و امارت کنند اما قوت و ضعف و مدت و عدت و صورت و سیرت
هر یک مناسب [illegible] مستولی باشد و اگر [illegible] زحل [illegible] باشد
[illegible] صاحب آن دولت [illegible] و ظالم و [illegible] دعا [illegible] غافل باشد
و اگر مریخ با او باشد [illegible] عداوت [illegible] رحم [illegible]
[illegible] بود و در مدت دولت او مردم در رنج و محنت [illegible]
[illegible] از آن مملکت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] یا نور آن کوکب [illegible] منتقل شود
ناحیه یا اقلیمی که با آن کوکب منسوب بود در تحت تصرف [illegible] در آید و ملوک
آن ممالک [illegible] خود [illegible] اعتقاد

وبلی آرزم باشد و پیوسته زیبق و شر اکثر ولی شعال ها پدید اشراف در زمان او خوار و ذلیل مقدار
گردند و الوان و اوباشان مرفه و معتبر گردند و انواع بلاها بظهور آید مناسب کو دلائل اصول
و فروع مانند بیماریها و اگر زحل تنگ حال بود و سعود و نیوی متصل هر چند که این صفات در وی
موجود بود اما اکثر شیفعل نماید و کار بهتر باشد و از شر باز استد اما اگر مشتری در قران
مستولی گردد و دایه نیک حال بود در مدت آن قران هر که ظهور کند عادل و عاقل باشد منعم و
منصف و نیکخواه و رحیم و سلیم و عفیف و حنیف و مصلح و باکرامات باشد و خلایق
در ظل دولت او مرفه و آسوده و فراخی و ارزانی بود و انواع راحت مردم رسد
و اشرار را قطع و قمع کند و ابرار غلبه کنند و یا عزت و حرمت باشند و احکام
باب ارباب فضل پدید آیند و ابواب ابرار و نیکی و بهتری و مردم بخیرات و طاعات
راغب و ساعی باشند و رحمت و رأفت در خلق پدید آید و اگر ضعیف بود این حالها
بر توسط بود و آن دولت زود سپری شود و باید که دلایل قران اکثر را با دلائل
قران صغر سلطنت و چند وقت احکام کردن و اگر در خبر روزگار این طایفه مردی که
دعوی رسالت کند از دیانت به جهت مرتبی او اما اگر این نحس دلیل شر و
فساد دست خاصه اگر در سرطان باشد دلیل ضعف حال امرا و لشکریان و اهل
و جبال و گرفتاری این طایفه و وقوع مرعات و هلاک ایشان و مضرت رسانیدن
با کار و اشراف و فتنه و ترک بد آید و وقوع سپاه و قتل و غارت و تلف غلات
و هلاک اسبان عالی سلطان در زمان پادشاه و خون ناحق و مصادره و در این ایام
خاصه در شهرهایی که برج سرطان و مثلثات او منسوب بود و آفت نباتات و هلاک
از موش و ملخ و دیگر آفات و مانند آن که خروج کرده باشد کفر و منسوب
گردند و این قران در هر کوکب که واقع شود بسبب فتنه انگیزی باشد که بدان
منسوب باشند و آنچه غرایز آسیب رسد اگر این قران بعد از قران علویین
پیوسته باشد و آن انتقال دولت بر سر عظیم ظاهرتر باشد بعد از آن و آن ملکی
و آن دلیل امن و آسایش خلایق است خاصه اگر در برج حوت واقع شود و آن
دلالت کند بر سعادت و سلامت خلایق و ارزانی و فراخی نعمت و صلح پادشاهان و دفع
ابر ابر و بر آمدن حاجات مردم و صحت بیماران و بسیاری آبها و سلامتی کشتیها در دریاها و مردم

وزیادتی جاه و عزت اشراف و علما و صلاح ذوات انس و توالد و تناسل فرزندان و تقویت و کثرت
سور و آبشار و بنیاد و غلبه اهل حق و بسیاری ارتفاعات و نباتات و رغبت خلایق بخیرات و طاعات
و مبرات و همچنین اگر در دلیل قران با ظهور دولتی اتفاق افتد در مدت آن قران و آن دولت
مردم مرفه الحال و فارغ البال گذرانند و عدل و انصاف نجات باشد بعد از آن قرانات دیگر
گوگبت هم در بروج ابی عشر قران علویان در حمل قران مشتری و زحل در حمل دلالت کند بر
زوال حالها و وقوع ماتمها و موت اشراف و صدور و ظهور پادشاهان بزرگ و کسانی که
دین و آیین و شرع تازه کنند و خلافتهای نو پدید آید و بنیان جور و ستم در دنیا مرتفع
و معبد و بنیاد و نهادن عمارتهای عالی و انتقال دولتی و فوت شدن ملکی و حدوث
مشرق و اقلیم ادوم قران در ثور دلیل کند بر فتنه در حد مشرق و اقلیم سیم و خلع عساکر
و جنگی در آن ولایتها و تنگی طعام و فرو رفتن قومی و سازد و اده آفات و بیماریها
و قحطها و آفت سرایت و بیا و احتراق مواضع و آفت کوشنده و در بند شدن راهها
و خوف در مردم و ظلم و ستم بر رعیت و تاریکی هوا و جستن رعد و برق قران در جوزا
دلالت کند بر سرما و بارندگی اگر در وسط بود در برج مطربات و زنان و مخنثان و ازدواج
و دشواری و منع حمل و طرب و در بهره او و تیرگی هوا و گسادی بازارها و عطریات قران در سرطان
دلالت کند بر ضعف حال عمال و اهل دیوان و کارروز کاران و نوشتن خطوط ناحق و تزویر
و خیانت بردن و کوسفند و آفت کشتیها و رعد و برق و سرما و تفاوت بر جهات بیرون
جهت بر خلایق قران در اسد دلالت کند بر استیلا و حدت و حرارت و بیماری اطفال
عامه و کودکان و زنان حامله و اطفال و ملت خاطرها و اخبار دروغ و هم ارد که در
تلف مانند جهات و ابر و باران منفعت قران در سنبله دلالت کند بر استیلا و حدت
و حرارت بر مزاج و تراعات و موت عمال اهل سلاح و جدال میان خلایق جهت
دین و مذهب و فتنه میان امرا و اشراف و هر بزرگان و کرمی هوا و رونس و عزت
آفات و ب و قحطها و بیماریها جهت حرارت اکثر اثر آن از شرق و عراق اقلیم سیم قران در میزان
دلالت کند بر کثرت نکاحها و ساز و بازو لهو و لعب در زمان و اهل
طرب و میل علما و اشراف بلهو و طرب و بر آمدن مرادها و اعتدال هوا و فراخی نعمت و آرزانی
بها و کثرت خیرات و رونق عبادتها قران در عقرب دلالت کند بر رونق تجار و اهل بازار
و اهالی دیوان و ظهور مرمدان و اظهار توحید و تحقیق در راستی خلایق و رغبت خلایق بعلم در سیدن
:

مسافران و اخبار خوش و جمع معاملات با نفع و علاج بیماران و اطفال جهت
آمدن تدبیر و رواج کسب اسباب آن و برده و بادها و صنعتها هوا ه در دلالت کند
بر رونق حال عوام و سلامتی تن ساز و در سودا و امنیت راهها و خبرهای خوب با آسانی و صنع
حل یا و راه معتدل و باران اگر در قوس باشد ه در دلالت کند بر منازعت میان
ازدواج و وقوع طلاق و فراق و کثرت فسق در زنان و در رای زایان و بیماریها در زنان و اطفال
و ایشان بیماری و طرب در اوباشان ه در دلالت کند بر ساختن آن و عیب در عیبت مردم
نفسه و خصومت تجار و اهل بازار و دم است از جهت درد و اسپر آنها از دو جانب
و نهادن بهتانها و ظهور کذابان و منافقان و سفرها و از جهت عمال و کتاب و از جهت خیانتها
در مردم و غلبه دزدان و طراران و قطع طرق و فتنه در مشرق و رعد و برق در دی زار
ه در دلالت کند بر خصومت عوام و بیم زنان حامله و گرفتاری رسل و فساد آبها
مخالفت ازدواج و مرض اطفال و بیماری از حصبه و سرفه و گرمی هوا ه در دلالت کند بر نیکی
حال پیران و صناع و تجار و رغبت علما و بهبود کثرت بیع و شری برده و اشیاء در نفس
تجار و تاریکی در هوا و رعد و برق و رواج بازارها و خلف و جدل میان بازاریان
و مخالفت زنان با مردان و بسیاری لواطه در قوس ه در دلالت کند بر شادی آن
و رسولان و زنان حامله و کثرت توالد و تناسل و یاد انتهای فتح و اخبار در حد مشرق
ه در دلالت کند بر تنزلی بازارها خاصه از قصابان و بیع و شری سلاح و نیک
گشتن هوا و زوجه در خلاف و بسیاری خبث و سعیه و طراری قران کواکب در جوزا
ه در دلالت کند بر سرما و باران و سلامتی زراعت و کیاه و خصومت ازدواج
و تغیر حال زنان و ارباب ملاهی و ملاهی و رزاوالی حیا ریامان و شادی و دیگر ان
و کسادی برده خاصه در اقلیم چهارم و مهرانور ه در دلالت کند بر مزدگی
دهقانان و ارباب بوستان و علم و بسیاری رنج و آبادانی مواضع و عمارت
قلعها و زمین رودها و برآتی نفقه و بیم زلزله و کسادی برده و مزاحمت و بیماری در کوسفند
و کاروان و صلح در جنوب ه در دلالت کند بر ضعیف حال اهل سپاه و امرا و فتنه
و حرکت عوت منقلب ه در دلالت کند و کاران قتل و قطع اعضا و تباهی علات و نباتات و بسیاری
کرم و ملخ و موی و زلزله و هراس از مردم و رعد و برق و سرما در قوس خاصه در اقلیم پنجم
و آذربایجان و دشمنی و ضررهای کنجه و خیمه و تبت ه در دلالت کند بر عداد

برمیان بازاریان در نرخ تجار و اهل بازار و ارجیف و تهمت و غیره میان مردم و شدت
حال مسافران و فساد حال مرزعها و بیماری دماغ و نفاوت نرخها و کرد و غبار و تاریکی هوا
در رعد و برق و سرما در قوس ه در دلالت کند بر بسیاری ابرو باران و سلامتی نباتات
و کاه و گوسفند و امنیت زنان حامله و خشکی هوا ه در دلالت کند بر منازعت میان
بزرگان و زحمت اهل عمار و معدن و فساد طعم و آفت نباتات از جور و ملخ و گرما و خشکی هوا
در قوس ه در دلالت کند بر بسیاری عیب و سلامتی کشتها و فرح و عفت در زنان و مطربان
و طرب در وزرا و علما و ائمه و ساختن زینتها و کثرت سورها و مکتبها و صحبت بیماران و خوشی هوا و امن
و راحت حال در دیوان و اسباب ه در دلالت کند بر سعادت قضاة و اهل دیوان و تجار و رونق
بازارها و دهشت مردم و آمدن قافلها و خبرهای خوش و انواع بحث در علوم و تحقیق یا دها
ه در دلالت کند بر فراخی نعمت و راحت در قوس و آمدن اخبار و بسیاری بهاران تابات
و قوت برزگی زادگان و زنان حامله و آسانی وضع حمل ه در دلالت کند بر بسیاری
فسق و فجوری زنان و بد آمدن دزدان و آفت ایشان و بیماری زنان و مطربان و بزرگ
ماندگی و تاریکی هوا و تفاوت نرخها ه در دلالت کند بر اندوه تجار و اهل بازار
و زنان در معاملات و ظهور کذابان و طراران و سوختن جامها و فساد مرزعها و دود
در نخل و معرفان و بسیاری دروغ و تهمت و حالی هوا ه در دلالت کند بر راحت
و خبرهای دروغ و ارجیف عامه و آفت زنان حامله و بدی حال جواهرات و خصومت عوام با اهل
سپاه و بدی هوا ه در دلالت کند بر رونق تجار و اهل بازار و تنزلی بازارها و خبر
معاملها و آمدن اخبار نیک و سلامتی مرزعها و ارزانی و رسیدن مسافران و فتح قلعها
و ارباب دهوان و باران نافع ه در دلالت کند بر سلامتی حقایق و رواج بازارها
و بسیاری زراعت و عمارت و خنکی هوا و تاریکی قران کواکب در جوزا ه در
دلالت کند بر ظهور کارها و علما و ساختن کتابها و نهادن آنها و بحث در دین و مذهب
و سعی مردم در طلب فضل و رواج علم نجوم و طلب و آمدن مردم فصیح و خوش بیان و
فساد در خدمتها و عمارتهای عالی کوفو کوفه خوارج و اسیران و غارت و خفر
عالیق و هراس از امراض ملکه خاصه در مغرب ه در دلالت کند بر تاخیر
هوا و بیماری و موی و سودا و برخاستن خوف و ظلم و فتن مشاهیر و بادها و خوف
و ظلمت هوا و وقت انتهای رو فرای و غارت و دست برادر و ... رابع در اقلیم سیم

در دلو دلالت کند بر ناسازگاری ازواج و محبت خواتین و عدم دشواری وضع حمل
و اسقاط اجنه و [illegible] ارباب طرب و یاران در [illegible] در دلو دلالت کند
بر کثرت اراجیف و تهمت و خیانتها و رنج عمال و مصرفان و اندوه [illegible] بسیاری بارانها و اندوه
مخوف و بیم [illegible] خاصه [illegible] و گرانی طعام و فساد [illegible] و جستن بادهای
صعب و [illegible] و رغبت علوم [illegible] و [illegible] اهل علم و [illegible] در دلو دلالت کند
بر تیرگی هوا و بارانهای [illegible] و [illegible] و بادهای مختلف و ضعف بارها
در دلو دلالت کند بر مخالفت امرا و وزرا و خصومت میان اکابر و بیماری خاصه در میان
اشراف [illegible] و بادهای گرم [illegible] از جهت [illegible] و پدید آمدن آتشها در هوا
دفینهای حق و خیانت [illegible] اغنیا و [illegible] در دلو دلالت کند بر [illegible] اهل صلاح
و بسیاری خیرات و اجابت دعوات و راستی در مردم و نکاحهای خیر و زادن فرزندان
مبارک [illegible] و طرب در وزرا و علما و جستن بادهای خوش بجهت باران و کثرت
طعام و بارندگی [illegible] سعادت زنان در دلو دلالت کند بر [illegible]
درد [illegible] و علاج [illegible] بیماران و سلامتی مسافران و جستن بادهای خوش
[illegible] ارباب [illegible] و اهل فضل و [illegible] و خوشی [illegible] و خوبی اشجار
و اطعمه و بارندگی بسیار در دلو دلالت کند بر [illegible] خوش [illegible] زنان
و بارندگی و بسیار نعمت و [illegible] در دلو دلالت کند بر [illegible] مطربان و [illegible]
و مجور [illegible] و آفت [illegible] رغبت و اسقاط حمل و
مخالفت ازواج [illegible] در دلو دلالت
کند بر [illegible] خاصه [illegible] و مصرفان [illegible] و اهل فضل و بیماری جوانان [illegible]
[illegible] در دلو
دلالت کند بر [illegible] عوام الناس و کثرت فتنه [illegible] و باد و علامت [illegible]
در دلو دلالت کند بر رونق [illegible] و امانت در [illegible]
در [illegible] و سلامتی [illegible] و [illegible] بادهای خوش [illegible]
در دلو دلالت کند بر کثرت نکاحها و توالد و تناسل و شادی در زنان [illegible]
خوش [illegible] در دلو دلالت کند بر [illegible] رسولان و
مسافران و شادی عمال و مصرفان و جستن بادها و [illegible] زنان [illegible]

در [illegible] در ربع [illegible] بود بر مخالفت ملوک و سلاطین و [illegible] قومی
و غلبه اشراف و علامت [illegible] و آفت [illegible] و [illegible] سرما در [illegible]
[illegible] ارباب [illegible] در سواحل و شمال در دلو دلالت کند بر [illegible] عظیم و غلبه کرده مردم [illegible]
[illegible] و آفت [illegible] و فساد [illegible] و [illegible] و غارت از [illegible]
و [illegible] و آفت [illegible] سپاه [illegible] لشکرها [illegible]
[illegible] در دلو دلالت کند بر [illegible] زنان و [illegible] و اهل طرب و غلبه کردن آنها [illegible]
[illegible] و ضعف [illegible] در دلو دلالت کند بر [illegible] دریا و تجار و مردم [illegible]
[illegible] و تاریکی هوا و [illegible] و بسیاری آنها در دلو دلالت کند بر [illegible] زنان
[illegible] و کدورت هوا و سرما اگر در وقت بود و علامت [illegible] در دلو
دلالت کند بر [illegible] میان امرا و وزرا [illegible] مسافران در دریا و [illegible] ملوک و اکابر [illegible]
و [illegible] اشرار [illegible] مغلوب و [illegible] ایشان و نقصان آنها در دلو
دلالت کند بر سعادت بزرگان و اهل کسب و [illegible] و بسیاری طرب در زنان
و شادی وزرا و قضات و علما و صحت [illegible] و سلامتی مسافران دریا و
[illegible] در دلو دلالت کند بر [illegible] مجلس اکابر و [illegible] و مطربان
[illegible] و سلامتی مسافران دریا و [illegible] و ظهور [illegible] بادها
[illegible] در دلو دلالت کند بر سعادت بزرگان و اهل کسب [illegible]
و بسیاری طرب در زنان [illegible] شادی وزرا و قضات و علما و صحت [illegible]
مسافران دریا و [illegible] در دلو دلالت کند بر بسیاری بارانها و آبها [illegible]
و رسیدن مسافران دریا و [illegible] بزرگی [illegible] زنان [illegible] مشغول شدن [illegible]
[illegible] و بیماری زنان [illegible] و بارندگی [illegible] و [illegible] هوا در دلو دلالت
کند بر بسیاری [illegible] و [illegible] بسته شدن راهها [illegible] دزدان و فساد
[illegible] و ظهور [illegible] و وزرا [illegible] هوا [illegible]
تجار و اهل بازار در دلو دلالت کند بر بسیاری [illegible] و [illegible]
[illegible] هوا [illegible] عوام الناس [illegible] مردم در دلو دلالت کند بر رسیدن [illegible]
[illegible] و [illegible] و بارندگی [illegible] هوا و طرب در [illegible] در دلو
دلالت کند بر [illegible] زنان و مطربان و جمع آمدن ایشان در [illegible] و [illegible] در آمدن کارها

آسانی و اخبار رسیدن باشد کی [illegible] دلالت کند بر غلای طعام و سرّی بازارها و خواندن نظم
و شعر و حکایت و حرکت رسوم و دستها قران زحل با مریخ در برج [illegible] دلالت کند
بر ظهور پادشاهان در حد مشرق و اقلیم رابع و اعمال ملک و نهادن رسمهای غریب و بسیاری
سوختن و ساختن جایها و غلبه کردن سپاه و میل خلایق بصید و تفاوت نرخها و هلاکت بزرگان
[illegible] دلالت کند بر فتنه و آشوب در مشرق و سوختن جایها و قتل بزرگان و انتهاب و غارت
و ظلم و ستم و لشکرها و شدت گرما و مضرت رسانیدن موذیات انس و جن و استیلا
حرارت و آفت زراعتها [illegible] دلالت کند بر بیماری و آماس و وبا و انتشار حرارت
و بیم زیان حامله و میل خلایق بعیش و کسادی [illegible] [illegible] دلالت کند بر بسیاری ارزاق و
نعمتها و خلاص و میل خلایق بنا راستی و مکر و عداوت و غدر و انتشار در حق گوهر
و اندوه تجار و وقف و آزرده شدن از بزرگان و وزرا و دنیا و ظلمت هوا [illegible]
دلالت کند بر انده عوام و مسافران و دشواری و منع حمل و تاریکی و در وقت افتاده کارها
[illegible] دلالت کند بر مخالفت میان خلایق چون اکابر و سران سپاه و قوت اهل سلاح
و قصد ارباب [illegible] و بیماریها از حرارت و خون فاسد [illegible] دلالت کند بر تزیین
و صحت [illegible] بسیاری [illegible] و نشاط و طرب [illegible] عزت اهل طرب
و بسیاری سورها و رونق دار الصناعها و اعتدال هوا [illegible] دلالت کند بر رونق
حال محترفه و قوت دبیران و تجار و حاضر آمدن اهل [illegible] در مجلس اکابر و جستن بادهای
گرم و شدت گرما و صفای هوا [illegible] دلالت کند بر تجار و تموج هوا و رونق
حال بزرگان و سلامتی خواتین و راستی خلایق [illegible] دلالت کند بر [illegible] هوا و
طرب اهل سپاه و مخالفت از لج و حرارت در زنان و کودکان و میل [illegible]
خلایق با [illegible] [illegible] دلالت کند
بر گرما و خشکی هوا و بسیاری شب و [illegible] و حیلت در خلایق [illegible] و نهادن
[illegible] آلت چوب و سنتور و [illegible] [illegible] دلالت کند بر ابر و نم و بهاری
[illegible] حامله و عامه [illegible] هوا و آفت رسولان و [illegible] [illegible] دلالت کند
بر عشق [illegible] میان زنان و امردان و اعتدال هوا و میل خلایق بعیش و [illegible] نیز بازارها
[illegible] دلالت کند بر تجار و باران و جمع آمدن زنان و مطربان در رفتن
عوام بتفرج [illegible] رسل [illegible] و زیادتی آنها [illegible] دلالت کند

زالکن

بر آمدن کارها و انبساط و بسیاری معاملات و رواج بازارها قران کواکب در برج سنبله
[illegible] دلالت کند بر آفت مزرعها و خرابی جایها و بیم زلزله و جنبانیدن و آشوب و بازشدن
دولت و تغیر در امور خلایق و سرما در وقت و خشکی [illegible] دلالت کند بر فساد [illegible]
و زلزله و خرابی بقاع و خشکی هوا [illegible] دلالت کند بر اندوه مردمان و مطربان و مخالفت
ازواج و شدت سرما و خرابی [illegible] [illegible] دلالت کند بر غضب اهل دیوان
و دهاقین و [illegible] و تنگی پادشاه [illegible] تجار و عمال و ارجاف [illegible] و بهتان بر خلایق و سرما و تفاوت
نرخها [illegible] دلالت کند بر اندوه اکابر و امنا و نالیدن از اشرار و اهل [illegible]
و استیلا حرارت بر مزاجها و فساد اطعمه [illegible] دلالت کند بر عشق حال اشراف
و اهل علم و تباهی کار دبیران و مشغولی صناع و منازعت افتادن اهل سلاح و رسالی
لشکرها [illegible] [illegible] دلالت کند بر سلامتی علمات و عطارها و [illegible]
مردم و میل علما و قضاة بطرب و نشاط و اعتدال هوا [illegible] دلالت کند بر قوت حال
اصحاب دیوان و عمال و تجار و اهل بازار و آمدن خبرهای نیک و جستن بادهای تند و سلامتی
کشتها و رونق اسباب و رواج بازارها و راستی مردم [illegible] دلالت کند بر فرح
عوام و ارزانی نرخها و بسیاری عمارتها و شادی در زنان و اطفال
دلالت کند بر خصومت ازواج و دشواری و منع حمل و تلف شدن اجنه و اندوه
زنان و مطربان و بیماری در [illegible] و تاریکی هوا [illegible] دلالت کند بر استیلا
حرارت بر مزاجها و خصومت اصحاب دیوان با اهل سلاح و غلبه کردن عوام و وزرا و دنیا
و ارجاف و مکر و حیل در خلایق و [illegible] هوا [illegible] دلالت کند بر عشق زنان و مطربان
و بیماری ایشان و رنج [illegible] و خصومت عوام الناس [illegible] دلالت کند بر رواج
بازارها و تعشق میان زنان و امردان و ساختن [illegible] عطرها و نجارها
و بسیاری ضحک بر [illegible] خلایق و ظهور مسخرگان و تغیر هوا [illegible] دلالت کند بر [illegible]
و جمع آمدن زنان و مطربان و بسیاری بهجت و ارزانی و [illegible] عوام [illegible] دلالت کند
بر رواج بازارها و کثرت معاملات و آمدن کاروانها و رسول و میل مردم [illegible]
و باران [illegible] قران کواکب در برج میزان [illegible] دلالت کند بر قوت
حال [illegible] از غلات و رونق خاندانها [illegible] و تغیر هوا و [illegible] صناع
و اخلاق خلایق و ظهور مردم فصیح و [illegible] الحان و [illegible] و بسیاری باد و باران [illegible]

دلالت کند بر فتنه در جانب مغرب و بیماریهای خونی و آفت لشکریان و بدکاران
و ظلم و ستم و فساد هوا و درختها و قتل و دزدی اگر وقت بود در دلو دلالت کند
بر طرب و نشاط و شادی در اهل صحرا و رستاق و پیران و بالا گرفتن نرخها و مخالفت
ازدواج و رونق مطربان و کثرت استعمال ادمار و افراس و شدت سرما در دلو
دلالت کند بر ارتفاع غلات و [illegible] نرخها خصوصا میان عوام و بیماری درد [illegible] و اظهار
باطل و [illegible] و انده عطاردیان و تغییر هوا و سرما در دلو دلالت کند بر کثرت
جمعیتها و [illegible] نعمت و عدل حکام و راستی در خلایق و وقوع نکاحهای خرد و صحت حال
خلایق و سعادت خواتین و رونق اهل طرب و بارانهای مفید در [illegible] دلالت کند
بر آمدن خبرهای درست و دوستی علما و سادات با اهل دیوان و جستن بادهای سخت
و علاج [illegible] رفتن بیماران و اعتدال هوا در [illegible] دلالت کند بر انده عوام و زنان
زانیه از دام معروف و توبه این طایفه و فرج و باد و خلاصی مسافران از ورطات
دلالت کند بر کثرت حبس و فجور و میل مردم با فعال [illegible] و خصومت ازدواج
و اسقاط اجنه و انده مطربان و بادها و باران و تیرگی هوا در [illegible] دلالت کند بر
انده حال مصرفان و ارباب دیوان و ارتفاع و رنج تجار و اهل بازار و رعایا
و [illegible] و اظهار سخنان بیهوده و [illegible] هوا و بیماری و خیانت و حیلت در مردم در [illegible]
دلالت کند بر رنج حامله و [illegible] و رسیدن مسافران در سوالان و قطع طرق در [illegible]
دلالت کند بر طرب در زنان و آراستن مجالس و وقوع سودا و رسیدن مسافران
در [illegible] دلالت کند بر غیبت زنان [illegible] و حرکت مسافران و اجتماع عوام و کثر محالات
و بارندگی و سرما قران کواکب در عقرب [illegible] دلالت کند بر بالا گرفتن
کار فرمایان و معوق جستن بزرگان و [illegible] ملک از خانه [illegible] و بیم مردن
ملک بزرگان و [illegible] شدن [illegible] رفتن بسیاری از نامداران و برخاستن
فتنه [illegible] اطراف عالم و [illegible] آب و [illegible] و خروج لشکرها و نهب
و غارت و قتل خاصه در شمال و وسط اقلیم چهارم در [illegible] دلالت کند بر محاربه و فرو
رفتن ملکی ذو القدر و برخاستن آشوب بزرگ و تسلط اقوام بر [illegible] و ترس
از خلایق و [illegible] از نابکاران و غلبه کردن دونان و غرق سفاین و دست برآوردن

دزدان

دزدان و قحط و آب [illegible] از سیلها در [illegible] دلالت کند بر آفت زنان
زانیه و گرفتاری فساق و انده ارباب رود و سرود و شدت سرما و [illegible] سواحل
و تلف از خیمها و بارهای غلیظ در [illegible] دلالت کند بر [illegible] اهل بازار و [illegible]
و تجار و نقصان مزارعان و سرما و [illegible] ارتفاع و بسته شدن راهها [illegible]
در [illegible] دلالت کند بر گرفتاری رسل و جواسیس و در توقف افتادن مهمات [illegible]
و بارانهای نافع و بارندگی [illegible] در [illegible] دلالت کند بر غلبه کردن امرا و اهل سلاح بر وزرا
و اشراف و [illegible] و بارندگی و تلف اموال خلایق در [illegible] دلالت کند بر بسیاری
بارندگی و [illegible] بزرگان و اهل علم و سلامتی مردم [illegible]
دلالت کند بر افراط بادهای خنک و بارندگی و خلاصی محبوسان و سلامتی حال در [illegible]
مسافران دریا و رونق بازارها و اخبار راست در [illegible] دلالت کند بر آسانی [illegible]
و از غم خلاص شدن زنان و عوام و کم شدن ظلم و ستم و بارندگی در [illegible] دلالت کند
بر کثرت سرما و باران و فاش گشتن فسق و فجور خاصه در لشکریان و [illegible] و سقوط [illegible]
در آلت تناسل [illegible] در [illegible] دلالت کند بر خوف خلایق و ظلم بر اهل حرف و
کشتها و آبها و کثرت لواطه و غرور و مکر و گفتن سخنان دروغ و تهمت و حیلها از همه نوع
و [illegible] گشتن هوا در [illegible] دلالت کند بر انده زنان و بیماریهای ایشان و خصومت
ازدواج و [illegible] ایشان از [illegible] کاران در [illegible] دلالت کند بر کثرت
[illegible] زنان و امردان و رونق [illegible] زنان و مقامران و [illegible] در [illegible]
دلالت کند بر [illegible] اهل خمر و زمر و آفت [illegible] و زیاده شدن آبها و سرما و سلامتی
زنان حامله در [illegible] دلالت کند بر [illegible] خلایق و در ماندن مسافران
در سوالان و تیزی بازارها و [illegible] بارندگی و سرما کواکب در [illegible]
دلالت کند بر ظهور شخصی که سخن از اعجاز و نبوت گوید و آیین شریعت نهد
و مردم را به حق دعوت کند و از علم [illegible] آگاه باشد و مردم بر آن رغبت نمایند و [illegible]
مفقود گردند و طایفه موجود شوند و عمارت عظیم پدید آید و در امور دین و دولت [illegible]
شدن [illegible] و قوت [illegible] و وقوع حادثهای بوالعجب و امور غریبه در [illegible] دلالت کند
بر تمام شدن فتنه و [illegible] و داشتن انواع اسلحه و انده معارف و عارف و قتل
و آفت [illegible] اهل [illegible] و نقصان آبها و [illegible] آنجا [illegible] در [illegible]

و دلالت کند بر گرفتاری رسولان و جاسوسان و توحش مسافران و پرشدن راهها و ترس ما
درویش و صحبت عوام و ظلمت هوا دلالت کند بر ضعف حال وزرا و علما و اشراف و بیماری
مردم طبقه و رنجید شدن از امرا و اهل سپاه و وقوع آرایش مردم قماش و هم رسانیدن
بشر نقاش دلالت کند بر صلاح کارها و بیرون آمدن از اندوه و صلح میان ازواج و یار
استاده زنان از بیماد و توبه بر کارهان و تنگ شدن کارها و اعتدال هوا ناراستی راهها
دلالت کند بر جستن بادها و سرما و رواج بازارها و غلبه کردن ملکها و دزدان میران و میل غارت
و تکیه از هر نوع دلالت کند بر مخالفت عوام با نقشبندان و واعظان و انکار در
ایشان و امید خلاصی گرفتاران و ملک مسافران دلالت کند بر فرح اهل سلاح و رغبت
نمودن تحقیق و مجرد و رونق خمر و دزدان بسیاری ماندگی و ناسازگاری ازواج
دلالت کند بر بسیاری راحت و نقش نجمهای حال او و رنج و دروغ و واسطه و حیلها و کارهای ناحق و گشتن هوا
هوا و ضعف در مزاجها و در معدوریه دلالت کند بر هراس مردم عوام الناس از اهل سپاه
و اهل وثیقی بازار و در مرحمت مسافران و دشواری صحیح دلالت کند بر رونق کار و اهل
بازار و حزن های راحت و نشاط در خلائق و میل مردم با غلام و کرده سجدها و عشقبازی میان زنان
و امرداد و سرما و برف دلالت کند بر قوت حال عام مسافران و صلح میان جلالی و مرما
و بیمارگی و گشاده شدن راهها دلالت کند بر شرف بازارها و بسیاری صبح و سرما و
شدت سرما و بیمارگی و ضعف تجار
دلالت کند بر وجوب وفتنه و قصد کرده اکابر بر حکم کردن با وفور قمر و درآمدن طایفه و بزرگ شده
دوایان و تبلیغ رسانیدن بزرگان و هلاک شدن پادشاهان و تغیر ایشان در سیرتهای مردم
دلالت کند بر بیع آمدن لشکرها و دلیری نمودن ایشان و خشم دوایان و اتفاق پیران با جوانان
و بیماری حال قوی از هراس مردم و ملک بزرگ از خداوندان حکم دلالت کند بر نشاط
در بیرون و گشاده و در دل کسوفها در اهل روستا و کوهها و گربهان و رقص میان ازواج و نکاحهای
بی رغبت و شدت سرما و جلید دلالت کند بر کثرت سرما از جهت دیدن هوا و سرما
و کسادی بازارها و ملال تجار و محرقه و خیانتها و پریشانی مردم از انواع دلالت کند بر
اندوه و خلاص و هم خطر زنان حامله و رحمت مسافران و ظلمت هوا و کثرت سایها دلالت کند
بر مخالفت میان امرا و وزرا و بیماری و قضاوت و آفت کشتها و پر شدن هوا و باد
و معتقمان و ایستاده و همت بزرگان دلالت کند بر صفای هوا و رجوع علما و اشراف

دلالت کند بر رسیدن خاطر زنان و مطربان و اسقاط حمل و اهله و کدورت هوا و منازعت
ازواج و کسادی لباس و شدت سرما دلالت کند بر نکبت اصحاب دیوان و تجار و وقف
و تمه و صعود و سستی بازارها و پوشش جلوه و کنیز و گفتن محالات و ظهور مردم ساحر و کذاب و مشعبد و مغربی
و گشتن هوا و خشکی و نادانی کارها و بیماری جوانان و اندوه خلایق دلالت کند بر وصل حال
عوام الناس و زنان حامله و اندوه عالی و اراذل و مسافران و سرما اگر دهقان دلالت کند
بر بسیاری مجادله در علوم و خصومت اعیان و اشراف با اهل دیوان و غالب شدن بزرگان بر سایر
دیگر امور و درویش دلالت کند بر کثرت تزویج و رغبت علما بطرب و صلح میان خلایق
و برآمدن مهمات و بیکاری و باران تابع دلالت کند بر رغبت مردم بعلوم و آداب
و شادی اهل حرف و توسط اهل دیوان و وزرا و گفتن سخنان حق و حسن پادشاه و اعتدال هوا
دلالت کند گرانی و خوشحالی و صلح میان مردم و سلامتی بازارها و خلاص محبوسان دلالت کند
بر شادی ازواج و طرب در اهل سلاح و سرما و برف و تلف جنین و رغبت زنان بکارهای ستیزه
دلالت کند بر ملالت دبیران و محاسبان و ارباب قلم و کسادی بازارها و سعی در تفرقه
و میل مردم بلواطه و تزویر و ناراستی در میان خلایق و از جهت تغیر هوا و باران ماشکل
دلالت کند بر رنج خاطر عوام از اهل سپاه و المحروس ارسال احوال و مشغولی کار زنان
دلالت کند بر ملالت خاطر درونی کار و اهل حرف و دلال و بیقراری میان جوانان و زنان
دلالت کند بر سلامتی مسافران و خوشدلی رسولان و صلح عامه و فرح زنان و امردان و
یازدهم و سرما دلالت کند بر برودت هوا و بیمارگی و ترس در رسولان و مسافران و افتادن
اخبار مشهور دلالت کند بر تغیر دولتها و احوال
عالم و بزرگ شدن خیلبان و مجلسها و دل خوش شدن مردم شرطا الشیب بر آوردن حاجات
حکام و حصار و جوانستار و فوایل وضعف دارد جهت و زیاده شدن حرارت و بیماری و هم ما
و علت و ماترکی دلالت کند بر قوت اراذل و اهل حرب و مباحث و تار غیبت
ورقص از طایفه و صحبت فقرا و ترشیدن مردم بعید و وارث نمودن مردم ارباب و هوا و نکبت
کمین و ضیعه و خشکی هوا و آفت کشتزاران دلالت کند بر بزرگی احوال
خواتین و اصحاب لهو و طرب و دشواری وضع حمل تا سازی ازواج و بیماری عرفی و اراجی
سپاه و ظهور سرما و برف و نشاط در بیران دروازه دلالت کند بر شدت تیرها
و برف و جلید و از جهت مکر و خوف و ناروایی بازارها و تنگی طعام و دل مشغولی اهل دیوان و تجار

و دولت زنان و رونق مطربان و جشن یادها و جوش صحبت خلاص و برآمدن حاجات و فراوانی طعام
دلالت کند بر کثرت بادها و شدت سرما و اجتماع اکابر و فضلا و مباحثه در علوم و امانت در مردم و رونق
تجار و بازارها دلالت کند بر فرح و عشرت زنان و کثرت خیرات و طاعات و سلامتی
سازان دلالت کند بر بسیاری باران و سرما و بیماری زنان و حبس و دوا و پاشش
و سقوط اولاد از ارحام دلالت کند بر بیماری کودکان از آبله و حصبه و اخبار دروغ و بر
خاستن فتنه و دزدان و جنگ و خصومت در میان مردم و خواستن از جهت و ستم بر حرف و عمر و تهمت
بر یکدیگر و ظهور مردم خائف و شام و اندوه عمال و تجار و کثرت بیم و سرما دلالت کند بر جنگ
و هلاک ستمها و خواستن از جهت و ستم بر حرف و عمر و تهمت بر یکدیگر و ظهور مردم خائف تمام و
اندوه عمال و تجار و ... کشش مواد و سرما دلالت کند بر سلامتی سازان و زنان و شادی
عوام و باد و تم و سرما دلالت کند بر بادهای تند و خبرها که نون و گردن تراکت
و افسونها و حرکت تجار دلالت کند بر بادهای وبا رندل و عزت و فرح در مشایخ و علما
و نکاحها و بودن ... بیاد و سرما دلالت کند بر بسیاری آبها
و آفت حیوانات و فرج سلاطین و فراوانی بیماری جستن بندگان و خطر سفر و فتنه و خلاف میان ملوک
دلالت کند بر وجوب از طرف شمال و وجه شدن دریا و غرق کشتیها و سلاطین حرص و ...
مخرب و آفت حیوانات آبی و ملکی ... کند بر نیک شواهد دلالت کند بر ربیع و خواتین
و ... و اهل طرب و دشواری در وضع حمل و ... و دل مشغول مفاسق دلالت کند
بر بسیاری از جهت و نقصان آبها و اندوه عمال ... مردم با تار و اهل فضول ... میان علما و مشایخ
و باغها و دو توع سرما دلالت کند بر اندوه بحام و سازان و زنان و ... آبها و تاریکی
و بارندگی و سرما اگر وقت بود و لوش ... داران دلالت کند بر ... و حدت ... ارث
بر فراخ ... ارث ... اهل سلاح ... معارف ... و عالیه شدن ... ار
و تربیت ... رواج ... حساب دلالت کند بر ... و فرح ... و کثرت خیرات
و بارانها ... و سلامتی کشتها و ... و ... و ... سایر ... حضور ... علما و فضلا
و ... علوم دلالت کند بر ترحم ملوک و اکابر و عمال و اهل زار و فضلا ...
طایفه ... بالیدن ... سلامتی سازان در یا و میل مردم ... و ...
بغت دلالت کند بر زیادتی آبها و سلامتی ... و ... عوام و ... زنان ...
دلالت کند بر ... زنان و مردان ... بسیاری ... سازان و ...

و جمع ... دلالت کند بر ... حال ... و تجار و اهل بازار و ... بسیاری خیرات و ...
و ... میان ... از جهت و بادهای تند و آفت حیوانات آبی و غرق کشتیها و ... دلالت کند
بر ... سازان و واقف گشتنها و بسیاری بخارات ... و زنان و ... و رونق مطربان در ...
بلهو و لعب و آمدن خبرهای نیک و باران های ... دلالت کند بر ... زنان و ...
و رونق عوام و سازان ... و یاران ... دلالت کند بر ... قضای شرع و اصلاح
ذات البین و بارانهای بوقت و زیادت آبها و حرمت تجار و اهل بازار دلالت کند بر
سلامتی سازان و ... عمال ... تجار و اهل بازار بیان ... که ... احتراق ...
در ... احتراق ... که ... کوکبی محترق ... شد ... کوکبها ...
که ... کند در ... احتراق زحل در مثلثه آتشی دلالت کند بر ... ملوک
فتنه ... اهل ... و اندوه اکابر و بیمارهای ... حاصل ... معادن ...
در ... مشتری متصل بود مردم ... سلامتی ...
و ... مریخ بود حرکت لشکرها و بیماری اهل ... و اندوه ارباب معارف و آفت حیوانات
و ... زهره بود ... عطارد بود ...
... قمر بود ... سرما و ...
احتراق زحل در مثلثه خاکی دلالت کند بر موت ... حیوانات ... زنان
و ... مشتری متصل بود ... زحل ...
و ... مریخ بود ... حیوانات ...
... زهره بود ... عطارد بود
... قمر بود ...
عوام ... باشد احتراق زحل در مثلثه بادی دلالت کند بر بیماری و موت ... طعام
و آفت ... مشتری متصل بود ...
... مریخ بود ملوک ...
... زهره بود ...
و مطربان ... عطارد بود ...
... قمر بود ...
و ... احتراق زحل در مثلثه آبی دلالت کند بر ... و گرانی و آفت ...

سفینها و اگر مشتری متصل بود فراخی باشد و اهل سلاح غلبه کنند بر غدار و ملوک خراسان را آفت رسد و اگر مریخ بود قتل و هرج و مرج مردم بسیار شود و هلاکت این طایفه و بعضی آنجا و اگر زهره بود ملامت
زنان و مطربان باشد و ابرهای تیره و باران کمی و سرما در وقتش و اگر عطارد بود شورش در
بابل و فارس و محنت عمال و تجار باشد و کساد بازارها و اگر قمر بود هم بود داد و سیلها و اگر مشتری
در بیع مسافران و غرق سفینها احتراق مشتری در مثلثه آتشی دلالت کند بر نکبت عمال و اهل قلم و معادن
کسه وادان و جهت ملوک و ملکت کم از این طایفه و زحل بود متصل بود در زمستان غایت فتنه افتد و آفت
حیوانات بود و اگر مریخ بود در مشرق قتل و حرب بر خیزد و فساد معادن و علت آتش و حرب
و حکایت بزرگان و اگر بود آسیب رسد بزنان و اهل طرب و فراخی بود و اگر عطارد بود ملامت
به براه و اهل حساب و خلف در بازارها و بسیاری عادی و اگر قمر بود هوا خشکی کند و فساد زاده
و سنگها در انگیزد و خوف از بهارها احتراق مشتری در مثلثه خاکی دلالت کند بر امراض و فقرا
و مسادات و مفخمات و نالیدن از معادن و بیم هرج و کسادی و زراعات اگر زحل متصل بود در
فتنه خیزد و گرانی و رنج کاوه و کم شدن خشکی هوا و اگر مریخ بود هوا خوب و وبا باشد و ظلم و حرکت
سپاه و اگر زهره باشد فراخی نعمت ارزانی و اندوه زنان و مطربان و اگر عطارد بود تشنیع
اهل بازار و کسادی و ظلم و ستم و سرما و اگر قمر بود عوام را ملامت رسد و دیه ها خراب و در تاج
در بند آمدن راهها احتراق مشتری در مثلثه بادی دلالت کند بر فتنه در مغرب و شام و ادبار ملک
و پریشانی وزرا و علما و بادهای سخت اگر زحل متصل بود آفت در خرما و گرانی بود و بادهای عقرب و اگر مریخ
بود جنگ و وبا و اشراف و نفاق سپاه و اکابر و ستم و تباهی میوه و اگر زهره بود بد حالی زنان
و مطربان باشد و وقوع در حاجیان و خیر و فراخی و موت بیماران و اگر عطارد بود بادهای سخت
و جهد و رونق دار العقاد و تلف مال و خصومت مردم و اگر قمر بود غوغای عالم بود و زیادتی
بارندگی و احوال ازدواج احتراق مشتری در مثلثه آبی دلالت کند بر اندوه علما و علمای دیوانیان
و زیادتی حیوانات آبی و سیلابها ازدیاد دریا اگر زحل بود آشوب خیزد در شمال و گرانی
و موت بزرگان و اگر مریخ بود و حرب و خونریزی در مشرق عظیم شود و در ملک ترکان غارت و بیماری
زنان و کودکان و بلاد ندی سخت و سرما و اگر زهره بود تیزی بازارها و رونق کالا و کثرت خیرات
و فراخی و ارزانی بود و اگر قمر بود باران شاد و خصومت عامه و اگر زحل بود ما دیگر بسیار آبها و چرا و هم
آبی از زراعت و فراخی بود و ابرهای سیاه و سرما احتراق مریخ در مثلثه آتشی دلالت کند بر آفت
جلالیان و کوفه و بر دو دیه و استیلا حدیث و حرارت بر مزاج ملوک و اکابر و فقهای تمامی حالش

مشرق و اقلیم رابع و حرکت سپاه و شنجوخ و اگر زحل متصل بود موت یکی بود از ملوک و جبر سلطان و اگر مشتری
بود آفت اکابر بود و اگر مشتری بود باران و فراخی و اسقاط اجنه و بیماری زنان و اگر
عطارد بود رعد و برق جهد و فتنه قوی گردد و احتراق مریخ بود در هوا آتشها پدید آید
و رواج بازارها و سلاح و برده و اگر قمر بود ملالت عامه و مسافران و قطع طریق و غرق
سفاین و اندوه زنان حامله احتراق مریخ در مثلثه خاکی دلالت کند بر پریشانی ملوک و امرا
و اهل سلاح و ماخوذ شدن قومی در حرب و فتنه در جنوب و شنجوخ و فقهای نهانی و اگر
زحل متصل بود آفت کاروانها باشد و فساد غلات و اگر مشتری بود گرانی نرخها بود و
مکروه عمال و اشراف و اگر زهره بود بیماری زنان و مطربان باشد و سلامتی کشتیها و شدت سرما
و اگر عطارد بود سرمای خشک کند و بیماری کودکان و عمال و تجار و بازارها و از جهت و اگر قمر
بود رنج مسافران و سرما و تشویش احتراق مریخ در مثلثه بادی دلالت کند بر شورش و فتنه
و از جهت در جانب مغرب و جنگ هوا و ملوک و آفت کاروان اگر زحل متصل بود بلای قوی رود
و بیماری و وبا پدید آید و احتراق جاریها و اگر مشتری بود آسیب بود بعارف و فساد در خرما و اگر
زهره بود بادهای تباه آید و تندرستی و ارزانی و آسایش و پریشانی زنان و امردان و اگر عطارد بود بادهای
تند جهد و صاعقه و از جهت و احتیاج مردم بعمالات و اگر قمر بود شنجوخ و دود و باران فراخ
در سوادن و رنج زنان حامله و اندوه عوام احتراق مریخ در مثلثه آبی دلالت کند بر فراخی و حرب در بابل
و فارس و ارمنیه صغری و خلاف لشکر و آفت ملوک شمال و غرق کشتیها و نقصان آنها اگر زحل
متصل بود و شنجوخ کند و فزع مردم در فارس و خراسان و اگر مشتری بود آبها بسیار گردد و دانش و اندوه
علما و فقها و اگر زهره بود بارندگی بی اندازه و سرما در وقتش و زیادت کوهها و اگر عطارد بود بادهای جهد و حرکت
در بازارها و از جهت و اگر قمر بود غلبه عامه بود و رنج مسافران احتراق زهره در مثلثه آتشی
دلالت کند بر بیماری زنان و خادمان و مطربان و مردم ظریف و شریف در اقلیم بحر اگر زحل متصل
بود زهره دیان و خشکی هوا و هلاک تخمها و اندوه علما و ایمه و اگر مشتری بود خوبی بسیار گردد و
معتدل جهد و سلامتی حیوانات و اگر مریخ بود آشوب باشد و بیماریها و موت و حرب و ترس
و فساد اهل سلاح و اگر عطارد بود امور باشروع کند و تمت شود و سرما در وقتش و اگر قمر بود باران
و رعد و برق اکثر موسم بود و اندوه عامه احتراق زهره در مثلثه خاکی دلالت کند بر رنج زنان
و خواجه سرایان و اهل طرب و زینت و فساد نباتات و حیوانات و باران و قحط و غلا و اززانی
لباس و قماش اگر زحل متصل بود علتها پیدا گردد و حیوانات را آفت رسد و اگر مشتری بود اندوه

مسافران و بدکاران باشد و اعتدال هوا و اگر زحل بود مخالفت ازواج بود و آفت
زنان و کودکان و اگر عطارد بود دسرما و ارجیف و تشویش و اگر قمر باشد و انده و بلا
و فساد نباتات و خصومت عامه و سرما اقتران زهره در مثلثه آبی دلالت کند بر وقوع باران و
کثرت بادها و سیح و شدت سرما بود و اگر زحل متصل بود بیماری سخت کرد و آفت در چهار پایان و
بزرگان و اگر مشتری بود نعمت بسیار بود و صحت بر ابدان و قضات و اگر مریخ بود خرابی جایها بود و اسقاط
اولاد از ارحام و آفت میوها و اگر عطارد بود بیماران علاج بپرند بادها خوش وزد و رونق
بازارها و اگر قمر باشد باران آید و حرکت مسافران و ملامت عام اقتران زهره در مثلثه آبی
دلالت کند بر کثرت باران‌ها و جانوران آب و فساد حال زنان و کثرت نکاحها اگر زحل
متصل بود غرق سفینها و خرابی از آبها و تیرگی هوا و اگر مشتری بود باران‌ها عجیب آید و نعمت بسیار
گردد و سلامتی کشتیها بود و نکاحهای بزرگ و اگر مریخ بود باران‌ها بی‌ضرر آید و سرما و آسیب
اهل دریا و اگر عطارد بود باران‌ها سخت آید و حرکت مسافران بود و خصومت علما و اگر قمر
بود خرابی از سیلها و رنج مسافران دریا و عزم هوا اقتران عطارد در مثلثه آتشی دلالت کند
بر ضعف حال فضلا و اهل دیوان و تجار و اهل بازار و هلاکت در عمارت و رنج علما و منصفان و
اگر زحل متصل بود بادهای صعب جهد و بی‌منفعتی و انده و قلابی و اگر مشتری بود بادهای
خوش وزد و سلامتی چهارپایان و معادن و بهار بهای بزرگان و اگر مریخ بود خوف و خطر
و آشوب خزر و قتل‌ها و حرب و اگر زهره بود بیماری زنان و مطربان باشد و کسادی بازارها
و نمایش و عطارد اگر قمر بود کدورت بنیاد و عجز تجار و اهل اسفار و انده و علما اقتران عطارد
در مثلثه خاکی دلالت کند بر قحط و دیب و نباتات و ذهب کجا رفتن حال و خشکی هوا و ما خلف
اگر متصل بود خرابی ساع و تلف حیوانات و زلزله و اگر مشتری بود عمارت‌های عالی و آفت اهل اسیر ۱۶۷
و مجادله علما و قضا و اگر مریخ بود بیماری چهارپایان و حرق جواهر ارضی و گرانی و اگر زهره بود
آفت زنان و طفلان باشد و تلف کودکان نارسیده و اگر قمر بود سرما و ظلمت هوا و رنج
زنان و عوام بود اقتران عطارد در مثلثه بادی دلالت کند بر رونق دیوان‌ها و دولت فضلا
و مصرفان و کاتبان و اهل بازارها اگر زحل متصل بود بیماری خفاش و بادهای مضر و کدورت هوا و آفت
عمارت‌ها و درختان باشد و اگر مشتری بود بادهای سالم جهد و صحت مردم و آمدن خبرهای
خوش و رونق تجار و علما و اگر مریخ بود بیماری فزع و قتل و تشویش باشد و اگر زهره بود رنج زنان
حامله و فساد حال مطربان و تجار اگر باشد و اگر قمر بود هوا به باشد و غمها آید و انده و عامه

احتراق عطارد در مثلثه آبی دلالت کند بر آفت کشتها و زیادت آبها اگر زحل متصل بود خرابی جایها
باشد از آب و آفت نباتات و اگر مشتری بود سلامتی حال مسافران دریا بود و باران
نافع و اگر مریخ بود غرق کشتیها بود و آفت حیوانات آبی و اگر زهره بود رنج زنان حامله و فساد
شراب داران و بسیاری لواطه و خیانت در مردم اگر قمر بود غلبه آبها و هم از سیلها و عمارت
کاریز ظهور و رونق عامه مردم در بیان احکام مجاسدات می‌گوید مقابله زحل و راس دلالت کند بر
رونق حال ملوک و ظلم و فسق پیران و بیوه‌ان و بندگان و بسیاری عمارت و زراعت و آبادانی
جایها و ظهور زاهدان بی‌علم از رستاق و خبر دادن از غیبیات و قوت عمار باب قلعه‌ها و
جبال و کوهستان‌ها و اهالی صحاری و خلاصی محبوسان و سلامتی زنان و مستوران مجاسده
زحل و ذنب دلالت کند بر خلاف آنچه گفته شد و بیماریهای دراز کشیدن از ماده سودا و وقوع
جنون و قولنج و استسقا در آن سیاه و جذام و ظهور کساد در مردم و بسیاری نوحه و زاری
و ظهور مکر و ظلم و فساد حیوانات و غفلات و گرفتاری مردم گوهرها به و قلعه مجاسده مشتری با راس
دلالت کند بر نیکویی حال وزرا و ائمه و علما و اشراف و اعیان و رونق مساجد و مدارس و کثرت
نقد و تصدق و امانت و امانت و صلح میان مردم و امر معروف و نکاحها و فراخی و ایمنی و
بسیاری نقود مجاسده مشتری و ذنب دلالت کند بر تزویر شیاطین و قضات و وقوع امور
نامشروع و ضعف دینداران و بیماری اشراف و اعیان و نفاق میان بزرگان
و بیماریها چون دلهره و سح و درد دل و برگشتن هوا و گرانی و آفت حیوانات مجاسده مریخ و راس
دلالت کند بر قوت حال امرا و لشکریان و قضایان و شاهان و توبه کاران و دزدان و کشتن فتنه
و ظهور حسد سپاهیان و وزرا و بزرگی جسم سپاهیان و اجتماع اهل سپاه مجاسده مریخ و ذنب
دلالت کند بر ضعف حال مردم و اهل سلاح و آفت دزدان و بدکاران و رسوایی اهل فتنه و
جنگ میان بدان و دزدان راهها و بسیاری فسق و کارهای ناشایسته و رهاسس و فسق و
وسواس و تشویش مجاسده شمس و راس دلالت کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و اکابر و زیاد
جاه ایشان و عدل و انصاف در حکام و بسیاری زر و سیم مجاسده شمس و ذنب دلالت کند
بر بیماری و خوف اکابر و حشر افتادن و کثرت درد چشم و فساد نقود و خفقان دل از طلب بیان و کستن تقی
مجاسده زهره و راس دلالت کند بر سعادت حال زنان و پیروان و ارباب طرب و نکاحها
خنز و سور و فراخی نعمت و رونق بازار عطر فروشان و زینت سازان و جواهر فروشان
و بر آمدن حاجات مجاسده زهره و ذنب دلالت کند بر طلاق و فراق میان ازواج

و بی حالی زنان و مطربان و بیماری زهره و زنان و کثرت سخن و عزم و شیرین سازی و دکان علت
آن منابس و نحوستهای بسیار رغبت مجاسده عطارد و ذنب دلالت کند بر گرمی حالات
دلتنگی روا اهل بازار و بسیاری هیچ و شیرین و امانت دار و مردم و گفتن سختها و موعظه و کاستی
در عدول و آمدن اخبار صحیح و صحبت بیماران و رواج کتب مجاسده عطارد و ذنب دلالت کند
بر هندا الجه گفته شد و ضعف ... و خطا در تدبیر ... و علامت تجار و عمال و صرافان و اهل بازار
و آفت طیور و ظهور منافقان و کثرت همت و گفتن سختهای بیهوده و بیماری درشتی خلط در
مجاسده قمر با ذنب دلالت کند بر آسانی وضع حمل و در آمدن مهمات و مرادم و سلامتی ...
و بارانهای نافع و ... ازدواج و عوام مجاسده قمر با ذنب دلالت کند بر ضعف حال

احکام اجتماعات و استقبالات

عوام و اسقاط اجنه و صرع در کودکان و تعوق در کارها
معلوم شد اینست که اجتماع قران نیرین است و استقبال مقابله ایشان مثلا خواهند ...
نظر را در امور عالم ... اثر ... و احوال ... وقت و وقوع هر یک معلوم کنند
و کسیف است و دلائل حکم کنند چنانچه در نسخه باز نمودیم و مثال برابر ... هر گاه که در
صورت طالع یکی از این دو یعنی اجتماع و استقبال ... یا دلیلی که تحویل ... باشد ...
هوا مستی ... حکم کنند چنانچه در این نسخه ... دلایل ... آشوب و گرانی ...
تأمل کنند خاصه آن اجتماع و استقبال که مقدم باشد بر تحویل سال و فصل الجه در خاطر آید
بعد از آن امتزاج دلایل آن از برج هست و حکم درست حکم کنند ... چون در اجتماع و استقبال
منصرف شود ... کوکب ... آن کوکب گیرد و حکم از امتزاج آن کوکب باید کرد
از سعد و نحس اما اگر در صورت طالع یکی از آن دو ... خاصه که میان
رب طالع و ساقط باشد دلیل باد و باران و تغیر هوا بود اگر نحسی در عاشر بود دلیل
بیماری و ... هوا بود اگر در رابع بود دلیل زلزله و آفت زرعها و قواپها باشد اگر
نحسی در مثلثه آبی بود نقصان آبها و غرق کشتیها بود و سرما باشد خاصه در ...
اگر در مثلثه هوایی باشد احتراق ... و ... و اگر هوایی باشد بیماریها
در انواع ... و آفت ... بر ظهور باشد اگر در مثلثه خاکی باشد آفت حیوانات
و ... باشد ... زلزله و خسف اگر سعود باشد ... دلیل صحت و سلامتی ...
... باشد حاکم گفتیم ... بعد از انصراف نحوس متصل شود ... افتد ...
و ... و غوغای ... اگر سعود متصل شود امن و ... باشد

و عزت اشراف و اعیان و شادیها از هر نوع و ارزانی از هر نوع اگر طالع برج آتشی باشد
یا حوتی از کواکب باران و دلیل دیگر بر آن پدید شود بار انها سخت بارد و آبها زیادت گردد
و قران اجتماع یا استقبال منصرف شود و بعطارد متصل گردد دلیل ارزانی و نرخها در ... و صورت بازارها
و کسادی ... نرخها بود خاصه که نظر عداوت باشد و قوی اگر عطارد منحوس شد اگر ... او
یکی از این دو مرصوف باشد بصفات علامت نرخها گران شود خاصه که در طالع و دهم باشد و اگر
مصرف باشد بصفات ... ارزانی نرخها باشد اگر رب طالع که مقدم بود بر سال
بجای ... شریف باشد ... دلیل ارزانی شود ... اطعمه ... قمر از یکی در متصل
شود دلیل ... ارزانی نرخها ارزان شود اگر اتصال ... باشد ... دلیل ... غلا ...
شود اگر در طالع یکی از این دو نحوس با هم ناظر باشد بعداوت یا ... دلیل فتنه
و ... شکوه ظلم است مجاسده نحوس ... سهم الحرب دلیل ... و غارت
و ... است حمل ... بودن ... السعادة یا نحس در طالع یا عاشر یکی از دو دلیل ...
و شبیخون و در ... است و آشوب ... که بعضی از ... و ... حکم ...
حالست اگر اجتماع ... بود دلیل کند بر ... احوال ملوک و سلاطین و ... عمران ...
عوام و ... زر و سیم و ... هوا ثور دلیل ... و ... و ... چهار ... و ...
مسافران و کثرت عمارت و زراعت و ... هوا جوزا دلیل کند بر ... در ...
و ... باد و آفت اشجار و گرمی هوا اگر نحسی ناظر باشد ... و ...
در بازار و کثرت معاملات سرطان دلالت کند بر بسیاری آبها و رسیدن مسافران در ...
... در حق زنان حامله و تیرگی هوا اسد دلیل کند بر قوت احوال ملوک و ...
کرده با ... و فرستادن فتح و رسیل ... هم و ... الکابر و کفتن اسرار ...
حرارت هوا سنبله دلالت کند بر ... هوا و میل مردم بعمارت و جمع آوردن ...
و ... عوام ... بزرگان میزان دلالت کند بر عادت نرخها ... الجه ... و ...
... ملوک و اکابر و ... عامه و کثرت ... عقرب ... دلیل کند
بر توقف مسافران ... و علامت ... و آفت کشتیها و ... سرما
قوس دلیل کند بر شدت سرما و برف و در ... آمدن رسولان ... و ... را ... در
... عوام و ... ازدواج و ... حیوانات جدی دلیل کند بر کدورت خاطر ملوک
و اکابر و ... باد و ظلمت هوا ... و اهل ... و ... و اهل ...

دلالت کند بر بیماری زنان و امردان و مطربان و دشواری وضع حمل و [illegible] و زنان
رفتن کارها و ناسازگاری ازواج و دل مشغولی اهل جبال و صحرا و کمی غلات و تیرگی هوا و سرما
و قحط [illegible] دلیل کند بر شادی بزرگان و مردم صحرانشین و دریا و بسیاری جبال و [illegible]
و صلاح و زر رفتن کارها و درستی کارها و رواج بازارها و آرامش و [illegible] اهل آبستان
و برف عام و زمستان [illegible] دلیل کند بر اندوه و رحمت و زیستگی کارها و [illegible] مردم از جور و ستم
و اسقاط اجنه و رسوایی زنان و دهوت اهل بازار و [illegible] و [illegible] و ایمنی در
هراس و [illegible] طعام و اندوه و مطربان و ابرهای تیره و سرما و [illegible] دلالت کند بر
رسوایی و [illegible] عهدها و گشایش کارها و بسیاری تجارت و زراعت و [illegible] و اطلاق و سلامتی
بزرگان و [illegible] و سرما و [illegible] و تیرگی هوا [illegible] دلیل کند بر ظهور [illegible]
و [illegible] بر خلاف و دعویها [illegible] و اندوه اهل دیوان و تجار و اهل بازار و [illegible] و اهل
و [illegible] هوا و [illegible] و بیماری [illegible] و [illegible] و سرما و [illegible] رواج بازار
و [illegible] اجار [illegible] دلیل کند بر خصومت [illegible] و گرفتاری [illegible]
و [illegible] و اشتغال مردم [illegible] و ستم [illegible] و [illegible]
بر [illegible] و مردم [illegible] و آفت اهل رستاق و کوهستان و تیرگی هوا و بادهای [illegible]
دلیل کند بر اتفاق ازواج [illegible] فرزندان و رونق بزرگان و [illegible] و [illegible]
مسافران و تغیر هوا [illegible] دلیل کند بر [illegible] و [illegible] ازواج و اندوه [illegible]
و رنج اهل صحرا [illegible] دلیل کند بر [illegible] و [illegible] و صلح مردم و سازگاری [illegible]
[illegible] و [illegible] و آب [illegible] دلیل کند بر رنج مسافران و آفت [illegible]
میان [illegible] فرزندان و سرما و [illegible] و بیماری اطفال و زنان [illegible] دلیل کند بر
دوستی علما و قضات و [illegible] اهل سلاح و [illegible] کارداران [illegible] دستور
و گرانی [illegible] و میل مردم سلاح [illegible] و عمارت [illegible]
دزدان و راهزنان [illegible] دلیل کند بر فتنه میان سادات و قضات و اهل سلاح و [illegible]
بزرگان [illegible] و آفت اشرار و بیماری اهل سلاح [illegible] و [illegible]
بر [illegible] حرکت [illegible] دلیل کند بر قوت و [illegible]
[illegible] اهل سلاح و [illegible] بزرگان و بسیاری [illegible] و [illegible]
[illegible] دلیل کند بر قصد [illegible]

دلیل کند بر حرکت مسافران دریا و مخاطره کشتیها و آفت حیوانات آبی و کثرت باران و [illegible]
عوام و بسیاری عمارت و بهار و بوستانها [illegible] [illegible]
[illegible] مشتری و [illegible] دلیل کند بر [illegible] میان ملوک [illegible] وزرا و علما و [illegible]
حکام و [illegible] و بسیاری [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] دلیل کند بر
خصومت [illegible] و ستم [illegible] و آفت اهل قلاع و جبال و اندوه ملوک و [illegible] اشراف [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] اهل [illegible] دلیل کند بر [illegible] و ستم
و آفت [illegible] و تغیر [illegible] و بیماری بزرگان و [illegible] دلیل کند بر [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و توانگران [illegible] از [illegible]
و [illegible] دلیل کند بر غلبه [illegible] و دزدان و عیاران و [illegible]
و [illegible] و اندوه و رحمت و بیماریها [illegible] و [illegible] و دستور [illegible]
[illegible] و محبوسی [illegible] دلیل کند بر دوستی ملوک و بزرگان [illegible]
[illegible] و [illegible] با اهل سپاه و [illegible] و [illegible] و جمع آمدن سپاه [illegible]
دلیل کند بر [illegible] بزرگان و [illegible] از معارف ملوک [illegible]
سلاطین [illegible] دولت و حیرت عوام و [illegible]
[illegible] و گرانی طعام [illegible] دلالت کند بر [illegible]
و [illegible] و [illegible] و بزرگان [illegible] و [illegible]
[illegible] و تغیر هوا [illegible] دلیل کند بر [illegible] و [illegible] ملوک و بزرگان
رستاق و [illegible] و مردم [illegible] و وقوع [illegible] میان بزرگان
و [illegible] و سرما [illegible] دلیل بود بر
[illegible] ملوک و سلاطین با بزرگان و [illegible] و [illegible] و کم شدن [illegible]
و [illegible] و بسیاری [illegible] و [illegible] و [illegible] هوا [illegible]
دلیل کند بر [illegible] میان ملوک و اکابر و [illegible] و ستم [illegible] سپاه و آفت [illegible] وزرا
و [illegible] و جبال [illegible] و گرانی [illegible] و [illegible]
و عمارات و [illegible] و سرما [illegible] دلیل کند بر [illegible]
زنان و اهل [illegible] و [illegible] در رستاق و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و زینت و [illegible] سرما و [illegible]

و خصومت میان امرا و وزرا و بیماری ملوک و حکام و مصادره توانگران و شورش خلایق و هراس
در مردم و سوختن و تاختن جایها و بیم اسیر و خوریزش و غدر و بیماری و فساد خورد تی
دلیل کند بر قوت حال حکام و الفت این طایفه با علما و معارف و انصاف
در خلایق و بسیاری خیرات اکابر و زیادت شدن مالها دلیل کند بر حضرت
قضاة و ایمه و غضب بزرگان بر این طایفه و تهمت بر علما و وزرا و مجادله در دین و مذهب
و گرمی درویشان دلیل کند بر صلح میان پادشاهان و ازدیاد جاه و وزرا و
اشراف و توانگران و قضاة و آبادانی مساجد و مدارس و عدل و انصاف ملوک
و نقصان جور و ستم و بسیاری زر و سیم و جواهر و خیرات از بزرگان و فراخی و ارزانی و گرمی
هوا در درویشان دلیل کند بر انزوه علما و وزرا و حیرت این طایفه و مخوف بودن از ملوک
و تنگی طعام و تفاوت نرخها و نفوذ دار الضرب و ظلم در صورت عدل و آزار درویشان
دلیل کند بر شادی علما و اشراف و ارزانی و ایمنی در وقت قضاة و سادات و بزرگی
مجالس و پیرایه و صلح میان مردم دلیل کند بر شکستگی کارها و بیکاری اقواج و لشکر و دلیل موجودی
و حصرت بر قضاة و ایمه و طلب حقوق شرعی و ارزانی خوردنیها و شادی و خوشی درویشان و هوا دلیل کند
بر قوت کار بزرگان و صحبت بیماران و اصلاح آمدن کارها و وقوع نکاحها و ساختن جهازها
رفتن فقها و قومی خاستن و اهل طرب و آمدن خبرها و خبر و کثرت صدقه در وقت علما و فقها و ارزانی
دلیل کند بر حضرت ازواج و بسیاری فسق و حرام در اهل صلاح و طلب کابین و اندوه و جدال
از فرجت امر موقوف و رونق مطربان و شراب داران و رسوایی ایشان و طور و خانه‌ها و دل
تقوی و علم از فقها و آمده دلیل کند بر روشنی دبیران و منجمان و زرد و کبودی باج
و تجار و اهل بازار و نوازش یافتن این طایفه از بزرگان و وزرا و شهرادم علوم و آمد و شد بزرگان
نیک و رباها و معتدل دلیل کند بر حضرت اهل بازار و جدال میان علما و وزرا و اطبا و سید
در مردم و جستن بادها و تردد در عدل دلیل کند بر خوشحالی پیران و مشغول شدن در وقت
علما و فضلا و جمعیت عاشقان طاهر و پرستی و دیانت در خلایق و سعادت پیشه کاران و دیگران
و صحبت کودکان و یادو باران دلیل کند بر حضرت علما و فقها و وزرا و حاجت دین و مذهب
و داده فتویهای ناحق و نار و راستی در مردم و حیلها میان مردم و تجار و اهل بازار و شه اران و ناداری
مخالفت و بیماری اطفال دلالت کند بر سلامتی و خوشی زنان و رونق بازار و آمدن
حاجتها از بزرگان دلیل کند بر اندوه و فرومایگان و شغول عوام و زنان و تجار و حساب و کتاب

دلالت کند بر اظهار امانت و دیانت در عوام و بسیاری خیرات و اهل حاشیه و سلامتی از فواحش
و گشتنها و ارزانی و آمدن کارها و تنها صحبت بیماران و باران دلیل کند بر نفاق میان علما و قضاة
و ایمه و عوام الناس و مردم در سفله و افتادن دعوی شرعیه و اندوه مال داران و دور ماندن از اکابر
و گرفتن مال دلیل کند بر قوت امرا و اهل سلاح و زیادتی جاه این طایفه و غلبه حرارت بر مزاج
ملوک و اکابر و عزت سستور آن آلت دلیل کند بر خلاف لشکریان و امرا با ملوک و افتادن
عداوت و فتنه و حیرت عقلا و دوب و مغالطه دار و حقیقت بیم هلاکت از ملوک و هراس در مردم و میکاری
اکابر و موت و دفع جوهریان و صرافان و کیمیاگران دلیل کند بر نوازش یافتن سپاهیان
از ملوک و رونق اهل سلاح و سازدادن آلت و رواج بازار اسلحه و وزیدن درهما و حرارت
هوا در درویشان دلیل کند بر حرب و قتل و آشوب میان ملوک و امرا و سردی آمدن خوارج
و غارت جایها و ناله خلایق از جور و ستم و هلاک بزرگان و بیماریها و ابر و دزدی درهما
تقلب و غلبه کردن دزدان و راه زنان و آفت ایشان دلیل کند بر شوخی و سبکی
زنان و کسادی بازارها و وقوع طلاقها و رنج و علت ها از ازواج و بیماری زنان و اندوه
مطربان و دشواری زاده زنان و افتادن کودک از شکم مادر و بسیاری زنا و فسق
گرفتاری و رسوایی زانیان و تحلیها بی رغبت و خواری کاهش و تلبیس و بادها و صرف و گرمی
رعد و برق و ظلمت هوا و افراط یاد و رنگی دلیل کند بر موافقت ازواج و بسیاری نکاحها و رغبت
سستوره و آشوب و شوکت و خاصه عروسان و اعتنی را بهما و کم شدن آشوب و ظلم از
و دست تکبر تاهی اهل شر و پاینده کی دلیل کند بر بسیاری زنا و فسق و فجور و عداوت
از ازواج و اسقاط حمل و تفاوت نرخها و علت در مردها و نفخ هوا و باران دل جرو و آتش و بادها
مضطرب و کمتخفیف تا هم کار و شدت اهل طرب و نکبت خاتونان بزرگ و حیرت
این طایفه و بیماری دلیل کند بر وارث دزدان و حیلهها و رواج آلت حرب و قوت
راه داران و نزاع و دوستی میان امرا و اهل قلم دلیل کند بر گرفتاری دزدان و
بیماری کودکان و کمیت تجار و اهل بازار و مرد غلامان و آسیب رنج و دوا و بیماری و
تباهی حال کاتب و منجمان و احجاف دلیل کند بر محبت میان اهل دیوان
و امرا و اهل سلاح و صناع و مخترعه و رواج کارها و بازار از اهل سلاح و حال
کارها و انها و رونق بازار فرسه و اشکاران و نقش و صلاة و ستاره ده و دواب و یاد و بیماری
دلیل کند بر جنگ و جدال میان امرا و اهل دیوان و ستم اهل سلاح بر مخترعه و حیرت تجار

و زنان معاملات و کثرت خیانتها و قصد بزرگان و ظهور غلامان و انده و خفا و ریا و دعای مخالف
و گرمی هوا و رعد و برق و مرگ مناسب و قتش سرلح دلیل کند بر دوستی عوام با اهل سلاح و اشتغال
مردم بمی خوردن و تیر انداختن ... دلیل کند بر خصومت مردم و حدت و حرارت در مزاجها
و وقوع قمار بازی و دزدی و دروغ گفتن و خیانت ... دلیل کند بر حرکت سپاه و شادی آمدن
دعیاران و میل مردم بسلاح و کدورت هوا و تازه کردن عهدها با کسی ... دلیل بود بر جنگ
و جدال میان عوام و اهل سلاح و دو لشکرها و قصد میان ایشان و بیماری الخصال و زنان سیم
و بدی هوا و آفت نبات ... دلیل کند بر مودت میان بزرگان و زنان و صحبت میان ...
و خاصان و ازدحام مردم بدرگاه پادشاه و نخوت عوام ... دلیل کند بر آزردن ...
از نزدیکان پادشاه و صحبت توانگران و در وقف افتادن معاملات و تغیر هوا ... دل...
بر حصول حاجات از بزرگان و اجتماع ... ناکابر و ترحم ملوک و حکام بر رعیت و شادی ...
... دلیل کند بر مخالفت میان بزرگان با اظهار خصومت در خلایق و رفتن ...
به بوان و دادن حوم و ... و در جنس ... دن عوام و طلب خواسته از مردم
و تغیر هوا و گرانی نرخها سه ده دلیل کند بر کثرت سورها و دوستی میان مادران و ...
و طرب در زنان و مطربان و رسیدن اخبار خوش و راحت عوام و ظهور فلاح ...
دلیل کند بر بخشش میان مادران و دختران و ضعف حال عطاردیان و میل هوا بخشکی و ...
و کلفت و کوی و بازار ... دلیل کند بر رواج بازارها و عزت اطعمه و عطر و ...
پیرایها و رونق زرگران و طرب در خواستن ... و مجمع و حمل ... اهل ...
جنایت فتنه و سورها ... دلیل کند بر خصومت میان زنان و شرابداران و مطربان و ...
این طایفه و اظهار فسق و امور ناشایسته ... دلیل کند بر قوت ارباب دیوان و میل ...
بسبب طرب و بر آمدن مهمات مردم بسبب تعلق میان زنان و امردان و عشرتگاه ...
بتماشا و خوشدلی تجار و اهل بازار و رواج عطر ... و کار ...
و رسوم ... عیاران و جسارت ... و فتنش ... دلیل کند بر دوستی اهل قلم و تجار و ...
عام ... و رواج بازارها و باد و باران اگر وقت بود ... دلیل کند بر منازعت ...
و اهل بازار و ... در بازارها و وقوع ... دلیل کند بر ...
اهل دیوان بر رعیت و تیزی بازارها خاصه بزده و کتابت و آمدن اخبار ...
... دلیل کند بر ... در بازارها و قدرت اهل دیوان بر عام و اندوه تجار و ...

بازارها

بازارها و نوشتن خطوط مزور و پیدا آمدن مکرها و تغیر هوا ... دوج
... دلیل کند بر حرکت پادشاهان جهت محاربه و کثرت مقاتله و ظلمت هوا و تنگی
و نقصان برها و ستم بر رعیت و انواع شورش و رنج جبابره یابان ... دلیل کند بر ...
و فتنه میان ملوک و آفت ... از پادشاهان و براه ... مردم و مرگ گاو و گوسفند و ...
مزرعها و بیم زلزله و خرابی بقاع ... دلیل کند بر جنبش بادهای خنک و عزت طعام و بیماری
جوانان و آفت درختها و میوهها و قلت باران و کثرت مقاتله ... دلیل کند بر ...
و تنگی ... و سرمای سخت در زمان و آفت غله از ملخ و موش و فتنه در زمین بلخ و ارمنیه ...
و بابل و غرق کشتیها و آفت حیوانات آبی ... دلیل کند بر فساد زر و سیم و معادن
و غلبه کردن مردم و آشوب ... بابل و دشت قبچاق و خراسان ...
دلیل کند بر آفت غلها و قتل ملکی و تنگ آمدن رعیت از دست ... و مصادره ...
آشوب ... دلیل کند بر گرانی اطعمه و بادها و بیماری در انواع انسان و علت ...
دلیل کند بر نقصان آبها و مخاطره کشتیها و شورش در آذربایجان و آبل و ... و تلف
حیوانات آبی ... دلیل کند بر ظهور فتنه در مشرق و بیماری در خلایق و آفت ستور
و معادن ... دلیل کند بر شدت سرما در هند و جیلان و رنج حیوانات در برف ...
در زمستان ... دلیل کند بر بادهای خراب کننده و دیو و فتنه و ... و غدر
امرا و آفت ... و فتنه ملکی و موت ... و گرانی حیوانات و فوت ...
دلیل کند بر فتنه در عامه مردم و کم گشتن آبها و آشوب در ... و ...
و آفت کشتیها و سرما و سیلهای خراب کننده و درخشم و خطر کشتیها ... دلیل کند
بر ... ملوک و اکابر و حصول جواهر و قوت اهل معادن و صناع زر و سیم و سلامتی ...
دلیل کند بر فراغت و سلامتی ستوران و مزرعها و ... اخبار
دلیل کند بر جستن بادهای نافع و خوشی هوا و تندرستی در مردم و سلامتی ... و اثمار
و ... هوا و ... عوام و قضات و اشراف ... دلیل کند بر قوت حال وزرا
و اعیان ... سلامتی دریا بار و فراخی نعمت ...
دلیل کند بر رونق سلاطین و ملوک ... شدن ... بر رعیت
دلیل کند بر سلامتی کشتیها و صحت ... و رواج بازارها و صفای هوا و اندوه ...
دلیل کند بر اعتدال هوا و ایمنی راهها و کثرت بادها و بارانها و ... بازارها

وارزانی بب دلیل کند بر فتنه و آشوب و جور و ستم بزرگان بر خلایق و قطع طرق و باد
و بارانهای بی نفع و عزت طعام و تلف مالها بج دلیل کند بر خوشدلی بزرگان و کثرت
خیرات و سلامتی جراحات و بسیاری نقود و اعتدال هوا بد دلیل کند بر سلامتی جراحات
و انواع بیماریها و قضات و اعتدال هوا به دلیل کند بر تنگی خلایق از [illegible] و فراخی نعمت
و گشاده شدن راههای بسته بو دلیل کند بر خوشی هوا و آمدن باران نافع و قوت
حال سپاه و تنگی حال رعایا و عزت طعام و وبا در سپاه بز دلیل کند بر قوت حال اهل
سپاه و تنگی حال رعایا و عزت طعام و وبا در سپاه بح دلیل کند بر [illegible] اهل سلاح
و بیم زلزله و فساد هوا و اظهار خیانت و آفت میوه‌ها بط دلیل کند بر جستن بادهای بی نفع
و بیماری در مردم و اندوه اهل قلم و آنچه در بین حال کودکان ل دلیل کند بر فتنه و [illegible]
و غارت و عصیان آبها و تیره شدن رودها و غرق کشتیها لا دلیل کند بر غرق کشتیها
و فوات جایها و بیم زلزله و تغیر هوا لب دلیل کند بر غرق کشتیها و فوات جایها و بیم از
زلزله و تغیر هوا لج دلیل کند بر اندوه سران سپاه و اهل سلاح و عادت رنجها
و جستن بادهای گرم و خشکی هوا لد دلیل کند بر قوت حال لشکریان و [illegible] فتنه
در آن ناگهان و حال سپاه و فتنها [illegible] و حصول سپاه با ارباب [illegible]
خونی و کثرت فسق و فجور له دلیل کند بر قلت آبها و خشکی هوا و حوادث از زمین و آفت
اکابر و [illegible] لو دلیل کند بر اعتدال هوا و امنیت انسان و فتنه در میان
و قوت حال امرا و ارباب شر لز دلیل کند بر [illegible] حال اوباش و بادهای [illegible] و ملامت جنگ
از اشرار و کثرت فسق و دزدی لح دلیل کند بر [illegible] سلاطین و اندوه عامه از قحط طعام
و درد چشم و موت بزرگان در شمال و عصیان سپاه لط دلیل کند بر [illegible] بازارها و [illegible]
طعام و تغیر هوا و بسیاری غارتها م دلیل کند بر بیماری کودکان از حصبه و آنچه و قوت حال
ملوک و دوام [illegible] هوا ما دلیل کند بر سلامتی کشتیها و گرمی هوا و کثرت آبها و ارزانی طعام
مب دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و عمال ایشان بر ضعفا و شدت کارها و ارزانی
مج دلیل کند بر ارزانی [illegible] و قوت حال بزرگان در [illegible] درختها و خشکی هوا
مد دلیل کند بر اعتدال هوا و ارزانی نرخها و رواج بازارها و ملامت بزرگان مه دلیل کند
بر [illegible] و بی انصافی [illegible] و قوت حال [illegible] و عداوت میان خلایق و رفتن بادها مو
دلیل کند بر جستن رعد و برق و [illegible] و قوت حال ملوک و سلاطین و میل نرخها بگرانی مز دلیل کند

[illegible] دلیل کند بر [illegible] بیماری کودکان از حصبه و [illegible] و قوت حال ملوک و دوام [illegible] هوا

[illegible] دلیل کند
بر عزت اطعمه و شدت سرما و کثرت برف و [illegible] و رونق بازارها
بر سرما و برف و عزت طعام و [illegible] و بادهای سرد [illegible] دلیل کند بر اعتدال هوا
و تیره گشتن آبها و رغبت مردم بتجارت و زراعت باغ و بستان و کثرت باران و رعد و برق
[illegible] دلیل کند بر کثرت باران و رعد و برق و صحت زنان و مطربان و سلامتی [illegible]
بر زرع و نباتات [illegible] دلیل کند بر صحت باران و [illegible] و خشکی هوا و سلامتی کشتیها
و آمدن مسافران دریا [illegible] دلیل کند بر باران و ابرهای تیره و خشکی هوا و سلامتی کشتیها
و آمدن مسافران دریا [illegible] دلیل بود بر اعتدال هوا و کثرت نشاط در خلایق [illegible]
[illegible] دلیل کند بر ارزانی و فراخی طعام و اندوه زنان و مطربان و قلت نشاط در مردم
و خشکی هوا و سلامتی کشتیها و آمدن مسافران دریا [illegible] دلیل کند بر عادت خواص
و رونق اهل طرب و ارزانی و خوشی هوا و صحت [illegible] دلیل کند بر اندوه بازاریان
و امردان و خصومت ازواج و رونق شراب‌داران و کثرت فسق و فجور [illegible] دلیل کند
بر خشکی هوا و بارندگی بی نفع و سلامتی ستوران [illegible] دلیل کند بر غرق کشتیها و شدت
سرما و عزت طعام و بیماری زنان [illegible] دلیل کند بر قوت حال دبیران و علما و فسق
زنان و [illegible] سازگاری ازواج و کثرت نشاط در مردم [illegible] دلیل کند بر قوت حال خواص
و ارباب طرب و میل علما و اشراف بزنان و اهل طرب و بادهای نافع و [illegible] کشتیها [illegible] حمل
[illegible] دلیل کند بر جستن بادها و رعد و برق و ابرهای تیره و [illegible] [illegible]
دلیل کند بر اعتدال هوا و کثرت [illegible] و طلب [illegible] از [illegible] [illegible] دلیل کند بر رونق
دیوانیان و عمال و تجار و اهل بازار و [illegible] بازارها و خیرات [illegible] [illegible]
دلیل کند بر ابر و باد و بارانهای بی منفعت و اعتدال هوا [illegible] دلیل کند بر گرمی و خشکی
هوا و نوازش [illegible] از پادشاهان [illegible] دلیل کند بر قوت اصحاب
دیوان و قضاة و تجار و اهل بازار و صفای هوا و بادهای نرم [illegible] دلیل کند بر بسیاری طعام
و [illegible] طعام و رونق اهل حرف [illegible] دلیل کند بر سرما و بادهای خشک و [illegible]
میان ازواج و بی انصافی حکام [illegible] دلیل کند بر کسادی بازارها و شدت سرما
[illegible] در [illegible] [illegible] دلیل کند بر باد و باران و برف [illegible] در [illegible]
و محترق گردد [illegible] دلیل کند بر خشکی و [illegible] بازارها و قلت طعام و اندوه مردم
دلیل کند بر زیادتی آبها و قلت [illegible] و اندوه تجار و اهل بازار [illegible] دلیل بر فرح

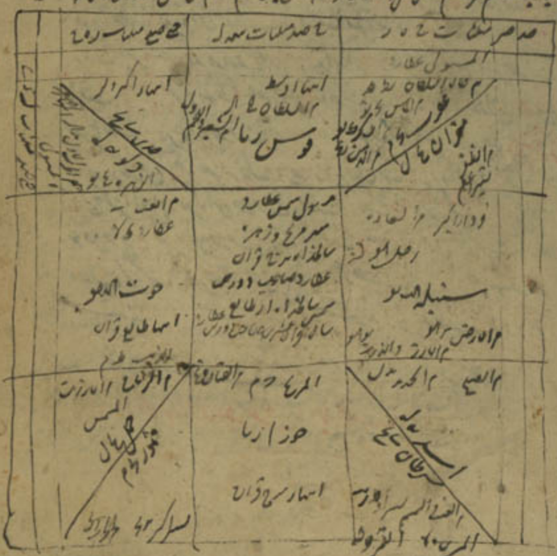
[illegible] دلیل کند بر کثرت باران و رعد و برق و سلامتی زرع و نباتات
[illegible] دلیل کند بر [illegible]

بزرگ زادگان و زنان حامله و رسولان و مسافران **بدرجه ا** دلیل کند بر بزرگی جستن خلایق و همت
و هواس و ارزانی **بدرجه ب** دلیل کند بر رواج بازارها و باد و باران و سعادت نرخها و کرم
اخبار **بدرجه ج** دلیل کند بر حرکت رسولان و مسافران و خوشدلی خلایق و خواهش آمدن
باران و سعادت نرخها **بدرجه د** دلیل کند بر نزد ملوک و گرمی هوا و منازعت خلایق **بدرجه ه**
دلیل کند بر قوت کشاورزان و سلامتی حیوانات **بدرجه و** دلیل کند بر اندوه مردم و درستی
کارها و فساد طعم **بدرجه ز** دلیل کند بر کثرت منازعت و فتنه میان مردم و بیماری و کثرت
آبها **بدرجه ح** دلیل کند بر کثرت منازعت خلایق و عزم هوا **بدرجه ط** دلیل کند بر اندوه
عامه و محبوسی مردم و حسرت رسولان و مسافران **بدرجه ی** دلیل کند در توقف در کارها و بادهای
بی نفع و ظلمت هوا **بدرجه یا** دلیل کند بر سلامتی بزرگان و ارزانی و باران و در کوه‌ها
عکس کواکب دلیل ضعف و سستی مدلولات کواکب باشد عکس در وبال و هبوط کند و عکس
عطارد در حوت نفع بیشتر [illegible] ادرار زندگی و کدورت هوا و آفت [illegible]
و همچنین عکس عقرب [illegible] اثری هست خاصه اذا ذنب در مدلولات آن برج کند در
درو عکس کند **باب هفتم در شرف کواکب** چون شمس به درجه شرف رسد دلیل
کند بر قوت حال سلاطین و حکام و ازدیاد جاه اعیان و اشراف و عدل بر رعیت **قمر**
بشرف رسد دلیل کند بر رونق حال عوام و توانگرشدن [illegible] از بزرگان و درستی آمدن
کارها و فتح رسل و اهل سفر **مشتری** بشرف رسد دلیل کند بر سعادت علما و ائمه و
سادات و قضات و وزرا و اعیان و مخفوظ گشتن این طایفه از ملوک و بهبود اسباب [illegible]
تدبیرات و فراخی نعمت و فایده در معاملات **عطارد** بشرف رسد دلالت کند بر رونق
احوال وزرا و علما و تجار و صاحب داد و ستد و ظهور ارباب تنجیم و وقوع معاملات
خیر و کثرت کتب علوم و میل و رغبت مردم بنزد و شطرنج و ظهور مردم سالوس و زراق
زحل بشرف رسد دلیل کند بر قوت حال ملوک قدیم و مشایخ و دهاقین و سلامتی صنایع
و عقار و گرانی نرخها و بادهای معتدل و سعی مردم در طلب معاش **مریخ** بشرف رسد
دلالت کند بر شوکت امرا و اهل سلاح و سرهنگان و کثرت خراج و دلیری عسکر و دزدان و عزت
سلاح و ستور و دهم [illegible] آن اشکال و کثرت فسق و فجور **زهره** بشرف رسد دلالت
کند بر سعادت احوال خوانندگان و مطربان و کثرت نکاحها و بزرگی زنان و شوهران و رواج
حریر و گرانی جامه‌ها و لباس و عزت پیرایه و جواهر و عطریات و رونق زنان و امردان

[illegible]

و مطربان **باب هشتم در هبوط کواکب** چون زحل بهبوط رسد دلیل کند بر ضعف حال دهاقین و اهل قلاع
و اهل جبال و خرابی دیه‌ها و بیماریهای مفرد و آفت کشتها و تباهی راهها **مریخ** بهبوط رسد
دلیل کند بر خواری لشکریان و آفت معدنها و گرفتاری سرهنگان و در نج ایشان و کاهش و خونهای ناحق
و میل بمصالحه با مردم شایسته و گرفتاری زانیان و بیماریها در گرده و مثانه و قلت نشاط
و تولد بیماریها و خواری مشاهیر **شمس** بهبوط رسد دلیل کند بر ملالت خاطر ملوک و مهتران
و دق و نقصان و ظهور ظلم و ستم و خطا شدن تدبیرات پادشاهان و آفت مستوره‌ها [illegible]
و آزار اهل حبوبات **قمر** بهبوط رسد دلیل کند بر مذلت عوام و نالیدن از جور و ستم و بی‌همتی
و گرفتاری رسولان و درماندن مسافران و خصومت در خلایق عام **مشتری** بهبوط رسد
دلیل کند بر حیرت وزرا و اعیان و علما و قضاة و ائمه و تباهی نرخها و خطا در تدبیرات و کارهای
بی نفع و بی رونقی اسباب **عطارد** بهبوط رسد دلیل کند بر بدی حال وزرا و فضلا و علما و تجار
و اهل بازار و اصحاب دیوان و خطا در معاملات و ارجحیت و تهمت و بیماری کودکان و بی
رونقی دبیرستان و اندوه اهل بازار **در وبال کواکب** چون **زحل** در وبال رسد دلیل کند
بر اندوه و وحشت دهاقین و قلت غلات و فساد مزروعات و نباتات از موش و ملخ و ضعف
حال دهاقین و اهل قلاع و جبال **مشتری** بوبال رسد دلیل کند بر اندوه سادات و وزرا و علما
و قضات و اطبا و تهمت بر ایشان و عزت طعام و بی رونقی دارالقضا و مساجد و مدارس **مریخ**
در وبال رسد دلالت کند بر طاعت بر [illegible] امرا و اهل سلاح و گرفتاری دزدان و [illegible]
و آفت اهل شر و خصومتها **شمس** در وبال رسد دلیل کند بر غمناکی مهتران و ارباب
حکومت و خصومت این طایفه و کسادی جواهر و قلت نقود و گرانی نرخها **زهره** در وبال رسد
دلیل بود بر دلتنگی خواتین و کساد زنان و ضعف حال اسلامیان و فرودستی کارها و اندوه
مطربان و کسادی کاروبار داشته **عطارد** در وبال رسد دلیل کند بر حیرت دبیران و عمال و
اهل فضل و ارجحیت از هر نوع و اندوه تجار و اهل بازار و فساد هوا **قمر** در وبال رسد
دلیل کند بر دلتنگی عوام و بیم زنان حامله و گرفتاری و حبس رسل و فتوح و در [illegible]
مسافران و خصومت خلایق **رجعت کواکب** رجعت زحل دلیل کند بر ضعف حال پیران و
داریاب خانها و بی قدم و ذاتی الطعام و کسادی حبوبات **رجعت مشتری** دلیل کند بر حیرت وزرا
و مدبران و علما و اشراف و سستی مردم در کارها و تیز و عزت شاطم **رجعت مریخ** دلیل کند

دلالت عامه از رعیان و چون زحل در زایل است و راجع بود که بعضی از ایشان گرفتار گردند و زوال
یابند و چون کوکب مابان در برج بارانی است دلیل تازگی و ابر است اما چون ذنب اینجا باشد نیست
منع کند و قوت ایشان را ضعیف میسازد اما که دلیل دیگر به آید که دفع آن مانع گردد
و چون زحل ضعف را دارد و غرضی دارد و مشتری که شرف است و عرض ولایت بر ارزانی و فراخی نعمت
خاصه که زحل در سنبله است در هم و [illegible] ارض مقیم کوکب فوق الارض گران زحل است و او دلیل
رخص چون مریخ [illegible] است و روند و هبوط دلیل ضعف احوال اهل سپاه است و [illegible]
اما چون است از زحل دلیل [illegible] و شر گرمی و زدن راهها و بسته شدن راهها چون ناظر دوستی است
تحت دلیل کند بر بیماریها که از کثرت خشکی متولد شود [illegible] و او [illegible] خاصه
از کشش سماء چون [illegible] ربع [illegible] و [illegible] عطارد [illegible] است
دلیل کند بر شدت و محنت اصحاب دیوان و عمال و [illegible] کثرت اخبار و [illegible]
و ضعف تجار و اهل [illegible] اما مشتری ناظر [illegible] طبیعت و الله اعلم صورت [illegible] روز چهارشنبه [illegible] اول
سنه اربع عشر [illegible] اذار ماه [illegible] سال الف اثنی [illegible]
یافت [illegible] ارام [illegible]



بر در خانه کارا و سپاه [illegible] و ارباب سلاح و گرفتاری دزدان و راه زنان و گرانی [illegible] دستور
و سلاح زهره [illegible] دلیل کند بر ضعف حال دیوانیان و اطبا و منجمان و تجار و عمال و کسادی
بازارها و اختلاف هوا و هراس مردم و سهو در معاملات و احکام [illegible] دلیل کند بر بی رونقی
حال زنان و مطربان و قوادان و خواجه سرایان و مردان [illegible] و در احکام
استقامت [illegible] دلیل کند بر [illegible] و منتظر [illegible] و فقرا و
[illegible] و گرانی [illegible] دلیل کند بر قوت حال وزرا و اعیان و قضات و علما و امرا
[illegible] دلیل کند بر سعادت حال امرا و سران سپاه و [illegible]
از حیرت [illegible] دلیل کند بر رونق [illegible] خواجه سرایان و اهل ساز و طرب و ساده رخان
[illegible] دلیل کند بر قوت حال عمال و تجار و محترفه و اهل قلم و اطبا و اهل نجوم و رونق بازارها
و کثرت اخبار [illegible] والله اعلم
چون سال تحقیق حساب کرده باشد مواضع کواکب و سهام و غیرها ضبط کرده طالع
اجتماع و استقبال که سابق باشد بر آن [illegible] تامل کنند از سر
فراغت خاطر و اهتمام تمام و قوت و ضعف هر یک را بجای خود دانند و فضل هر یک بر دیگری
[illegible] اتصالات و [illegible] کواکب را با هم [illegible] هر نوع که باشد از انواع [illegible]
فرق کنند [illegible] اول [illegible] آشوب
و امن [illegible] صحت و [illegible] خشکی و تری و [illegible]
آن همه را با هم مقابله [illegible] مناسب هر یک
احکام ساختن [illegible] ربیع الاول [illegible] اربع عشر [illegible]
[illegible] استخراج کردیم [illegible] قوت و ضعف هر یک و طالع اجتماع
که [illegible] سال [illegible] قوت و ضعف [illegible]
حوادث [illegible] احکام موافق [illegible]
[illegible] صورت [illegible] طالع اجتماع
مقدم بر سال [illegible] ۱۹۲ [illegible] ۱۸
[illegible]
[illegible] دلیل کند بر قوت حال اهل مغرب [illegible]

زحل کوکب ... و دیران و اهل قلاع و کوه نشینان و دهقانان و سیاهان و ارباب خانه ابنا و قوم
مشتری کوکب سادات و قضاه و علما و اهل شرع مریخ امرا و اتراک و سپاهیان و جهال و اوباش
وزیران آفتاب کوکب پادشاهان و ملوک و اهل علم زهره زنان و ساده رویان
و خادمان و اهل طرب عطارد وزرا و اهل قلم و دبیران ارباب صنعت و حرفه قمر وکلا و رسولان
ایلچیان و پیکان
دلالت زحل بر علامت عاشر صعود در فلک اوج ۷ صعود در فلک تدویر ۶ عرض شمالی
۵ برج مستقیم الطلوع ۱ بهره از جمله بیست و پنج و ذات دلالت زحل بر رخص
ناقص العدد ۵ ناقص الحساب ۵ ناقص النور ناقص القدر ۵ رجعت ۸ بهره از جمله بیست و شش ذات
پس زحل مایل باشد بغلا شد رخص دلالت مشتری بر برج شرف ۸ صعود در فلک اوج ۶ صعود در فلک
تدویر ۶ عرض شمالی ۵ برج مستقیم الطلوع ۱ بهره از جمله بیست و شش ذات دلالت مریخ بر رخص
ناقص العدد ۵ ناقص الحساب ۵ ناقص القدر ۵ ناقص النور ۵ بطوء سیر ۶ بهره از جمله بیست
و شش ذات پس مشتری سابقه حال باشد دلالت زهره بر سرعت سیر ۵ صاعد در فلک اوج
۷ صاعد در فلک تدویر ۶ عرض شمالی ۵ بهره از جمله بیست و سه ذات دلالت مریخ بر رخص ناقص النور
۵ ناقص العدد ۵ ناقص الحساب ۵ ناقص القدر ۵ برج معوج الطلوع ۱ بهره از جمله بیست و یک ذات
پس مریخ مایل شد بر غلا دلالت مریخ برج شرف ۸ صعود در فلک ۲ زائد الحساب ۵ بهره
از جمله نوزده ذات دلالت شمس بر رخص ناقص العدد ۵ بهره از برج هبوط پس آفتاب دلالت کند
بر غلا دلالت زهره بر غلا سرعت سیر ۶ صعود در فلک اوج ۶ صعود در فلک تدویر ۶ بهره از جمله
هفده ذات دلالت زهره بر رخص ناقص العدد ۵ ناقص الحساب ۵ ناقص النور ۵ ناقص القدر ۵ برج
معوج الطلوع ۱ بهره از جمله بیست و یک ذات پس زهره مایل باشد بر رخص دلالت عطارد
سرعت سیر ۶ صاعد در فلک تدویر ۵ زائد القدر ۵ زائد النور ۵ بهره از جمله بیست
ذات دلالت عطارد بر رخص برج هبوط ۸ عرض جنوبی ۵ ناقص الحساب ۵ هابط در فلک اوج ۵ برج
معوج الطلوع ۱ بهره از جمله بیست و چهار ذات پس عطارد مایل باشد بغلا دلالت قمر بر غلا
صاعد در فلک اوج ۶ صاعد در فلک تدویر ۶ زائد الحساب ۵ زائد العدد ۵ زائد النور
۵ برج کثیر الطالع ۱ بهره از جمله بیست و شش ذات دلالت قمر بر رخص بطوء سیر ۶ ناقص العدد
عرض جنوبی ۵ بهره از جمله شانزده ذات پس قمر مایل باشد بر غلا
دلالت کواکب بر غلا در اول سال زحل مشتری
مریخ شمس زهره عطارد

تمت

احکام سال بطریق اجمال

سعادت و کامرانی و تنظاهر خیرات بشادمانی منجر و منشود سال طبیعی عالم مرکز نیر اعظم
بمحاذات نقطه اعتدال ربیعی که مبارک باد و میمون و خجسته باد و همایون برکه فرا اهل اسلام
خصوصا پادشاه دادگر و در حسن زمان و این اوان در ساعت سیم از شب چهارشنبه غره ماه
ربیع الاول سنه اربع و عشرین الماتین هجری بطالع سعد برج قوس گردد و ربان مشتری صورت و بحر
اردهان قمر معنی برج نیز بر شمس و عشره زحل ارباب سلطنت مشتری ساله الو اره از
برج قران عطارد از طالع سال قرانی مشتری صاحب دور از برج قران شمس از طالع سال قران
عطارد با دیگر دلایل و شواهد که در صورتی که مسطور است بر طریق مو منشا علو ح ... الحکم
جون نیر نوبت قوی است و بهرهای خویش با اصل بر ضعف برمقدار نود و ... احکام
سعود مشتری که سالار است دلالت کند بر قوت و عظمت ملوک و سلاطین و امان و امان جون
برج او بوسیله پادشاهان با هم حق لعنت اظهار کنند و بهره و دوری برج طلب انتقال از ... جهت
دفع اعادی و خصوم و مقارنه نیر نوبت با مشتری و حصول اموال موافق و ساعی باشند و بعدل و
انصاف رغبت نمایند است عاشر زحل موجب ملامت این طایفه است از اعدا احکام
وزرا و مراء و اشراف و اعیان هر چند که مشتری در شرف است اما از اجتماع مخفی غالب بر قوت
و سقوط از طالع در ثامن و ربیع جاذب مشتری مایل بقوت امادر زایل دلیل توسط احوال ایشان
باشد و در بعضی اوقات نیز مراد تحقیط واقع شود و توسط احوال ایشان چون مشتری از
نیر نوبت بهیت نظر ترول از ملوک نوازش یابند و دفع باشد احکام امرا و اهل سلاح
جون مریخ قوی حالست و صحبت و قوت او بر ضعف مقدار بیست و پنج ذات غالب است و از کثرتها
عظیم اثر و در فیع القدر واقع شده است دلیل قوت و در تعمیم ایشان ظاهر باشد جون زحل است
در بهره طالع و مقارن سهم المقاتل نیر و شور الخیر او تیار است در او ... استعمال
نمایند و بعضی مقتل آینه در میانه سال با کار رفت تر باشد جون بنظر عداوت عطارد است
مکر و حیل کنند و دیگر بجای رسید جز بنظر رفع طبیعت است احکام خواتین دولت و
محرمان جون زهره قوی حالست و مستولی بر بیاید دهم سعد بن دلیل بر رونق احوال این طایفه
باشد و بتدریج کار شاه نکو گردد احکام ارباب دیوان و حجاب در زد یکان سلطان و منشیان
دیوان و عمال و مسعرکان جون عطارد ضعیف است بهم قوت بقدر نیک جز ده قلعست دلیل
حال این جماعت باشد خاصه که محاسده ذنب است و این دلیل انتقال اعمال و عوض
ایشان است بوجه مصادره و حبس و در مانع ... و ابد است اما جون مستولی بر بیاید دهم

سعد بن اند امید سلامتی و خلاصی هست حال زنها و عباد و متصوفه چون منسوب بمشتری اند
متوسط الحال باشند میل بنیکی اما کم قدر جهت سقوط او حال تجار و سقوط اغنیای نامی
از جهت سقوط مشتری و استیلاء زحل بر درجه دوم در اموال بعضی نقصان واقع شود حال علما
و قضات و ائمه متوسط مشتری میانه بود و چون عطارد در سیم حال یاد شناسست حال
زمره و دلیل قوت حال ایشانست اما چون مریخ در هفتم هست میان ازواج و سرکار خصومت
باشد و چون مثلثه زهره اند نیک حال باشند اما چون مستولی بر هفتم است میان ایشان طایفه
نزاع و خصومت باشد و عیش و طرب در مردم حال رعایا و عوام الناس چون قمر
نیک حالست و سر نوبت این صنف مردم نیک باشد اما چون شعاع مقابله مریخ در هفتست
خوف هلاک باشند و بعضی را زحمت رسد و بعضی را از عیب مطالبت نمایند و این طایفه را
نخوت در دماغ افتد و بزرگی طلبند لکن بجایی نرسد حال فیوج و رسل چون منسوب
بعطارد نیک حال باشند چون قمر در برج منقلب است اکثر اوقات در تردد باشند حال
قلعه داران و محبوسان و اهل کوه [illegible] چون زحل راجع است و مایل بضعف کار این قوم
در تراجع باشد و حیرت بر ایشان غالب گردد حال کار و اهل بازار و بیاعان چون منسوب
عطارد بود و ضعیف و صاحب دوم راجع دلیل ضعف این طایفه هست و زیان در معاملات
چه نحوست عطارد بذنب و مریخ و خوف از قطاع و اهل شر حال خویشان و اقربا در
سیم طالع اجتماعست و عطارد در سیم منحوس و در سیم طالع سال دلیل خصومت این جماعت
طایفه هست با هم اما از بودن در سیم طالع سال دلیل صحبت بار غرض از اغلاظ
حال عبید و خدام جهت استیلاء [illegible] نوبت بر سیم دلیل [illegible] این صنف است خاصه
که زحل در عاشر است اما چون او در جهت بجایی نرسد بسبب گرفتاری و حیرت
حال مفسدان و راهداران چون منسوب مریخ اند در راهها زحمت رسانند و اکثر مغلوب گردند
حال مسافران چون قمر نیک حال و نهم [illegible] نحوست [illegible] باشند دلیل
خلاف حرکت و شغل چون [illegible] کسوف در [illegible] مرفوع الجد [illegible]
آن کسوف [illegible] در [illegible] آذربایجان و [illegible] را آفت رسد و اکثر
رابع فتنه و آشوب خیزد و غارت و اسیر واقع شود [illegible] و انواع
رجالات واقع شود الکلام فی تقسیم [illegible] تشریق زهره بوقت تحویل آفتاب [illegible]

دلیل اعتدال زمستانست مگر در آخر این فصل که بعهده دلیل سرما و برفست از اتصال کواکب بازده
چون زهره و زحل و عطارد و ذنب اگرچه مانع [illegible] است چون اتصال کواکب عارضه ایشان
[illegible] قایل هست لکن که اتصال آتیه بودن مریخ در برج هوایی خاصه [illegible] دلیل [illegible]
مانع و مصلح است چه او نیز در برج بادی هست بودن جزو اجتماع بر درجه رابعه دلیل زلزله و خرابی
جایها از آب زیرا که برج آبیست خاصه جایها که بر کنار [illegible] و رودها باشد و باز عطارد
یا ذنب در این برج دلیل نقصان آبها و [illegible] و غرق کشتیها بود و مشتری در سرطان و قمر مقارن
او بعد [illegible] آن حال [illegible] بودن کواکب [illegible] در [illegible] محل بادیست خاصه
در آخر بهار و اول تابستان که عطارد در سرطان [illegible] راجع میگردد اما [illegible] مانع [illegible] گفته شد
حال [illegible] عطارد در برج [illegible] باد [illegible] تند و [illegible] رعد و برق [illegible] بوقت تحویل آفتاب
در [illegible] درجه عقرب دلیل کثرت [illegible] در فصل آخر [illegible] زحل در عاشر و برج خاکی دلیل
خشکی و برودت هواست و باد [illegible] جهت اتصال زهره با ایشان [illegible] مصلح است احکام اسعار
بودن زحل در سنبله راجع مایل بر حضیض و مشتری در شرف [illegible] مایل بر حضیض دلیل ارزانی [illegible]
[illegible] اطعمه و [illegible] صاحب [illegible] مریخ [illegible]
[illegible] مشتری در شرف [illegible] بعد از [illegible] اجتماع مقدم
[illegible] هر چند تحویل زحل بمیزان موجب گرانی [illegible] است چون مانع بسیار دارد [illegible]
اثر [illegible] در بهار و [illegible] تابستان [illegible] چه انتهای قمر و مشتری بعاشر و طالع میرسند
مریخ چون [illegible] و صاحب بیت [illegible] با هم [illegible]
منسوب [illegible] مانند [illegible] جواهر نفیس و اسلحه [illegible]
که انتها [illegible] چون عطارد [illegible]
مع ذنب [illegible]
خاصه وقتی که مشتری [illegible] در میانه و آخر سال [illegible]
از رسیدن انتهاء [illegible] بعاشر و رسیدن [illegible] چون زهره دالست [illegible]
سیم دلیل ارزانی [illegible]
و زمستان ظاهر [illegible] احکام [illegible] [illegible]
برج [illegible] اجتماع مقدم منحوس زحل دلیل وقوع امراض [illegible]
اعضا [illegible] درد [illegible] اما [illegible] صاحب [illegible] سالم [illegible]

وربِ او مسعود دلیل سلامتی و صحت خلق است و آنچه واقع شود مسلم الحال و سریع الزوال گردد و اگر
نحوست عطارد و عقده دلیل قحط اطبا است در معالجات اما قران نحسین و افتراق ایشان
در میانه سال در برج هوایی دلیل نحوست هوا و بیماری است و استسقای ...
و اثر ... و فارس ... و آکله ... چون زهره با ایشان ... سالم ...
احکام وبا و قحط چون در اول سال بینی که دلایل آشوب و شغب و آفت بعضی از اشرار
و فتنه‌های نهانی در معرض باشد خاصه ... یا اشاعت و محفوظ ...
چون قمر ... در خانه زحل ... آید ... دلیل ...
با سهم القتال دلیل شغب و فساد است خاصه در ... و مصر و شام و ... و کیلان
و اردبیل و ... و اصفهان **احکام انتها** ... رسیده انتهای برج ...
و ... دلیل ... صاحب ... اصل ... دلیل ... دشواری و قحط
... تولد ... نسل و پریشانی عاشقان و ... و کثرت اخبار ...
در برج ... و ... **احکام خسوف** چون مدبر طالع ... خسوف ...
مشتری ... در تربیع ... دلیل فتنه و خصومت است میان
بزرگان و قتل ... و ضعف حال ... و ناتوانی و بیماری و موت ...
خصومت میان بزرگان و قتل و ضعف در بازارها و نقصان ... و ... قاصدان و
رسل ... و منافقت ... ازدواج و ... اطفال ...
چون عطارد صاحب ... در رابع است دلیل ... چون برج ... دلیل آفت
اشجار ... و ... هوا ... و موت ... و ...
چون مریخ ... آفت ... و ... عالی ... و ...
اثری عام باشد خاصه در شهرهایی که با سرطان و عقرب منسوب ...
ترک ... و ... خوانند و ... و ... و سمرقند و حجاز و ...
... وقت ... از ... چون قتل و بیماری بعد از
سه ماه ... **احکام کسوف** چون ...
کسوف واقع ... احکام ... در ... ۲۹ ...
سالهای ... و ... ذنب ...
مدبر ... و ... و ... ماه ... ایشان ... زحل

در طالع و برج متصل به کاشمر و هرات و ... و ... در برج ... دلیل کند نزول لشکر ملوک و سلطان
و نکبت بعضی از خلایق و حرکت لشکرها و وقوع حرب و فتنه و مضرت رسانیدن اهل شهر ...
ملک شرق و اقلیم رابع و بیماری در سر و دماغ و ... و ... دلیل نقصان ...
چشم است چون کسوف در ... دلیل کند بر قطع طرق در برج ... دلیل ...
و ... در ... طلب و شدت ... و ... رعد و برق و ...
و ... و ... و ... و ... و ...
و آفت ... و ... و ... و ...
... و ... کسوف ... و ... و ... و ...
و ... و ... سال ... و ... در ...
... شده و بعد از ... دلیل ... اقلیم رابع ...
... در ... سال ... شده و ... و ...
آمده ... و عالم ... شدند و ...
... شدند و بسیار ... گشتند و در ... و عبادت ...
... شده ... که ... نسخه ... مذکور ... دلیل
گذشته است ... و الله اعلم **طبیعه زحل** دلیل بخت کارها
دنیاویست و شقاوت و نومیدی و فقر و تنگی و گرانی و بیماری و اندوه و خواری و دشواری
کارها و ذلت و خساست و جهل و هر ... در دنیاست زوال و محنت گردد **مریخ**
دلیل بخت کارهای دنیاوی است مانند فسق و فجور و قتل و سرقت و ... و کذب و تهمت و
... و کثرت غضب و مضرت رسانیدن ... و غارت ... و آفت ...
عقاب گردد **زهره** دلیل سعادت دنیوی است مانند ... خوردن و ...
و شرب ... و ... و ... و ... و ...
... و دوست داشتن عطرا ... و سرود ... و ...
... **مشتری** دلیل سعادت امور دنیوی است چون ...
و خیرات و مکارم اخلاق و امانت و دیانت و صلاح ذات البین و ... و راستی
و ... و حسن ... و ... سعادت ... **عطارد** دلیل امور
... و ... و ... در نفوس ... سعادت و نحوست

و دلیل سعادات خارجی است چون مال و جاه و عمل و اسباب آفتاب دلیل ابوت است
و عقبی و رسانیدن موجودات را بکمال خاصه نفوس انسانی را و سهم الغیب منسوبست
واو دلیل سعادت داخل است چون علم و رای و تدبیر و اندیشهای بصواب و موضوعات
عالم از اعیاد و مراسم و اوقات مختاره عطارد شریک و معاون او دلیلیست که ممازج او
باشد یا در خانهٔ او لطیفه آفتاب که نیر اعظمست و خسرو سیارات و مربی کواکب
ثابت و سیارست و بطبع گرم و خشک باشد زحل را موافق مزاج و قوی خود ساخت و برج برج
بزوال و انتقال گشت و ماه که عدیل و نظیر اوست و سریع الحرکه است مزاج الکال و بطبع سرد
و تر و سرطان را که موافق حال اوست و در جوزا اسد و حمل قبول کرده و برج برج بانتقالات
او شده و ایشان همکار نهادست خود لکوکبی داده اند که از اکسیع کاخره حاکم
معلومست بحسب مناسبت پس هر دو کوکب را که خانهاشان دوازدهم یکدیگر افته مانند
زهره و عطارد و مریخ و مشتری دشمن یکدیگر باشند و نحس اکبر تربیع و مقابله یکدیگر باشد
چون نیرین با نحس و بعضی سعادت داده است که کوکب است به بیوت و فروع ایشان تا
نیرین نهاده اند یعنی اگر بر شکل دوستی باشند سعادت دهد و اگر مرتین نحس باشد مشتری
که رحمت است کو زن سعد نمیگیرند و مریخ اگر بر شکل تربیع است کو نحس گردد ملک الحقیقت
حال در شرح معضل خواه بنعرا برین علم آنچه گفته ام لطیفه گوید طالع عالم سرطانست
و هر چهار را اوتاد برج معقده اوقات و هر کوکب علوی را شرف در اوتاد است مشتری را
اکوکب حیاتست و ماه طالع و آفتاب در عاشر و زحل را در رابع و مریخ را در سابع
بحسب مناسب و ماه را که خلیفه و معنی آفتابست در حادی عشر که دوم عاشرست
و زهره را در تاسع که کوکب صلاح و دیانت و لطافت است و عطارد را در ثالث است
که کوکب عقل و علم و ذکاست و کتابت هست و برج آتشی دوازدهم و در حالت شرف
منجم بسیار گفته اند نیک و در خاطر نمی نشیند الحقیقت آنست که هر کوکبی که او را درجه
قوی یافته اند یعنی عقل او اولی ظاهرتر باشد او را درجه شرف او خواهند و نوعی دیگر
دوستی و دشمنی کواکب بحسب توافق اشتراک ایشان گرفته اند چنانچه در قسم سوم
گفته شد لطیفه عطارد کوکب سعادت و نحوست هر کوکب که با زحل و مریخ بود
در مشتری و زحل از کوکب سعادت ملتمس بودن با نحس میدهد و انما فرمود الخصها در دوازدهم
و مشتری را که کوکب سعادت و دوستان را مید است در یازدهم و آفتاب که امور کواکب

آورد

و سعادت بحالها عجیبی است در نحم پس هر چه امیرست از هر دو نحس و سعد و نیز و رح و کف الارض جد اکبر
و خشن فوق الارض و فرح سعدین و نیرین بر شدند در مثلث طالعست و از ان نحس ساقط
زحل در مهر و کرد اقتران کنند سعد از سی سال باز در ان دو ذو محترق و شود او مشتری در دوازده
مریخ در یازده سال زهره در هشت سال عطارد در هفت سال قمر در مهر و تا اجتماع کرده
لطیفه کوکب مذکر را در برج و ربع و جهت مذکر و مؤنث را در برج و ربع و جهت مؤنث قوی گرداند و نحس از ان
کوکب مؤنث در برج و جهت مؤنث لطیفه اگر کوکب مذکر در برج و ربع و جهت مؤنث افتد
خنثی گردد و اگر کوکب مؤنث در برج و ربع و جهت مذکر افتد سوی گردد و اجتماع منقلب کوکب
درجه دلیل شر عظمت اند و وجه آنکه اگر شمس کوکب سکنه محترق گرداند تا زایل الشمع نحس
غلبه کند برد و سعد یعنی نحوست نحسین ظاهرست و نیرین بحرم نحس اند و عطارد و مهر مزاج که غالب
چند آن مزاج گیرد پس نحس از مزاج غالب تر از دو سعد باشد و این نادرا افتد
لطیفه از سعدی ناظر چیزی نیابد امید چنانکه از نحس بی تقدیر زیان نرسد مگر خوف
لطیفه مضرت نحس بکجور و رجعت و احتراق و هبوط و وبال سخت تر باشد زیرا که مزاج
ماردم بریده و فرح نحس مقبول نیست شرف و استقامت کمتر برد چه او را قبیت و
نحس تکمند زیرا که او تلیمست فایده هر نحس که صاحب ششم و دوازدهم و هشتم و هفتم و چهارم
و سوم باشد تبع او بیشتر باشد بسبب اجتماع مزاج ذاتی و عرضی فایده هر برجی
و کوکبی را دو اثر است یکی ذاتی چون اثر شمس در حمل و عرضی چون اثر عطارد در سنبله
در امور ملکی و بزرگی چون عاشر باشد فایده هر گاه ارتقای سعد و نحس برابر باشد
اثر نحس زودتر پدید آید و ان واسطه که زحل قوی تر از مشتری است و مریخ قوی تر از زهره است
اعتلاء و هلاک و بطو سیر و عظم جرم و ما ز عالم تا شر عالم کون و فساد است و فساد غالب
بر کون فایده مدار احکام در کل نهار بر کوکب مستولی است پس بر مستولی پس بر صاحب
طالع پس بر قابل تدبیر هر یک پس بر قابل تدبیر قمر پس بر صاحب جهت هر یک بر این
ترتیب و اگر یکی یافته نشود ان طالع را اثری نباشد و جهتی بود لی چاون ... سیده
ارباب مثلثات طالع و نیرین را اثری قویست در نحوست و سعادت تا ان حد که
سعادت انها تحقیقست هر دو نحس را دفع کنند اگر چه در طالع تجاه کرده باشد
فایده چون درجه طالع دیا ده از یازده درجه باشد در احکام دوم شریک او باشد
یعنی صاحب طالع و اگر از جهت اوج درجه بیش باشد حکم ان طالع از دوم باید گردن

روا فزاییم اگر مستقیم باشد و کم کنیم اگر راجع بود حاصل حرکت آن سهم در آن [illegible] بود
پس موضع آفتاب را از موضع ماه نقصان کنیم و موضع زحل بر باقی افزاییم تا موضع
سهم الحوادث بیرون آید و دائم در وقت اجتماع این سهم مقارن زحل باشد و در استقبال
بر مقابله او تا جاری درین وقت اثری پیدا کند و لیکن قوت اجتماع و استقبال از پنج است و
همچنین در تربیع زحل بوقت تربیع نیرین حاصل سخن آنست که هرگاه که این سهم مسعود بود
بجرم یا بشعاع سعود در خانهای ایشان میان خلایق الفت و مودت بود و برآمدن مهمات
باسانی و اگر منحوس بود یا در خانهای نحسان باشد حکم بر عکس و نیز گفته اند که اگر در خانهای
زحل بود دلیل بود بر فرو بستگی کارها و شدت سرما اگر موسم [illegible] بود و بادهای [illegible]
و در خلاصه دلو اگر در خانهای مریخ بود خصومت افتد میان خلایق و بادهای سخت جهد
و در موسم گرما گرمی کند اگر در خانهای زهره بود مردم مایل شوند بلهو و طرب و غلبه نشاط
در خلایق و بارندگی اگر در خانه آفتاب بود هوا خوش گردد و در وقت گرما گرمی کند و مردم
بزرگی جویند و با اهل دیوان اختلاط بسیار کنند اگر در خانه قمر باشد باران آید و [illegible]
و گشادگی کارها و اخبار بسیار رسد بمردم و اگر در خانهای مشتری بود اعتدال [illegible] خاصه
در [illegible] و مردم میل باصلاح کنند و خیر گویند و رونق دار القضا باشد اگر در خانهای
عطارد بود کثرت گفت و گوی باشد میان مردم و [illegible] خاصه در [illegible]
و میل مردم بحساب و کتابت و خصومتهای دیوانی لطیفه هر سه برج که بر یک طبع اند آنها
را برادران [illegible] و هر چهار برج که بر تربیع یکدیگرند مانند چهار [illegible] مخالف
قوی و مزاج [illegible] فایده کوکب چون در خانه خود باشد دلیل کند بر قوت
و فراغت و امن اگر در شرف باشد دلیل کند بر عزت و دولت و ازدیاد جاه و [illegible]
اگر در اوج باشد دلیل کند بر رفعت و زیادتی مرتبت اگر در اوتاد باشد خاصه
طالع و عاشر دلیل کند بر زیاده شدن مناصب و رسیدن بمرادها و امیدواری اگر
مسعود باشد دلیل کند بر سعادت و سلامت و فرح و [illegible] اگر سریع باشد
دلیل کند بر [illegible] و جلادت در کارها اگر مستقیم باشد دلیل کند بر استقامت احوال
و استوار بودن در مهمات اگر در وبال باشد دلیل کند بر عجز و ضعف و دلتنگی اگر
در هبوط بود دلیل کند بر خواری و اگر در حضیض بود دلیل کند بر خمول و سقوط اگر در
زحل بود دلیل کند بر عزل از مراتب [illegible] اگر منحوس بود دلیل کند بر آفت و

مطلق بر خلاف الجوزهر گفته اند و این حق است چه برج راس را اثری [illegible]
اثری دیگر فایده بر حقیقت دلیل ظاهر هست و [illegible] دلیل باطن یعنی برج درجه آخر را از
سر خانه که از درجات [illegible] خواسته اند اگر کوکبی یا دلیل در آن در خانه [illegible]
ایشان را اعتبار نکنند و طالع خوانند و اگر بعد [illegible] بیش از پنج درجه باشد بصورت در خانه
بود و [illegible] در دوازدهم آنگاه دلیل ظاهرش را حکم از آن برج کنند و باطنش را از آن که
در درجات او باشد فایده صوری آفتاب از قران مریخ و مقابله [illegible] و جز آن
قمر از قران زحل و مقابله مریخ هرگاه که ثابته عظیم القدر بر درجه طالع یا عاشر یا درجه [illegible]
[illegible] یا بر درجه سهم السعاده افتد سعادت بزرگ بخشد صاحب طالع را حاکم خارج
از نسبت اصل او باشد اگر این حال در طالع [illegible] افتد حاکم یا والی گردد و
اگر در طالع شاه زاده واقع شود به اکثر اقالیم عالم استیلا یابد اما اگر آن
کوکب بر مزاج سعدین باشد اول و آخر [illegible] گردد اگر بر مزاج سعدی و
نحسی باشد چنانچه سعد مقدم باشد اولش عظیم [illegible] گردد و آخرش [illegible] آید
لطیفه [illegible] تشبیه زحل در احتراق مانند سنگیست که [illegible] شود دو پاره پاره شود
یا چون آهنی که نرم گردد و [illegible] شود و مشتری چون زری که [illegible]
در [illegible] ظاهر شود و مریخ چون مسی که [illegible] زهره چون [illegible]
که با آتش رسد و مستهلک شود و عطارد چون [illegible] که با آتش وصل رسد [illegible]
گردد ضعیف شود قمر در اجتماع چون نقره [illegible] که [illegible] آتش باطل گردد در رفتن
قمر از زیر شعاع آفتاب [illegible] بیرون آمدن دلیل جوانی و دولت
و تحت الشعاع دلیل [illegible] ضعف [illegible] و احتراق دلیل مرگ و هلاکت زیرا که
احتراق مزاج کوکب را باطل کند مانند سهم لطیفه استادان این صنعت [illegible]
سهمی بدست آورده اند جهت حوادث عالم و [illegible] که یکی بغایت بلند رتبه
و [illegible] میانه [illegible] رتبه و [illegible]
امور عالم [illegible] بیرون [illegible] بغایت کثیر الحدثات [illegible]
چون طوفان [illegible] دولت [illegible] مدت اند چون [illegible]
[illegible] این سهم [illegible] بحسب هر مرتبه [illegible]
مراد ما اینجا نوع آخرست گوییم که هرگاه که [illegible] حرکت ماه بر آفتاب بجرم [illegible] حرکت

اهل

و نکبت اگر بطی باشد دلیل کند بکاهلی و تعویق در کارها اگر راجع باشد دلیل کند بر بیماری
و حیرت و تنهمت اگر محترق بود دلیل کند بر هیبت و موت و خوف و غفلت و بی کسی
دلایل یمن را چون با اتصالات سعود در اوقات امن اثر بیشتر باشد و دلایل خوف را
چون اتصالات نحوس و خسوف و کسوف در اوقات فتنه و شورش اثر ظاهرتر بود در ای
آنکه وقت قابل و مایل شده باشد و این دلایل قوی و معطی گردند قران زحل با مریخ
و عطارد و بوده در برج خاکی دلیل گرانی و کار بر مردم دشوار شود و ارجیف افتد و اگر در برج آبی
حوادث خیر و میان عوام و وقوع خیانت و تزویر و تهمت و گرانی اگر آبی
منحرف شود و بیم و خوف و خبرهای ناخوش آید و حکمها افتد و در دلیح بازارها باشد
و انواع شادیها در عوام و ارزانی نرخها خاصه که نظر دوستی بود و فایده
اگر ارادی سال قران نحسین خاصه در طالع یا عاشر پادشاه آن ولایت را اگر پیدا آن
برج منسوب بود آفت رسد و ملکش را دیگری فرو گیرد اگر قران مریخ و مشتری
بود در شهرهای آن ملکی را آفت و مصیبت عام باشد اگر قران زهره و مریخ
باشد پادشاه مردم را آفت رسد اگر قران زهره و زحل باشد قحط شود
اگر قران عطارد و مریخ بود آفت منسوب عطارد بود و انواع آشوب و بیماریها
اگر قران عطارد و زحل بود بلاد و بلای عظیم باشد و موت حلال اگر قران سعدین
باشد راحت و فراخی نعمت و آسایش خلق ها شد فایده الزاجرال
سلاطین را از آفتاب و درجه عاشر بگیر حال اصحاب دیوان از عطارد و درجه
حادی عشر و وزرا و مدبران ملک از مشتری و درجه حادی عشر حال خواتین و حشم
از زهره و درجه سابع و درجه خامس حال اهل قلاع و اطراف بعیده از زحل و درجه
رابع حال رعایا و سوقیه از قمر و درجه طالع حال صیارفه و اهل معادن از
مشتری و درجه ثانی حال تجار از عطارد و درجه ثانی حال عبید از زحل و درجه
سادس حال سپاه و لشکریان از قمر و درجه خامس حال ترک از مریخ و اسم
حال عراق از مشتری و خراسان حال عرب از زهره و عجم حال روم
از زحل و هند از عطارد و در حال و هند از سهم الغزو
و سهم الخمس و باقی را از سهام ایشان حاصل کنند اگر سهمی در برجی افتد که فال آن
نحوس دور او ناظر باشد آن چیز بسیار باشد اگر صاحب سهم در حظوظ خود بود

چون شرف و بیت و غیر آن دلالت کند بر اوج و رواج آن چیز و اگر در طالع آن
و هر گاه که در زایل افتد و خداوند ش در وبال یا هبوط آن چیز کاسد و الله اعلم

باب در شرح و صفت کید بدانکه علما این قرص گویند که بر فلک
ستاره ایست تمام او کید نحس تر از زحل و نحس تر از مریخ و نحس تر از ذنب بود و گویند
شیطان وی است و سیر او معکوس بود چون راس و ذنب در ساعتی حرکت
کند و در شبانه روزی هشت و پنج ثانیه و در هفته دو دقیقه و سی ثانیه حرکت کند
و در ماهی یازده دقیقه بود و در سالی دو درجه و تمام بود و هر نجم که بموضع کید
نشسته در کاروی خطر افتد عظیم و این کید هر کجا باشد دلیل هلاکت و
علامت کند و حکم مثلثه و سشم و نجم طالع دلیل و نحست و محنت و طالع وقت عقد هم
کند و بود اما در خانه سوم باشد عقدا و اکثر از تقویت بر آمده یا مشد
بر کار گیرد بهر مثلثه و عدد و هر صورت بهره در کار و ملک و مدار تا علم شود
که دشوارترین علم نجوم دانش استخراج ضمیر است و هم غلطها از این افتد و کار
دلایل بر سعد خاطری و فکری تیز و دلی روشن باید تا فرق و تمیز کند
والله اعلم بالصواب

در حکم کون بر نفس [illegible] اکه حکم نفس [illegible] اگر در ظاهر [illegible] [illegible] و نفس [illegible] [illegible]

و [illegible] وجود در [illegible] ذکر کنیم [illegible] در ٧ [illegible] نفس [illegible] و زود اخراج [illegible] دراین [illegible] در ٤ [illegible]

١٤ اخراج [illegible] [illegible] بر وجود و اخراج [illegible] و اگر [illegible] اند و تتمه [illegible]

[illegible] در هفتم دلیل [illegible] در ١١ دلیل [illegible] بر [illegible]

در ١٣ دلیل [illegible] بر [illegible] و زود [illegible] دلیل [illegible] بر [illegible] و بعضی وجود بود

و بعضی معدوم و [illegible] در ٩ دلیل [illegible] بر حصول وجود [illegible] و توقف [illegible] دلیل [illegible]

که [illegible] وجود [illegible] در ١٥ دلیل [illegible] قوت [illegible] در [illegible] در اول [illegible]

بر قوت [illegible] و [illegible] اخراج [illegible] در ٥ دلیل [illegible] و [illegible] اخراج [illegible] در دوازده

دلیل [illegible] [illegible] در ٩ دلیل [illegible] و [illegible]

وانم [illegible] دلیل [illegible] [illegible]

[illegible] در [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] در [illegible] موجود [illegible] ١٤ [illegible]

[illegible] وجود [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

اکنون [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]

معز	[illegible]
[illegible]	مرق

قال [illegible] [illegible]

[illegible]

من [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

٣١٢ [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد این کتاب مشتمل است بر شش مقاله مقالت نخستین
در کیفیت تاثیر خاصیت و طبایع و اخلاق و منفعت اعضای مردم بر فصل
فصل اول در تاثیر خاصیت فصل دوم در نگاه داشتن تاثیر خاصیت
اندر طبع و خاصه مردم و منفعت اعضا
در چهارپایان و وحوش و بهایم و یک فصل اندر مقدمه بباید و سخن بر جمله گفته شود
اندر مرغان خرد و بزرگ پرواز از
اندر چهل و پنج نام
مقدمه و گفتار بر جمله گفته شود اندر پنج و پنج نام والله اعلم
اندر هوام و حشرات زمینی و آبی بیرون از مقدمه و گفتار بر جمله باید تمامت صد
نام حیوانات و سی نام اندر اشجار و حبوب و نبات و
اندر هوایی چند فصل از علم فلاحت ساده در شصت و یک فصل هشت باب
اندر درختان میوه دار و ساق دار یازده فصل
اندر درختان مشموم ده جنس اندر حالس و تره بیست و دو جنس
در چند جنس از نبات و درخت هفت فصل
اندر شناختن باران و سرما زمستان اندر گزیدن گاو
اندر بازداشتن آفتها چار فصل اندر نگاه
داشتن نهال و درخت اندر اجساد و جواهر و احجار و
در هر بابی چند فصل و چند جنس باید تا مقدمه اندر هشت باب
اندر مقدمه و سخن بر جمله راندن اندر اجساد و گدازنده و آواز
دهنده هشت جنس اندر آنچه ارواح خوانند مانند آنچه جان
دارند چهار جنس والله اعلم اندر جوهرها و نگینها هفده جنس

اندر اجساد معدنی هفت جنس
اندر اجساد مولده چهار جنس اندر اجساد معموله والله اعلم
اندر چند سنگ که از جانوران و دگرگونه پدید آید والله
اعلم بالصواب اندر چند نوع از خواص و طبایع و فواید از
علوم حسابی و نجومی و شناختن و دانستن آن چند حکایت و همچنین از اعمال که کنند
که بصنعت دست پیوند دارد چنانکه نباید تمامت دوازده مقالت والله اعلم
اندر استخراج چهار گانه و چهار طبایع
قطبهای فلک شمالی و جنوبی شناختن منازل قمر در صورت کواکب و بادها و مکان
اقلیم هفتگانه و صورت و ولایتها و خاصه چند شهر و چند بنا که ساخته اند هم از حملها و مکان
و آغاز روزگار پیغمبر ما صلوات الله و سلامه علیه گفتار اندر زمان بعد
از مقدمه و چند افسانه و حکایت رستم زال بیاید والله اعلم
از قسم دوم اندر چند نوع از علوم بر هشت نوع اندر ارثماطیقی و
نواحی عدد هشت فصل اندر چند سبب و علت نجومی هفت فصل
اندر منطق ایساغوجی و قاطیغوریاس دو فصل اندر چند حساب
سته اول معاملتی و خاصه شکل مثلث اندر حکومتها امیرالمومنین علی
مرتضی کرم الله وجهه و رضی الله عنه اندر دانستن جدول غالب و
مغلوب و روز اجتماع و ماه نو و تاریخ طالع اندر علم خواتیم و
شناختن بر هفت ستاره اختیارات نجومی بر دوازده برج
از قسم دوم اندر علم فراست مردم شناختن
پنج باب اندر مقدمه اندر آیت چشم
اندر دلالت اعضا یک یک اندر حد

مؤلف و جمع کننده این کتاب شهمردان بن ابی الخیر مستوفی گوید که چون مدتی
روزگار بپرداختن تألیف این کتاب بر آمد و از زیادت و نقصان کردن فارغ
شده بودم ان را عدتی و ذخیره همی شناختم که بدان خویشتن را بمجلس عالی
خداوندی امیر اجل مؤید منصور ملک عادل عضد الدین ظهیر الاسلام علاء الدوله

وجمال الملوک وفخر الایمه شمس الملوک سید الامرا مرزبان الزمان یالم خاصبک
کرشاسف حسام امیر المومنین اعز الله انصاره بن الامیر المؤید ملک طبرستان
علی بن شمس الملوک فرامرز بن الملک العادل علاء الدوله محمد بن دشمن زیار رضی
الله عنهم و قدس ارواحهم عرضه کنم و عذر تقصیر و تاخیر بخدمت بیامدن نموده باشم
و از بهر تیمن و بزرگ داشتن این کتاب ترجمه نامه علایی نام کردم تا چون
خداوند عز نصره دران تامل فرماید و نیک بختی بدین دعا گوینده رسد و سر در آسمان
افتخار کشد و چون آفتاب آن دولت قاهره ثبتها الله بر و تابد از سر تازه شود
و از آسایش و سود اینده رنج و زیان گذشته فراموش کند و از بهر آنچه زبان
شده ارش بمکارم و معالی مجلس عالی اعلاه الله قاصرست و داند که عبارت
گوینده بوصف آن علیه همت نرسد و خاطر مساعدت نماید از انچه آگاهی بعضی توان
کرد در دعای خیر سخن و دو جهد المقل را اکار فرمود و در یاد کردن فضلی چند دلیل
نمود و خواست که او لا بر گفتار خویش حجت و دلیل نماید و برهان واضح شرح و بیان
این بیت معلوم کرده اند که گفته اند   ولیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم
فی واحد   بعضی زوایه پرون شده

اندر طبع و خاصیت مردم و منفعت اعضا ایزد تعالی جل جلاله
دل همه جانوران در میان سینه آفریده و دل مردم بر سوی دست چپ گراید
زیرا که سردی سوی دست چپ بیشتر باشد تا اعتدال پذیرد چشم هر کودک که از
مادر جدا شود ازرق باشد از گاه بگردد بدان رنگ که خواهد بودن اگر کودک
ازرق چشم دایه حبشی بخشیده سیاه چشم گردد و چشم فراخ باز کرده بزرگ و از پیش
ساعده نیک نتواند دیدن بسیار مرد باشد که هر دو دست کار کند راست و چپ
و هیچ زن هر دو دست را کار نتواند فرمودن از نقصان خلقت کف مردم

بردستاست و مرغ را بر پای و زانو مردم بر پای اسپ و چهار پا را بر
دست و مرد را سی و دو دندان باشد و دندان مزد از بعد بیست سال
بر آید و درد کند و بوقت بر آمدن و زن را سی دندان باشد که چون مرد
پیر شود موی ابرویش دراز گردد و بیفزاید از مردیش تا هفتاد سالگی
فرزند پدید آید و از زن تا پنجاه سال این حکم اغلب طبعهاست بر پس بن
گوش رگی است هر که آن زار کنند ازو فرزند نیاید مرد را چون موی پیشگار
باشد فرزند بسیار دار از مرد به خایه فرزند بسیار خیزد چون مرد از زن
دفع خون بینی — بسال کهتر باشد فرزند ایشان کمتر باشد مرد کهل چون سر با آب سرد بشوید و
آن آب کسی باز خورد که ازو خون همی شود از هر جای که باشد بازایستد هر
دفع صرع — در چشم درد مند سرخ گشته بسیار بگرد چشم او تیر بدرد آید پاره از رسن از انچه
مردی بدان آویخته باشند بر بازو و خداوند صرع بندند منفعت کنند و تا بر وسته
باشد مصروع نشود و میخی که بران دارد و وحته باشند هم این علت را سود دارد
دفع زهومت گوشت — اگر کسی بزی یا گوسفندی کشد بکشد و نان گرم در دهان دار و از ان گوشت بوی
زهومت نیاید اگر مردی پس پای برهنه بر کشت زاری نهند بر جای قدم او
هیچ نروید و اگر کسی پای برهنه بر پی قدم کسی نهد علت بد و باز گردد و لگد و
چیزی گرد خاک گور یک مرد و یک زن بر سر و صفره افشانی گرانخواب شود
و بیدار نگردد تا انگاه که آب بر رویش فشانی و بشویی خداوند تب چهارم
چون پیراهن بپوشد که بوقت زادن زن پوشیده دارد و نشسته باشد تب
باز برد بدانکه طول هر شخصی هشت بدست باشد ببدست او و عرض همچنین ای
چون دست بر پهنا باز د و با سینه بر پیماید و چون دستها سوی بالا برد ربعی
بیفزاید و از گوش تا گوش یک بدست و ربعی باشد هم چندانکه از ارنج تا

سر و طول قدم یک بدست و ربعی است هم چنانکه از زیر قدم و پشت پای
تبارک الله احسن الخالقین   هرجا نوری را که خصی کنند بوی او خوش
شود مگر مرد که خصی بوی دیگر گونه دهد ناخوش و استخوانش دراز و پهن گردد
و انگشتانش کج شود و موی پراکنده و تغیر در رای او بسیار پدید آید و اشک
چشم بیفزاید و آرزوی خوردن بسیار کند از آنچه شهوت نکاح شهوت طعام
باز پیوندد و هیچ خصی مخنث نباشد و این عجبست آزموده و میل خصی بزنان بود
و خصی خواب بیند هم چون مرد و آب بیخواری و بیخ از وی جدا شود و همچنانکه
زن اصلع نشود خصی نیز اصلع نشود و دراز زندگانی باشند و این را موجبی
دیگر نشناسند مگر آنکه مجامعت نتوانند کرد چنانکه عمر استر از آن خر و مادیان بیشتر است
که پدر و مادر وند و بسیار افتد که خصی در جامه خواب شاشد چون کودکان خاصه
که شراب بسیار خورد   چون خواهی که وقت بار نهادن زن آبستن
زود برآید و درین معنی بسیار یاد کرده شود پراکنده اما اگر موی سر او جمله
بر کشش بندند بر ریسمانی که مردرشته باشد زود بزاید زن آبستن چون پای
بر مار نهد بچه بیفکند چون با زن نزدیکی کنند و ترسنده باشد اگر فرزند آید
عجیب و نیکوروی و خوش خوی باشد اگر زن آبستن را سر پستان سیاه باشد
دختر آید و اگر سرخ بود پس شیر زن بدو انگشت بساید چون ستبر باشد و بچه
که آید پسر است و اگر تنک باشد دختر و ازین بهتر بفرمای تا شیر بر آینه دوشند
و در آفتاب نهند چنانکه به بجنبد و یکساعت بگذارد اگر چون دانه مروارید گردد
و بر بندد پسر است و اگر پراکنده شود دختر   چون زن بی نماز
پستان با زافته و فرج برابر بدارد و ژاله آید بر آنجا بنشیند و از آنجا بگذرد
هیچ دد و دام نزدیک آن زن بیمار نشود و اگر نزدیکی زینت و کامه شود تباه گردد

و اگر بره نزار بگذرد زبان دارد و خیار تلخ کرد و خاصه اگر بسند اب کجزد
خشکی پدید آرد و اگر در آینه اسپید و نقره جلا داده نگرد تاریک فام شود و عکس
انگبین را زیانی صعب کند هر مرد که با زن حایض گرد آید دل کور شود و طراوت
و بها و نیکویی ببرد و روشنی دل بشکند و اگر فرزندی آید ابله باشد رکوی بی
نمازی بر دنبال کشی نهی با دو زو به در آن نخفتد اما منفعت در زن بی نماز
آنست هر کجا او باشد در آنجا پیر نخیزد و اگر دست بمصروع برد ساکن گردد
تیغهای تا تفاوتی بگیرد و طلی تحاک
درو کنند و از گندم و جو و باقلی و نخود از هر یک هفت دانه در آن بکارند و یک هفته
زن درو کمیز کند آنگاه آب بدهد اگر بروید از آن زن فرزند آید و اگر هیچ
نروید زن بار نگیرد و عقیم است و اندر حال مردم برین گونه نکنند و موجب آن
بدانند و اگر خواهند تا بدانند فرزند نابودن از جهت مردست یا از جهت زن
چند دانه تخم کدو بهند و زن را گویند تا درین آن کمیز همی کند و همچنین چند دانه
دیگر از بهر مرد جداگانه کمیز همی کند هر کدام که بروید نابودن فرزند از جهت
آن باشد و همچنین دانه سیر زن شب در فرج نهد اگر بامداد بوی سیر از دهانش
آید آبستن گردد و چون مرد آب پشت خویش در آب پاکیزه ریزد و نگاه کند
اگر سطبر باشد و پراکنده نشود و فرود آب نشسته فرزند آید و اگر تنک باشد
عرق که در گرمابه
و بر روی آب برود فرزند نیاید
بیاید در دل مالکد فایده دهد و بچه گرد آنرو و ریش بگشاید و عرق کشتی گیران
چون بگیرند و بر پستانی نهند که شیر در او ستبر شده باشد و بدرد آمده ساکن
شود موی مردم بر زخم سگ دیوانه نهند با سرکه فایده دهد و اگر کمیز کودکان
بار کنند بهتر اگر استخوان مرده در رکوی کتان بر خود او ندتب چهارم بندند

تب زایل کند و اگر بر پای منقرس بندند سود دارد دندان
صحیفه سیم بر زن بندند آبستن نگردد و این خاصیتی عجب است دندان کودکان
در اول چون بیفتد و بگذارند که بر زمین آید و در میان سرب نهند که بضرب پهن
کرده باشند چون زن با خود دارد آبستن نگردد دندانی که از درد بکنده باشند
در زیر بالش نهند که در خواب آواز دهد و بجنبد کند ساکن گردد دندان مرد
با پر هدهد در زیر بالین جفته نهند از خواب بیدار نشود تا آنگاه که از آنجا برون
آرند آنچه از ناف کودک ببرند و ماه سر باشد اندکی گرد کرده زیر
نگین زبرجد نهند هر که آن نگین دارد از قولنج ایمن باشد خون مردم
با اندکی آب آمیخته کنند و بر شکم کژدم گزیده مالند درد آن بیشتر سود و ساکن
گردد قضیب مرد لختی در آب بشویند شش عدد دو بیست درم سنگ
باز آید بوزن و بیکی دهند که خون از وی همی شود از مرد و زن آن خون باز ایستد
کمیز مردم در زیر درختان کنند نیکو شود چون با آتش نیک بجوشانند و بر
جای دردمند منقرس نهند منفعت کند و در تریاق آن را که پزشکان از او
امید بریده باشند چون مقدار سه درم سنگ کمیز بخورد او دهی بعد ما که سه روز
نهاده باشد و او بنداند سود دارد منفعت کند و اما کمیز هم الکس باید و اگر
در جایگاهی از نحاس کنی و بجوشانی تا سه و بسته شود آنگاه بگذاری تا تر
شود و با قدری زعفران نیک بسایی و در بوته آنگاهی با آتش نه تا هم چون نقره
در و بگردد و هرگاه چون حاجت افتد با قدری مشک در چشم کسی کن که سپیدی آرد
بدو سه نوبت پاک شود و این را کو هر لی بیا خوانند زن حامله بر هر
اندام که باشد و بران بجنبد کمیزش بدان مانند که تب صفرایی گرفته و خون
غالب شده آب پشت مرد و زن سه بار بر نشان لگد بی کنند

بهتر شود و سود دارد مردی آب پشت خود با شکوفه عبیر البایه و خشک
کند و بزنی دهند تا بخورد بران مرد شیفته گردد آهن بخیو
که آب دهان است تر کنند سنگ مقناطیس آن را از باید خیو مردم گرسنه و تشنه
بر پشت کژدم افتد بکشد و هرچه را خون در باشد از هوام بیشتری بمیرد و خون
خیو بر او فتد چون کودک از مادر جدا شود اول سرگینی که از و
بیاید سپیدی چشم ببرد و شبکوری را سود دارد سرگین خشک بسوزد و خاکستر
بر گوشت عفن شده نهی جراحت بشود و گوشت نو برآرد و آنچه از موده اند به
ماوراء النهر چون یکی را بزند پیهی مردم بخورد او دهند و در تنور
گرم کنند نیک شود و این دردی صعب است و آنچه از عجایب است و مجربست
مرد را چون تب دق آید و عرق کند پیهی خویش بدست چپ بگیرد و بسوزانم
و برر گوی کبود کند و بر بازوی چپ بندد بتدریج تب ساکن همی شود تا یکبارگی
تب برود و این آیتی است از فضل حق سبحانه و تعالی و تقدس والله اعلم و احکم

در جمله چهارپایان بهیمه جانوری

بچه را یکبار از شیر باز نگیرد چون دانست که قوت و زاد حاصل تواند کردن
بتدریج شیر گاه گاه باز میگیرد و رها کند که بخورد و هر وقت پس یکبارگی باز
گیرد هر چهارپای که رو دیگر دست پیش بندد آنگاه آن پای که مخالف دست
دیگر باشد دست آنگاه پای هم چنانکه مار پوست باز گذارد دیگر حیوان را همی
باشد همچنانکه شتر موی باز نهد و گاو کوهی سرو بیفکند لیکن گوسفند از هیچ چیز
چندان نترسد که از گرگ همچنانکه مرغ خانگی از شغال و خزار شیر و موش از
گربه که اگرچه باد و مرغان و خورنده موش بسیارند لیکن بیم و ترس او از گربه

پشتر است و بر زمین از همه قوی تر و با هیبت تر شیر است و بر هوا عقاب و در
آب نهنگ و بد انکه خصی از همه جنسی قوی تر و فربه تر گردد و بدان که مردم را
مژه زیرین و زبرین باشد و دگر جانوران را مژه زیرین نباشد بغیر از شتر
مرغ و هر جنسی که سنگینه دارد دشخوار زید و دشمن مار چهار اند پیل و گاو کوهی و
خارپشت و لعلق جدل سه نوع اند خرگوش و گاو کوهی و تذرو و باکره و خوشتین
آدمی سه نوع اند اسب و طاوس خروس جانوری که بر نان خون خورند سگ
و گربه هر جانور که باشد و آنچه میان بسته و گران باشد دلیر بود و
چشمهایی که بشب فروغ دهد چشم شیر است و پلنگ و گربه و افعی پیل و اشتر
و کرگدن بگاه هیجان و وقت گشن کردن چند شبانروز علف خوردن
رها کنند و در ان مدت اگر هیچ علف نخورند از ان جنس با او هیچ بس نیاید و
بر همه جنسها قوت دارند هر جانوری که با دیگری دشمنی دارد از بعد مرگ اعضا را
نیز اثر بماند چنانکه روده گرگ و گوسفند و دندان گربه و استخوان موش که با هم
نهند با هم رسند اکنون در چهل و پنج نام ددان سخن گفته شود چنانکه در فهرست
نموده ایم آفرینش شیر از همه ددان بر نیروتر و قوی تر
است و هیبت او از همه بیشتر و با هیچ دد همراهی نکند و در رفتن پای راست
پیش نهد و بشب جز براه جاده نرود و از هیچ نه اندیشد و تنها رود و از بزرگ
منشی چون شکاری کند آنچه باز ماند ببخشد و دیگر بدو باز نگردد و کودک
و زن را بکشد و در شب چون نور روشنایی بیند روی بدانجا نهد و از دو
می نگرد و چون آنجا زن خرش و نغمت مردم شنود بیارامد شکار کردن شیر چنان
باشد که مردم بر راست یکدیگر بایستند و استاد صیاد در پیش باشد و بریک اتفاق
چنانکه از ان بگردند و دیگران نیزه و تیر را کار فرمایند و شیر چون بوی صیاد

یابد از بوی خویش دنبال همی پوشاند همی پوشاند تا جویند راه بدو نبرند و استخوان
گردنش و پشتش یکپاره باشد و از این است که گردن بر نتواند گردانیدن و استخوانش
مغز ندارد و سخت صعبست چنانکه اگر برهم بسایند و بر هم زنند آتش از و پریدن چند آنکه
سنگ آتش زنه چون روده آب پیش آید و خواهد که بگذرد چشم بدان جانب افکند
بر یک مقام و اگر آب زور گیرد و او اتهمی از راه بیجا نبار گردد و دیگر باز بجای
خویش آید همچنین همی کند تا انگاه پیر اید انچه خشم گیرد چیز گیرد تا در آب چنان نست
باشد که اگر کودک خواهد که بر پشتش نشیند تواند و مراد خویش از وتباید چه
و باک نباشد از زخم چنگال سگ غیر مانند نیش حجام نماید اندرون پوست
زخم شیر کشته ماند زخم چنگال او و گوشت نخورد دست در سر بیمار آورده و اگر
شیر بروی انبوه شوند و تباه کنند و مگس بسیار شود و شیر آب اندک خورد
و باشد که بید در سه او در آب نخورد در سرگین هم مدت سه روز یکبار افکند
و خشک باشد چنانکه در ان تری نه بینند و چون بسیار شکار کرده باشد
طلب بکستان کند و راه آوری سپرد تا لختی نمک خورد و بارهای گوشت
بزرگ یکبار فرو برد و به تحلیل آید و چون بیمار شود اگر کپی خورد و تند رست شود و
تن درست گردد و اگر زخم رسد شش از تیر و مانند آن و در تن بماند
طلب سعد کند و بخورد تا از تن او بیرون آید و این عجیبست و ان خاصیت
خوردنش شیر را نیست آلات اندر دل شیر جمله بدان سگ ماند و در کاروان
چون خروس را اندر شکار آن بجای بگذارد و از خروس سپید عجب تر سد
و چندانکه خروس سپید تر و خرد تر بیم و ترس شیر بیشتر و همچنین چون
موش بیند سگ شود و می نگرد و دنبال می جنباند و بدان ماند که اندیشه
صعب کند اینجا از خروس و موش بدین صعبی ترسد انگاه با پیل دشمنی

کنند و در جنگ بکوشند و ابسیح جنان نگریزد که از مورچه خرد خاصه ب
بچه و پادشاهی مورچه و شیر جانست که پادشاه بشه پیل که دویش
وار نالد و بانگ شیر همه جانوران بترسند و قویی بانگ بزند بر پی
نکنه نکند هر یکی از ترس ایشان گریزد ضعیف بر جیانکه هیچ از اول صغر
و با هول تر باشد و گویند بانگ کند تا شکار از آن رمیده شود و آن خصم
برسم نهد شیار باشد و چشم از هم کرد . نشان خفتن نشست و شیر اندک
بجا باشد از آنکه برایت زادن بچه شکال در زبان مادر کلند و می خراشد
تا بیرون آید و ارشش گردد و بدین سبب علم شود چون بچه بیرون آید پاره
گوشت باشد چشم از هم باز نکرده و مادر نگاه دارد تا پدر نیاید و یا درد مد
وحیرانش از هم بگشاید و ماده دو پستان دارد و قوت اندر خورد انداز
قالب او و شیر ماده بیشتر جوی تیز از نر باشد و طلب مردم بیشتر کند
پوست شیر چون حذاوند بواسیر بر وی نشیند ساکن گردد اگر از
پوست شیر دهلی سازند و بزنند هر اسپی که آواز آن بشنود بیمار گردد
و بر پشت هر اسپی که بزنند باشد که بدان حد تاثیر کند که بمیرد و در
پوست دیو چه در بغتند حذاوند تب چهارم چون بر وی نشیند ساکن گردد
میان هردو ابرو پوست برگیرند و بر یارند بیند تیر چشم پادشاه شیرین
گردد و بر چشم زنان هم چنین و بر خصم چیره باشد نیز سخن گفتن و حوب گشتن
و آنکه بدان مانند گوشت گوشت را تمام برکنند و کشتن ندکدار بد
ماخته شود اکنه بکوبند و در بهند قوی کند و سر از آن بخورد حذاوند
بواسیر دهند نافع بود و هم از و نفقه و از کس دراپ کند و بر خود مالد شیر
نزد یکیاو تر دد و قابل را سود دارد پیه شیر چون پیه شیر بر روی

بچه شیر

و ثن کنند هیچ دد و دام پیرامن انگشت نگردد و بهر جا نهاده باشد مار و موش
دیگر دد و دام هیچ نماند و همه بگریزند و اگر در سفالی یا مس تغار ریزند هیچ جیار ربای از آنجا
آب نخورد و بهر که بارد روغن میان ابرو مالد بهر که او را بیند با رشک نه دکلف
از روی ببرد و دو قوت جماع بیفزاید و دمل سخت نرم کرده اند و دار الثعلب را سود دارد
زهره زهره شیر علت خوکی را که بگردن بر آید سود دارد و ببرد اکنی از
زهره با انگبین بجدا و بد پیرقان ابله سود دارد و زردی ببرد خوک
خون او سرطان را مالند که تن بر آید با پهند کهن زایل گرداند خایه او
یا بوره سرخ و مصطکی خشک کرده بسایند و بروغن زنبق بسرشند قولنج و بواسیر
و درد رحم را منفعت کند چون با آب گرم بیاشامند یا بخورند هوی سرکجا موی
شیر بسوزانند هیچ دد و دام آنجا نماند و همه بروند دندان دندان شیر بر کودک
بندند که دندانش بی آهر بی رنج بر آید ناخن شیر بسوزانند و بیزرکی دهی
تا در طعام بخورد چشم حرمت بنو کند و از شکوه درد حرمت دارد اگر کسی خیر
در شراب سکی دهی تا بخورد لذت خواب از دل ببرد شود و دشمن شراب گردد
علاج زخم شیر چون کسی را شیر زخم کند اصل کدو خشک کنند و با روغن
گل بر زخم شیر نهند ساکن گرداند به فرمان خدای عز و جل آفرینش پیل
ایزد تعالی هر چه خواست بیافرید و در آفرینش پیل نگاه باید کرد که چون
گردن وی کوتاه دارد و خرطوم دراز بعوض گردن داد تا هر جا که خواهد
غذای خویش از طعام و شراب به دهن دارد و دندانش پیدا باشد که بوزن سیصد من
بر آید چون بچه از مادر جدا شود دو دندان بزرگ که بپالین آید دیگر
هر چه خرد باشد همه اندر دهان دارد و زبان دراز کوتاه و باشد که دنبه
دهد دانکو نیند اگر زبان پیل کوتاه باشد کوته بشود معلوم نیست تجربه

یلمک مردم را نسبت دشمنی هست و رمنده و چون [illegible] شود بتر و تحسید بیس [illegible] شود
و با تمک محبت بکنند از خویش بوسی او دیگر جانوران روی بپردند و یلمک بچه ندارد
و تزاید الا الهی که مار افعی در گردنش باشد مانند طوق و کسی که تن خویش بر [illegible]
کند ریاه باید و در جای یلمک شود جائی که خواهد بتواند گرفتن و یلمک دورا گیرد
و گزنده کمنه بمقدار است قدار تیغ و چون یلمک یکی را از بند موش بیابد در آنجا
بت شد اندامش عشق شود و از آن نمیرد و از آن محبت در نگاه داشتن جهد
تمام کنند و هر که شیش هست باشد یا زنی رحم که بود و رسد بکشته شود و بانها
رود یا بسیاری الم آید از انکه بر هم ایمنی ندارند و چون بخسبند روی بهم نهند
مانند دایره و در آن هم متفکر شد که اگر یکی پشت برگرداند از دیگران آسیب رسد
واو را به زیر و ماده ایمن تزوج بنده نزد دلیری از نر است و هر گاه
گرگی بیمار شود ضعیف شود دیگر گرگان او را بخورند اما چون گرگ خون بیند
قوت عظیم گیرد و چون بیمار شود بگریزد و با دیگران نیامیزد تا بهتر شود و قوت
بیماری گیاهی می خورد بسد بخورد و فضولی که در شکم دارد بر آرد و قی کند آنگاه قوت
گیرد و هیچ بوی نشنود و چون خاک [illegible] در بینی شود و آنجا [illegible] گرگ بسیار است
جون جا نگاه گوسفند برود و گوسپند ماند و نداند که کدام جانب رود یا نهاد و بانگ زنند
[illegible] تا بانگ سگ از کدام سوی می شنود روی بدان جانب نهد چون نزدیک رسد
روی بگرداند و بجانب دیگر بانگ کند تا سگ چنان داند که گرگ آنجاست بدانجا
رود [illegible] که گرگ بگوسفند رسد و [illegible] با مداد [illegible] آمدن افتد
گوسفند آید از انجه [illegible] گوسفندان بیدار شده
دو وقت با مداد [illegible] و دیگری را [illegible]
دادن [illegible] و بوسیدن [illegible]

بمتر

بند آوازش بسته شود و از قوت و حرکت باز ماند و چون گرگ پیش آید چندان که
نابرد دست چپ تر باشد و با آسانی بتوان دیدن و اگر برابر باشد یا بر دست راست
بر و گیرد و دشخوار با او شاید کوشیدن و چون مرد بترسید گرگ دلیر شود و بوقت طلوع آفتاب
زند و ترسه بار دهن باز کند آنگاه بمردن آید و الا با آفتاب [illegible] هیچ باز
نتواند کردن خاصیت چون از روده گرگ چغانه سازند و بر چغانه یا بربط کشند
که اینها در میان دیگر مطربان بر تر که سازهاشان از روده گوسفند باشد هیچ آواز بر نیاید
و همچنین اگر در کار زار اگر یک جزوار کوس از پوست گرگ سازند چون دیگر کوس ها زنند
همه آوازها با هم آمیخته شود دیگر ما در بده شود و اگر دو دف سازند یکی از پوست
گرگ و دیگر از پوست گوسفند یا پوست آهو و بهم بزنند دف آهو یا گوسفند هیچ آواز
ندهد و این از عجایب است چشم گرگی یا دندان گرگ هر دو با خود دارد قوت هیبت افزاید
هر که دندان گرگ با خود دارد از گرگ ایمن باشد و چون اسب بند بر سنگ
بدود و ماند نشود اگر استخوان گرگ پیر کودک بندد لیست نترسد اگر اگر آن
دود کنند و بر آن جای بستر و کم نشنوند بند گرگ آنجا نشود اگر دندان گرگ
با خود دارد چیزها فراموش نکند و هر که را درد دندان باشد اگر راست باشد بر
راست بندد و اگر چپ باشد بر چپ بندد فایده دهد فرج اگر فرج گرگ با خود
دارند زنان که در اهمه شغیته او شوند و چون مردی با خود دارد و با زن نزدیکی
کند هیچ مرد دیگر بر او قادر نباشد منافع اسب [illegible] سالمی گرده ده
عمر اسب چهل و پنج سال بکند اگر نر بر ماده باشد چند گاه نگاه کند
و اگر ماده یان از گله کم شود و اگر نه خود بازماند و در دیا او را [illegible] آب
سایه خود بترسد و بدین سبب دست بر آب زند تا تیره گردد آنگاه
آب باز خورد و یک شیر دشمن دارد و با هم یکی شوند و جنگ کنند چون باد شمال
خواهد آمد از دو سه روز پیش بداند و روی بدان جانب کند

بوی رزیج اسب را زیان دارد اگر دود کنند اراد امیرد و مادیان آبستن را
چون خواهی اشش او نهمیند آنکه کند بوی آن بچه بیفکند اگر سم اسب در زیر زن
حامله نصیب زاید و یا بچه مرده باشد دود کنند زود بیفکند اگر سرخوک
با گندم پخته بخورد اسب سمین شود و فربه شود و اگر به سوسمار با هم چنان
فربه شود اگر گوهر در پوست تهی کند اگر کلاغ در پیش اسب افکند گرد د در زیر ریت
افکند تا بمیرد و ویران جای کند که بیرد و باک شود اگر سم و دست و پایش همی نزکد
سرخوک برو مالد فایده بازد هد صفت گیر مادیان باید که در استخوان و
بیکو دیدار فراخ پوست سالم تا ده سالم و باید که هر روز چهار گرست محل بر افکند
دو بار اول روز و دو بار آخر روز چون کش بپذیرفت جا نگاه گرم باید داشتن
و نخل باید که سرد بینی بود دارد و سیاه چشم و بسیار زیر ش گوش اشاق داشته و
راست ایستاده یا گوی سرین گرد و دنبال دراز و بسیار دشن خرچ گرد اسب
سال اول کره اسب خر خوانند بهشت دندان شیر آرد و سال دوم دندان
بزرگ کند و بر جای ماند و سال سیم یکی کشد و سال چهارم کداد شیر همان ماند
بود پنجم سال ابتدای سپیر باشد و آنچه برآورده باشد سیاه بسیار ریا شد
انگاه بعد از آن سالها ساده نمک شود و سیاهی آن اندک تر همی گردد
است چون یکبار سراسر بود آن راه بار داند و زند کاملان رخ در اسب بیشتر است
و خوراک افزون کند **آفرینش خر** هر گاه بانگ کند ثبت بیرد اکبر و از این
جهت بانگ بر آرد و از عجایب خاصیت یکی را گر دم بزند او را بر خور بر هم زن نشد
و روایش پی ... کند دود بپا زده و خوارد منزل کرد خون خر اگر با ایر
طلی کنند بسه چهار نوبت در آفتاب پوست ازو باز اشد به شود اگر کش خر را
بریز بریز بند و پنج شش قطره خون بگیرند و با آب باران آمیخته کنند و غذا و شب دوج
بخورد اگر طبیب ان از علاج او مانده باشد شفا دهد و باید که خر را آب چو دهد
به بار سنگ شود

پوست خر اگر قدری بر کودک بندند شب نترسد در آفرینش **گاو** و چون تراز
فرود آید نگاه کن اگر راست فرود آید بچه نر باشد و اگر از چپ فرود آید ماده بود
گوسفند هست و یک ... دارد بز نوزده دندان و چون خواهی که شش ذکر نه
سفید و پاک شود فلفل در سرکه کند و بر رم افشاند یکبار ده هم شفته و پاک شود
ورم پاکیزه گردد

حساب خطا بین

چون مسئله حسابی پرسند جواب آن مرعددی که خواهی بده و مثال او تمام کن و از آن حساب بدان که
خطا بیند در زیادت و نقصان و این خطا اول باشد زاید یا ناقص اگر هر دو خطا زاید آید یا ناقص کمتر
از بیشتر وضع کن و اگر یکی زاید بود و یکی ناقص هر دو جمع کن و این جزو مقسوم علیه است انگاه مثال اول در
خطای دوم ضرب کن و مثال دوم در خطا اول اگر نقصان کرده باشی همچنان نقصان کن و اگر یکی زاید باشد
و یکی ناقص همچنان جمع کن و بر جزو مقسوم علیه بخش آنچه بیرون آید جواب است و خطا بین بدین سبب گویند که از
دو خطا صوابی بیرون آید **مثال هر دو خطا زاید** پرسند که دو من سه درم پنج من را چند باشد
گفتیم چهار درم و این مثال اول است و چون پنج من بچهار درم باشد ده من را هشت درم آید و سه گفته
بودم پنج درم تفاوت نکند و این خطا اول است زاید دیگر باره گفتیم پنج من سه درم و این مثال دوم
و بدین حساب ده من را شش درم آید سه تفاوت کند و این خطا دوم است زاید خطا از یکدیگر نقصان
کردم ای سه از پنج ماند دو و این جزو مقسوم علیه است انگاه مثال اول و آن چهار است در خطا دوم
و آن سه است ضرب کردم دوازده آمد و مثال دوم سه است در خطا اول ضرب کردیم و آن پنج است
پانزده آید کمتر از بیشتر وضع کردیم ای دوازده از پانزده سه بماند قسمت کردیم بر جزو مقسوم علیه و
آن دو است یک درم و نیم آمد و هو الجواب **مثال هر دو خطا ناقص** یکبار پرسند که هشت درم و دو دانگ را
چند باشد گفتیم پانزده درم و این مثال اول است بر موجب این حساب دیناری چهل و پنج درم باشد پانزده
درم خطا اول است ناقص دیگر باره گفتیم دو دانگ به ده درم و این مثال دوم است بدین حساب شصت
آید و شصت گفته بودیم سی درم خطا دوم باشد ناقص خطا از یکدیگر نقصان کردیم پانزده بماند و این
:

جزو مقسوم علیه است مثال اول ای پانزده درسی خطا دوم ضرب کردیم چهار صد و پنجاه آمد
و مثال دوم ای در پانزده ضرب کردیم که خطا اولست صد و پنجاه آمد خطا از یکدیگر وضع کردیم
سیصد ماند بر پانزده بخشیدیم که جزو مقسوم علیه است بیست درم حاصل آمد که قسمت دو دانک باشد
مثال یک خطا زاید و یک خطا ناقص یکی را بیست و گرفتند سی و زیبی درم بیست روز رخنه
باشد گفتیم شانزده درم و این مثال اولست و بدین حساب سی روز را بیست و چهار درم آید شش
درم خطا اولست ناقص دیگر باره گفتیم بیست و دو درم باشد و این مثال دوم است و بدین
حساب سی و سه درم باشد سه خطا دوم است زاید هر دو خطا جمع کردیم از انچه متفاوت بود
نه آمد مثال اول در خطای دوم ضرب کردیم ای شانزده در سه چهل و هشت آمد و مثال دوم
در خطا اول ضرب کردیم ای بیست و دو در شش صد و سی و دو درم آمد هر دو جمع کردیم که یکی زاید
و یکی ناقص صد و هشتاد آمد بر نه قسمت کردیم بیست آمد و هو الجواب و بالله التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم من واردات القلب الحزین

الهی انت الذی خلقتنی بمشیتك و ربیتنی بمحبتك و ابتدات خلقی ~~لمحبتك~~ لمعرفتك
وانت الذی کونتنی بکینونیتك فجعلتنی منك الیك و تجلیت لیغنینی بنفسی
فانت الذی دللتنی علیك و دعوتنی الیك وانت الذی لا یعرف کنهك
الا انت ولم یعرفك احد الا بما وصفت نفسك له به و لا یطیق احد النظر
الیك الا بعینك فافتح لی یا رب عین بصیرتی بنور هدایتك واجعل لی مقاما
تحت ظل عرشك برحمتك وانظر الی بنظر رافتك وعنایتك ووسع لی
من فضلك الدائم الذی لا یزول وکفر عنی سیئات نقصانی المانعة عن الوصول والبلغنی [illegible]
وجمل وجهی بنور جمال کمالك وجللنی بجلیل عز جلالك وادم لی نعمائك
وافض علی آلائك واقصنی عن کل ما یخالف رضاك واجعلنی مخلصا لك
موثرا لك علی ما سواك وصل علی محمد وآل محمد القائمین مقامك فی الاداء
وعلی شیعتهم النقباء النجباء واجعلهم لی الیك شفعاء واستجب لی بحقهم کل دعاء
برحمتك یا ارحم الراحمین

کتبه محمد حسن بن عبد الرحیم [illegible]

نوع هفتم در علم خواتیم و ساختن آن بر صعف کوکب سیاره فصل اول در مقدمه
این علمی شریفست و باید که هر که بدین مشغول خواهد شد بر طریق آزمایش و از وجه
بازی و لهو نکند و بپاکیزگی تن و نیت صافی پیش گیرد تا مهمی بباشد نکند و دل در خدای
تعالی بندد تا راست آید و حاجت روا گردد که اگر نه ازین جمله کند تمام نشود و باشد که
زیان باز دهد و بداند تا قضا حاجت و گشایش کار او بکدام کوکب تعلق دارد آنگاه
شرایطی که گفته شود و بشرح بباید بسازد و باید که آن کوکب حظ تمام دارد و هر چه قوی
حال تر و نیکوتر بهتر و دلیل آن نوکه تر و احتراز باید کردن از انچه آن کوکب راجع باشد
یا در هبوط یا در وبال باشد و نیز در احتراق یا در تربیع و مقابله مریخ تا پسندیده
تا این معنیها دانسته باشد و احتیاط نگاه دارد فصل در چگونگی خواتیم بر هفت
کوکب سیاره ساختن اکنون عمل خواتیم یاد کنیم بر کواکب هفتگانه و تاثیر آن معروف
و از بعد این بگوئیم حاجت خواستن از لباس پوشیدن و بدان زی و شکل
بر آمدن و دخنه آن کوکب سوزانیدن بگوئیم تا ایزد تعالی جوینده آن را بقضا حاجت
برساند بفضل و کرم خود زحل سنگ سبز از قسمت زحل است روز شنبه
این سنگ را ابتدا کنند و قمر اندر برج جدی یا دلو و زحل نظر دارد مقبول و آن
نگینی سازند بر نقش مردی ایستاده ماهیی در دست گرفته و بر داشته
و سوسماری در زیر نگین و قدری مر با صبر در تهند و نگین بر او نشانند و هم در وقت
چنین که گفته اند در انگشت کنند هر که این انگشتری دارد قدرش بیفزاید و منزلها
بیابد و خزینه زمین او را نگرد و از فرمان ترسد و ایزد تعالی همه مکروه از او بگرداند
و باید که گوشت ترخورد و بر خر و استر ننشیند و مار نکشد و جامه سیاه پوشد
دیگر سنگی است که آن را حجر اللور خوانند و با سیاهی گرایند خانه پیش طشت
بجای باید آوردن آنگاه نمودن تا برین سنگ صورت مردی کنند ایستاده
و اژدها بدست راست دارد و بدیگر بر و نرنی و بر زیر نگین این حروف نقش کنند

آورا انگشتری بر سینه‌ند چون با خود دارند علمها پوشیده بقدرت خدای تعالی
بر وظاهر گردد و بداند واز دیو وخیال بد نترسد و منزلت وقدرش بیفزاید مشتری
سنگ بلور و برنج زرد و سپید روی وخاصه از زر مشتری راست هر که
روز پنجشنبه سنگ بلور بستاند و قمر مشتری را بیند از قوس و حوت نظری نیک
و در اول ساعت یا دوم باشد واز وی نگینی سازد و بر او نقش کند برین صفت
مردی جامه زرد دارد و بر کرکسی نشسته و قضیبی بدست دارد و در زیر کرکس این
پنج حرف نقش کند ف س ع ا ل و این نگین را با انگشتری برنج نشانند و
کافور قدری در زیر نگین نهند و روز پنجشنبه پیش از برآمدن آفتاب در پوشد
هرچه از خدای تعالی بخواهد بیابد و مردم او را نیکویی کنند و او را دوست دارند
و او را استوار و معتمد شناسند و باید که چون مشتری را بیند جامه سپید دارد
تا نیکویی و برکات بدو فرا رسد و از ماهی سپید خوردن احتراز کند و چون طعام
خورد دو دست بر سر اصلع نهند و پیوسته پاکیزه تن و جامه باشد دیگر
هر آنکس که این خاتم دارد و چنانکه باید شرط باختیار بجای آرد و بر نگین بلور صورت
مشتری کند مردی بر اله نشسته و طوماری بدست گرفته و در زیر نگین این
یک حرف نقش کند ه و این نگین را با انگشتری برنج نشانند و باختیار وقت
چنانکه گفته‌اند در انگشت کند مردم او را مسخر شوند و همه او را دوست و گرامی
دارند و قبول قول باشد پیش قضات و ایمه دیگر نگین بلوری که از زمین آورده
باشند خاصه نه از دیگر جای بر او صورت بزی کنند و قمر در برج قوس باشد
با جدی ناظر مشتری و آن بهتر که مشتری ترحل نیز نظر دارد و این نگین در زیر
سر کودکان نهند که بسیار گریند به خوبی و گریستن رها کنند و خوش خوی
و خندان شوند و اگر مردی این انگشتری بپوشد همه بزرگان او را دوست و گرامی
دارند هشتم شاذنه که آنرا حجر الدم خوانند از قسمت مریخ است هر که

این سنگ را روز سه شنبه بستانند و قمر با مریخ باشد در خانه او یا به نظری
پسندیده باشد و بر آن سنگ نقش کند صورت مردی برهنه بر دست راست
او زنی ایستاده موی باز پس افکنده و مریخ دست راست بر گردنش نهاده
و از پس همی نگرد و در زیر قدمهای ایشان چهار حرف نقش کند ع ح ح ح
و انگشتری از آهن سازد و زبان عقاب یا مرغی دیگر هست که آنرا غواص خوانند
در زیر نگین نهند و باختیار چنانکه گفتیم بپوشد مردم از و بشکوهند و او را دوست
دارند و حرمت دارند و از جنبنده زمین و دد و دام نترسد و او را گزند نکنند
باید که چون مردم آلوده نشود و آب بر آتش نریزد و آتش را نکشد و گوشت
خام نخورد و سگ را زخم نکند خاصه با آهن و از سگ مرده خود را دور دارد
دیگر یکی هر که صورت برج بر سنگ حست کند باختیار وقت چنانکه گفتیم برین
صفت مردی کلاهی خرد بر سر دارد و نیزه خرد و سپری در دست گرفته
هر که آن نگین دارد و در جنگ و حرب رود البته هیچ خصم با او مقاومت نتواند کرد
و قوت و ظفر چه او را باشد دیگر از سنگ حجر الدم روز سه شنبه قمر در عقرب
با اول ساعت صورت مریخ نقش کند بدین مثال مردی ایستاده با زره و ترگ
و شمشیر در افکنده و آب ریزی که بتازی ابریق خوانند در دست گرفته و در زیر پای
این حرف نقش کند ة و بر انگشتری آهن نشانند هر که بپوشد هر کس از و اندیشه
کنند و با او مقاومت نتوانند کردن و هیبتش بیفزاید و بر دشمن ظفر یابد و باید که
از چیزی که زهرآلود باشد خویشتن را دور دارد دیگر یکی نگینی سبز بستانند و بر
صورت کژدمی کنند باختیار روز و زنی که بچه را بیفکند و فرزند او نماند پیوسته
این انگشتری با خود دارد و از خود هیچ وقت جدا نکند البته بچه او تباه
نشود و بماند و این خاصیتی بزرگ است دیگر دو جزو آهن چینی و یک جزو پولاد
و دو جزو زر بگدازند و از آن نگینی سازند و بر و نقش کنند برین صفت بسم الله

وبا این نقش صورت کژدمی بکنند دنبال ونیش در کردانیده هر وقت چون یکی را
کژدم زند این نگین را بجای زخم باز نهند در ساعت راحت یابد و درد ساکن گردد
وازو لشود بقدرت حق سبحانه وتعالی وتقدس آفتاب سنگی سپید کوژ و
خطها باشد وهمچنین سنگ که آنرا اسباده خوانند ازقسمت آفتابست روز یکشنبه چون
قمر در برج اسد باشد ونظر با آفتاب دارد نظری پسندیده این سنگ سپید را ستاهند
وبرین صفت نقش کنند مردی ایستاده دست گشاده چنانکه سلام کند ودر دست
چپ رومینی دارد وبا سبری تازیانه واژدهایی در زیر هردو قدمش وبرانگشتری
نهند وروز یکشنبه پیش از آمدن آفتاب در انگشت کند ایزد تعالی حاجتهاش
روا کند ونزدیک بزرگان عزیز باشد وحرمت وهیبتش بیفزاید وخداوند این
خاتم باید که گوشت اسب بخورد و با زن ازرق چشم وپیس نزدیکی نکند وخود را
از مرده دور دارد و در آب چشمه ننشیند دیگر بر سنگ بلور صورت آفتاب
کنند وزهره از بالیش غاری بیرون همی آید و باز پس همی نگرد و باید که ماه
وزهره وآفتاب در برج سنبله باشد چون نقش کنند و با ختیار سو شد خداوند این
حشمت بیفزاید وبچشم مردم عزیز ومحبوب باشد دیگر پاره مس با کره میان بند
ونقاش بران صورت شیر کنند واسد بر و نویسد وصورت ماه بکنند وستاره
با آن واین نگین را اندر انداود کنند ونقاش تا ازین بر داختن با هیچ کس سخن
نگوید هر کس که این دارد از علت قولنج و درد تهی گاه ایمن باشد واین نگینی مبارک
وعزیز باشد داشتن زهره سنگ لاجورد زهره راست چون بران
خطها سرخ باشد وپیدا رنگ زرهست روز آدینه ابتدا کنند وقمر در برج ثور
یا در میزان باشد و بر وصورت زهره کنند برین صفت زنی برهنه مرغ نزدیک
او وسلسلا در گردن دارد وپیش او کودکی خرد شمشیری بر گردن نهاده و
بر زیر قدم هر سه این چهار حرف نقش کرده ح ع ع ع ونگین برس سرخ

نشانده وحلقه مس زیر نگین کرده هر که این انگشتری دارد بر همه غلبه کند
وقوت او را باشد بر مرد وزن وعزیز ومحبوب وموقر باشد نزدیک بزرگان
وزنان خاصه وباید که با زن سیاه وبا آنکه بر چشم او خللی باشد نزدیکی نکند و
دست در و پالد و آب شور و آب دریا نخورد وخویشتن فرو نکند تا هر حاجتی که
از نیکی بخواهد خدای تعالی میوا رزانی دارد دیگر سنگ لاژورد بستانند اول
ساعت از روز آدینه وقمر در برج میزان مسعود وبرو صورت زهره نقش کنند
زنی بر پای ایستاده ودر دست سیبی دارد واندران نگین این دو حرف
نقش کنند ع ط وبر انگشتری مس نشانند خداوند آن وبزرگان اورا گرامی دارند
وزنان او را مسخر شوند وباید که با زنی که چشمش احول باشد نزدیکی نکند دیگر
بر لاژورد یا پیروزه نقش کند صورت زنی دو گیسو باز پس افکنده ودو کودک
در کنار دارد هر دو بار این نگین دوستی زنان را بیافزاید وچشم بد وجادوی
بگرداند دیگر اندر دلکا ونیکی باشد که آنرا کاوزن خوانند صورت آفتاب
برین کاوزن نقش کنند وآفتاب وزهره در برج ثور وقمر بدو ناظر وطالع
ابتدا خاتم ساختن وقت بر آمدن زهره باید هر که این دارد نزدیک بزرگان
با حشمت وجاه بود وحاجتش روا کرده وعوام بقبول او گویند واگر برین انگشتری
سه مهر بر نهند وهر یک در کوی پنهان کنند که در وی مرده باشد آنگاه از بعد یک
هفته بردارند دیوانه را ومصروع را که در اول ماه بیفتد سود دارد که برو
بندند واز بعد سه ماه آن آفت از وی برود ودردسر را هم چنین منفعت کند
بفرمان خدای عز وجل عطارد سنگ رخام عطارد را است ودر قسمت
اوست روز چهارشنبه ابتدا کنند بر رخام برین نقش صورت مردی بر بالا جامه
نیکو پوشیده ودر دست راست قضیبی دارد ودر دست چپ کوزه از
سفال بی دسته وبر یک پهلو دو بر دار داشته ده وبر سر او عوج است باشند

کاو جوز د علما غریبه اند وجادویی بر و کار نکنند و کارهای از دست او بر خیزد
که هر کس شگفت ماند دیگر بر سنگ مرقشیثا فقی لبستان و بر و صورت
ماهی کن که آنرا برستوح خوانند و اندر زیر این صورت کژدمی کن و چشم این ماهی
در زیر نگین نشان با اندکی ازین برستوک که او را خطاف گویند یا سر نیش کژدمی
بر انگشتری نشان هر که آن دارد همیشه از وی بروکار نکنند و اگر کسی را کژدم زند و این
خاتم بدو باز نهد درد برود و اگر کسی بشب ترسد این خاتم در آب افکند و باز خورد
ترس از وی برود و در کار خدای سعی نماید و حریص شود بر عبادت و آنکه دارد
باید که پوسته تن و جامه پاکیزه دارد و بوقت آنکه حاجت خواهد روزه دارد
دیگر اندر سنگدان آن مرغ خانهای سنگها باشد از هر گونه یکی که سپید باشد
یا زرد بر و صورت آفتاب نقش کند و بر انگشتری زر نشانند هر که آن دارد محبوب
باشد و از دیو و چشم بد ایمن شود و همچنین یکی لبستان سیاه یا ناری فام و صورت
ماه بر و نقش کن و بر انگشتری سیم نشان چون از کودکی خرد بپاو زی که پیش
رو ترسد و لرزد و این آفت از و بشود و زنان را هم از بهر درد رحم منفعت کند

فصل اندر لباس و بخور حاجت خواه و دخنه هر ستاره را دعوات
و عزیمتی و رعایتی که بوقت حاجت بکار دارند تا قوت زیادت گردد و مستجاب
شود اما عزیمت از بهر آنچه در کتب بزبان نبطی آید و معنی آن معلوم نشود و در قوم
نوشته نیز درست نداستم رها کرده آمد اما لباس و زی و دخنه سوزانیدن
بوقت حاجت یاد کرده آمد و ابیت زحل باید که آنکه حاجت خواهد در آن
وقت جامه سیاه پوشد یا کبود برزی جهودان نشیند و انگشتری از آهن
و یکی از سرب در دست دارد و دعش آن کی آ و روی بدان برج نهد که زحل در آن
باشد و این دخنه میسوزاند از قیر و خرده سرب و اقلیمیا از روشنه و بلادر و حجل
بوزن راست و دعا میکند و حاجت خواهد مشتری بوقت حاجت خواستن

خروس و بر قدم نیز غوج دارد و بر پهلو چپ وی خروسی خرد ایستاده و در زیر
قدمش چشمه آب و بر پهلو راست این چهار حرف کرده ل ه ه ه و بر
انگشتری سرب نشانند و در زیر نگین گیاهی تلخ که ماهی را مست کرد اندر
نهند هر که این خاتم با خویشتن دارد چیزها فراموش نکند و زیرک باشد و بر هر چه
طلبد ظفر یابد و باید که دروغ نگوید و نامه مزور ننویسد و در گرمابه کبیر نکند و
بر پای همچنین نشسته و در گرمابه که در آن حوض آب بزرگ باشد در نشود و در
آنجا به و قلم نی بار نکند و نخورد تره خشک و ترب نخورد دیگر عطارد را
سنگی است بجنه لون مانند قاطولی بر و نقش کند صورت عطارد در زنا بیی
ریش بر بت راست قضیبی دارد سپنی بر سر آن و در اندرون نگین این حرف
بکنند ع و انگشتری سازند از سرب و بر آن نشانند هر که دارد مردم او را مسخر
شوند و عزیز و گرامی باشد و علمها پوشیده بداند و رازها بر وی گشاده گردد و
این خاصیتی شریفست دیگر صورت عطارد با ختیار روز وقت بر پیروزه نقش کنند
و صورت ماهی در زیر نگین کنند هر که این دارد نیکو همت و هر چه در آن سال از نیکی
و بدی بد و خواهد رسیدن اندر خواب بیند دیگر بر سنگ مقناطیس که آهن
رباید صورت عزا نقش کنند زنی دو پر دارد و در دست راست دره و
در دست چپ تازیانه و در زیر پای او حرجی باشد هر که این نگین با خویشتن
دارد در سرب نشانده مردم او را دوست دارند و حفظش بیفزاید و چیزها
فراموش نکند و اگر بعوض سرب انگشتری از طالیقون سازند بهتر آید همچو
بر سنگ جزع که در قسمت ماه است نقش کنند با اول روز دوشنبه قمر در برج
سرطان مسعود صورت فلان ایستاده پر دو کاو و در دست راست تازیانه
دارد و بر سرش مانند ماه گرد و در زیر نگین اندرونی این حرف نقش کرده
سین ی و انگشتری از سیم سازند هر که آن دارد باید که پاکیزه تن و جامه باشد و گو

[illegible]

جامه سفید و زرد پوشد و انگشتری عقیق دارد و بر و نقش کرده ح و بزی زاهدان
و عابدان برآید و در برابر مشتری بایستد و این دخنه بر آتش همی فکند کافور و صندل
سرخ مرجان ماز و سنبل سوراخ زعفران آب بدو ز رسیده بهم آرند جمله بوزن یکدیگر
هفتم مریخ جامه سبز پوشد و قبا دارد و بزی خداوند سلاح برآید شمشیر کشیده و در
دست انگشتری آهن بر و نقش کرده ♂ و بر عود سوزی از مس این دخنه میسوزد زرنیخ
سرخ جلبار روناس کوکرد آب رسیده این همه بیک وزن با آب باران بهم آرند شمس
جامه فاخر پوشد زرد و سرخ و زرد و بزی پادشاهان برآید و انگشتری زر دارد صورت
آفتاب بر و نقش کرده و بر مجمر زرین این دخنه میسوزد کندر رومی و مشک و ند و
عاج و سیاه داوران و شکوفه گاوزبان و برگ شقایق سرخ با ارغوان کوفته بهم آرند
با روغن شیره برگیرند و میسوزند زهره جامه نیکو نقش و صورت پوشد و تاج
بر سر نهد پر از هر گونه جواهر بسته و بزی زنان برآید و انگشتری از مس دارد و بر و
نقش کرده ♀ و ذریره و دخنه سازد از پوست ترنج و زعفران و رند و شم و وسی
بوزن راست و با آب گل برگیرند و انگشتری دارد از طالیقون نقش او عد عطارد
دراعه نو پوشد و دستار کرد بند و گشاده روی باشد و بزی دبیران برآید و این
دخنه بر آتش فکند وقت حاجت روی بدان برج کرده که عطارد در و باشد و دخنه
اینست برگ شاهسفرم برگ لفاح لاژورد سوده دار فلفل و برگ ترنج جمله خرد
کرده با آب باران بهم آرند و وقت حاجت خواستن روی بدان برج کرده باشد مشغول
قمر جامه سپید کوان خوش بوی پوشد و بزی کودکان و کدبانوان برآید
و انگشتری سیم دارد و صورت ماه بر و نقش کرده و این دخنه بوقت حاجت
خواستن بر آتش همی فکند عنبر اشهب لادن کوفته با آب مورد فصل در مقدمه فصلی
گفته آمد و اصل و قاعده آنست که تن و جامه را پاکیزه دارد و نیت صافی گرداند و
بعبادت مشغول شود و با تضرع و زاری حاجت خواهد و شرطها که گفته شد بجای آورد
تا خدای تعالی برحمت خویش دعا مستجاب کند و بالله ایزد تقدست اسماؤه

السهام اذا اخذ بالنهار والليل من صاحب ذلك البيت الى البيت على التوالي والقي
من الطالع كفى الا ان سهم الآباء اخذوا بالنهار من الشمس الى زحل على التوالي وبالليل على خلاف
التوالي وسهم العبيد بالنهار والليل جميعا من عطارد الى القمر على التوالي وسهم التزويج للرجال
بالنهار والليل من الشمس الى الزهرة وللنساء من الزهرة الى القمر على التوالي ويلقى كلها من الطالع
واما سائر السهام مثل سهم المال وسهم الاخوة وسهم الولد وسهم المرض وسهم الفرس وسهم
العمل وسهم الاصدقاء وسهم الاعداء الا قلت يوخذ من صاحب البيت الدال على ذلك الشيء
بالنهار والليل الى ذلك البيت على التوالي ويلقى كلها من الطالع

اول ازده دوم کم کنند و بر سهم افزایند

اندر سهامی که در تقاویم بکار دارند م الطعام از مریخ بروز م الحنطه از مهر بمشتری بروز
م الحمص از زهره با آفتاب بروز م العدس از مریخ بزحل بروز م الکاورس از زهره بزحل بروز
م البطیخ از عطارد با آفتاب بروز م البصل از زهره بزحل بروز سهم الشعیر از ماه بمشتری بروز م العفص
از عطارد بزهره بروز م السمسم از زحل بزهره بروز م العنب از زحل بزهره بروز م الرطب
از آفتاب بزهره بروز سهم گرانی و ارزانی هر چیزی از جزو اجتماع یا استقبال بخداوند خانه‌اش
باید گرفت

تیسیر ... من ... [illegible] ... الطالع ... موضع السهم ... [illegible]

جدول السهام

السهام	من	الى	النهار والليل	المسقوط	السهام	من	الى	النهار والليل	المسقوط
سهم السعادة	الشمس	القمر	مخالف	الطالع	سهم الغيب	عطارد	المريخ	موافق	الطالع
سهم الغيب	القمر	الشمس	مخالف		سهم [illegible]	الزحل	الزهرة	موافق	
سهم الشجاعة	المريخ	سهم السعادة	مخالف		سهم [illegible]	الزهرة	زحل	موافق	
سهم [illegible]	سهم الغيب	المشتري	مخالف		سهم [illegible]	المريخ	المشتري	مخالف	
سهم [illegible]	المشتري	الزحل	مخالف		سهم الموت	درجة القمر	درجة الثامن	موافق	
سهم [illegible]	سهم السعادة	سهم الغيب	مخالف		سهم [illegible]	صاحب تاسع	التاسع	موافق	
سهم [illegible]	عطارد	المريخ	مخالف		سهم [illegible]	القمر	عطارد	مخالف	
سهم المال	صاحب ثاني	جزو ثاني	موافق		سهم [illegible]	زحل	الشمس	مخالف	
سهم [illegible]	الزحل	المشتري	موافق		سهم [illegible]	القمر	درجة الشرف	موافق	
سهم [illegible]	الشمس	زحل	مخالف		سهم [illegible]	المريخ	القمر	مخالف	
سهم [illegible]	الزحل	القمر	مخالف		سهم [illegible]	الشمس	زحل	مخالف	
سهم [illegible]	الزحل	القمر	موافق		سهم [illegible]	زحل	الزهرة	مخالف	
سهم [illegible]	المشتري	زحل	مخالف		سهم [illegible]	القمر	عطارد	مخالف	
سهم [illegible]	الزحل	المريخ	مخالف	[illegible]	سهم [illegible]	زحل	المريخ	موافق	الطالع
سهم السلطان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سهم [illegible]	زحل	عطارد	موافق	

... الشمس ... الى سهم السلطان ... [illegible] ... السلطان ... [illegible]

اندر والی سال بقول ... پس نگر بخداوند خانه طالع پس بخداوند شرف
پس بخداوند مثلثه او پس بخداوند حد او و هر کدام از ایشان در طالع بود یا در
وسط السما یا در وتدی دیگر او والی سال بود و اگر دو ستاره یا بیش ستاره در طالع (از ارباب حظوظ)
یا در وتدی دیگر باشند و یکی از ایشان خداوند ساعت بود یا صاحب خانه آفتاب بروز
یا صاحب خانه قمر بشب یا خداوند سهم السعاده بود وی را والی کن و اگر خالی بود وتدها
از این کواکب و باشند در یازدهم یا ششم یا پنجم یا دوم که مایل الوتد است والی سال خدای کن
و اگر خالی بود مایلها از ایشان و در زایل الاوتاد باشند یکی را از میان ارباب حظوظ شهادت تام بود
یعنی خداوند خانه و شرف و مثلثه و حد طالع بود و آفتاب و ماه در خانه آن کوکب
بود آن کوکب والی سال بود و اگر در ششم بود همچنین مگر اگر وی ضعیف بود و کوکبی باید که او را
قوت دهد و اگر بهر ستاره دهد از وتدها آن ستاره مدبر سال باشد و نیز گفته اند
که مستولی بر هیلاجات یگانه والی سال بود و هیلاجات یگانه آفتاب است و ماه است
و طالع و جزو اجتماع و استقبال مقدم و سهم السعاده پس اگر در طالع ستاره غریب بود
و قوی و غالب بود بر سال حکم وی باشد و اگر آن ستاره غریب ضعیف یا منحوس
یا منحوس و از شهادت ساقط بود در آن سال هیچ نیکی نبود مگر بدی مگر سعدی
ناظر بود و هر گاه که آفتاب بروز در درجه طالع بود یا ماه بشب والی سال وی بود و چون
هیچ یک از این معانی نیابی آن کوکب را که مشرقی بود سالخدای کن دال خداوند طالع را
والی کن و چون سالخدای بیرون آوردی نگاه کن در جایگاه وی در فلک و نگر که سعدی
بود یا نحس و حکم کن بر همه سال بران گونه که دلالت کند بر احوال سال پس نگر کدام
نیکوتر باشد و کدام ضعیف و منحوس تر بود پس اگر دلیل [illegible] بد بود حال رعیت بد باشد
و اگر دلیل سلطان بد بود حال او بد باشد و اگر نحس کند سالخدای یا دلیل سلطان خداوند خانه دوم
بود پس شر آن فساد از مال بود و اگر خداوند ششم باشد فساد از بیماری بود و اگر خداوند [illegible] بود

حق از امر کی باشد و اگر خداوند هفتم بود فساد از خصمان بود و اگر خداوند
دوازدهم بود یا چهارم فساد از دشمنان بود دیگر چون فاسد شود برجی
از دوازده برج فساد در مدلولات آن برج بود و فساد جهان بود که برجی
طالع سال بود و نحوس بروی غلبه کنند و شعاع سعدی بدو ناظر نبود و خداوند
او ساقط بود یا در جایگاه بد بود از طالع و خداوند برج طالع خداوند
سال بود و نظر ندارد بوی و بدانک چون برج طالع نحس شود آفتها
در شهر و در نفس مردمان پیدا شود و چون والی سال نحس شود آن حادثها از
گوهر آن نحس پدید آید چون میزان که طالع بود و زهره فاسد شود آن
آفتها که افتد بر زمین بیرانی یا باد و بیماری بود و بیشتر در وقت تحویل
نگاه باید کرد تا زحل و مشتری با تصال هاص و منفصل هر دو و ببینید تا زحل
و مشتری را اندر [illegible] متصل چگونه اتصالیست اگر اتصال ایشان از ربع
و مقابله و قران بود حکم کنند اندر آن سال بر جنگ و فتنه و کارزارها
و اگر مریخ با ایشان یار شود با تصال از ربع و مقابله و قران با نقل نور کند
یا ایشان فتنها بسیار بود و بیماریها و علتهای صعب که یاد کردیم زودتر
و بیشتر بود و چون آفتاب و عطارد یار شود هر دو بیشتر بود و اگر عطارد نحوس
یار شود علتهای صعب افتد میان ملکان و سپاه و اگر مریخ با عطارد اندر
برجهای آتشی [illegible] بود سوختن و غارت بسیار بود و اگر این اندر برجهای آبی
و خاکی بود غارت بود و سوختن نباشد خاصه بر آن شهرهای که بر آن منسوب بود
و اگر وقت استقامت بود در وقت رجوع اثر کند و اگر اتصال در وقت رجعت کند اثر
تا وقت رجوع بود یا بمیانه رجوع و حکم آفتاب یاد کنند و حکم زهره پیدا روزه
کنند و حکم عطارد بر هیچ روز کنند

قاعده زحل که نحس بزرگیست چون بجایگاهی بود موافق طبع از آنجا حظ دارد
نحوستی او برود و سعادتی دهد که از آن بهتر نبود و مشتری که سعد بزرگیست چون
ساقط بود و بجایگاهی بود ناموافق طبع او بود نحس شود و قطع اگر در جای
ناموافق او را از طبع خویش و سعادت او باز میدارد و هر چند بر بجمله باشد زحل را
سعد نگویند و مشتری را نحس لیکن گویند که زحل بر طبع سعد است و مشتری بر طبع نحس
و بطلمیوس در اربع المقالات گفته است که مازحت از چهار گونه است اول آنکه سعدی
بر جایگاهی [illegible] متولی باشد پس نکوه از کسانی خیر دهد که بسیار منسوب باشد
دوم آنکه اگر نحسی متولی بود بر آن جایگاه [illegible] دیگر از کسانی آید که [illegible]
سیم اگر سعدی بر جایگاه سعد متولی بود سعادت از کسانی خیر دهد که دار
چهارم اگر نحسی بر جایگاه سعد متولی بود [illegible] از کسانی رسد که بد باشند و این
مثالیست که اندر احکام بکار آید

در احکام سهام

بدانکه سهم که با سر ما و همه چیزها را جایگاهی باید که نسبت از سعود و نحوس که اگر سعد
سهام بدوستی بنگرند مدلولات ایشان بسیار باشد و اگر بدشمنی بنگرند میانه باشد
و اگر نحوس بدوستی بنگرند سهم میانه باشد و اگر بدشمنی بنگرند آفت رسد و باشد
و اگر سهم و صاحب سهم در طالع یا [illegible] بسیار باشد سهم [illegible] و بیشتر نگر
بکند او ند سهم که صاعد است یا هابط اگر صاعد است آن چیز در آن سال بسیار بود
و پیدایش نیکو بود و بر داشت بسیار کند و اگر هابط است آن چیز کمتر باشد و
پیدایش پست بود و بر داشت کم کند فایده من کان موضع السهم
جیدا [illegible] ان یکون فی وتد او مایلیه او فی حد سعد او فی حظ من حظوظه و

جدول ساعات النهار لعرض لب

	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	
ح	ید و ما	یجوه	یه غار	یه حک	یا لط	یه کی	[illegible]
ا	ید وح	یجه ر	یه نول	یا غح	یه نح	یه لک	[illegible]
[illegible]	ید وی	یجحط	یه ندج	یا نوا	یه نوی	یه یا	[illegible]
[illegible]	ید ه نو	یجمل	یه نتا	یا ندا	یه نوح	یه هه	[illegible]
د	ید ه مد	یجما	یه [illegible]	یا شه	یه ند	یه طح	[illegible]
ه	ید ه لد	یجلح	یه طد	یا [illegible]	یه نیار	یه رنا	[illegible]
و	ید ه نط	یجکه	یه یر	یا جر	یه صم	یه وج	[illegible]
ز	ید ه ح	یجلونه	یه هه	یا مود	یه حید	یه مر	[illegible]
ح	ید د م	یجلو	یه جما	یا مده	یه رط	یه ی	[illegible]
ط	ید دو	یجلد	یه ما	یا مه	یه ماد	یه تا	[illegible]
ی	ید حط	یجلب	یه لطلط	یا مر	یه یلی	یه نو	[illegible]
یا	ید حد	یجکح	یه رلی	یا لح	یه یاح	یه ه	[illegible]
یب	ید ه یط	یجالار	یه لو	یا لوط	یه مر	یه او	[illegible]
یج	ید ید	یجاری	یه الط	یا لدا	یه لی ر	یه حلا	[illegible]
ید	ید لی	یجاور	یه الم	یا المی	یه لوی	طنطمد	[illegible]
یه	ید حع	یجالدم	یه الم	یا المه	یه لوک	طنط	[illegible]
یو	یج حو	یجالمه	یه لرم	یا المک	یه لمح	طعه	[illegible]
یز	یج نط	یجالا	یه الفک	یا لوما	یه لبر	طنومو	[illegible]
یح	یج حمد	یجطی	یه لوتا	یا المله	یه لل	طزنا	[illegible]
یط	یج زنه	یجب	یه الت	یا المک	یه لدح	طنوم	[illegible]
ک	یج نوح	یجوله	یه طی	یا کلا	یه لیه	طنونا	[illegible]
کا	یج وط	یجدلو	یه رن	یا کله	یه الی	طنمد	[illegible]
کب	یج نه	یج یتا	یه مه	یا لوط	یه لط	طنک	[illegible]
کج	یج ند	یج نو	یه کز	یا ده	یه لو	طنح	[illegible]
کد	یج ح	یج طی	یه از	یا که	یه لار	طندا	[illegible]
که	یج نط	یج رلی	یه طغ	یا تو	یه که	طندو	[illegible]
کو	یج تاح	یج هه	یه نی	یا ط	یه کدق	طندو	[illegible]
کز	یج طع	یج حر	یه نط	یا رط	یه رل	طندی	[illegible]
کح	یج حم	یج یر	یه رند	یا مر	یه ونا	طنحنو	[illegible]
کط	یج می	یج حر	یه ح	یا کله	یه ندی	طنحند	[illegible]

طدنح

شعاع السعود مشتمل علیه و رتبه تنظر الیه وله شهادة فی تقبل ایضا اصلاح حاله و قوته
فان دلالة ذلک السهم علی مدلوله تکون قویة ظاهرة دایة و تکون الاثر بالعکس
ان کان ضعیفا لکن المکان لواما بعض السهام المستعملة للتحاول کسهام الحروب و غزا
و الملکولات فتستحب فیها ان تکون فی میادلی السنة ردیة ان امکن و شعاع السعود علیها
و النحوس ساقطة عنها لیهون مدلولها ویکثر عند الناس و رخص سعره و ان کانت فی
الملکة قویة و علیها شعاع النحوس و سقطت عنها النحوس عز و علا ما یدل علیه ملک السهام
من الحروب والات وان الات و غیرها

اگر در اول سال قران کیهی شه حاصل در الی ما اعلی پادشاه این ولایت که سال معزول شد آورید
و معلق شود دیگر گردد اگر قران ملک و سهی باشد در نورها ان برج ملک را اثر سید و مصیبت عام باشد
و اگر قران زهره و مریخ باشد پادشاه روم را آفت رسد و اگر قران ها در حل او محط کند و اگر قران
عطارد و زحل ها اثر رسد مثوبات عطارد و ابوای آتوش و لاملا شو

حکمة و نصیحة

الاشکال مغناطیس الارواح والاسماء تابعة للصور
فصور نفسک بکل ما ترید فی صورته تتعلق بک تلک الروح
فان اردت ان تکون من اهل الله فاحفظ اداب الحقلاء و تسکیبهم
وان اردت ان تکون من الحکماء فاعمل باداب الحکماء تکن منهم
و کل شیء هکذا و هنا نکتة عجیبة ان الله خلق آدم علی صورته
ای علی صفته فان کنت ذا همة عالیة فکن طالبا للصورة
الذاتیة الحقیقیة ای کن متصفا بانوار صفات الله
و متخلقا باخلاق الله فان جزاء مالک قال اظهر قیام ربک
اجعلک مثلی تقول للشیء کن فیکون فافهم و هذا المطلب الجلیل العظیم البسیط الکریم العلو

علم المحاورة والسیاسة مثل الصراط
ادق من الشعر واحد من السیف
و طایفة واسع لمن ایده الله
بزجیه و معرفته و تعلمه

[illegible]

جدول نسبت دوم [illegible] عرض [illegible] شمال

[illegible] عرض عطارد [illegible] معدل [illegible]

[illegible]

[illegible]